


غلط‌هاي املاي



صحيح	غلط	سطر	صفحه
... موفوره	... مورفوره	۱۵ ...	۲۵
...  مقاومت	... کردندند	۱۵ ...	۲۶
... خوششده	... مقامت	۱۸ ...	۲۹
... خوششده	... دحشت	۱۰ ...	۳۲
... مطالبه نمود - ... شبهه	... نمود - مطالبه	۵ ...	۴۷
... زندند	... شبهه	۱۷ ...	۵۸
... زندند	... زندند	۱۵ ...	۶۷
... بمعوري	... بمعوري	۶ ...	۶۸
... بمدنگاري	... بمدنگاري	۱۹ ...	۷۷
... مينمود	... مينمود	۱۳ ...	۷۹
... ماده‌وراز	... ماده‌ورا	۹ ...	۹۳
... غلاف	... خلاف	۱۰ ...	۹۴
... سواره	... سواره	۱۸ ...	۱۱۵
... که بجهت	... بجهت	۳ ...	۱۱۸
... معروض	... معروض	۲ ...	۱۲۲

معجم	سطر	غلط	صحیح
۱۲۸ ...	۱۲ ...	نصیان ...	نسیان ...
۱۴۰ ...	۳ ...	خرده ...	خورده ...
۱۴۴ ...	۱۰ ...	اعراق ...	اغراق ...
۱۴۸ ...	۱۹

ERRATUM

To be inserted in its place on page ۲

۱۸۹ ...	۳ ...	انذاحت ...	محکم ساخت ...
---------	-------	------------	---------------

...	مععوج ...
۲۰۶ ...	۱۰ ...	بلان ...	بالاتمام ...
۲۰۸ ...	۱۹ ...	ندانند ...	ندانند ...
۲۱۴ ...	۱۴ ...	مطلب ...	مطلب ...
۲۱۹ ...	۷ ...	و نباید ...	نباید ...
۲۳۲ ...	۲ ...	وسران ...	سran ...
ایضاً ...	۱۵ ...	بصیحیح ...	بمعجم ...

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۲۳۳	۱۹	وضوع	وضوح ...
۲۳۵	۱	همریان	ههراهان ...
۲۴۸	۱۴	ونعیفه	وظیفه ...
۲۵۱	۱۲	بیردار	بیرادر ^{بیرادر} ...
۲۵۲	۷	سفر	سغیر ...
۲۶۰	۶	ازو	از ...
۲۶۲	۲	ملاحظه	ملاحظه ...
۲۶۸	۸	بر حمله	هر حمله ...
۲۶۹	۷	دشت	داشت ...
۲۸۳	۱۵	الطریق	الطریق ...
۲۸۹	۱۹	منقد	منقذ ...
۲۹۰	۳	مکاسل	مکاسل ...
۲۹۲	۲	قلع	قلاع ...
۳۰۸	۷	عرضه	عرضه ...
۳۲۲	۱۲	وزاری	وزرای ...
۳۳۸	۳	منصان	منصبان ...
۳۵۳	۹	ضلع	صلحی ...

مفتحه	سطر	خط	مصحح
۳۹۵ ... ۵ ...	ایضاً ...	ایضاً
۳۸۷ ... ۱ ...	جانب ...	جانب
۴۰۵ ... ۱۰ ...	چنانچه ...	چنانچه
۴۱۰ ... ۴ ...	مستثنی ...	مستثنی
۴۱۹ ... ۵ ...	مذکور ...	مذکور
۴۲۳ ... ۳ ...	رکفت ...	رکفت
۴۲۴ ... ۱۷ ...	فیصل ...	فیصل
۴۳۴ ... ۳ ...	انصان ...	انسان
۴۳۷ ... ۱۲ ...	حصانت ...	حصانت
۴۴۷ ... ۱۵ ...	ایضاً ...	ایضاً
۴۵۲ ... ۱۷ ...	بتحور ...	تبحور
۴۵۴ ... ۷ ...	ممشور ...	مشهور
۴۵۷ ... ۱ ...	استرخها ...	استخرها
۴۶۰ ... ۱۴ ...	مینماندن ...	میانمندان
۴۶۱ ... ۱۲ ...	فعالی ...	افعالی
۴۶۲ ... ۱۱ ...	پروش ...	پرورش
۴۶۷ ... ۱ ...	مستلخص ...	مستخلص

معادل	سطر	غلط	صحیح
۴۶۹	...	۱۵	... میبوندند
۴۹۳	...	۵	... میفنگذند
۴۹۹	...	۱۸	... چستر
۵۰۳	...	۱۴	... مبتذل
۵۰۸	...	۱۵	... استحصار
۵۱۰	...	۳	... بهیچک
۵۱۲	...	۴	... مکروه
۵۲۳	...	۴	... مستصفي
۵۲۵	...	۱۰	... جوانمردی
۵۳۱	...	۱۸	... میکند
۵۳۳	...	۶	... مابین
۵۴۶	...	۱۸	... آبادانی
۶۲۲	...	۱۷	... میگذارم
۶۳۳	...	۲	... مجبور
<hr/>			
۱۱۹	...	۱۲	... مدراس
۱۸۷	...	۱۰	... ایضاً

صفحہ	سطر	غلط	صحیح
۱۲۳ ...	۹ ...	لکھہ ...	لک ...
۱۳۸ ...	۱۹ ...	ایضاً ...	ایضاً ...
۱۷۹ ...	۲ ...	ایضاً ...	ایضاً ...
۱۸۴ ...	۱۷ ...	فرمائے ...	فرمائے ...
۲۱۹ ...	۹ ...	فرمائے ...	ایضاً ...
۳۳۲ ...	۳ ...	فرمائے ...	ایضاً ...



مضمون	صفحه	عدد
شورش در گالیکت	۱۶ ...	۱۶
حمله بر دابل	۱۷ ...	۱۷
عزیمت ملکه	۱۸ ...	۱۸
موت البکرک	۱۹ ...	۱۹
تجارت انگریز	۲۰ ...	۲۰
قتل عام در انبیفا	۲۱ ...	۲۱
مسلمانان در ملک تاتار	۲۲ ...	۲۲
شهرت محمود غزنوی	۲۳ ...	۲۳
جنگهای محمود	۲۴ ...	۲۴
ایضاً	۲۵ ...	۲۵
موت محمود	۲۶ ...	۲۶
سلطنت علاؤالدین شاه	۲۷ ...	۲۷
تدابیر علاؤالدین شاه	۲۸ ...	۲۸
سلطنت بابر شاه	۳۰ ...	۲۹
سیرت و افعال بابر شاه	۳۱ ...	۳۰
ایضاً اکبر شاه	۳۲ ...	۳۱
سلطنت جهانگیر شاه	۳۳ ...	۳۲
سفارتهای انگریز در عهد ایضاً	۳۴ ...	۳۳

مضمون	صفحه	عدد
عداوت با اهالي انگرز	۳۵ ...	۳۴
فرار مهانت خان	۳۶ ...	۳۵
تدابير مهانت خان	۳۷ ...	۳۶
عصيان لودي خان	۳۸ ...	۳۷
سلطنت شاهجهان شاه	۳۹ ...	۳۸
سيرت اولاد شاهجهان شاه	۴۰ ...	۳۹
ايضاً	۴۱ ...	۴۰
مرض شاهجهان شاه	۴۳ ...	۴۱
رشكها ناهمي پسران شاهجهان شاه	۴۴ ...	۴۲
بغاوت اوزنگ ريب	۴۵ ...	۴۳
جلس اوزنگ ريب شاه	۴۶ ...	۴۴
حكايات در باب ايضاً	۴۷ ...	۴۵
سلطنت ايضاً	۴۸ ...	۴۶
حال هند در عهد ايضاً	۴۹ ...	۴۷
ايضاً	۵۰ ...	۴۸
امور خارجه در ايضاً	۵۱ ...	۴۹
سوانح عمري سيراچي	۵۲ ...	۵۰
سيرت سيراچي	۵۳ ..	۵۱

مضمون	صفحه	عدد
ایضاً	۵۴ ...	۵۲
جلوس و قتل سیواجی	۵۵ ...	۵۳
اواخر ایام اورنگ زیب شاه	۵۶ ...	۵۴
پسران ایضاً	۵۷ ...	۵۵
سیرت ایضاً	۵۸ ...	۵۶
سلطنت شاه عالم شاه	۵۹ ...	۵۷
سیرت و مروت ایضاً	۶۰ ...	۵۸
اقتدار سادات	۶۱ ...	۵۹
ضعف محمد شاه	۶۲ ...	۶۰
غارت دهلی از دست نادر شاه	۶۳ ...	۶۱
رجعت نادر شاه	۶۴ ...	۶۲
تقدم افغانه	۶۴ ...	۶۳
جنگ مابین افغانان و مرهتیان	۶۵ ...	۶۴
معرکه پانی پت	۶۷ ...	۶۵
تدابیر دپلیس	۶۸ ...	۶۶
عزیمت تنجور	۶۸ ...	۶۷
سازشها در جنوب هند	۶۹ ...	۶۸
سوخ اهالی فرانس در جنوب هند	۷۰ ...	۶۹

عدد	صفحہ	مضمون
۷۰	۷۱ ...	حرکت میجر لارس
۷۱	۷۲ ...	ترقی تجارت خاندان کلکتہ
۷۲	۷۳ ...	کوچ سراج الدولہ مطرف کلکتہ
۷۳	۷۴ ...	وضع اعلیٰ انگلینڈ و فرانس
۷۴	۷۵ ...	سازشہا خلاف تواب
۷۵	۷۶ ...	مشاق حکومت ہنگالہ
۷۶	۷۷ ...	کوچ کرنل گالیوڈ
۷۷	۷۸ ...	سوانح عمر میر جعفر
۷۸	۷۹ ...	گرفتار شدن منسیر لا
۷۹	۸۰ ...	فتح مرشد آباد
۸۰	۸۱ ...	فرار میر قاسم
۸۱	۸۲ ...	پریشانی کارپردازان کمپنی انگریز
۸۲	۸۳ ...	تعریف ملک میصوڑ
۸۳	۸۴ ...	وضع سیاسی ملک میصوڑ
۸۴	۸۵ ...	نسل حیدر علی خان
۸۵	۸۶ ...	تدابیر ننجی راج
۸۶	۸۷ ...	خطر حیدر علی خان
۸۷	۸۸ ...	تسخیر کالکت اردست حیدر علی خان

صفحه	مفید	مضمون
۸۸	...	۹۰ پیش قدمی حیدر علی خان
۸۹	...	۹۱ مکالمات با حیدر علی خان
۹۰	...	۹۲ یورش مرهتیان در میسر
۹۱	...	۹۳ پس نشستن حیدر علی خان
۹۲	...	۹۴ تدابیر انگریزان در میسر
۹۳	...	۹۵ ناخست و ناز حیدر در ملک کرگ
۹۴	...	۹۶ نارضامندی حیدر علی خان بجانب انگریزان
۹۵	...	۹۷ یورش حیدر علی خان در ملک کرناتک
۹۶	...	۹۸ کوچ کرنل بیلی
۹۷	...	۹۹ ایضاً کرنل بریتوویت
۹۸	...	۱۰۰ مخالفت ارکان دولت در مدراس
۹۹	...	۱۰۱ حرکت بطرف بدنور
۱۰۰	...	۱۰۲ تسخیر بدنور بار دریم از دست تیپو سلطان
۱۰۱	...	۱۰۳ سیرت تیپو سلطان
۱۰۲	...	۱۰۴ ظلم تیپو سلطان بر عیسویان
۱۰۳	...	۱۰۵ اتحاد بمخالفت ایضاً
۱۰۴	...	۱۰۶ معاهده با ایضاً
۱۰۵	...	۱۰۷ حمله بر تراونکور

صفحه	مضمون	مضمون
۱۰۶	...	۱۰۹ محاصره ایضا
۱۰۷	...	۱۱۰ آرای لرد کاروالس
۱۰۸	.	۱۱۱ معاهده با نظام الملک
۱۰۹	...	۱۱۳ اعلان جنگ با نپو سلطان
۱۱۰	..	۱۱۴ جنگ در میسور
۱۱۱	...	۱۱۵ ایضاً
۱۱۲	...	۱۱۶ محاصره بنگلور
۱۱۳	...	۱۱۷ ضعف انگریزان
۱۱۴	...	۱۱۸ محاصره داردار
۱۱۵	...	۱۱۹ تسخیر قلاع کوهستان
۱۱۶	...	۱۲۰ ایضاً
۱۱۷	...	۱۲۱ حرکت بطرف سرنگ پتم
۱۱۸	...	۱۲۲ مکالمات با نپو سلطان
۱۱۹	...	۱۲۳ شرائط مسخوره صلح
۱۲۰	...	۱۲۵ شرائط صلح با نپو سلطان
۱۲۱	...	۱۲۶ تشریح شرائط صلح
۱۲۲	...	۱۲۸ تدابیر لرد ویلسلی
۱۲۳	...	۱۲۹ سازشهای نپو سلطان با اهالی فرانس

مضمون	صفحہ	عدد
خیالات انگریزان بالنسبہ بہ امر بالا	۱۳۰ ...	۱۲۴
ایضاً	۱۳۱ ...	۱۲۵
معاهدہ نیپو سلطان خلاف انگریزان	۱۳۲ ...	۱۲۶
مقامہ انگریزان بالنسبہ بہ نظام الملک	۱۳۳ ...	۱۲۷
قریب امور با نیپو سلطان	۱۳۵ ...	۱۲۸
عدرات نیپو سلطان	۱۳۶ ...	۱۲۹
مکتوب از طرف فرمانفرما	۱۳۷ ...	۱۳۰
تدابیر انگریزان در باب معاهدہ با نیپو سلطان	۱۳۸ ...	۱۳۱
معرکہ مالولی	۱۳۹ ...	۱۳۲
یاس نیپو سلطان	۱۴۰ ...	۱۳۳
کوچ بطرف سرنگ پٹم	۱۴۱ ...	۱۳۴
پیغام اخیر بہ نیپو سلطان	۱۴۲ ...	۱۳۵
یورش سرنگ پٹم	۱۴۴ ...	۱۳۶
ایضاً	۱۴۵ ...	۱۳۷
نفرل سلسلہ میسرور	۱۴۶ ...	۱۳۸
سیرت نیپو سلطان	۱۴۸ ...	۱۳۹
تقسیم میسرور	۱۴۹ ...	۱۴۰
اقتدار مرہٹیان	۱۵۰ ...	۱۴۱

مضمون	صفحہ	عدد
فدوح سیدراحی	۱۵۱	۱۴۲
عهد ساز	۱۵۲	۱۴۳ ...
نالاحی و شوباتہ پیشوا	۱۵۳	۱۴۴ ...
ناحی راز پیشوا	۱۵۵	۱۴۵ ...
استیلاي پیشوا	۱۵۶	۱۴۶ ...
حاکم مادھو راز پیشوا	۱۵۷	۱۴۷
استمداد از طرف راگوبا	۱۵۸	۱۴۸ ...
مصالحہ در پونا	۱۶۰	۱۴۹ .
اموال اہل شوری در بمبئی	۱۶۱	۱۵۰ ...
ایضاً	۱۶۲	۱۵۱ ...
قول و قرار در گاون	۱۶۳	۱۵۲ ...
حرکات چارل گارد	۱۶۵	۱۵۳
ترقی سندیہا	۱۶۶	۱۵۴
مشکلات برای سندیہا	۱۶۷	۱۵۵ ...
سیرو سیاحت سندیہا بہ پونا	۱۶۸	۱۵۶ ...
سیرت مادھکی سندیہا	۱۶۹	۱۵۷
سلوک نامادھو راز و ناحی راز	۱۷۰	۱۵۸ ..
سارشیہا دربار موہتی	۱۷۱	۱۵۹ ...

مضمون	صفحه	عدد
وضع امور در پونا	۱۷۳	۱۶۰
خیالات مارکوس ویلسلی	۱۷۴	۱۶۱
ترقی جسونت رار هلکر	۱۷۶	۱۶۲
اتحاد پدشوا با انگریزان	۱۷۷	۱۶۳
معاهدۀ باسین	۱۷۸	۱۶۴
ندایر ملکی منعلتۀ جنگ مرهئی	۱۷۹	۱۶۵
ایضاً	۱۸۰	۱۶۶
ایضاً	۱۸۱	۱۶۷
کردار سندھیا	۱۸۲	۱۶۸
کردار سندھیا و رئیس برار	۱۸۳	۱۶۹
اختیارات سر اس ویلسلی	۱۸۵	۱۷۰
مکالمه با سندھیا و رئیس برار	۱۸۶	۱۷۱
مطالب ایضاً	۱۸۷	۱۷۲
حرکت سر ای ویلسلی	۱۸۸	۱۷۳
سشن در باب معرکۀ اسائی	۱۸۹	۱۷۴
معرکۀ ارگانون	۱۹۰	۱۷۵
معاهدۀ دیوگانون	۱۹۲	۱۷۶
جنگ در نواحی دهلی	۱۹۲	۱۷۷

عدد	صفحه	موضوع
۱۷۸	... ۱۹۲	تسکیر آگره
۱۷۹	... ۱۹۴	تعاقب سندهیا
۱۸۰	۱۹۵	معاهده با سندهیا
۱۸۱	... ۱۹۶	تدابیر هکر
۱۸۲	... ۱۹۷	ایضاً
۱۸۳	... ۱۹۸	معرکه دیگ
۱۸۴	۲۰۰	محاصره بهرنپور
۱۸۵	... ۲۰۱	دشمنی سندهیا
۱۸۶	... ۲۰۲	تقرر مارکوس کاردواکس
۱۸۷	... ۲۰۳	ادای شکرانه با مارکوس ویلسلی
۱۸۸	... ۲۰۴	تشریح تدابیر ایضاً
۱۸۹	... ۲۰۶	ورود و موت لارڈ کاردواکس
۱۹۰	... ۲۰۸	معاهده با سندهیا
۱۹۱	... ۲۰۹	حکومت سرخارج نارلو
۱۹۲	.. ۲۱۰	ترقی پنداریان
۱۹۳	... ۲۱۱	ترقی امیر خان
۱۹۴	... ۲۱۳	قول و قرار با پیشوا
۱۹۵	... ۲۱۴	تدابیر پیشوا بحسب ترقی حود

(۱۲)

مضمون	صفحه	عدد
کردار سفیر انگریز	۲۱۵ ...	۱۹۹
تسلیم ترمبکی دینگلیا	۲۱۶ ...	۱۹۷
کردار پیشوا	۲۱۷ ...	۱۹۸
شرائط مطلوبه از پیشوا	۲۱۸ ...	۱۹۹
ورود مارکوس هیستنگز	۲۲۰ ...	۲۰۰
توقی قوم گزرکها	۲۲۰ ...	۲۰۱
منازعات با ملک نیپال	۲۲۱ ...	۲۰۲
فتح جنرل اخترلونی	۲۲۳ ...	۲۰۳
قول و قرار با نیپال	۲۲۴ ...	۲۰۴
معاهده بجهت امداد روسای هند	۲۲۶ ...	۲۰۵
اتحاد با آبا صاحب	۲۲۷ ...	۲۰۶
تفسیر درباب جنگ پنداری	۲۲۸ ...	۲۰۷
مطلوبات از سندهیا	۲۲۹ ...	۲۰۸
مکالمات با امیرخان	۲۳۰ ...	۲۰۹
سازشها در اندور	۲۳۱ ...	۲۱۰
وضع امور در پونا	۲۳۲ ...	۲۱۱
حمله بر سفیر انگریز در پونا	۲۳۳ ...	۲۱۲
نهضت جنرل سمتیه	۲۳۵ ...	۲۱۳

مضمون	صفحہ	عدد
رجعت پیشوا	۲۳۶	۲۱۴
عزل پیشوا	۲۳۷	۲۱۵
سارشمای آبا صاحب	۲۳۸	۲۱۶
ایضاً	۲۴۰	۲۱۷
فرار ایضاً	۲۴۰	۲۱۸
محاصرہ دویم بہرہ پور	۲۴۱	۲۱۹
حکومت لارڈ ولیم بیفنگ	۲۴۳	۲۲۰
سرکشی قوم چوار	۲۴۴	۲۲۱
مجادلہ ما ملک کورگ	۲۴۵	۲۲۲
امور داخلہ گوالیار	۲۴۶	۲۲۳
جلوس جھنکوار	۲۴۸	۲۲۴
اظہار رئیس جوشہ پور	۲۴۹	۲۲۵
وراثت تخت اردہ	۲۵۰	۲۲۶
الرام نائبہ بہ رئیس ستارہ	۲۵۱	۲۲۷
عزل ایضاً	۲۵۳	۲۲۸
تفسیر در باب ایضاً	۲۵۴	۲۲۹
ترقی اقتدار افغانان	۲۵۷	۲۳۰
کوچ شاہ شجاع الملک	۲۵۸	۲۳۱

۲۳۲	...	۲۵۹	انقلابات در ایران
۲۳۳	...	۲۶۱	تدابیر دولت ایران
۲۳۴	..	۲۶۲	راوها بجانب هند
۲۳۵	..	۲۶۳	اتحاد مابین دولت ایران و روسای قندهار
۲۳۶	...	۲۶۴	مصارف هرات
۲۳۷	...	۲۶۵	وضع امور در ایران و کابل
۲۳۸	...	۲۶۷	عهدنامه لاهور و مصارف هرات
۲۳۹	...	۲۶۹	مکاتبات مابین دولت انگریز و دولت روسیه
۲۴۰	...	۲۷۱	امور لاهور
۲۴۱	...	۲۷۲	فتوح شیر سنگه
۲۴۲	...	۲۷۳	شورشها در افغانستان
۲۴۳	...	۲۷۴	پیشقدمی دوست محمد خان
۲۴۴	...	۲۷۶	کوچ جنرل سیل
۲۴۵	...	۲۷۷	حمله بر جلال آباد
۲۴۶	...	۲۷۷	فتنه در کابل
۲۴۷	...	۲۷۹	شکست انگریزان در کابل
۲۴۸	...	۲۸۰	رجعت قسین انگریز از کابل
۲۴۹	...	۲۸۱	ایضاً

تعداد	صفحه	موضوع
۲۵۰	۲۸۲	مرور از درگاه خیدر
۲۵۱	۲۸۳ ...	پیشقدمی جنرال نات
۲۵۲	۲۸۴	اختلافات در کابل
۲۵۳	۲۸۵ ...	نترز لرد ایلی مره
۲۵۴	۲۸۶	مطالبه قربان
۲۵۵	۲۸۷ ...	حمله بر استانبول
۲۵۶	۲۸۸ ...	خالی کردن کابل
۲۵۷	۲۸۹ ...	حمله بر امواج انگریر
۲۵۸	۲۹۱ ...	اختتام جنگ اعلان
۲۵۹	۲۹۲	تفسیر در باب ایضا
۲۶۰	۲۹۳ ...	غوغا در سنده
۲۶۱	۲۹۴ .	مکالمه با امرا
۲۶۲	۲۹۵ ...	حمله بر سفارت خانۀ حیدرآباد (سنده)
۲۶۳	۲۹۵ ...	قول در باب معرکۀ حیدرآباد (سنده)
۲۶۴	۲۹۶ ...	مراسلۀ لرد ایلی مره
۲۶۵	۲۹۸ ...	وضع امواج انگریزین و امرای سنده
۲۶۶	۲۹۹ ...	معرکه در اطراف حیدرآباد (سنده)
۲۶۷	۳۰۰ ...	قدر فتح سنده

مضمون	صفحه	عدد
رویه امرا	۳۰۱ ...	۲۶۸
هنگامه در افغانستان	۳۰۲ ...	۲۶۹
آثار خطر در پنجاب	۳۰۴ ...	۲۷۰
فراع مابین شیرسنگیه و وزیر او	۳۰۵ ...	۲۷۱
فتنه در گوالیار	۳۰۷ ...	۲۷۲
قول و قرار با گوالیار	۳۰۸ .	۲۷۳
کوچ بطرف مهاراج پور	۳۰۹ ...	۲۷۴
جلوس سندهیا	۳۱۱ ...	۲۷۵
حکومت لارڈ ایلن بره	۳۱۱ ...	۲۷۶
عرل ایضاً	۳۱۳ ...	۲۷۷
تدابیر بالنسبه به رؤسای ملک	۳۱۴ ...	۲۷۸
فتنه در پنجاب	۳۱۴ . .	۲۷۹
افواه جنگ	۳۱۵ .	۲۸۰
تدابیر انگریزان در پنجاب	۳۱۶ ...	۲۸۱
غلظهای انگریزان در پنجاب	۳۱۸ ...	۲۸۲
خصال قوم سکهه	۳۱۹ ...	۲۸۳
ایضاً	۳۲۰ ...	۲۸۴
ایضاً	۳۲۱ ...	۲۸۵

مصحف	مصحف	مصحف	عدد
۳۲۳	... ۲۸۴	من لشکری قوم سکده	
۳۲۴	... ۲۸۷	کوچ نظرف میروزپور	
۳۲۵	.. ۲۸۸	معركة مدکي	
۳۲۶	... ۲۸۹	معركة میروزشاه	
۳۲۷	... ۲۹۰	ایضاً	
۳۲۸	... ۲۹۱	ایضاً	
۳۲۹	... ۲۹۲	مراسله لارن گف	
۳۳۰	... ۲۹۳	تفسیر در باب ایضاً	
۳۳۱	... ۲۹۴	اضطراب انگریزان	
۳۳۲	... ۲۹۵	نتائج معركة الیوال	
۳۳۳	... ۲۹۶	قرار نا گلاب سنگه	
۳۳۴	... ۲۹۷	نتیجه معركة الیوال در امرحہ مردم	
۳۳۵	... ۲۹۸	تفسیر در باب تدانیر انگریزان در هند	
۳۳۷	... ۲۹۹	آمادگی بحیث جنگ	
۳۳۸	... ۳۰۰	یورش در فوج سکده	
۳۳۹	.. ۳۰۱	معركة سبراون	
۳۴۰	... ۳۰۲	ایضاً	
۳۴۱	... ۳۰۳	اشتهار از طرف فرمانروای هند	

مضمون	صفحه	عدد
ایضاً	۳۶۲ ...	۳۰۴
ایضاً	۳۶۳ ...	۳۰۵
بیان بالنسبه بفتح پنجاب	۳۶۳ ...	۳۰۶
مراسله فرمانفرمای هند	۳۶۴ ...	۳۰۷
شرائط صلح با قوم سکهه	۳۶۵ ...	۳۰۸
قول و قرار با گلاب سنگهه	۳۶۷ ...	۳۰۹
تقریر و هیئت گلاب سنگهه	۳۶۸ ...	۳۱۰
اطوار سپاهیان سکهه	۳۷۰ ...	۳۱۱
خانمہ جنگ اول پنجاب	۳۷۱ ...	۳۱۲
تسخیر ملتان از دست رنجیت سنگهه	۳۷۲ ...	۳۱۳
تاریخ ملتان	۳۷۴ ...	۳۱۴
بیان بالنسبه به فتنة ملتان	۳۷۵ ...	۳۱۵
اتحاد لاهور	۳۷۷ ...	۳۱۶
طغیان در پنجاب	۳۷۸ ...	۳۱۷
شجاعت سر ایچ ایدرادر	۳۷۹ ...	۳۱۸
ایضاً	۳۸۰ ...	۳۱۹
تفسیر معرکه چلیان وانه	۳۹۲ ...	۳۲۰
ایضاً ندایبر انگریزی در هند	۳۹۳ ...	۳۲۱

مضمون	صفحہ	تعداد
ایضاً	۳۶۴ ...	۳۲۲
انضمام ملک پنجاب	۳۶۵ ...	۳۲۳
اشقہار فرمانفرماہی ہند	۳۶۷ ...	۳۲۴
ایضاً	۳۶۸ ...	۳۲۵
تبریر تدابیر انگریزی	۳۶۹ ...	۳۲۶
ایضاً	۳۷۰ ...	۳۲۷
مکتوب درباب موت پسر دوست	۳۷۲ ...	۳۲۸
فوائد درستی	۳۷۳ ...	۳۲۹
اغوستوس قیصر	۳۷۴ ...	۳۳۰
تدفین آلوز کرامویل	۳۷۶ ...	۳۳۱
فلاسفہ سٹوئک و اپیکوریان	۳۷۷ ...	۳۳۲
معبد و باغ مقدس دفنی	۳۷۹ ...	۳۳۳
تاخت و تاز سلطان چارلس بر اٹالیا	۳۸۱ ...	۳۳۴
تاسیس مہجانی قسطنطنیہ	۳۸۲ ...	۳۳۵
اغراض تربیت	۳۸۴ ...	۳۳۶
موت فیسکو	۳۸۴ ...	۳۳۷
سیرت قلیبیرویس	۳۸۵ ...	۳۳۸
انہدام بیت المقدس	۳۸۷ ...	۳۳۹

تعداد	صفحه	مضمون
۳۴۰	۳۸۸ ...	ترقی سلطنت روم قدیم
۳۴۱	۳۸۹ ...	در باب کسالت
۳۴۱	۳۹۰ ...	تغزل اقتدار روم قدیم
۳۴۲	۳۹۱ ...	شهر کونیه جدید
۳۴۳	۳۹۲ ...	عزیمت سلطان چارلس بر الجیرز
۳۴۴	۳۹۳ ...	هدم بیت المقدس
۳۴۵	۳۹۴ ...	وضع قوانین در ملک ناروے
۳۴۶	۳۹۶ ...	دو سلاطین انتونین
۳۴۷	۳۹۷ ...	آلیوز کرامویل
۳۴۸	۳۹۹ ...	پیدلوران در فرانس
۳۴۹	۴۰۰ ...	شکست اهالی فرانس از اترک
۳۵۰	۴۰۲ ...	نو آبادی ملک منحصراً بر کثرت مردمان
۳۵۱	۴۰۳ ...	آب و هواے المانیا
۳۵۲	۴۰۴ ...	سیرت سر تامس کاونتری
۳۵۳	۴۰۵ ...	طلب علم
۳۵۴	۴۰۶ ...	باغهای انگریزی و فرانسوی
۳۵۵	۴۰۷ ...	وضع وارن هیستنگز عند التحقیق
۳۵۶	۴۰۸ ...	علم هیئت

عنوان	صفحه	مضمون
۳۵۷ ... ۴۱۰	سیرت آلپوز کرامویل	
۳۵۸ ... ۴۱۱	اقسام علوم قابل تحصیل	
۳۵۹ ... ۴۱۳	مستحکمگی خاصیت طباع دیده است	
۳۶۰ ... ۴۱۳	اواخر ایام آلپوز کرامویل	
۳۶۱ ... ۴۱۵	انتظار موت	
۳۶۲ ... ۴۱۶	سیرت اقوام وحشی شمالی	
۳۶۳ ... ۴۱۷	گمان دشمن قابل انتفات است	
۳۶۴ ... ۴۱۸	خرابی های شهر روم	
۳۶۵ ... ۴۱۹	معرکه ادج هل	
۳۶۶ .. ۴۲۰	اثر تربیت در طبیعت	
۳۶۷ ... ۴۲۲	فرانسسکو کورنر	
۳۶۸ ... ۴۲۳	تملقهای بلینانه	
۳۶۹ ... ۴۲۴	دفاع قوم گنده ار روم	
۳۷۰ ... ۴۲۵	دعای رفیقان پادشاه چارلس	
۳۷۱ ... ۴۲۷	براهین خامان ایضاً	
۳۷۲ ... ۴۲۸	عبور قیصر از رودخانه رومکن	
۳۷۳ ... ۴۳۰	باز آمدن مولی حسن بملک خود	
۳۷۴ ... ۴۳۱	سلطان ولیم سیرم	

مضمون	صفحه	عدد
شرارت اهل شوزي در عهد چارلس نوييم	۴۳۲ ...	۳۷۵
ترک سلطنت از جانب چارلس پنجم	۴۳۴ ...	۳۷۶
فراواني طبيعت	۴۳۶ ...	۳۷۷
اوائل ايام تربيت وليم سويم	۴۳۷ ...	۳۷۸
سهولت غير متوقع فتح قوم نارمن	۴۳۸ ...	۳۷۹
سيرت کيوس مارکوس	۴۳۹ ...	۳۸۰
معرکه مارستون موز	۴۴۱ ...	۳۸۱
گرامويل و لقب پادشاهي	۴۴۲ ...	۳۸۲
خيالات در باب قبر کليسامي ويستمستر	۴۴۴ ...	۳۸۳
اسراف بي حد قسطنطين اعظم	۴۴۵ ...	۳۸۴
ترقي قوانين انگليتسه بتدريج	۴۴۶ ...	۳۸۵
سيرت پادشاه چارلس اول	۹۴۷ ...	۳۸۶
استعمال دست راست طبيعي است	۴۴۸ ...	۳۸۷
توش روي پادشاه وليم سويم	۴۵۰ ...	۳۸۸
پايمالي ملک کرناک از حيدر عليخان	۴۵۱ ...	۳۸۹
ايضاً	۴۵۳ ...	۳۹۰
حضور وارن هيستگز به دار الشوري	۴۵۳ ...	۳۹۱
انتقام از روي هم دروي فرض است	۴۵۴ ...	۳۹۲

عدد	صفحه	مضمون
۳۹۳	... ۴۵۵	نتائج سوځخوري در گريانگ
۳۹۴	... ۴۵۶	ملک گريانگ
۳۹۵	... ۴۵۸	عيب مکر ميحد فرانس حان خود
۳۹۶	... ۴۵۸	اثبات وجود خدای تعالی
۳۹۷	.. ۴۶۰	حصول لارمه سياست خوب
۳۹۸	... ۴۶۱	احتمال روز قيامت
۳۹۹	... ۴۶۲	موت مسکن پمپيوس اعظم
۴۰۰	... ۴۶۴	واژن هيستنگر
۴۰۱	... ۴۶۵	دولت انگريز در هند - سنه ۱۷۸۳ع
۴۰۲	... ۴۶۷	ميان معركة ملن
۴۰۳	... ۴۶۸	دردان دريا
۴۰۴	... ۴۶۹	قتل عام در ائفای لندن اهالي فرانس
۴۰۵	... ۴۷۰	محاصره نده جور سنه ۱۸۱۲ع
۴۰۶	... ۴۷۱	خانه پلنيانا
۴۰۷	... ۴۷۲	هریست قوم تلسکان
۴۰۸	... ۴۷۳	موت وينري
۴۰۹	... ۴۷۵	ضرر شهرت لندن نامي
۴۱۰	... ۴۷۶	بارضامندي در امرر ملكي

مضمون	صفحہ	عدد
ہر کمالے را نزائے	۴۷۷ ...	۴۱۱
ایضاً	۴۷۹ ...	۴۱۲
شہر ارنجویز و باغهای آن	۴۸۰ ...	۴۱۳
سرجان مور	۴۸۱ ...	۴۱۴
لارڈ ریگلن	۴۸۲ ...	۴۱۵
ہمت و چستی ارکان دولت کرہیج	۴۸۴ ...	۴۱۶
نبریر اہالی اسپانیہ	۴۸۵ ...	۴۱۷
جوہر قوانین انگریزی	۴۸۶ ...	۴۱۸
انتشار طلب جاہ	۴۸۷ ...	۴۱۹
ترقی مندرج لغت انگریزی	۴۸۹ ...	۴۲۰
رجعت از ماسکو	۴۹۱ ...	۴۲۱
دریای خشک شدہ	۴۹۳ ...	۴۲۲
تعریف سکونت در دہات	۴۹۴ ...	۴۲۳
سیرت سلطان چارلس پنجم	۴۹۵ ...	۴۲۴
لذت فکر بہ حکمت الہی	۴۹۷ ...	۴۲۵
فوائد اصلی علم تواریخ	۴۹۸ ...	۴۲۶
فوائد خلوص	۵۰۰ ...	۴۲۷
سلطنت برطانیہ	۵۰۱ ...	۴۲۸

عدد	صفحه	مضمون
۴۲۹	... ۵۰۲	در باب نوشتن تواریخ
۴۳۰	.. ۵۰۳	سیرت سلطان دایوکلش
۴۳۱	... ۵۰۵	چستی اقلی امریکه در مّ ملّی
۴۳۲	.. ۵۰۶	حدّات جنگهای اقوام وحشی
۴۳۳	. ۵۰۷	درل حمهوریه
۴۳۴	... ۵۰۸	مّ ملّی و تجارت اقلی روم
۴۳۵	... ۵۰۹	حالات طبیعی انسان بالنسبه به حیوانات
۴۳۶	... ۵۱۰	سیرت حال هامیدن
۴۳۷	... ۵۱۱	حسم آلت جان است
۴۳۸	. ۵۱۲	ورانسکوپی راز در حرره کارگونا
۴۳۹	... ۵۱۳	پیشه معین نیست
۴۴۰	... ۵۱۴	نعالی محرمات عظیم
۴۴۱	... ۵۱۶	انتظام شهر رودتر ار آن دهات
۴۴۲	... ۵۱۷	سوار شدن و طیعه خوران به چهار
۴۴۳	.. ۵۱۸	در باب تربیت
۴۴۴	... ۵۱۹	به استعمال آزادی
۴۴۵	... ۵۲۰	آزادی ملی

مضمون	صفحه	عدد
موت در صحرا	۵۲۱	۴۴۶ ...
سیرت ولیم فاتح	۵۲۲	۴۴۷ ...
شکست فابریوس	۵۲۳	۴۴۸ ...
مجادله مابین اهالی اسپین و هالند	۵۲۳	۴۴۹ ...
بیان محاصره فلان	۵۲۴	۴۵۰ ...
طنغیان آب در هالند	۵۲۵	۴۵۱ ...
حُبّ الصدق	۵۲۷	۴۵۲ ...
لارډ چانهام	۵۲۷	۴۵۳ ...
بهبودی سلطنت روم	۵۲۸	۴۵۴ ...
خیالات در باب پادشاهی	۵۳۰	۴۵۵ ...
عدم تربیت اهالی قدیم المانیا	۵۳۲	۴۵۶ ...
سیرت قسطنطین	۵۳۳	۴۵۷ ...
ایضاً	۵۳۴	۴۵۸ ...
ایضاً	۵۳۵	۴۵۹ ...
مبانی اقتدار روم	۵۳۶	۴۶۰ ...
ایضاً	۵۳۷	۴۶۱ ...
تعریف ملک عرب	۵۳۸	۴۶۲ ...
ایضاً	۵۴۰	۴۶۳ ...

نمبر	موضوع	صفحه
۴۶۴	... آب و هوا، ایضاً	۴۶۴
۴۶۵	... آبادی و حوزات ایضاً	۴۶۴
۴۶۶	... ایضاً	۴۶۴
۴۶۷	... اقوام ایضاً	۴۶۵
۴۶۸	... معنای ایضاً	۴۶۶
۴۶۹	... اسننل عرب	۴۶۸
۴۷۰	... ایضاً	۴۶۹
۴۷۱	... ایضاً	۵۵۱
۴۷۲	... ایضاً	۵۵۲
۴۷۳	... حیرت اقوام بدوی	۵۵۴
۴۷۴	... انتقام ایضاً	۵۵۶
۴۷۵	... مدیئت ایضاً	۵۵۷
۴۷۶	... نظم عرب	۵۵۸
۴۷۷	... تجارت ایضاً	۵۶۰
۴۷۸	... مذهب ایضاً	۵۶۱
۴۷۹	... تداومت کعبه	۵۶۲
۵۰۷	... اصول کائنات مخالف نبی و سلطان	۵۶۴
۵۰۸	... ایضاً	۵۶۷

مضمون	صفحه	عدد
ایضاً	۵۹۸ ...	۵۰۹
میل نظام الملک بطرف انگریز	۵۹۹ ...	۵۱۰
خیالات در باب معاهده با نظام الملک	۶۰۰ ...	۵۱۱
اسباب بیم از جانب سندهیا	۶۰۱ ...	۵۱۲
حال زراعت در ممالک نظام	۶۰۲ ...	۵۱۳
روابط وزیر با نظام الملک	۶۰۴ ...	۵۱۴
اغراض وزیر	۶۰۵ ...	۵۱۵
غالباً جانشینان نظام	۶۰۶ ...	۵۱۶
حریفان وزیر	۶۰۷ ...	۵۱۷
وجوه مداخله انگریز	۶۰۸ ...	۵۱۸
طی دعای مابین مرهتیلان و نظام الملک	۶۱۰ ...	۵۱۹
سخن در باب اعظم الامراء	۶۱۱ ...	۵۲۰
سفارت میر عالم	۶۱۳ ...	۵۲۱
تفویض اختیارات بمیر عالم	۶۱۴ ...	۵۲۲
دستور العمل داده بمیر عالم	۶۱۵ ...	۵۲۳
اغراض دولت پونا	۶۱۶ ...	۵۲۴
اضطراب نظام الملک	۶۱۷ ...	۵۲۵
سخن در باب دستور العمل داده بمیر عالم	۶۱۸ ...	۵۲۶

عدد	صفحه	مضمون
۵۲۷	... ۶۲۰	هدایات سفیر انگلیس
۵۲۸	... ۶۲۱	ایضاً
۵۲۹	... ۶۲۲	سخن در باب معاهدات پانگل و پونا
۵۳۰	... ۶۲۴	دلائل برای دعای نظام
۵۳۱	... ۶۲۶	ایضاً خلاف ایضاً
۵۳۲	... ۵۲۷	ایضاً
۵۳۳	... ۶۲۸	تذکری انگلیس نگر جنگ
۵۳۴	... ۶۲۹	ایضاً بحق سپه سالار
۵۳۵	. ۶۳۱	اسباب جنگ
۵۳۶	... ۶۳۲	سخن در باب وضع وزیر
۵۳۷	... ۶۳۴	ایضاً سلطان مستقل
۵۳۸	... ۶۳۶	ایضاً در باب رسم رائج در هندوستان
۵۳۹	... ۶۳۷	ایضاً
۵۴۰	... ۶۳۹	ایضاً
۵۴۱	... ۶۳۹	ایضاً
۵۴۲	... ۶۴۱	حدود حرص سلاطین
۵۴۳	... ۶۴۲	ایضاً
۵۴۴	... ۶۴۳	سیرت سلطان فیکولاس

شماره مفید مفید

۴۴۵	...	۶۴۴	خیالات دول خارجی در باب اقتدار انگریز
۴۴۶	...	۶۴۶	سخن اخانی دول
۴۴۷	...	۶۴۷	نظایر عهد اقتاریوس قیصر و نپولین سوم
۴۴۸	...	۶۴۸	سخن در ایضا
۴۴۹	...	۶۴۹	ارائل نتایج قتل قیصر
۵۵۰	...	۶۵۰	ارائل مشکلات انوسوس
۵۵۱	...	۶۵۱	جزم ایضا
۵۵۲	...	۶۵۲	لوزم ایضا
۵۵۳	...	۶۵۴	سیرت مارکوس اگریا

۱ اگر پیش از شروع بتعریف این ملک مظیم ملاحظه
 چند در هیئات جغرافیّه آن شود بی مناسبت نیست و هم
 معلوم خواهد شد که بانواع مختلفه و شوکت مخصوص امتیاز
 دارن - میتوان گفت که محصولات جمیع عالم در هندوستان
 مجتمع است - بعضی از ارامی آن عرضه حرارت شعاع آفتاب
 تابنده است بعضی دیگر است که وحشی ترین قلب
 مهالک قطبیه از آن هولناکتر نیست - درین ملک بلندی
 زمین سبب همان تغیرات است که در جاهای دیگر بواسطه
 اختلاف مرض شهابی پیدا میشود - در براری رسیده آن دیار
 حصان صیفی و شوی و نباتات متراکبه و همچنین بادیه پر تاب
 منطقه محترقه یافت میشود - بر دامنه کوهها میوهها و غله های
 منطقه معتدله میروین - در اطراف بالا تر درختهای کاج متعلقه
 بممالک شمالیه با فراط پیدا میشود و قلی جبال در زیر برف
 علی الدوام منطقه بارده است - در این ملک هیئات طبیعت
 بر یک رتبه چنانچه در افریقیه و اقطار قطبیه اتفاق میافتد
 نیست بلکه جمله اختلافات اهوریه و طبیعه با درجات متناسبه
 و متضاده که در دنیا وجود دارد در آن دیده میشود •

۲ قلب هندوستان که محلّ خصب بی مثل و مانند و
حکومت‌های بزرگ آن است مشتمل بر صحرائی است که
مشرق گرفته - ما بین رود برهمپترا و رود سند بمغرب
و عرض آن از سلسله کوه‌های بلند شمالی گرفته تا بسطوح و
جزیره جنوبی منتهی میشود - لهذا تخمینا یکمزار و پانصد
میل طول و من حیث المجموع سه صد یا چهار صد میل عرض دارد
خطّ مستقیم غالباً از جنوب و مشرق بجانب شمال و مغرب
کشیده به سلسله کوه بزرگی که حدّ شمالی آن امتّ و چ
سار فراوان آن موجب خصب ملک است منتهی میشود
و اگر ملکی که رود بزرگ چین آبیاری آن میکند مستثنی
میتوان گفت که در جمیع عالم قطعه از زمین باین نحو
و از خیزی واقع نیست - جمیع عرض بزرگ آن قطع نظر
بیابانی وسیع بی آب و علف که بعد ازین مذکور خواهد
علی الاصلّ زمینی است مسطح و هرجا حاصل
رودهای بزرگ و وسیع مانند دریا در آن جاری است
۳ ازین وضع کلی مسطحه هندوستان خطّه بنگاله نه
کامل و ظاهر است که در هیچ از اطراف آن کوهی یا حه
پشته که مانع تغییر سطح شود پیدا نمیشود - رود گنگا که متّ
عریضتر میشود در میان آن می‌رود و در فصل باران آب و

شده بر بسیاری از زمین (ریخته) بر خصب آن میفزاید - شعاع تابنده آفتاب منطقه مسترته قوت تقریباً بی مثل نباتات را از این خاک سراب بعمل آورده همه روی زمین را مثل امواج سبزه میسازد - خطه بهار که بالا تر رود واقع میشود اگرچه چند تل کوچک سطح آن را متنوع میسازد غالباً همان طبیعت و ضلع اله آباد که از بهار نیز بالا تر است در بعضی جهات بهمان مختصرات بجز اینکه رطوبت هوا کمتر است اقصاف دارند - سمت شمالی اوده و رو به بل کهنه که زمین آن بصوب کوهستان بتدریج بالا میروند هوای خیلی سلیم و معتدل دارند - در آنجا نفائس محصولات مشرق و مغرب فراوان بعمل می آید - چشمه ها درون گنگا در اینجا منتهی میشود و وادی درون جمنا که بلندی زیاد و لیکن آبباری و زرخیزی کمتر دارند از اینجا میگیرد *

۴ زمینی مخصوص که قرایی نام دارند مانند کمر بندگی خاص بکناره کوهستان همالیه غالباً در هرجا که دامنه آن با زمین مسطح اتصال دارند احاطه میکند - و این نام بر میدانی گذارده اند که قریب بیست میل عرض دارد و آب اقطار مرتفع با چنان شدت بر آن ریخته میشود که در ته رود ها نمیکنند - لهذا طغیان کرده زمین را نومی از با تلاق میسازد

و ازین زمین بواسطه شاع تابنده آفتاب شرقی نباتات بسرا می روند و زمین را همه جهت می پوشاند - روی زمین در زیر ظلمت و تاریکی اشجار بنظر نمی آید و گیاه و بوته های خردار بدین غایت بر می آید که مانند سدّی ممتنع البرز می شود - بخارهایی مرفّض انگیز که از آن مفاکهای تاریک بر می آید و در بعضی از فصل گویا مثل اجل محتوم است بیشتر مانع مرادّت می شود - و ازین جهت است تلف هر لشکری که قریب این وادی تا چندین اردو بر پا کند چنانچه افواج انگیز که بر حدرد بهوتان و نیل جایی داشتند بهمین سبب صدمه زیاد خوردند - در سایه این ظلمات وحشت انگیز فیل و شیر و دیگر سباع فله ایمن می بیند و افراد بشر که در حوالی سکنی دارند با تن و توشی حقیر و ناتوان و آزار بیماری همیشه بر چهره ایشان هویدا است *

ه همالیه از کمر تا دامنه بر اتمام گوناگون نباتات مشتمل و از بدائع طبیعت متنوع است اما از کمر کوه هر قدر بطرف بالا میل میکند سخت تر و راه معتبر می شود - قلّه منبع و درّه عبق و تلاطم سیلاب این کوه باقطار مرتفعه اراضی و محط کوهستان ساکنند شباهت دارند چنانکه بخاطر بعضی از اهالی آن ملک که اتفاقاً درین اقصای بعیده خدمت بجا

چون بجمع ممالک فارس تا بلخ که پای تخت ملک باکتریه بود تاخت و سکنه آن ممالک را مغلوب و انقیاد پذیر یانت عزم کرد تا قطع جبال کرده بفتح هندوستان تسخیر همه دنیائے که در آن وقت معروف بود نماید - پی آنکه صدمه کثیر خورده باشد بلندیهای کوه پاروپامبسس را غالباً از راه توافل مابین قندهار و بلخ قطع نمود اما اعتراف باین میکنند که تسخیر قلعههای مستحکم که بجهت محافظت درهای کوهها ساخته شده بودند مکرر منجر بمقابله سخت شد - پس بجانب مشرق در حرکت آمده و در آنک یا در حوالی آنجا که مرض رون از اغاب جاهای این رون خانه بسیار کمتر است رسید و بی مزاحمت موانع جز آنچه بر تندی آب مترتب میشود عبور کرد *

۹ ملک پرتغال که هم وسعت و هم خصب بسیار ندارد و دریکی از اقصای فرنگستان واقع است چنین مینمود که ممکن مداخله بوجه کافی در امور فرنگستان نداشت لهذا تا مدتی متناهی چیزی که مایه شهرت و عزت باشد مثبت تواریخ آن نشد - در تحت ایالت روم قدیم اهالی اسپانیه فقط بعدم تربیت مشهور و در سنوات مابین خسته ظلم و تطاول مسلمانان بودند که ایشان بعد از آنکه تقریباً بر جمیع

جنگها با ملل کفار از پای درآمدند خود را مستحق
 میپندارد - بعد از اخراج مسلمانان بانتقام ظلم و تطاولی که
 ملک تادمّتی متملکی گرفتار آن شده بود ایشانرا تا بافریقیه
 تعاقب کردند و در حقّ تصرف بر هر ملکی که بتوانند آنرا
 از دست اعلای دین عیسوی انتزاع بنمایند انعام بدین
 شائبه شبهه کردند - چون این امر بحکم لزوم مقتضی تتبع
 چند در فنون عبور و مرور سفائن بود سلاطین پرتغال بیحر
 که محلّ اعلا و ثروت و شهرت ایشان میتوانست بود توجه
 فرمودند - ازین جهت و همچنین از وضع خوب ملک ایشان
 که سرحدّ طویل آن بر ساحل بحر اطلنک که هنوز بانتهای
 اتّساع آن نرسیده بودند واقع بود راه بشهرتی باز شد که اهالی
 پرتغال در تفصّلات بحریّه بدان امتیاز یافتند *

۱۱ در سنه ۱۴۹۵ ع پیش از آن که استعداد سفر دیگر
 شود سلطان یحیی وفات کرد اما پسر عم وی که ایمانویل نام
 داشت بجای او نشسته از جمیع اسلاف شوق بیشتر درین کار
 ظاهر نمود - در حقیقت بسیاری از اهل مشورت وی با وی
 گفتند که ضائع کردن مداخل و مالیه مملکت را در سرانجام کاری
 که بهر تقدیر مالش معلوم نیست و بر فرض که ثمره نیکو
 بدهد احتمال هم دارد که دست تعدّی اجانب آنرا بر باید

[illegible]

عیسویان است ولیکن از روی خیانت گفته و در حقیقت
 مصیبت گاما در آن واقع بود - در عرصه چند روز جمعیت
 به منبازا رسید شهری که بنابر قول معلم اقلأ بیشتر سکنه آن
 نصرانی بودند - این شهر بر زمین بلند مانند جزیره واقع شده
 بود و چون از در چشم اهل کشتی بر آن افتاد موجب سرور
 عظیم شد - خانه‌ها را از سنگهای خوب ساخته بودند و بامها
 و دریچه‌ها چنانچه در پرتگال بود خیالات نیکو بخاطر آورده
 چنان فراموش که گویا بساحل وطن خون می‌رسند - طوبی
 نکشید که یک ماشورا که بر آن چهار نفر ظاهراً از اعظم ملک
 نشسته بودند از بندر آمده دیدند - چون کشتی کوچک رسید
 و اشخاص مزبوره بر آمدند بعد از سوال و جواب متداول و
 اطلاع بر غرض اهالی جهاز با ایشان بگرمی پیش آمدند و بنرمی
 گفتند که ورود ایشان موجب سرور عظیم است بالنسبه بخود
 و همچنین بسطان و آنچه ضرور داشته باشند مهیا خواهد شد -
 گاما احتیاط تمام ورزید تا مخالفت مابین ایشان و معلم
 معتمد مزامبیک جاری نشود ولیکن غالباً باین مراد فائز نشد -
 بالجملة باسرار خواستند تا امیر البسر فی الفور پیاده شود و روز
 دیگر هم جمعی دیگر مکرر همین درخواست کردند اما او این
 قسم را اختیار کرد که قبل از پیاده شدن دو نفر را از خلاصیه‌ها

[illegible]

۱۴ با کمال خستگی به مکان کسو که از جمیع بنادیری که در سمت شمال دیده بود دورتر واقع شده رسید - اما چون شنید که آنجا بکلی در تصرف طائفه متعصب از موریان است مصلحت در رفتن بیشتر مانده که امید بدوستی ایشان داشت دید - اهالی آنجا مهمانداری ویرا با تواضع و تکلفی که از ایشان معمول بود کردند و ذخیره فراوان غذایی تازه بجهت او و کسان او مهیا کردند اما با این همه نتوانست بیماری که در اهالی کشتی افتاده بود علاج کند - قوت و عدد خلاصیهایی کشتی بقدری نقصان پذیرفته بود که اداره هر سه جهاز در دور کبک در حیز امکان ایشان نبود لهذا لازم دانست که جهاز سینت رافیل را سوزانیده آذوقه آنها بر جهازهای دیگر بار کند - حین مرور بسواحل افریقیه در جزائر زنگبار و پنبه و منفیه لغر انداخت و سکنه سواحل مزبوره با وی بنوع خوش سلوک کردند اما از رفتن بساحل فزامبیک اجتناب کرد بجهت اینکه در هر یک از سواحل مزبوره ذخیره آذوقه بوی می رسید چنانچه وقت گذر کردن از کبک همه قابل کار بودند و در رفتن باطراف جزیره موانع دیگر ندیدند - در ترسیره پالو برادر امیر البصر انتقال یافته غم بی نهایت بوی روی داد زیرا که علاوه بر عقد اخوت درین سفر بزرگ یکی از همدستان

اشخاص مزبور بهرمنان زاهد بودند که نتوانستند بدون نجات
 رسومات و وضوهای مذهب را بر چهار پا آرند - اما
 سالار برنگیز ثابت ایستاده آخر مطلب خویش را از پیش
 بدن - بنابر این تهیه و تدارک بیست استقبال وی بر ساحل
 دریا دیدند و سائبانی ساختند که اگرچه بسیار بزرگ نبود لیکن
 در آن فرشهای نفیس گسترده و پردهای مخمل گلرنگ بوضع
 خوشی مقرر در اطراف آن آویخته بودند *

۱۶ در این وقت مسلمان علی رؤس الاشهاد ادویه نفیسه را
 بر کشتی بار کردن آغاز نهادند و ساعتی بیست روانگی آن
 مقرر ساخته مخصوص طورپی کردند که به پرتگیزان خبر شود -
 امیر البحر چون دید که جهاز از بندر روانه میشود باصرار
 عمال و گماشتگان کشتیهای کوچک خود را فرستاده آنها
 گرفتند و اسباب نفیسه آنها بکشتیهای خود نقل کردند -
 مسلمانان که هم از مدتی منتظر چنین فرصتی بودند فی الفور
 پیش سلطان رفته گفتند که خیانت و بد خواهی این دزدان
 دریا حال بظهور آمده است بواسطه اینکه بخلاف فرمان شاه
 بنیاد غارت را بدین نوع نهاده اند - سلطان که یا وعده
 خویش را فراموش کرده یا در حقیقت قصد اجرای آن نداشت
 با ایشان موافقت کرده فرمان داد تا هر نوع بتوانند انتقام

[illegible]

* דוד המלך יחי

خویش بنایند - طایفه نیر و دیگر سکندریه است بایستد
مراقت نموده بجماع بخواب بخواب خانه حرکت کردند -
اعمالی برنگاه خود را بصری این مناسبتی که در اینها این
شورش را از روی مزاج بنده است و از این سبب تا اینکه قصه
ایشان معلوم شد بخواب رسیده بود که باطل تمام تر است
در بخوابخانه را بفرستد - کینه بی انور با جمعیت قاتل خون
مقتل مقام کرم و لکن مقصد مهمان نیز با دروازه
بود که شور ایشان بوج بولک ناکت حریف

در جستن بر ساحل يك بر ديگر سبقت میگرفتند. و چون پای ایشان بر زمین رسید بلا تأمل بجانب سنگر شتافتند - بواسطه این حرکت سریع با حذاقت دهنة توپها را که بر جهازها بسته بودند قدری بالا اتفاق افتاده گلوله از بالای سر سپاهیان میرفت و ایشان بی آنکه زحمتی بایشان رسد تا در شهر رسیدند - پس و پیش رفتن ممکن نبود جز به گذرگاه تنگ ما بین شهر و ساحل که هر سه آنرا جمعیتی بزرگ شهریان با غیرت تمام صیانت میکردند - مجادله عظیم بر پا شد چنانچه از کشته پشتهها برهم آمد و ازین کشتگان سدی محکمتر گشت و محاصران از عقب آن جمعیت کرده مانع یکدیگر میشدند *

۱۸ چونکه بدین نحو فرمانفرما بتمشیت بلاد و تنظیم مهمات دولت پرداخت دو باره مشغول تدابیر فتوحات بعیده گشت و خصوصاً در فکر دوام بود - اولاً در باب اورمزر که تجارتخانه معظم خلیج فارس بود و گویا در هنگام فتح از دست وی گرفته شد و ثانیاً در باب ملك ملکا که در آنزمان آنرا مفتاح اقصای جزائر آسیا میدانستند - امر دویم ترجیح یافت - پای تحت این ملك اگرچه بر ساحل جزیره بی آب و گیاه واقع بود لیکن نهایت معمور و آبادان بود زیرا که مرکز تجارت ما بین هندوستان، و چین و جزائر شرقیه بود - تجارتی که درین عهد

[illegible]

و غم انگیز آن اینست - این عریضه آخرین است که در سکران
موت بدریار میفرستم و در ایلمی طویل که در خدمت بوده ام
بسیار نوشته ام - پسری در ملک آنخداوند دارم نام وی دراز دی
البرک است و ما اینکه اگر رعایت حق خدمت این بنده شود در
حق او رعایت مبذول دارند اما در باب کارهای هندوستان
آنچه شده است و کرده ام معلوم است *

۲۰ اگرچه این سفر بطوری کرده شد که مایه تحسین مسافران
است و خبر بسیار در باب تجارت و اجناس ملک یافته شد
لیکن با اینهمه معلوم شد که تجارتی که در معرض چندین خطر
است و بیجهت تکمیل آن چندان دور باید زد نه صورت امنیت
خواهد داشت و نه نفعی بر آن مترتب خواهد گشت - در
حقیقت این یکی از راههایی بود که اهالی وینس برای تجارت
اختیار کرده بودند و وضع ایشان بجهت این کار خیلی بهتر از حال
انگلند بود و با این حال از وقت پیدا شدن دله کیپ نتوانستند
با پر تگیزان دم برابری زنند - تجار اکنون اعتقاد بر این راه کیپ
میکردند زیرا که احتمال داشت که جز از این راه امید مخالطی
ملمون و غایده مند میسر نمیشود - اما اهالی اسپانیه و پرتغال
با اهتمام و غیرت آنرا نگاه میداشتند و اندامی دولت یلزیت
اگرچه در آن وقت با این دو قوم جنگ میکردند در جایز داشتن

[illegible]

بود و اهالی هلند در آنجا قلعه مستحکم داشتند و قریب دویست نفر بحفاظت آن قلعه اشتغال داشتند - اما انگریزان فقط هزده نفر بودند و خانه در شهر داشتند و بیست معاهده که در میان بود خود را ایمن مینداشتند - اهالی هلند در حق یکی از سپاهیان جپانیز که در خدمت ایشان بود بدگمان شده او را قتل کردند و عقوبت و شکنجه نمودند - باین طور بیرحمی از وی بزور شهادت گرفتند تا اعتراف کرد که خود و چند نفر از هموطنان وی بنیاد تدبیر گرفتن قلعه را نهاده بودند و موافق خبری که بدین نوع حاصل شده بود دیگر همقومان وی گرفتار شده سیاست الیم کشیدند *

۲۲ اعراب چون بضرب شمشیر مذهب اسلام را منتشر کردند تغییرات عجیبه در ممالک شرقیه بظهور رسانیدند و در اقصای آسیا پیش رفته بجای رسیدن که گاهی علم رسیدن نرسیده بود - بعد از رحلت پیغمبر ایشان مدتی نگذشت که سواره مظفر و منصور ایشان آب از رودهایی تاگس و نیتر و سیحون میشوند - پس بغداد پلای قیامت مملکتی شد که از آن عظیمتر در روی زمین نبود و حکومت آن از جمیع سلطنتهای عالم بهتر و با احتشامتر شد و همچنین منشاء و منبع علوم بود که در آن ایام ظلمت و جهالت مایه روشنی و

دلائل موجود است براینکه افعال او بظلم و اخذ و جلب
 اقصی الغایه موصوف بود - دینداری او نیز که همان قدر اشتها
 یافته مرضه شك والتباس است - فرشته مذکور ساخته است
 که محمود در ایام جوانی مایل بتزدد در مسائل دین و در
 دوامر نهایت مختلف مضطرب خاطر بود که آیا معاد وجود
 دارد و خون او پسر سبکتگین بود یا نه - بعلم اینکه چنین
 مینماید که از رفتار مادرش این امر دویم از حیز مباحثت خارج
 نبود - بالجمله خون پیغمبر را در خواب دید که از بنفسه برقع
 این دو سبب اضطراب پرداخت و بعد ازین سلطان زهد را
 بزرز نشود بست - پس مکنت و اقتداری بواسطه اصراری
 که درین کار داشت بقدری ازدیاد پذیرفت که احتمال دارد
 که اظهار دینداری و تقوی بواسطه این بود که اسباب جلاگیری
 خویش را در آن میدانست - نایره شیرت دینی او خصوصاً
 بواسطه استماع اخباری که در باب خزائن بجمهر که در
 بت خانهای هندوستان جمع بود. التهاب یافت و تا وقتیکه اسباب
 حمل و نقل آن گنوز کفار را بسبت زیت تصور غزنین فراهم
 نیازد آرام خاطر را بر خود روا نداشت *

۲۴ : ایام ترقی اقتدار مسلمانان که قلم تقدیر بران رفته بود
 که سلاطین ایشان تا قرون عدیده پر هندوستان پادشاهی کنند

و کالنجر و گوالیار و اجمیر معامله کرده لشکری کثیر فراهم آورد
 که مثل آن از قزنها در آن انتظار بنظر نیامده بود و از روی آنک
 عبور کرده در صحرائی پیشاور داخل شد - مسلمانان چون کثرت
 انبوه دشمن را دیدند از مقابلہ در میدان بیم نموده بترتیب سنگر
 و سقنای پرداختند - هر دو لشکر روبروی یکدیگر تا چهل روز
 ماندند تا بالاخره گیکورار قومی غالباً وحشی که در کوهستان شمالی
 لاهور سکونی داشته شروع بجنگ کردند - مسلمانان از تیرهای
 ایشان صدمه بسیار خوردند اما قلب لشکر ایشان نتوانست بر
 افواج محمود که مردم شجاع و بعلاوه در پناه سنگرها بودند
 اثری کند - بسیاری از طرف حمله آوران از پای درآمدند و
 آخر الامر قبلی که بر آن رای لاهور سوار بود از گلوله آتشین دم
 کرده پشت داد و سوار خود را از معرکه بیرون برد - در آن حال
 چون لشکر ویرا دیدند چنان دانستند که از معرکه میگریزند و
 دهشت بر ایشان غلبه کرده جمیع آن لشکر بیقیاس با اضطراب کَلّی
 و بنوعی که تدارک آن ممکن نبود فرار کردند ۴

۲۶ محمود نه فقط بتعصب و غیرت دینی اعتراف کرد
 بلکه این حدّت را بنوعی مخصوص منشاء و منبع جمیع اعمال
 خود ساخت - بالجمله چنانکه پیش نگارش یافت فوائد دنیوی
 که بر آن مترتب شد اینقدر بیقیاس بود که لابد خلوص وی

و فرزند خود این رویه را نهاده بود - لیکن حیلۀ که پادشاه جدید
 بجهت قتل ام خود و همه اولاد شهر یزید بکار برد بی رحمی
 خاص داشت - بذایر قول فرشته نه فقط با ظلم ابتدا کرد بلکه
 تا انتها از خون ریزی فرو نه نشست و همچنین دقیقه از لهر و
 لعب و عیش و عشرت بی نهایت فارغ نبود و بواسطه اینکه
 امرا متغیر نشوند از هر قسم خلاف اعتدال که از ایشان بظهور
 رسیدی اغماض نمودی - اما علاءالدین را در درجۀ اول سپهسالاران
 بایست نهاد - قبل از آنکه بر تخت بنشیند بنیان شهرت خویش
 را در فن جنگ نهاد بجهت اینکه با لشکری مشتمل بر هشت
 هزار سپاه بر دولت آباد که پای تخت سلطنت عظیم اورنگ آباد
 بود حرکت کرد و چنین شهرت داده که این فقط مقدمۀ لشکر
 است از بجهت اهل شهر بیم نموده شهر را تسلیم کردند - پس
 جمعیتی فراوان را که بجهت محافظت شهر بودند هزیمت داده
 با غنیمتی که در قرنهای فراهم آمده بود معاودت نمود - بعد از این
 وزیر خود را که کافور نام داشت از برای تسخیر کرناٹک و دیگر
 ممالک جنوبیہ فرستاد - این مهم نیک بسر انجام رسید و نتیجۀ آن
 غنیمتی بود که در مبلغ آن مبالغه بسیار کرده هزار کرور نوشته اند *

۲۸ سلطان مست باد قنوجات گشته بختن خیالات خام
 شروع کرد و درازین خیالات خصوصاً با کمال دلگیری منظور

۲۹. بابر حال بر تخت هندوستان نشست اما هنوز بطور
امن و استقامت آنرا در تصرف خود نیلرزده بود - امرای افغانه
که در خطه‌ای جداگانه خود به استقلال فرمانروا بودند از حکومت
مغل آکراه داشتند و آنرا غصب می‌پنداشتند و اکبر امرای
راجهوت را که قومی است از شجاعترین طبقات هندو (و بشود
کرده لشکرچی مشتمل بر یکصد هزار سپاهی سرداری محمود
برادر سلطان گذاشته در مغرب مملکت جمع شد - سلطان جوان
که دشمنان ظاهر و دوستان خائن همه جهت بوی احاطه کرده
بودند و کسی را نداشت که شایسته اعتماد باشد بجز آن طایفه
قلیل که بهرادر از کوهستان آورده بود در ورطه پر خطر افتاده بود -
دهشت و اضطراب بر عساکر وی (وی) داد حتی اینکه بعضی نیز
از شجاعترین سرداران وی او را مصلحت دادن که تا کابل یا اقلان
اضلیمی که بر سواحل رود اتک واقع است پس بنشینند - لیکن
همت عالی وی باین معنی که مملکتی بدان عظمت را بدون اینکه
کوششی بجهت استخلاص آن کند از دست دهد تن در نداد -
گفت که غیرت مردی من نمیگذارد که باین کار راضی شوم و بنوعی
که بتعلقان نیز سرایت کرد این سخن گفت - چون مسائل است
که از موت اجتناب نکنیم امروز با مردی و دلگرمی به استقبال آن
رفتن بهتر است از آن که بجهت چند روز زندگانی بگمائی

پیش روی می گذشت ظاهر است - و بعلاوه در بلب قوانین
سلطنت و لشکری اهالی شرق مطالعه آن خالی از فائده نیست *

۳۱ بار دیگر اکبر خبر یافت که چند نفر از رؤسای مغلیه در
گجرات فسان برانگیخته احمد آباد را که دارالحکومه آن مملکت
است محاصره کردند - فی الفور دوهزار سوار از آگره فرستاد
و خود جریده با جمعی از سواران گزیده در عقب تاخت و هر روز
هشتاد میل طی کرده در یک هفته بمحربگاه پیوست - چون
دید بازان دشمن جویا شدند و معلوم شد که خود پادشاه سردار
این لشکر است و این خبر را بشکرگاه رسانیدند چنان متعجب
شدند که این امر را از قبیل اعجاز شمردند و چنان وحشت
بر ایشان روی داد که نزدیک بآن بود که فرار کنند - اما مچهوراً
آراسته قتال و جدال شده بعد از گلزاری سخت شکست فاش
یافته متفرق شدند و سالار ایشان گرفتار شد - و قتیکه عساکر
منصوره در تعاقب مشغول بودند اکبر بر سر بلندی ایستاده بود
با دریست سوار دید که پنجاه هزار سوار که دشمن نتوانسته بود در
قلب گاه معرکه حاضر کند بجانب اوج می تازند - امرا بضرورت
وقت مصلحت در پس نشستن دیدند لیکن این مصلحت ناشایسته
موافق مزاج پادشاهی نیاورد فرمان داد تا کوس شاهی نواخته
سوار خود را مانند مقدمه لشکری بزرگ پست کرد - دشمنان باین

هنگامی که میخواست از رود اترک عبور کند گرفتار شد - او را پیش پدر بردند و او اعتراف بگناه خویش کرد اما با همان مروت عادی که لازمه طبیعت او بود از بروز دادن نام همگان و همدستان خویش ابا نمود - پس ویرا قید شدید کردند و روز بروز زحمت مشاهده کردن انتقال دوستان جانی و یاران وفا دار که با سیاست الیم کشته میشدند کشید - از خود بعد از مدت ده سال نجات یافت و چندی بعد از آن باغرای برادرش شاهیپان او را مقتول ساختند *

۳۳ عهد این سلطان بدو سفارت از دولت انگریز اختصاص داشت که از تعریف آنها تحقیق حال آداب و رسوم درباروی بیشتر یافت میشود تا از اطناب و مبالغه تواریخ مصنفان مشرق - در سنه ۱۶۰۷ ع کمپنی کپتان ولیم هاکنس و کپتان کیلنگ فرستادند تا در افتتاح معامله تجارت با هندوستان و خصوصاً با ممالک سلطان مغل کوشش کنند - هاکنس از کیلنگ در سقوطه جدا شده در بیست و چهارم ماه اگست سنه ۱۶۰۸ ع وارد صورت شد و فی الفور بملاقات حاکم رفت اما بوی گفتند که تا این مطلب بمقرب خان که نائب الحکومه بکنبایت بود إنهاء نشود اجازت پائین کردن مال تجارت از کشتی نخواهد یافت - بعد از چندی قاصدی بدانجانب روانه شد لیکن

[illegible]

و هدیه لعلی شاهوار که بمقدار و آب و رنگ آن غالباً کمتر دیده شده بود در خاطر جهانگیر چنان رسوخ کرد که گفت باید انگریزان بار دیگر نیایند و مقرب خان را بوقت روانگی حکم داده شد که ایشانرا نگذارد تا در هیچ یک از فرضهای ذریای ممعوطه او لنگر بیندازند *

۳۵ درین اوقات مهابت خان پادشاه را بکابل برده او را با تعظیم هرچه تمامتر رعایت نموده احتشام و شوکتی که لازمه دربار پادشاهی بود مراعات بکمال فرمود و اجرایی امور روزمره را نیز بوی و اگذار کرد - بالاخره بعد از آن که بسیار وعده سلامت خود و اقرار احسان آینده از پادشاه گرفت بیعت ثابت کردن بی غرضی خود از خدمت استعفا نموده و اختیار کلی امور را به پادشاه گذارده خون گوشه گرفت و لیکن پیش از آن رفته بود که مراجعت تواند کرد - پادشاه میتواندست که از آنچه واقع شده بود درگذرد بلکه فراموش بکند - اما خار کینه شدین و غداوتی بی اندازه در ضمیر ملکه خلیده بود و طولی نکشید که طلب خون امیر مذکور گرد اگرچه پادشاه بقدری رعایت انصاف و وفای عهد نمود که ازین خواهش در قفس شد - پس بنای تدبیر گذارده خواست که از روی خیانت مراد خویش را حاصل نماید - جهانگیر بمجرد مخبر شدن ازین حيله ها مهابت خان را

مملکت را با سر پنجه قویّ فتوان گرفت جز باینکه شاهجهان را
بر تخت بر آریم و او همان شاهزاده بود که مهابت خان هم از
مدتها با وی دشمنی معب داشت - وزیر بعد از قدری تأمل
بمصلحت وی موافقت نمود و فی الفور مراسلت و مکاتبت
با شاهجهان برپا شد - اما بواسطه وقایعی چند در امضای این
تدبیر تعویق افتاد تا بالاخره بسبب بیماری پادشاه ضرورت اجرای
آن نشد - بیماری ضیق النفس که داشت از هوای سرد کشمیر که
آنجا سکونت میداشت بسیار ازدیاد پذیرفته در نهم ماه نومبر سنه
۱۶۲۷ ع وفات یافت و نام نیکی بعد از خودش باقی نگذاشت *

۳۷ هنوز بر تخت نه نشسته بود که مدعی دیگر بجهت
اورنگ سلطنت پیدا شد - لودی که از معارف امرا و بشجاعت
مشهور بود و خود را از سلسله سلاطین افغان که در هندوستان
حکمرانی کرده بودند میدانست بسرداری لشکر دکن مامور شده
بود - درین منصب مخالفت شاهجهان نمود و چون تخت خالی
شد خود را بهریار بست و هنگامیکه پادشاه جدید با گره میرفت
او را مانع شده بلکه با او بخلاف ادب حرکت کرد - پادشاه
بروی لشکری فرستاد اما وعده کرد که اگر اطاعت کند آنچه مامور
وی باشد معمول داند - لودی از سر جنگ درگذشت و
بحکومت مالوه منصوب شد و از آنجا بنابر فرمان پادشاه راه

مملکت را با سر پنجه قویّ فتوان گرفت جز باینکه شاهجهان را
بر تخت بر آریم و از همان شاهزاده بود که مهابت خان هم از
مدّتها با وی دشمنی معب داشت - وزیر بعد از قدری تأمل
بمصلحت وی موافقت نمود و فی الفور مراسلت و مکاتبت
با شاهجهان برپا شد - اما بواسطه وقایعی چند در امضای این
تدبیر تعویق افتاد تا بالاخره بسبب بیماری پادشاه ضرورت اجرای
آن نشد - بیماری ضیق النفس که داشت از هوای سرد کشمیر که
آنجا سکونت میداشت بسیار ازدیاد پذیرفته در نهم ماه نوامبر سنه
۱۶۲۷ ع وفات یافت و نام نیکی بعد از خودش باقی نگذاشت *

۳۷ هنوز بر تخت نه نشسته بود که مدّعی دیگر بهت
اورنگ سلطنت پیدا شد - لودی که از معارف امرا و بشجاعت
مشهور بود و خود را از سلسله سلاطین افغان که در هندوستان
حکمرانی کرده بودند میدانست بسرداری لشکر دکن مامور شده
بود - درین منصب مخالفت شاهجهان نمود و چون تحت خالی
شد خود را بشهریار بست و هنگامیکه پادشاه جدید با گره میرفت
او را مانع شده بلکه با او بخلاف ادب حرکت کرد - پادشاه
بروی لشکری فرستاد اما وعده کرد که اگر اطاعت کند آنچه مأمول
وی باشد معمول داند - لودی از سر جنگ درگذشت و
بحکومت مالوه منصوب شد و از آنجا بنابر فرمان پادشاه راه

[illegible]

خلق را از ظلم و تعدّی ایشان محفوظ داشت - البته پادشاه از مصلحت عاقلانه و موافدین مهابت خان و آصف خان فایده بسیار یافت و ایشانرا بارجود اینکه گاه گاه نیز بر ایشان حسد می برد بر عمل نصب فرمود - گاه بگاه شفاعت ایشان در افراط قهر ستمش اثر ملایمت کردی مخصوص درباره راجه بندیل کهند که پادشاه بکشتن او حکم فرموده بود - چون مهابت خان خود را شفیع آورد و در سلامت امیر مقصر استدعا نمود پادشاه نه فقط قبول فرمود بلکه عزّت و منصب سابق بکلی باو بخشید - باری اگرچه از مذهب مسلمانان بکلی بی پروا بود از حماقت و مسخرگی عبادت هنوز چندان متغیر گشت که ظلم و تعدّی بر ایشانرا منظور نظر ساخت - لیکن چون دید که خلق با حرص تمام براه ناحق خود متوسّل اند از غلطی خود آگاه شده طریق توسّط را که آبا و اجداد او همیشه بر هر در ملت نموده بودند اختیار کرد *

۳۹ این عهد بآرامی و رفاه و معموری تمام تا متجاوز ا بیست سال جریان کرد - در وزیر بزرگ پادشاه مهابت خان و آصف خان داعی حقّ را لبیک گفتند و لیکن این حادثه او را در پرداختن بضبط امور ملکی زیاده تعریض کرد و در رفق و تفق امور جمهور با سترغای خلق کوشید - سعادت پادشا

[illegible]

قادر اُ وجود میگیرد - اورنگ زیب زبانی بسته داشت و از
 عشرت اعراض نموده جمیع اوقات خود را مصروف امور ملکی
 نمودی مانند کسی که از مراتب پست قصد مدارج عالیه نماید -
 يك واقعه دیگر روی داد که سبب شد که وی در انتظام امور
 خویش جدّ و جهد زیاده کردی و بهمین واسطه میتوان گفت
 که بخشش روی در ترقی نهاد - شاهزادگان خاندان اکبر کرها
 اقرار هم بدین مسلمانان ظاهر کرده بودند و اگرچه امرای کبیر و
 مساکر ایشان در رواج این مذهب مبالغه داشتند معلوم میشود
 که ایشان چندان بذهب اعتنا ننمودندی و غالباً آنرا مورد
 خیالات فلسفیه و مباحثه شناخته اهتمام داشتندی تا آن که
 موجب تفاوت در حالت طوائف رعایا نشود - اما اورنگ زیب
 برخلاف دیگران با اعتقاد تمام بدین مذهب متمسک شده
 جمیع لوازم آنرا با دقت مراعات نمودی و چنان فرمود که
 او را کسوت مسکنت خوشتر از خلعت سلطنت است و کلاه
 فقرزینده تراز تاج پادشاهی - لهذا اهل هند او را مکروه
 داشتند لیکن روسای مسلمانان که غالباً امرای لشکر بودند ترقی
 پادشاهی را که ترك بی مبالغه های آبا و اجداد خود که
 سبب ملامت و شنعاء شده بود نهوده بایشان درین امر مهم
 یکجهت شده بود بجان میخواستند - و بواسطه این که مدتها

که راضی است با وی موافقت نماید و آن شاهزاده طالب نام
و سطوت با خوشی تمام درین مطالب رفیق وی شد *

۴۲ اورنگ زیب در اجابت دعوت برادر وقت ضایع نگردانید
و با سرعت تمام با هر سپاه که توانست جمع آوری نماید با وی
ملحق شد - اما چون از ضمیر خویش آگاهی داشت که مراد را
نیز رقیب خویش میدانست و متصور بود که همین طور گمان
نیز در خاطر برادر در حق وی پیدا میشود لهذا از در چاپلوسی
در آمده بهر نوع عبارات کذب و تملیق که مایه اطمینان خاطر
وی شود که بالطبع ساده و بی سوء ظن بود نگار بر - همچنان
و انمود کرد که فقط مراد برآزند؛ تخت هندوستان و رای عامه
نیز داعی عروج وی بر آن است و خود را جلوه داد که اگرچه
مطمع نظر این بود که عزلت گرفته بقية العمر را در مراقبت بسر
ببرد لیکن در استعلا و تقویت مراد اسنقضا خواهد فرمود - میتوان
گفت که در جمیع هندوستان هرکسی بغیر از مراد اگر با طرفین
آشنایی داشته بود باینگونه سخن فریفته نمیشد - اما عجب و
ساده دلی مراد باینقدر بود که اورنگ زیب دانست که این
حرف بعثت نخواهد رفت - شاهزادگان با عساکر خود به سواحل
روند زبده ملاقی شدند و جسونت سنگهه را چپوت را که در خدمت
پادشاه بسر جمعی سواره کثیر بود شکست فاحش دادند *

۴۴ اورنگ زیب چون بدین طرز آنچه سدّ راه و عایق وی بود از میان برداشت مصلحت و اقتضای وقت دانست تا افسر شاهی بر سر نهی - لیکن دید که خیلی مشکل است اختیار کردن کاربرا که سالها اقوال و افعال او بر خلاف آن و همه عزلت و ریاضت بود - قضیه باین ختم شد که دوستان وی چنان وانمود کردند که فرض بر خود اختیار کرده و فایده ملت را بر آسودگی و عزلت رجحان داده بلازمه وقت اگرچه بر خلاف خواش است تن در دهی - بعد از مدّتی سر قبول جنبانیدن لیکن چنان رعایت عادت سابق را کار بست که جمیع مراسمی را که در جلوس سلاطین معمول می‌دارند منع کرد - فی الجملة آواز مردم بگوش بادشاه اسیر رسید که یقین داشت اتفاقی بخلاف مصلحت او افتاده است - بجهان آرا که دختر وی بود فرمود که بروی و دریافت حال کند اما فی الفور او را باز خواند که مبادا نظر او بر سر دارا که بر نیزه کرده بودند بیفتد - طولی نکشید که جهان آرا حقیقت حال را بوی اینها کرد - پادشاه بد بخت از جایی برخاست و بلا سخن گفتن قدری در وثاق گردش کرد پس صورت تاجی که بالای سر او آویخته بود نگاه کرده گفت این اسباب بازیچه را بردار - پس فی الفور گفت نه صبر کن این تصدیق ادّعای اورنگ زیب است - پس از آنکه مدّتی در

[illegible]

کل هندوستان اظهار اندوه و کرب بسیار نموده در تجدیدن دوستی
با خواهر خود جهان آرا که همیشه محبت جانی با پدر برگشته
بخت داشت تعجیل کرد *

۴۶ اورنگ زیب تا مدتی متناهی بر سریر سلطنت مغل
نشست و آن مملکت در تحت اداره او بیش از پیش وسعت
داشت و در نصف النهار اعتلا رسید بلکه بعد از انضمام ممالک دکن
مشمول بود بر تقریباً جمیع هندوستان و مضافات کابل و آسام
چنانچه احتمال دارد که خلق و معمری آن بممالک رومیّه در
ایام آبادانی کلی آن دولت نسبت نداشت - مالیه ملک تاسی
و دوکرو رسید و این مبلغ اگرچه بمداخل بقیاس بعضی از ممالک
فرنگستان این زمان مساوات ندارد غالباً در آن آران بی مثل
بود - چنین مینماید که اداره امور داخلیه در عهد او بر تدابیر
اسلاف تفوق داشت و با وجود کوبه و دبدبه و احتشام و شکوه
یگانه درباری تغیر در آداب شخصیه خود ندان و نیز بر ریاضت
و طهارت اشتهار داشت و در حق خود یا در سزای سلطنت
هیچ خلاف قاعده یا فسق و فجور روا نداشت - باعهد در
دیوان عدالت می نشست و ادانی فاس را نیز در آن محکمه
اذن دخول بود و با انصاف تلم حکم شرع بجای آورد و در
جبران آنچه بر رعایا خلاف میشد میکوشید حتی اینکه با کرم

و چون باز مشقت ایشانرا بر مملکت است ۴۷

خویش بداد زیرا که کسی که این صفات دراز باشد یافت
 نمیشد - عمالی که بودند غالباً مردم ناکس و غلامان جاحل
 وحشی مزاج بودند که از مراتب دنیّه بدرجات عالیّه ترقی
 کرده و هنوز بر خصلت و خوی گدائی باقی بودند - غرض
 ایشان این بود که در زمان اندک و بی ثبات حکمرانی خود
 مال بیندوزند بدون ملاحظه اینکه مملکت خراب خواهد
 شد یا آباد *

۴۸ حتی در باب عدالت و رعیت پروری که مشهور است
 مخصوص این سلسله بود بریزر وقایعی چند ذکر میکنند که مؤیداً
 بتقریرات حاکمس و زرمبالغه و اطناب مؤلفان هندی را مشکوک
 میسازد - از حکایتهای لطیف نیز اطوار اخلاق و آداب این
 دربار را میتوان فهمید - جوانی پیش شاهجهان فرید بر که
 مادر وی که بقال بود مل بیقیاس دارد که مبلغ درویش
 هزار روپیه میشود اما بسبب کردار بد که نسبت میدهد ازین
 زر چیزی بوی نمیدهد - پادشاه چون خبر چنان مبلغ را شنید
 آتش حرص در وی سر برزد و زن را طلبیده در دربار عام حکم
 داد تا پسر پنجاه هزار و بوی صد هزار روپیه بدهد و همانوقت
 فرمود که از حضور برزد - بنابر فرمان زن را بیرون کردند لیکن
 فرید و فغان نموده دوباره خود را بحضور رسانید و گفت اینها را

[illegible][illegible]

و چون دید که پادشاه هندوستان هنوز بر تخت مستقر نگزیده و دل‌هایی مردم بواسطه قبائح اعمالی که در صد ارتقایی خود بکار برده بود از وی نفور گشته باشد که این مملکت معتبر را ضمیمه دولت خود کند - بسیار اتفاقات حسنه بواسطه انباج این مطلب روی داد زیرا که بسیاری از اکابر امرای دربار دهلی از نسب ایرانی بودند و بسیاری نیز از نسل افغان ازمنه سابقه را که اسلاف ایشان بر تخت سلطنت می نشستند بجزرت تمام بخاطر می آوردند *

۵۰ چندی نگذشت که سیواجی دوباره طریق تاخت و تاز پیش گرفت و باین سبب علانیة در معرض مقارعت پادشاه مغل آمد - اما اورنگ زیب که شاید متغیر از مکر و فریب او شد و همچنین مشغول بمحاربه ایران و طغیان پنهانان بود تا مدتی متمادی باین قاطع الطريق متوجه نشد که فقط بر بعضی از اضلاعی که غالباً مردمان وحشی در آنها سکونت داشتند می تاخت - لهذا امیر مرهته تقریباً بی آنکه کسی مخالفت ویرا کند در سواحل غربیه بنهب و غارت کار پیش می برد - دوباره شهر صورت را غارت کرد و بار سیوم اگرچه داخل شهر نشد مگر مبلغ گران از اهالی آنجا گرفت - در یورش راجه پور ده هزار پگوده از تجارتخانه انگریز دزدی کرد لیکن این مبلغ را بعد از آن

مباری تمام نمود و شهرت حیل و شعبده او که آنرا بجهت تفرج
خاطر مکرر و اغراق کرده اند نام ویرا در طائفه هنود بلند آوازه
ساخته است - اما مطالب وی و اسبابی که در انجام مرام بدان
تشیث جست بوجهی نیست که بسبب آنها ویرا مردی بزرگ
که تدابیر عالیه و وسیعۀ ملکداری مورث اعمال وی بوده است
بشماریم *

۵۲ در باب اخلاق وی چنین مینماید که حمل صلاحیت
بالتسبه بشخصی مثل او که از ارتکاب هیچ چیز که بدان بجهت
اجرای مطالب بزرگی خود توانست توسل بجوید مذاقۀ نداشت
خالی از اشکال نیست بعلمت اینکه اگر قوانین دیانت و امانت
در جبلت او وجود داشت واضح است که هرگز آنها را نگذاشت
که متعرض معظمت امور وی شوند - معتاد بظلم بی نهایت
نه بودن در یکی از سالاران شرق مائه تحسین است اما سیواجی
هرگز از سفک دما اگر انجام مطلب را در گربود دریغ نداشت -
شاید اگر ملکی وسیع بطور صلح و صلاح بر وی قرار میگرفت
میتوانست باصول رویۀ مقررین بکرم و حمایت رعایا کیفر مصائبی
که بواسطه جنگ دزدی و دغلی او پیدا شد بکند - اما غالباً
فرستی بجهت این کار بدست او نیامد - با این همه عادات
شخصیۀ او مقررین باحتدال و پرهیز بود و با تبعۀ خون از روی

که سباجی در پی عیش و عشرت که عادی وی بود با معدودی
چند روانه شده است جوقی از سپاهیان فرستاد تا بغتۀ بر وی
تاخته او را گرفتار کردند - پادشاه بعدم جوانمردی که بآن
معتاد بود بکشتن اسیر فرمان داد و مذکور است که خود بنظره
ایستاده بعقوبت شاهزادۀ بدبخت و صبر و ثبات وی اظهار
بشاشت و خوشی می نمود *

۵۴ اگرچه در اواخر سنوات عهد اورنگ زیب خللی
بزرگ در امور ملک نیفتاد و علی الجمله اقتدار وی انکسار نپذیرفت
اما چون بعضی از امهات مهمات برهم خورده و علامات متکثر
زوال چون بخار متکثف فراهم آمده بود چهرۀ آفتاب دولت وی
خالی از غباری نبود - تعصب او که همواره در تزیین بود او را بر
جد و جهدی اقصی الغایه در استیصال مذهب شنود ناز داشت -
بت خانهای ملوکانه مهترا و بنارس را با خاک پست کرده
بجای آنها بنیان مساجد نهاد و همچنین در صحن معبد اصنام
احمد آباد که یکی از نفائس عمارات ملک بود گازی ذبح کرده
آنها ملوت ساخت - اگرچه این گونه بی اعتدالیها که اهالی
متعصب ملک آنها باکراه و تنفر تمام مشاهده می نمودند فی
حدّ ذاته باعث اثارت فتنه و شورش نشد اما بواسطۀ آن دلای
مردم در جمیع اطراف ملک منفجر و بغایت هم مایل بودند

خوف از متاع آتیه وقت رحلت آمد و در بستان و یکم ماه
 فروردی سنه ۱۷۰۷ هجری در نود و چهار سالگی و بعد از چهل و نه
 سال پادشاهی در اردیبهشت خود داعی حق را بیک گفت *

۵۶ مورخان رنجها برده اند تا بانصاف و راستی تعریف
 صفات اورنگ زیب بکنند - جرائمی که بر صائف روزگاری
 واضح و مکشوف بنظر می آید محو نمیتوان کرد لیکن غالب
 اطوار و اعمال وی مقرون بپسار مملکت ستمیه بود - در اجرای
 حکم شرع جد و جهد و انصاف تمام داشت و ضبط و خفت
 گویا در طبیعت او خلق نشده بود و علاوه با کرم و جود
 تقریباً بی نهایت خیرات و نفقه میکرد و غالباً همت بر طرفیه
 حال عباد میگماشت - اگرچه اسباب فراوان تجمل و عیش و
 عشرت در دست بود که در اعمال آن حتی مشهورترین اسلاف
 وی خود داری نکرده بودند آداب شصتیه او بطهارت بلکه
 بر ریاضت مقرون بود - علی ای حال رای مردم در مقام خوب
 یا بد قرار دادن باعمال اورنگ زیب متفرع بر اعتقاد صدق
 اظهار دیانتی است که تا دم آخر بر خود میبست - شک
 نیست که صدق زهد و صلاح وی عرصه شبه و سوظن میشود -
 باینجهت که گاه گاه آنرا بتد افراط ظاهر ساختی و در انجام
 اغراض نفسانی بکار بردی حتی اینکه آنرا بهانه جرائم کبیره که از

اوضاع بیشتر بر حسب دلخواه بود چنان را نمود کرد که از جلالت و فن سپاهگری علای نبود و در دفع دشمن جدید که تقریباً درین اوقات در روابط امور ملکی روی در ترقی بود ضرورت داعی ظهور این خصال شد *

۵۸ چنین مینماید که شاه عالم موافق گفتار ارادت خان که نزد وی اعتبار نلی داشت یکی از مذهب ترین و خوشنوترین پادشاهان بود که بر معارج نشت عروج کرده اند - کرم وجود او اگرچه بعضی به آن افراط نسبت داده اند همیشه در حق مستحقان مبذول میشد - بدین اسلام تمسک تمام داشت و در سنت آن فقه متبخر بود لیکن با این حال بهیچ وجه متعصب نبود و با عقائد جمیع طوئف حئی زناقه و ملاحدہ مستعضر شد تا بعدی که گاه گاه مایه نفرت علمای متورع گشت - بعرض غیرت و حسد که غالباً در خفیه مابین خانواده مغل روی میداد هفده پسر و نواده و برادرزاده مهمانان علی الدوام وی بودند و از ایشان حرکتی که مشعر بر کفران حقوق دمی باشد صادر نشد - اگرچه شاه عالم جلالتی نداشت که تفایت ادار امور ملک درین اوقات پر شور و شر کند علی ای حال اقتصاد وی و اعتنائی که مردم در حق وی داشتند غالباً رفع بلیاتی میکرد که بر سر این مملکت عظیم می آمدن - اما از اتفاقات سیئه بعد از پنج سال سلطنت بیماری

کرد - پس سادات روشن اختر را که یکی از نوادگان شاه عالم بود
ملقب بمحمد بر تخت آوردند *

۶۰ محمد شاه هنوز عمان حکومت بدست خود نگرفته بود
که آن سخافت رأی را که چنین مینمود درین اوقات در ذریه
مغل کانه جبهلی شده ظاهر ساخت - وزرای وی نظام الملک
و سعادت خان گردان و شایسته اعتماد بودند لیکن محمد شاه از
هیبت و تمکین و سخت گیری ایشان متنفر شده عمان عقل خود را
بدست مشیران جوان و نا آزموده سپرد که غالباً در جرگه اشباع
و اتباع دربار یافت میشوند - امرای مزبور به سبب اینکه پادشاه
بدین طرز از ایشان روی گردان شد در خشم رفته کفاره گرفتند و
خواستند تا اقتدار جداگانه در اقطار دیگر برقرار دارند - نظام الملک
اسم و لقب خود را بشانواده امرا که هنوز در دکن دم از استقلال
نالمی میزنند گذارد و شعبه از اخلاف سعادت خان نیز تامدنی
فرمانفرما در اوده بودند - در خلال این احوال مرهتیان که متصل
بسطی در دائره نهب و غارت داده بودند علی رؤس الاشهاد
اعلای تقدّم و تفوق میکردند و بعد از آنکه بر بیشتر ذمه مالوه و
لجرات تاخت و تار کرده بودند تاپشت دیوار آگره نهضت و در
دارالسلطه احداث تشویش و بیم کردند - سعادت خان که چنین
مینماید بجز او کسی دیگر بیست غیرت و سلامت مملکت رنج

نمیبرد از اراده در حرکت آمد و دشمن را چنان شکست فاحش داد که اگر اجازت یکسره کردن کار میبود دهم از روزگار ایشان بر می آورد - اما پادشاه سخیف آرای فرمود که جنگ را موقوف سازند تا اینکه وزیر خود که نزد وی تقرب داشت جمع آوری سپاه نموده سرداری کل بر خود بگیرد *

۶۱ چنین میمیدانید که نادر شاه با خیال اقتصاد ورزیدن و محفوظ داشتن سکنه از ظام و تعدی در دهلوی داخل شد - دو روز با کمال نظم و ترتیب گذشت اما از اتفاقات سیئه شهرت مرگ نادر شاه افواه افتاد و هنوز جرأت مقاومت بیفایده کرده بسیاری از سپاه ویرا کشند - سالار ایشان که شدت مزاج او را با عکال تمام تا بحال ملایم داشته بودند بواسطه این کار شبنم سعد افراط در خشم آمده حکم داد تا در هر خانه و در هر کوچه که نعش ایرانی مقتول یافت بشود بقتل عام پردازند - تا وقت ظهر چشمه خون در کوچه های دهلوی روان بود و بعد ازین نادر شاه تسکین خصومت خویش را روا داشت و رسوخی که در خاطر متعلقان وحشی داشت بیدمی بود که بمجرد حکم وی شمشیر را در غلاف کردند - بعد ازین در خزائن شاهی جستجو نمودند و آنجا نقدینه و جامه های فاخر و خصوصاً جواهرات که قیمت آنها زاید الوصف است یافته شد *

۶۲ نادر شاه بجهت تصرف علی الدوام هندوستان اگرچه آن ملک بکلی در قبضه او بود سعی نکرد و غالباً با فراست دریافته که ایران و ملکی این قدر وسیع مثل هندوستان را در يك سلطنت باهم پیوستن صورت امکان ندارد بواگذار کردن کابل و قندهار و جمیع خطهای مغربیه روداتک قناعت کرد - پس محمد شاه را دوباره بر تخت مغل بر آورده و ویرا چند نصیحت کارآمد داده خون بی آنکه یک نفر از سپاه گذاشته یا يك قلعه در تصرف گرفته باشد مراجعت نمود - اما سلطنت هندی که بنقد بحالت تذلیل و تحقیر بود بواسطه این صدمه تازه از احترام جزئی که تا بحال مردم در حق آن رعایت میکردند بی بهره گشت - در روایل کهند که کوهستانی است متصل پامی تبت چند نفر امرای فراری از افغانه با سکنه شجاع ملک متفق شده و بنیاد حکومت علی الاستقلال نهاده اعتنائی بسلطنت پادشاه مغول نداشتند - صحیح است که ایشان نتوانستند با عساکر متفق وزیر و نواب اوده دم مقاومت زنند اما مستعد بودند تا از شورش و طغیانی که اخلاف اکبر شاه متصل بیش از پیش عرضه آن بودند فائده بپسنگ آرند *

۶۳ دولت مغول درین هنگام در ورطه اختشاش و اختلال کلی افتاد حتی اینکه هر امیری هر قدر ضعیف بود خویش را

علی قدر الکفایه قابل پایمالی آن مدانست - انامه اسماع لاهور
 و ملان را نکلی فسطه تصرف آورده بودند و در همان سمت هر
 روز عد و عدد قوم سکها اردیان مپند پوت - قبائل حانت و
 روهله اربها و عارت دست نگاه داشتند و مرهمن در دایره
 تاحت و تارسطی داده و از رون جمعا عبور نموده در روهل
 کهد سکهای مسقر داشتند - عزیزی الدین ترک مملات نموده
 و حال حام نمیتی بجه که در صدن آن اسماع دمی هیچ وجه
 کفایت نمیکرد ثلثات پیش از وقت بر ملک وارد آورد - و تس
 مقال اینکه احمد شاه اندالی بغویض حکوم لاهور را یکی از
 حواس اعلان کرده بود و وزیر مرور بهانه موااحت نا دحر او
 و در گریار کرده دهلی رساند - چون این احواف بمسامع
 پادشاه اعلان رسید غضب او از حد اعتدال گذشت و با تعبیل
 تمام لشکری بمقاس کشده بدین آنکه کسی مقاومت کند داخل
 دهلی شد و آنرا ناشدنی که تقریباً از تطاول پادشاه کمر
 بود مرصه دمار و دوار ساخت *

۶۴ بدین آنکه در کشف حمله داری و مواضع احتیاج
 تعمش و انقض ریاضه شون عموماً ذکر میتوان کرد که درین
 اوقات مملکت محل را عظمی در اطار یا واقعی در اقطار ماقی
 نموده بود - انامه و مرهمن فقط بهت اسفلال نایک دیگر

مناطقت میکردند و مرهتبان چون حریفان مذکور ایشان در میان نبودند فرصت غنیمت شمرده یک سعی بلیغ را بجهت غلبه کَلّی بر هندوستان مطمح نظر ساختند - جمعی بقیاس سواره از دکن بهدراه برده نه نقط ولایات آگره و دهلی که در اطراف و حوالی مستقر حکومت بود بلکه املاع ملتان و لاهور را نیز عرضه نهب و غارت ساختند و افغانه را بطرف دیگر رود اتک هزیمت نمودند - بالجمله احمد شاه ابدالی ششمی نبود که بدون میدانده ازین ممالک معتبره چشم بدوشد - طولی نکشید که لشکری شایان جمع آوری نموده از آب سند عبور کرد و بسیاری از امرا نیز که از تاخت و تاز مرهتبان بجان آمده بودند با وی هم شدند - در بدو کار این طائفه دزدان پس نشستند چنانچه احمد شاه ابدالی بدون مقاومت در دهلی داخل شد لیکن جرأت نکرد که بر اردوی مستحکم ایشان که در آن فی الفور تحصن جسته بودند حمله کند - آخر الامر چون بمسبب بی آنزوگی کار ایشان بنهایت رسد بعجله استحکامات را رها کرده مضاف دادند لیکن شکست فاحش یافتند و لشکر ایشان بکَلّی عرضه دمار و بوار گشت و دتا سندها که سالار ایشان بود بشاک رفت - افغانه با لشکری دیگر که بسرداری هلکر بود در حوالی سکندره بغته حمله برده آنرا چنان صدمه زدند که امیر مزبور بی آنکه

دوست و صحت پوئیدن کمن مصحوب معدونی سرحد و در بدن
 ۹۵ مرعشیل را اگرچه این مصمص مایه تحقیر شدن دل ار
 دست ندادند و عزم راسخ کردند قایتیه اصلاح امور مساعی
 اذمی العایه مصروف کمن پیش ار آن که سال تمام شود
 یکمن و چهل هزار نفر را سرداری شومدا سوزار که بهار نام
 داشت و برادرزاده پشوا یعی امر بزرگ بود جمع آوری
 نموده بودند و امر مذکور مصحوب وزیر و سرداران حات
 محاب دهلی در حرکت آمدن روز خانه صیق حیا محب
 نازا پر آب شده فاصله مانس اناسه و عساکروی بود لکن
 اگرچه این روز خانه قابل گذر نمود عرق همب عالی احمد شاه
 اندالی حرکت آمده خود را با جمع لشکر در آب انداحب
 و شما کرده عور نمود - این عمل که مثل اعمار ممدون مایه
 ترس و غراس قلوب جمع مرعشیل گشت اگرچه سه مسای
 لشکر دشمن بودند حرأت نکردند تا در میدان دم ار مقاتلت
 زدند لکن در پانی پ که در آنجا فرد مهارت نبهت سلطمت
 عمن مکرر ناحیه شده است در اردوی مسیحکم نبض حسن -
 احمد شاه تا چندی عطف بر دور ایشیل میگشت و راه آرتقه و علونه
 را می برین - آخر الامر در مفتوح ساحس سبگر ایشیل کوشن
 لکن در آن آذکه علیه حقیقی کمن بهس نشس مجبور شد *

۶۶ دپلیس که بدینگونه اداره عالی الاطلاق امور بدست
 ری مفتون شد مردی بغایت عجیب بود - عل بقیاس از
 پدر که یکی از محصلین مالیه و اجزای مجلس کمپنی فرانسه
 بود بورژوازی یافته آنرا در معاملات تجارت استعمال میکرد -
 چون آنرا بر منصب میر مجلس پند پیچری و ثانیاً بر عمل
 مباشری چند نگر مامور شد طولی نکشید که این شهر را بمعوزی
 و آبادانی اقصی الغایه رسانید و بواسطه تجارتی بزرگ بر مال
 خود بسیار افزود - در وقتی که منصب جلیل حکومت
 پند پیچری خالی شد لیاقت و انجام فیروزی جیب اعمال ری
 داعی امارت او شد - اگرچه بجهت غیرت و حسن از لابرد نیز
 بریدن و او را از میان برداشت لیکن باجراحی همین رویه که صاحب
 مزبور بدان پرداخته بود تمسک و توسل تمام داشت حتی
 اینکه نه اسکن در نه قیصر بنیان تدبیر فتح و ظفر باصول زیاده از آنچه
 این تاجر فرانسوی در شهنشاهان وجه همت ساخت هرگز نهند -
 مطمح نظر او این بود که فرصتی که بر انگریزان بدست آورده
 بود غنیمت شمرده ایشانرا که حریف وی بودند از ساحل
 کرماندل آواره ساخته مستأصل کند *

۶۷ اول حرکت از طرف انگریزان صادر شد - شاهزادگان تنجور
 مسمی بسافوجی که بواسطه برادر خود خارج از نحت شده

از ایشان استمداد نمود تا ویرا درباره بر تخت نشاندن و بطور
معاوضت وعده کرد تا قلعه و قلعه دیبی که را که در موضع
خوب در ساحل رود کلرون واقع بود واگذار نماید - در سنه
۱۷۴۹ ع مباشرت جنگ بر آنجایی مستقیم کردند اما از عدم
اتفاق مابین لشکر و اهالی چهار مابوس شده و از اهالی ملک
مدد نیافته بدون اقدام نمودن بر تسخیر آن مراجعت کردند -
پس از پیش نبردن این کار مهیوم و مغفوم شده درباره حرکت
کردند - سپاهیان تابنده رود با چهار رسیدن و از آنجا بر کشتهایی
کوچک از رود خانه تا شهر رفتند - بعد از مزاحمت بسیل و
قتل و جدال شدید قلعه را در تصرف آوردند و درین معاوضت
لعنت کلایو که بعد ازین مقدمه در تاریخ هندوستان شهرتی
تمام یافت نام خویش را بجوانمردی و تهور بلند کرد - بهیچ
تسخیر قلعه مجاهده برپا شد که بنابر شروط آن انگریزان بتصرف
این جایی مستقر گردیدند و در عوض این ایشان شاهزاده را که
بواسطه وی بجنگ پرداخته بودند بحال خود رها کردند *

۶۸ درین اثنا اهالی فرانس ویک از انگریزان خیالات
بزرگی را می بخشند و علانیه طالب تقدم و تفوق خویش در
ممالک جنوبیه هندوستان گشتند - غالباً تعریفی چنانکه باید از
حیله باربهای که در کرناتک ظهور یافت و تقریری از اسمهای

وحشی و مردم مجهول الحال که در دانستن آنها فایده مترتب نیست در نظر مطالعه کنندگان این کتب نهاده در قوه زانم حروف نیست - این مقدمه را باید گفت که اگر امیری از امرای هندوستان وفات بکند بهیچ وجه ملاحظه بشقوق ارشد اولاد یا بقانون مقرری از وراثت نمیکنند - پسران و نوادگان و برادرزادگان حتی اقارب دیرتر نیز ادعای سلطنت میکنند و فی الفور با غرب شمشیر این دعوی را تقویت مینمایند - اختلافات دکن بواسطه مرگ نظام الملک که در تاریخ مغل مذکور شده و سعادت الله نائب کرناٹک واقع شد - این سردر منصب که در اعل در تحت پادشاه مغل بود بتدریج در اثنای زوال آن سلسله مستقر گردیده بودند - حال در عوض ناظر جنگ و انورالدین که هر یک صاحب حقیقی یا اقل بنقد متصرف قسنت بودند میر ظفر جنگ که طالب صوبه داری دکن بود و چند صاحب که حرص نیابت کرناٹک داشت بمیدان آمدن ۶۹ این شورش رسوخ و بزرگی اهالی فرانس را در ممالک جنوبیه هندوستان چنانکه باید مقرر کرد - میر ظفر جنگ که به دپلیس اعتماد تمام داشت با وی در پندیپری ملاقات کرد و باحتشام و شکوه هرچه قناعت تاج دکن بر سر نهاد - در عوض این سلوک نیک میر ظفر جنگ دپلیس را بر عمل حکومت

ممالک در تحت پادشاه مغل نصب کرد و کذاک منصب
تحصیل مالیه جمیع ممالک جنوبیه رود کشنا که تقریباً مثل
فرانس وسعت دارد بوی تفویض کرد و بعلاوه اقطار وسیع در
اطراف سه شهر هند پجری و کلرکل و ما هولاپتن علی الدوام باز
واگذار شد - لیکن چون بحکم لزوم معاهده و رابطه مابین
کسانیکه بسته نه بناموس الهی و نه بقوانین انسانی هستند درام
و استحکامی ندارند حریفان منصور و مظفر چندین نگذشت که بر
یکدیگر بدگمان و مضطرب و بر خطر حال خود واقف گشتند -
امرای افغانه مطالب بغایت بیجا القا میکردند که بقاعده خیانت
کارهای اهالی شرق علی الظاهر مستحق آن بودند - اما ایفای
این عهد و سائر مطالب که منجر بر آنها میشد عنان حکومت
از دست میر ظفر جنگ بکلی میگرفت و لهذا دپلیس ایشانرا
بامرار گفت که باید اقتصار نموده در استیفای مراد خود بکمر
وجهی قناعت بکنند و غالباً بواسطه اینکه خود را در تحت
اداره او میدانستند علی الظاهر بسبب عجله وقت بر غیبت بدین
عمل تن در دادند *

۷۰ چون خبر فتح انگریزان بمران از میسور رسید خواست
که در عقد معاهده که با دولت فرانسه افتتاح کرده بود توقف
نماید - اما چون شنید که هیچ ثمره کانی از آن ظفر حاصل

نشده است با موافقت مرایي راو که وی نیز از قسمت خود در غنیمت هیچ راضی نبود قول و قرار را باعضا رسانیده - دہلیس همچنین مرتضای علی حاکم ولوز را باعید نواب شدن فریفته رو بشود کرد - پس عساکر فرانسه با اتفاق افواج ہندیہی ترچنالی را سخت مسامرہ کردند - میسر لارنس چون خبر غیر متوقع شنید کہ از تہارن و تکامل قلعدار آذوقہ و علوفہ فقط بقدر کفایت پانزدہ روز در شہر است متعجب شد و لازم گشت کہ فی الفور با جمیع لشکر باستیلاص آن تعجیل کند - سپاہیان درین حرکت سریع کہ در قلب اسد واقع شد زحمت بسیار کشیدند اما بی مقاومت در شہر داخل شدند - بعد از آن میسر لارنس توانست راہ اضلاع جنوبی را بجهت فراہم آوردن ضروریات بکشاید و از رؤس ننجور مددگاری چند یافت - لیکن عہد و پیمان وی چنانچہ رسم جمیع امرای ہندوستان است با ہر مرمز حوادث انقلاب می یافت *

۷۱ تجارتخانہای انگریز در بنگالہ از مدتی متمایز بالنسبہ بہ آنها کہ بر ساحل کرمنڈل واقع بود عظمتی نہ داشتند لیکن حال وقت آن رسیدہ بود کہ باید موقع واردات عظیمہ و بالآخرہ مرکز و مسنقر حکومت ما در ہندوستان شوند - طور بنای اول تجارتخانہ کلکتہ بنقدن مسطور شدہ است و عظمت آن با وجود

حلی که در ایام سلامت جعفر حلی در ترقی آن افتاد روز بروز در اردیان بود - چون شجاع بر عمل توانی منصوب شد آب بر روی گل آمد اما بعد از وفات امیر مریوز سردار پسر او که امیری محض آرای و بی مالات بود حلع شد و علی وردیحلی که از سل پتهای یا اعلی بود و در سپاهگری و فسون حرفه کامل حداقت و کار دانی داشت بجای او بر حسب علمه گرد - با وجود عروج مقاعد علی وردیحلی اداره امور ملک را به نقط ناهر بلکه ناکرم و حلم تمام کرد تا اینکه حوادث وقت برخلاف خواهش وی بود زیرا که مرهسل بعضی در آمدن که ناعوای دربار معول یا ناعوای صوبه دار علی ای حال در سگاله راه یافتند و همواره ناصحی کثیر اگرچه مکرر لطمه میدادند آن ملک را عرضه بهب و غارت داشتند *

۷۲ نواب نجران شدند ورون و علمه انگریز فوج خود را جمع آوری نمود و بعد کلنگه در حرکت آمد - کلایو که هنوز بحقیقت حاکم عیصر سلاطین شرقیه و قومی و تحریتی داشت بهیچ وجه حواشمن نبود که خویش را بحلقه در ورطه حرب تا حاکم دست گرد مردم میدارد - و این را هم از لوازم دانست که هر قدر ممکن شود رود تر مدارس مراجعت کند باین واسطه که وضع هولناک امور کمپنی مقتضی حضور او بود

و بعلاوه امید داشت که سراج الدوله را میتوان چنین ترغیب کرد تا از مطالبی که مقرون باقتضای است از سر بآزنند - و اتسن برخلاف این رای بلعبارت گفت که امیر مزبور تا بوی گوشمالی خوب نرسد گاهی بمصالحه مایل نخواهد شد - علی ای حال مصلحت کلایو باینقدر موجه آمد تا پیش امیر مزبور سفر فرستادند و او ایشانرا بنوع خوش ملاقات و اظهار مطالبی کرد که لایق قبول مینمود - بالجمله از حرکت دست باز نداشت و بحبل مختلفه از امضای معاهده شانه خالی میکرد و در اواخر ماه جنوری سنه ۱۷۵۷ ع با جمیع افواج رسیده در حوالی کلکته بمرتب ساختن سنگر پرداخت چنانچه بساثرین واضح شد که او بجز انتهاز فرصت مطلبی دیگر نداشت - درین اثنا دونفر فرستاده شدند تا درخواست انصراف او کنند اما با ایشان بتکبر پیس آمده از قبول این مسئول ابا نمود و ایشان از یکی از دوستان ملکی متنبه شده که از خیانت برخذر شوند بغتة روانه شده بسلامت بلشکر گاه خود رسیدند *

۷۳ درین اوقات که خبر اعلام حرب مابین دول فرانس و انگلیند رسیده بود امری مهم و نازک روی داد و آن این بود - اهالی فرانس که موضعی سخت محکم در چتر نگر داشتند قبول کردند که در آن ضلع فقط ملاحظه آرامی کرده گرد عداوت

بروند لکن در همان وقت اقرار کردند که درین رضای حکومت
 بدون چری مشکل ثبات و دوام چمن ندرست نخواهد شد
 کلاو مقبول مسئله مرور مایل بود فاین واسطه که دید که اگر
 انگریز در این قلعه حمله نکرد نواب را آزاده و خود را سرور
 از حد مصلحت در امور مملکت مملأ خواهند گردانید - از طرف
 دیگر گمل صرفت که صامی که اهالی فرانس عزمه داشتند
 آنرا اعمان و پایداری داشت و اگر نواب که دوستی او با
 انگریزان تعایب مشکوک بود اتفاق کند و از حکومت خود
 چنانکه ناسانی احتمال صرفت مدد یابند ستوانستند بر روی
 لشکری جمع آوری نمایند که عالماً مقاومت آن از طرف انگریز
 محال خواهد بود - لهذا دایمرا تمام اظهار آن کرده شد که بحکم
 ازیم انگریزان فرصت نشی و پیشی علی المقدر را عسرت شمرده
 اهالی فرانس را پایمال سازند و این رای که واتس تأیید آن
 نبود و احزای حکومت فرانس در آن ممالک داشته
 بالآخره موخه آمد *

۷۴ دربار اهالی شرق علی الاتصال مع اسباب حالت
 و منه مشود - خصوصاً در چمن حالت هرج و مرج که
 آنرا در هند رسائی بود که هیچ وجه نقادین مقرر و زانت
 اصنامون - بسیاری از اکابر امرای نواب که از شدت و تلون

و بعلاده امید داشت که سراج الدوله را میتوان چنین ترغیب کرد تا از مطالبی که مقرون بافئصک است از سر بآزنند - و آنسن برخلاف این رای باعزاز گفت که امیر مزبور تا بوی گوشمالی خوب نرسد گامی بمصالحه مایل نخواهد شد - علی ای حال مصلحت کلایو باینقدر موجه آمد تا پیش امیر مزبور سفر فرستادند و او ایشانرا بنوع خوش ملاقات و اظهار مطالبی کرد که لایق قبول مینمود - بالجنله از حرکت دست باز نداشت و بسبیل مختلفه از امضای معاهده شانه خالی میکرد و در اواخر ماه جنوری سنه ۱۷۴۷ ع با جمیع افواج رسیده در حوالی کلکنه بمرتب ساختن سنگر پرداخت چنانچه بسائرین واضح شد که از بجز انتهاز فرصت مطلبی دیگر نداشت - درین اثنا دونفر فرستاده شدند تا درخواست انصراف او کنند اما با ایشان بشکّر پس آمده از قبول این مسئول ابا نمود و ایشان از یکی از درستان ملکی متنبه شده که از خیانت برخذر شوند بغتّه روانه شده بسلامت بلشکرگاه خود رسیدند *

۷۳ درین اوقات که خبر اعلام حرب مابین دول فرانس و انگلیند رسیده بود امری مهم و نازک روی داد و آن این بود - اشالی فرانس که موضعی سخت محکم در چند رنگر داشتند قبول کردند که در آن ضلع فقط ملاحظه آرامی کرده گرد عداوت

نروند لیکن در همان وقت اقرار کردند که بدون رضای حکومت
 هندو بچری متکفل ثبات و دوام چنان بند و بست نخواهند شد
 کلابو بقبول مسئله مزبور مایل بود باین واسطه که دید که اگر
 انگریزان بر این قلعه حمله ببرند نواب را آزاده و خود را بیرون
 از حد مصلحت در امور بنگاله مبتلا خواهند گردانید - از طرف
 دیگر گمان میرفت که همانی که اهالی فرانس عرضه داشتند
 آثار اعتماد و پایداری نداشت و اگر با نواب که دوستی او با
 انگریزان بغایت مشکوک بود اتفاق کنند و از حکومت خود
 چنانکه بآسانی احتمال میرفت مدد یابند میتوانند بزودی
 لشکری جمع آرند نمایند که غالباً مقاومت آن از طرف انگریز
 محال خواهد بود - لهذا باصرار تمام اظهار آن کرده شد که بحکم
 لزوم انگریزان فرصت بیش و پیشی علی النقد را غنیمت شمرده
 اهالی فرانس را پایمال سازند و این رای که واتسن تأیید آن
 نمود و اجزای حکومت مدراس نیز در آن مبالغه داشتند
 بالاخره موجه آمد *

۷۴ دربار اهالی شرق علی الاتصال منبع اسباب خیانت
 و فتنه میشود - خصوصاً در چنان حالت هرج و مرج که
 آنزمان در هندوستان بود که بهیچ وجه بقوانین مقرر وراثت
 اعتنا نبود - بسیاری از اکابر امرای نواب که از شدت و تلون

مزاج او متنفر شده همچنین طالب نشستن بر جای او بودند و مستر واتس که هنوز سفیر انگریز بود گویا جدول درخواستهای ایشان گشت - اول کسیکه باین کار اقدام نمود شخصی مسمی بخدا یار خان لئی بود که اظهار کرد تا باتفاق انگریز نواب را خلع کند و ایشانرا خاطر جمع کرد که خانواده سیه که تاجر و صرافان بودند و مال بیقیاس داشته در این کار مدد ایشان خواهند کرد و چون این مطلب مشهور گشت که میر جعفر وزیر نواب بمباشرت این کار میل دارن مشروط بر آنکه خود در عوض سراج الدوله بر اقتدار مطلق العنان منصوب شود این امر خیلی عظمت زیاد یافت و چون کلایو این خبر شنید شورش را بنقد صورت گرفته دانست *

۷۵ قدری بعد ازین حکومت بنگاله در مشاق و مضایق مخصوصه مبتلا گشت - تشویش و هرج و مرجی که در آن خطه دست داد مایه تحریص و طمع امرای هندوستان شد و امید داشتند که ملک بدین اشکال پیچک ایشان خواهد افتاد پسر بزرگ پادشاه مغل که شاهزاده نام داشت لقب صوبه داری بنگاله و بهار و اوریسه از پدر یافته بنقرر ادعای خود با ضرب شمشیر پرداخت - افواجی که توانست جمع آوری نماید بسیار قلیل بود لیکن از طرف دوسر دار مشهور که تقریباً از راه استقلال

حکومت میکردند تقویت یافت - یکی از ایشان نواب اوده
 بود و این خطه حامل خیزش بود گنگا است و در ایام
 گذشته مرکز سلطنتی مقتدر بود - دیگر صوبه دار اله آباد بود و
 آن ضلع خصیب است در سواحل عمان رود و دارالحکومه آن
 که در محل تلاقی رودهای گنگا و جمنا واقع است یکی از
 شهرهای معظم و معتبره مملکت است - اکبر شاه آنرا محل
 سکونت خود اختیار کرد و در ملقبی رود چهل ستون را که
 قلعه وسیع است بنیاد کرد و دروازه‌های آنرا با منارها و گنبد
 زینت داد و این عملت یکی از آثار قویه مهندسی هندوستان
 است *

۷۴ درین اوقات در درون ملک کار بارناه و معموری پیش
 نرفت - شاهزاده جوان که چون پدری از مرعطین مقتول شد
 لقب بزرگ پادشاه مغول را که اکنون محض نام بود بر خود
 نهاده تجدید دعوی بنگاه کرد و دوباره نیز از نواب اوده که
 سلطان بوی لقب رفیع وزیري گذارده بود تقویت یافت -
 عساکر متفقہ ایشان بجانب پتنا حرکت کرده بر مستعظین آن
 قلعه بعضی جهات غلبه کردند پیش از آن که کرنل کالپود
 که در این وقت سردار افواج انگریز بود توانست با عساکری
 که در تحت میران پسر جعفر بود به نکلای ایشان برسد - در بیست

و در نیم ماه فبروری سنه ۱۷۴۰ ع حمله برد و اگرچه افواج
 هندی بسبب بی تاملی در اختیار جای خود بسیار بکار
 نیامدند اما انگریزان و سپاهیان ملکی ایشان تفنگ‌ها را بطوری
 کشاد داده که غالباً يك تبر خطا نشد دشمن را از میدان جنگ
 راندند و ایشانرا پس نشستن تا بهار مجبور کردند - بالجمله
 میران که زخم خفیف خورده بود در پتلا باز داخل شد و خود را
 بعیش و عشرت سپرد - پس سردار لشکر شکست خورده
 با جرأت تمام عزم کرد تا از راه میان بر بهرشن آباد کوچ کرده
 غفلةً نواب را در سرای خود گرفتار کند - بعضی را اعتقاد
 این است که اگر بمقدار هندی که در ارتکاب این امر بعمل
 آورده بودند سرعت در امضای آن مینمودند کار نیک بسر انجام
 میرسید - اما روساء چنانچه در حرکت‌های لشکر شرقی رسم است
 تکاهل و وزیدن و کالیب و فرصت فرستادن افواج را بهائون رو
 یافته بجهت مدد وی رسید و دشمن را از اجرای مقصود
 بازداشت *

۷۷ در این اثنا در بنگاله کار بطور دلخواه پیش نمیرفت
 جعفر خان حاکم کاهل و عشرت طلب و ظالم بود - نه فقط
 بجهت ادای قسط‌هایی قرضیکه بهمدگان داشت بلکه بجهت
 مصروفات تبذیر خویش نتوانست وجه پیدا کند و کوشش

کرد تا حوائج خویش را بواسطه عزت کردن امرای ملک
 مورد سازد اما سه دسر از ایشان یکدله نغو و طعلی پرداختند -
 فی الحقیقه مداخل سه صاعه بیست ادای قرض انگیز مقرر
 شد و تجارت شوره یکعلم بایشان واگذار و دیگر گونه احسانهای
 کلی در اداره کار تجارت بحدوده شد - لکن درودی و بطرز واضح
 معلوم گشت که او حقوق دولت انگیز را که در وی داشتند
 فراموش کرد و فقط از رسم یا دین سب که هیچ وجه دیگر
 امکان محرمی داشت اقدار خویش ثابت نایب شرایط آن در
 مداد - لهذا بعد از تعیش سال و ملاحظه کلی درین وقایع
 امرای دولت عرض کردند تا سر حعفر را عزل کنند یا اقلاً
 محل احتیاج حقیقی بدست شخصی دیگر سپارند و بعد از تأمل
 سال قرار بر آن شد که داماد وی مر قاسم که فقط شخص او
 چمن مینود که قوه کار تقدیری که کفایت اصلاح امور در هم
 حورده ملک نکهت داشت حاضر وی شود *

۷۸ مر قاسم ناظر و حالات حور را مشغول رنق و رنق
 امور ملک داشت - بحکمت عملی و بیستایی کردن کسبه امرای
 دقه حساب انگیز را ادا کرد لکن در این اوقات وقایع مهمه
 مایه جمع شدن عساکر حکام متعنه بر سرحد بود دین واسطه که
 پادشاه محل امور معینی حیات از سلطان اوده تقویت یافته

بر ممالک میر قاسم چندینی تاخت و تاز میکرد که موّدی
 بمضرت بسیار بود میجر کلنک بیست صیانت آنها حرکت
 کرد و لشکر مغل را بمحاربت آورده آنها بکلی متفرق ساخت -
 از اهمّ اتفاقات گرفتاری منسیر لا بود که تا بحال با دسته از
 عساکر فرانسه مدد کئی لشکر هندوستان در جنگ انگریزان بود
 چون سپاه او ترک او گفته و تنها ماند بر توبی سوار شده منتظر
 بر آمدن هلاک نشست - هنوز که بقوانین نیکویی حرب آشنا
 نبودند تعجب بسیار کردند که صاحبان منصب انگریز آمده
 با مدارایی تمام او را باردویی خود دعوت کردند و با احترام و
 تکلف رعایت حقوق مهمانداری در حق وی بجای آوردند -
 میجر کلنک بعد از انجام حرب اظهار مصالحت کرد و نیز عرضه
 داشت تا بملاقات پادشاه در اردوی وی رود - و اگرچه در ابتدا
 پادشاه سر از قبول این مطالب باز نداشت ولیکن بعد از تأمل نه فقط
 سالار منصور و مظفر را ملاقات کرد بلکه همراه وی تا پتنا رفت *
 ۷۹ انگریزان پسر امیر جعفر را که طمع خام فرمانفرمایی
 ویرا بر آن داشت تا گلهاے که سابق با وی کرده بودند
 فراموش کرد باز باجراحی امور ملکی سرفراز کردند - مقارن
 اینحال حکم به میجر آدمس که سردار عساکر بود رسید . تا در
 افتتاح حرب غایت جهد نماید چنانچه میر قاسم را از سائر

سلاطین هند که تا آن وقت بمقابلہ آمدہ بودند زیادہ تر مستعد و آمادہ یافت - انگریزان اول گاری کہ کردند شکستن جمعی کثیر بود کہ برسم طلایہ مقابل مرشد آباد ملاقی شدند و بعد ازان بہ یورشی مورچل و استحکاماتی کہ بجهت محافظت شهر ساخته بودند گرفته دیدند کہ موبدار باجمع لشکر خود در میدان گریہ مہیای جنگ است - لشکری ظاہراً مانند لشکر لرنگستان بود زیرا کہ سپاہیان بنوع ایشان لباس پوشیدہ و مسلح و تربیت یافتہ بودند و ہم توپخانہ خوب و آراسہ داشتند - جمعیت ایشان از بیست ہزار سوارہ و ہشت ہزار پیادہ صغیر بود اما میجر آدمس در مقابلہ این فوج فقط سہ ہزار نفر داشت - بالجملہ با این جمعیت قلیل بر دشمن حملہ برد لیکن خصم با جرأت و جلاوت تمام تا چہر ساعت مقاومت کردند بلکہ اتفاقی افتاد کہ قدری از صفوف او را احاطہ کردہ شکست دادند و دو توپ نیز بدست آوردند - بالآخرہ ثبات و تربیت بہادران انگریز غلبہ کردہ خصم را از پیش برداشتند و جنگجویان ہند ہزیمت نمودہ ہمہ توپخانہ و ذخیرہ خود بجا فہاندند - پس امیر ایشان بجانب لشکر گامی محکم کہ بر گذارہ رود اردوہ بود پس نشست و آن لشکر گاہ جای صعب بود کہ بر اطراف آن رود خانہ و کوهہا و باتلاق احاطہ کردہ

بود بنوعی که قریب یکماه تمام طول کشید تا آن مکان بچنگ آمد - آخر الامر علی الغله حمله برده دشمن را مغلوب ساختند و بعد ازین واقعه میر قاسم جرأت مقابله در میدان مقاتله گامی نکرد *

۸۰ - نواب مزبور را بیژ در حفاظت پتنا که تدریجی بعد از آن در معرض محاصره افتاد امید باقی ماند - مستحفظین قلعه را ده هزار سپاه مدد داد و بیست تائب صیانت جمعی کثیر از سواره بی نظام بکار برد - اهالی قلعه مقاومت سخت نموده و یکی از توپخانه‌های انگریز را گرفته قور خانه ایشانرا آتش زدند لیکن با این همه عساکر انگریز در عرض هشت روز رخنه ساختند و یورش برده قلعه را مفتوح نمودند - پس میر قاسم بکلی نوبند گشته بملک ارده گریخت بیست اینکه استمداد و طلب حمایت از صوبه داریکه شجاع الدوله نام داشت بنمایند - صوبه دار مزبور درین وقت مردی دیگر در حمایت خویش داشت که جلالت قدروی بدرجات از میر قاسم افزون بود یعنی بر حسب صحت فعل که نام بزرگ پادشاه مغل داشت - درین دربار نواب مزبور را با تواضع و تکلف سلوک کردند و شجاع الدوله احتمال دارد بواسطه ترقی خویش تقویت او را بر خود گریب و بهر آن این سه شخص عظیم متفق شده بجهت حمله بر دین

بر عساکر انگریز در حرکت آمدند و درین اوقات اتفاق افتاد که لشکر انگریز بجهت محاربه باین سختی بسیار کم مستعد و آماده نون - سپاهیان که غالباً از مردم اجنبی و اهل ملک بودند شکایت میکردند که بعد از چندان سلسله فتوحات عظیمه به نقطه برایشان انعام نشده نشد بلکه از بی آذوقگی و هوایی بد رحمت بسیار کشیده بودند چنانچه ناراضماندی ایشان بشورش و بلوا انجامید حتی اینکه جمعیت کثیری از لشکر جدا شدند *

۸۱ درین مابینه اصناف دولت در انگلیند باوجود این همه مساعدت و زینت فتوحات ایشان در اضطراب و تحیر بسیار بودند - مباشرت این ظفرهای بی در پی بانها و اصرار ایشان نبود و فی الحقیقه جنین مینماید که ایشان نمیشوایند یکتا قطعه زمین را زیاده از آنچه بواسطه حفظ تجارت مرور بود در تصرف آرند - اگرچه اهل شوروی بواسطه اعمال ایشان در باب سر جعفر و میر قاسم صریحاً ملامت نکردند لیکن اظهار تشویش نمودند که مبادا اعتبار و ابعای عهد ایشان بآن سبب بکاهد - در عرصه سه سال سه شورش شد که بواسطه آن اقامت ایشان در هندوستان در معرض خطر بود و خصوصاً از مصالح سنگین و مستور که بر این حرکتها مترتب شد و آنها را بدین وضع حصه

چهارم از مالیه خون نتوانستند ادا بکنند شکایت میکردند -
 بعلاوه با اشکال هرچه تاملتر توانستند درخواست سپاهیان
 جدید را باعضا رسانند و اگر دولت انگریز با چند افواج نظام
 ایشانرا مدد نمیکردند این نیز صورت امکان نمیداشت و همچنین
 بجهت روانگي این افواج کرایه کردن جهازها کار آسان نبود *

۸۲ در ایام از هم ریختن جمیع سلطنتهای مغلیّه و مضافات
 و اعمال عظیمه آن هندوستان از حکومت منظم تقریباً بکلی
 بی بهره گشت هر متهور مجهول الحال که توانست گرد علم
 خود طبقات جنگجویان و قطاع الطریق را که در آن اقطار کثرت
 داشتند فراهم بیاورد میتوانست نیز امید اقتدار علی الاستقلال
 بر اضلاع وسیعه بدارد که چندی از آنها را از قبیل مملکت باید
 شمرد - از جمله بلاد مزبوره میسور امتیاز دارد و زمین آن ملک
 یکی از عجبتترین اقطار مسطحه و مرتفعه است که صور طبعیه
 آن اضلاع جنوبیه را متنوع دارد - بیش از نصف راه از یک
 دریا کشیده است تا دریای دیگر و از یک طرف قریب
 بساحل ملبار اتصال دارد و از سمت دیگر در غور کرناٹک منتهی
 میشود - دایره جبال مرتفعه که مثل سدّی بر اطراف کشیده
 است سطح کلیّه زمین را قریب یکمزار ذرع بلند میکند و
 ازین اتفاق مساعده آب و هوای آن فوق العاده معتدل و مقرر

بمخت است - زمین کلبه طبیعتی دارد که لایق بعمل آوردن
غله ها و میوه های نفیسه است و با اینکه زراعت بدون حد اقل
زنی با زحمت در آن میشود با این حال حاصل بسیار میدهند -
ملک مزبور در تحت اداره سپاهی متهور اینقدر رزوی در ترقی
نهاد که مایه تهدید وجود اقتدار انگریز در ممالک شرقیه شد *

۸۴ میسور تا اندک پیش ازین بکلی در تحت تصرف
مغل نبود و هنوز امرای آن ملک که اولاً سلاطین دکن و بعد
زوال ایشان پادشاه مغل را اظهار اطاعت مینمودند و گاه گاه
نیز باج میگذاردن در آنها فرمانرا بودند - در هنگام انحطاط
پادشاهی مغل ازین دوا سر باز زدند مگر وقتی که سردار
پادشاهی میتوانست بقدری لشکر فراهم بیاورد که از ایشان باج
بستاند - اما از این قسم استقلال (روایی) اوائل را فایده بسیار
نبود بواسطه اینکه چنانچه عادت امرای شرق است در لهو و
لعب مستغرق و تقریباً عیان اختیار بکلی بدست وزرا سپرده
بودند - در اول و حله چون جنگ گرفتار دولت انگریز را در
معرض مقاومت با میسور آورد دو برادر که دیوراج و ننجراج
نام داشتند و ننجراج بجلالت و کلردانی بیشتر موصوف بود
بسر امور جمهور برآمده بودند - در این ایام بود که نام شخص
جوانی در افواه افتاد که گویا قلم تقدیر بر آن رفته بود که تعبیر

کلی در این ملک و در جمیع ممالک جنوبی هندوستان بدین •
 ۸۴ کرنل واکس به آن تولد حیدر علی از فوشتجات اهالی
 ملک بتفصیلی کرده است که تکرار آن ضرورت ندارد - چنین
 مینماید که خانواده وی از ممالک شمالی پنجاب است - اسلاف
 وی از ادانی ناس بودند و بقدری فقیر و فلک زده که بعضی
 اوقات از خیرات و صدقه مدد معاش مییافتند - فتح محمد پدر
 حیدر علی را شخصی مصماً لله تربیت کرده او در لشکر امیری
 از امرای مبسور داخل شد و با دلیری نوکری بجا آورده بدرجه
 نایک یعنی سردار پیاده سرفراز گشت - زنی از خاندان معتبر
 که شوهر وی از دست قطاع الطريق مقتول شده بود و بدین
 سبب در کمال فقر و فاقه میزیست بر آن داشته شد که در
 دختر خود را بی در پی با این جوان عروسی کند - در فرزند
 که شاه باز و حیدر نام داشتند از کوچک ترین این دختران
 موّلد شدند اما چون یکی نه ساله شدن و دیگری هفت ساله
 پدر و امیری در جنگ مقتول شدند - پس مادر و پسران در
 تصرف امیری طالم و حریم آمدند که نه فقط هر چه املاک
 ایشان توانست بیابد ضبط کرد بلکه بجهت اینکه دغینه خود را
 بسپارند ایشانرا سیاست الیم میکرد - زن فتح محمد از هر چه
 داشت بجز پسران و عصمت محروم شده ببران خود ابراهیم

پناه برده از سختی و معونت وی پرورش یافت - لهذا باید
 حذر نکلی آرائش بخت خویش کند و نا مدتی آثار رشد
 و صلاح بهیج وجه اروپایی ظهور نماید *

۸۵ در این فصل حذر ایمن در اسباب حرب و حره را
 فراهم آورده و نام حود را در تقدیری بلند آوازه ساخته بود که شروع
 بحمل پادشاهی مسور کرد - احلال و اعشاش دربار در
 مطالب او را حملي تقویت نمود - رئیس حوا که منحراج او را
 بعموان اسباب نارنج در دست داشت عزم کرد تا حود را
 اربین حالت رقت خلاص دهد و بمقد جمعی بزرگ را تا حود
 مایل ساخته بود - اما چون بعله و پش از وقت پرده او
 مقام حود بزرگرت قصری که شمس آن پرداخته بود
 عزم حملات اعدا گشته بآسانی تمام معوج شد - بعد از این
 مع اگرچه وزیر نا پادشاه حود بمعوی احرام پس آمد لکن
 موتهادان او را بامقّد و پای در نه کرده یا سی و گوش
 پرده دربار انداخت - دیوراج او ظلم و سداد دربار معور
 گشته اروپایی بدید و در یکی از صعوبات دیگر ملک اقلمت کرد -
 طوبی نکشد که حود منحراج در معرض ضرورتی افتاد که تقریباً
 کلبه نامرایی همون عاید مشود - افراج وی در باب صلحی
 کثر که پس افتاده بود دم از شکایت رده چون امتیائی در خواست

ایشان نشد پیش در او نشستند و موافق رسمی که در هندوستان
 معتبرگ دانسته میشود تا ملاقاتی که مدعیان بدین وضع بودند
 باید از اکل و شرب دست بکشند و سپاهیان که در
 قصر ایستادند اهتمام داشتند تا این قانون را چنانکه باید
 مرعی بدارند *

۸۶ چنین مینمود که حیدر درین اوقات بارج اقتدار
 رسیده اما قدری بعد ازین در خطری عظیمتر از آنچه تا بحال
 بر سر وی آمده بود مبتلا گشت - طولی نکشید که رئیس و
 مهد علیا معلوم کردند و فی الحقیقه باید مستحضر شوند که
 محض نتیجه این تغیر اوضاع حکومت این بود که وزیر
 ملی الاطلاق را بر جای دیگری منصوب کرده بودند و دست
 ایشان کما فی السابق از اقتدار حقیقی کوتاه بود - پس کهنیدی
 را در این مایل ساختند که او باتفاق ایشان منتظر فرستی
 ماند تا تیغ عدوان را بر سر شخصی که خود معارن و مساعد
 معتبر او شده بود بزند - و فرست مزبور زود تر واقع شد از آنچه
 احتمال آن مبرفت در حق مردمی مثل حیدر که در تعویضات
 و خیانت مهارتی تمام داشت - حیدر که بهیچ وجه ازین
 مطلب متوهم نبود افواج خویش را در جوانب مختلفه متفرق
 و با معدودی قلیل اردو در حوالی حصار سرنگیتم برپا

کرده بود بعت با بحر و اضطراب تمام دید که آنجا بوی توپ
 می اندازند - که مدتی را که در هر امر معصل رجوع می
 نادر بود طلسم لکن دید که از هر فصل ایستاده سرداری توپخانه
 میکند - تا این همه چون دامی که در آن افتاده بود دید نادر
 درین اضطراب و مصیقت عیان تمالک و تمالک از دست دادن *
 ۸۷ بالحملة درین سلسله مباحثات حلی و انکسار بر روی
 روی داد - مانهور را که یکی از ماهرترین سرداران مرسته بود
 با حمل بمقاس سواره بمسور قاحت و تار کردن - سواران بر روی
 رمن هرجا منتشر شدند و بموعی بدو دست میی داشتند
 حرکت خود را نمودند که با وجود حرم و احاطی که داشت
 حذر برار ظهور جمعیت بزرگ ایشان که می پنداشت
 که هنوز دور اند تعجب کرد - در تلامی طرفین شکست بر روی
 افتاد و بعد از آنکه در اثامی حمله که قدری طول کشید چند
 دفعه کوشش بنماید بجهت اصلاح امور خویش کرد بالاخره
 میسر شد که بواگذار کردن بعضی از املاک معتبره و دس
 سی و دولکبه و بیه مصالحت را بحر - پس آن طایفه بی نظم
 و ترتیب مراجعت نمودند و ویرا فرصت دادند تا از پی کارهای
 دیگر رود - بعد از لشکر به کالکت کشید و آن از شهرهای معسر
 است که در که از آن دریا واقع است و تا آن زمان در نیت

حکومت شخصی بود ملقب به زامن - عساکر آن ملک بهمان
 طور جنگ و گریز او را ملاقات کردند که اسلاف ایشان البکر و
 منده زده و از حملات روی جان بدر برده بودند - اما این
 سپاهی سنت جمیع موانع را از پیش برداشته نزدیک پای
 نیت رسید - زامن از آمدن مقاومت مایوس شده با وزیر
 آمد و خواست تا معاهده کند - حیدر او را بهمرزانی ملاقات
 نمود و چون زامن يك كرور و نه صد هزار روپیه بر عهده گرفت
 قبول کرد که دست از تعدی باز دارد *

۸۸ چون عساکر انگریز در صحرا با قلت آذوقه و عرضه
 اختلافات اغویّه مانده بودند معف بسیار بر حال ایشان روی داد -
 حیدر که علی الاتصال مردم گرد علم روی فراهم می آمدند فرم
 کرد تانه از پیش روی انگریزان بلکه چنانچه رسم روی بود مابین
 شعلب دوزده با جلالت پیش برون - چون سردار لشکر روی
 و او خود و قوئی تمام از وضع درّه های کوهستان داشتند
 عقب یکدیگر بغتّه بر زمین مسطح کویمبور و بله محلّ که
 از تسخیر آن انگریزان چنان مفتخر شده بودند تاخت آوردند -
 دید که افواج کمپنی جوده جوده کوچک عنق و عتفرق
 شده بجهت حفظ جاشائے مقرر شده بودند که ممتنع الدفاع
 بود چنانچه علی التّوالی تقریباً بدون مقاومت مفتوح شد - و

بعضی از آنها نیز بسبب خیانت قلعه‌داران ملکی بپنجک
 روی افتاد حتی اینکه در عرصه شش هفته جمیع ممالک
 مفتوحه را که موجب این همه افتخار بود دوباره ضمیمه دولت
 خود ساخت - درینوقت دشمن با جمیع لشکر روی بردسته
 که بسر داری کپتان نکسن بود احاطه کرده بعد از دفاعی مردانه
 غالباً همه آنها عرصه دمار و بوار ساخت *

۸۹ حیدر مست باد فتم درین اوقات چنان عزم کرد
 که از عقب بر دشمن یارد و انگریزان از خواب غفلت که
 لازمه ظفر است بیدار شده دیدند که لشکر گاهها و ذخائر
 حربیه که عمل لشکری متفرع بر آن است در این خطر
 است که بدست دشمن افتد غرور ایشان چندان فرو نشست
 که کپتان برک را فرستادند بجهت ایفک در افتتاح معاهده با
 پادشاه میسور بکوشد - پادشاه باحترام تمام با وی ملاقات کرد
 و چنان مینماید که مطالب خود را واضح بار گفت بنوع
 مذاقته که در تدابیر پیچیده ممالک شرقیه غالب رونمی دهد -
 حیدر گفت که مطلب اہم وی همیشه اتحاد با اہالی انگلند
 بوده و هست و این غرض فقط بجهت خود ایشان و باغرای
 رفیق بی عرصه ایشان یعنی محمد علی صورت نگرفت و همچنین
 اقرار کرد که اہتمامش درین اوقات بیشتر است بواسطه نوایدی

که بر آن مترتب است بالنسبه بخود خصوصاً چون غالب این بود که مرهتبان عنقریب تاخت و تاز متداول خون را بملک وی بیاورند - و بواسطی اعتراف باین کرد که چون قدرت مقاومت این هر دو دشمن ندارد در چنین حال اضطرار شاید منسلحت در آنجا با مرهتبان دیده با انگریزان بجنگد و معاهده با مرهتبان اشکالی بسیار نخواهد داشت - لهذا خواست که صاحب مزبور با اهل شوری بطور واضح بگوید که در اظهار مخالفت یا موافقت فرصت فوت نکنند - و ایشان موافق این قول مستر اند روز که اعتمادی تمام باو داشتند بلسگرگاه پادشاه فرستادند لیکن شرط معاهده که القا کردند هنوز بطوری بود که قبول آن مشکل بود *

۹۰ حیدر چون با فایده و عزت این مجادله عظیم را با دولت انگریز نیک بمرانجام رسانیده بود تا با دشمنی صعبتر از ایشان مقاومت نماید خود را زیاده آماده و مستعد دانست - مرهتبان سرداری مدهو راو با جمعیتی که گمان میرفت اقلأ مضاعف لشکری و در تحت سرداران حاذق بود بر ممالک وی تاخت و تاز کردند - با حکمت ویران کردن اضلاع خود را دوباره کوشش کرد تا ایشانرا مزاحمت کند - اما مانند سابق همته موانع را از پیش برداشتند و بنیاد تدبیر فتح بقاءده گذارده

جميع قلاع مستحکمه ويراى دريى مفتوح ساختند و ارتکاب
ظلم بى نهايت کردند - در قلعه از قلاع که مستحفظين آن
با پاداري مقاومت نموده بودند سردار ظالم حکم داد تا
گوش و بيني ايشانرا بيزند و قلعدار را طلبیده از وي پرسيد که
وي در ضمير خود از وجوب اين تجديع و رسوائی آگاه هست
يا نه - قلعدار جواب داد تجديع مصيبت من و ليکن رسوائی
رسوائی تو است - حقيقت اين جواب بر مرهتي بقدر اثر کرد
که ويرا صحيح و سالم رخصت داد *

۹۱ چون مادهورا بواسطه شدت بيماری مجبور شد
که سرداري لشکر بدست قرمبيک ماما بسپارد حيدر عزم
مقاومت کرده در جائی بسيار محکم درميان کوههاي سخت
لشکر خود را تعبیه کرد سپه سالار جدین قصد حمله روبرو
بر اين اردو نکرد اما هر روز با اينقدر شدت بر آن توب
مي انداخت که بالاخره امير مبسور قصد عقب رفتن بجانب
پای تحت خود کرد - در اول شب کوچ کرد باین امید که
پيش از صبح از تعاقب دشمن ايمن باشد اما سرداری که
شفله تفنگ خود را گشان داد مایه فاش شدن اين راز بود
و جمعی کثیر از سواره مرسته في الغر در عقب ايشان تاختند -
واقعۀ خبلي غريب در آن وقت اتفاق افتاد - حالت نازک

لشکر مانع آن نبوده که حیدر چنانچه عادت وی گشته بود
 وقت شام می نخورد تا بعدی که کفایت ادارهٔ عمل لشکری
 نمیتوانست کرد - در اینحالت مستی ملاقی پسر خود تپو
 شده و در اشدت هرچه تمامتر سرزنش و توبیخ کردن آغاز نهاد
 پس خیزران کلفت گرفته با چندان شدت بر پشت وی زد
 که آثار آن ضرب زیاده از یک هفته ماند - شاهزاده خشم آورده
 بر سر فوج خود رفت و شمشیر و دستار و قبای زر و زر خود را
 بر زمین انداخته نعره زد که پدر من باید تنها جنگ خویش
 را بکند زیرا که بنده و رسول قسم است که من امروز شمشیر
 از خلاف نخواهم کشید *

۹۲ درین جنگ انگریزان بمعارفت سلطان میسور در
 صیانت ممالک وی از عهد بیرون نیامدند و بعد از انجام آن
 کمپنی سرداران معتبر نوشته مداخلهٔ ایشانرا در جنگهای کرناٹک
 و عقد عهد و موافقتی که مایهٔ شراکت ایشان در محاربت
 بشود ملاصحت نمودند - و علی الخصوص امداد حیدر یا دیگر
 دولتی از دول هندوستان بآلات و سفائن حربیه مایهٔ سرزنش
 فرمودند - بجهت اجرای این مطالب سرجان لندسی را
 برسم وزیر مختاری فرستادند تا مواظب اعمال اهل شوری
 شود - لیکن طولی نکشید که صاحب مذکور از دستور العمل

خون خبلی لجازو نمود باینه معنی که با نواب محمد علی مقه
مخالفت بست و در اصرار اینکه حکومت مدراس باید
حمایت مرهتبان کمنده معیت کرد - از چنان نقض شمع
مهد بکلی سر باز زدند لیکن این گفت و شنید مختلف جمیع
اعمال انگریز را ضعیف و متردد ساخت - اهالی مجلس چون
از حرکات سر جان لندسی واقف شدند او را از خدمت
خارج کردند و بجای او امیر البحر هارلد را منصوب کرده
بوی دستور العملی بر نهجی فرمودند که حسب امید ایشان
مانع چنان واقع شود *

۹۳ حیدر بچرد اینکه ازین ناخت و تازهای خویش را
بیرون کشید بجهت اینکه ممالک از دست رفته خویش را
دوباره بچنگ آرد سعی بلیغ کرد و اولاً ملتفت شد بساحل
ملبار که آمد و رفت با آنجا بجز در میان ملک کرگ که
حایل مابین بود ممکن نبود - بغه بر آن ملک که تقریباً
اهالی آن بهیچ وجه مستعد و آماده جنگ نبودند حمله کرد
و بنحو غریب اظهار ظلم و بیرحمی نمود چنانکه بجهت هر کس
که سر شخصی را بیارد مبالغ پنجروپه با انعام مقرر داشت و خود
بجهت شمار کردن پول دادن بجهت سرها با احتشام
و شکوه نشست - لیکن بعد از آن که هفت صد سر آوردند دوسر

پدید آمد که باینقدر بدیع الجمال و خوبصورت بود که صفت رحم که از سیرت وی استبعاد داشت بر وی اثر کرد و فرمود تا این قتل عام را موقوف داشتند - کرگ مسخر شد و دولت کالیکت که در زمان پیش مقتدر لیکن حال بواسطه نزاع خانگی از هم ریخته شده بود غالباً هیچ مقاومت نکرد - مطلب دیگری این بود تا آن ممالک وسیع را که مرهتیان از وی ستانده بودند دوباره در تصرف آرد و هرج و مرجی که قدری بعد از آن آن طایفه مقتدر را برهم زد مقصود ویرا مایه تقویت شد *

۹۴ درین زمان کینه شدیدی در حق انگریزان در خاطر حیدر خلیان میگرد - چنانچه پیش مذکور شد باصرار تمام طالب دوستی ایشان بود لاشک بهت غرض خود لیکن از وی مدق و سداک باینمعنی که هر دو معاونت یکدیگر را در مقاومت با اقتدار ثقیل مرهتیان نه آیند - اما چنین مینماید که وی بکلی از اعمال انگریزان متنفر شد بواسطه اینکه ایشان در اثنای جنگ گذشته اگرچه دیدند که سلطنت وی تا مدتی در حیز خطر آمده بود بهیچ وجه کوشش معاونت نکردند و بنابر این از هر امید منفعت از معاشرت با ایشان دست شست بلکه بزرگی خود را در خرابی ایشان میدانست - مرهتیان نیز که بتدبیر

خود تغییر کلتی داده بودند در عوض تهدید تلخت و تازاظهار
 معاهده با حیدر در معلومه انگریزان کردند و لهذا در افتتاح
 عهد و پیمان بر این معنی شد و موجب این بود که امنای
 دولت مدارس نیز از قوایدی که بر معاهده با سلطان مبسوط
 مترتب شود حال واقف گشته بتدبیری که برعکس مصلحت
 پیش بود مایل شده اظهار معاهده مخالفت کردند با عهدی که
 بر فرض اگر دشمنی از خارج بر روی حمله آمد معارفت کنند *

۹۵ در اوایل ماه جون سنه ۱۷۸۰ ع بعد از آنکه بیجهت
 انجام نیکی سفر مقصود در جمیع مساجد نماز خوانده و هنوز
 رسم بزرگ که جیم نام دارد بجا آوردند حیدر از سرنگستم
 روانه شد و در سرحد آن ملک لشکری تعبیه شده یالت که
 غالباً امثال آن در نظم و ترتیب در ممالک جنوبیه هندوستان
 گاهی بجنگ نه پرداخته بود - لشکر مزبور مشتمل بود بر
 بیست و هشت هزار سواره و پانزده هزار سرباز نظام و چهل هزار
 پیاده که بیون می نامیدند و بسیاری از ایشان مردم جنگ
 آزموده بودند - جمله هشتاد و سه هزار سواهی ایشان دو هزار
 فشنگ انداز و پنجهزار عمده بیجهت کندن نقب و غیره و تقریباً
 چهارصد نفر از اهل فرنگستان - در اواسط ماه جولائی قطع
 دره چنگامه کرد و در مده تلخت و تاز کرناٹک برآمده آن

ملک را بکمال مضرت و بلا مبتلا گردانید - (رزنی چند بعد ازین وقتیکه حکام مجلس بهیچ وجه اعتقادی بوجود خطر نداشتند که بیک ناگه ابرهای دخان مخلوط با برقهایی آتش در دوسه میل مسافت از مدراس مشاهده گشت - لیکن کرنل ولکس این قول را که در افواه افتاد که همه ملک با آتش سوخته شد رد میکنند - این کار بخلاف مقصودی که حیدر در تدابیر فتح داشت بود او فقط بدور شهر دایره وسیع بجبهت قاخت و تاز کشید باین خیال که بجبهت تسخیر شهرها اینقدر محکم محاصره طولی ضرور است *

۹۶ مطلب دیگر این بود تا افواج متفرقه که در اطراف ملک پراکنده بودند یکجا جمع کنند و بزرگترین و بهترین این لشکر بحسب اثرات و اسباب در تحت کرنل بیلی بود که بجبهت حمله بر دشمنان بجانب وسط ملک خیلی پیش رفته بود - این فوج دوهزار و هشت صد نفر و جمیع لشکر از پنجم هزار و دوست سپاهی متجاوز نبود - لارن مکلون که تازه وارد هندوستان شده و عمان ادرا سپاه در دست گرفته بود باصرار و ظاهراً با قاعده خواست که جمیع لشکر در پیش مدراس مقرر بشود نه در قلب ضلع که در هر جانب آن عساکر دشمن جایی گرفته بود - بالجمله سپه سالار سر هکتر منرز جمع

کردن سپاه را در کنج‌بورم که بمقامه پنجاه میل از پای
تخت واقع میشوند برآمده گرفت - لیکن کرنل بلی تا بانجا
ملحق شوند مجبور بر آن شد که از راه درون ملک حرکت کرد
و در اثنای آن سفر عرضۀ خطر حمله جمیع عساکر حیدر شد -
طغیان رود کرتلار حرکت ویرا ده روز بتعویق انداخت و
بمجرد عبور از آن جمعی کثیر بسرداری قیو بوی حمله برد
اما ایشانرا پس راند لیکن نه بدون صدمه - پس حیدر بحمله
حرکتی بر سر هکتر جمیع عساکر خود را مابین دو لشکر
انگیز تعبیه کرد *

۹۷ درین میانه کرنل بریته‌ویت با دو هزار سپاه اعتبار
انگیز را در تنجوردوباره قوام میداد اگرچه چنین مینماید که
چون سواره میسور در جمیع ملک منتشر بود افواج وی قلیتر
از آن بودند که از لشکر بزرگ بدون خطر جدا مانند - حیدر نه
نقط جمیع راههای اخبار صحیح بر انگریزان مسدود ساخت
بلکه در فریفتن ایشان رنجا میبرد - جمیع جاسوسانیکه ظاهراً
خبر می‌آوردند گماشته او بودند و بریته‌ویت بر گذار رود
کلون اردو بر پا کرده بکلی بی‌خبر ماند از آن که نقاد
لشکر دشمن از هر طرف باو احاطه میکنند - بلکه چون یکی
از اهالی ملک حقیقت حال را بوی گفت او چنان از

اخبار مختلفه فریب خورد که آثار قابل اعتبار نه پنداشت
تاوقتیکه دید که لشکری ده برابر افواج خوش اطرافش را
گرفته - اتفاق میرزان است که این معدود قلیل پای ثبات
فشاره دفاعی مردانه کردند و در آن مجادله طویل بمملات
چند مکرر و شدید خصم را پس راندند - اما بالاخره از حمله
اهالی فرانس سپاهیان بهم پیچیدند و جمیع ایشان در هرج
و مرج آمده آخر الامر یا مقتول یا بتسلیم مجبور شدند -
صاحب منصبان فرانسه آثار مرگ عادی نمودند حتی تبو
که سردار این معرکه بود اظهار بیرحمی چنانچه رسم وی بود
بالنسبه با سیران نهدند ❀

۹۸ باوجود اشتهامی که در اخفای خبر فوت حیدر ورزیده
شد طولی نکشید که امنای حکومت مدراس از آن واقعه
آگاه شدند و فی الفور سپاه سالار را اطلاع داده گوش زد وی
نمودند که باید با حرکتی سریع فرصتی از حالت اختلال و
واغتشاش که غالباً در ممالک هندوستان درینگونه اوقات
اتفاق می افتد بدست آرد - اما از اتفاقات سیئه آتش عدوان
و سرکشی مابین ارکان خود مجلس زیانه میزد - میتوان گفت
که اقتدار علی الاطلاق بر ایرکوت چنانچه مغضوب شد بطوری
که ارباب مجلس مداخلت نکنند بر حسب لزوم وقت ضرور

بود و الحاق در اداره امور حرب فايد؛ سواران آن مرور کرده
 لکن اين امر سر مشقي بحسب سالاران ديگر گشت و ايشان
 در ادعای آن مبالغه داشتم - حمل مسورت که بعد از سر اير
 کونت سپاه سالار بود مانند ربي مدعي احبار کلي گشت
 بخلاف لارډ مکر تمي که خواست تا احرای امور حرسه نکلي
 در تحت اداره ارباب مجلس شود چمن مسياد که حمل
 مسورت بحسب اثبات حقوق حائله خویش که ادعای آنها را
 کرد نکلي بر خلاف احکام احرای حکومت عمل نمود *

۹۹ حالاً ذکر اوضاع اموري که در ساحل مغربي اتقان
 مي ايد و درودي عظمت پيدا نکرد بی مناسب است -
 بعد از آنکه تبويحت اينکه ادعای سلطنت را قرار دهد
 نتعجل تمام کماه گروم انگريزان سب امداد جمعيتي
 شايد سرداري حمل ماتهوس که اداره امور را بدست خود
 گرفت دوباره دم از تقدم و تفوق دهند - امای حکومت در
 نمي صاحب مرور حکم قطعي نوشتم که بي القور در
 حرکت حکم دست کشايد و بلا تأمل بخط مسقیم حلو رير
 گشته بحال شهر معتبر بدور عطف عيان نمايند - صدر حکم
 داین امر از طرف کسانی که از کارهای حرب استحصار داشتند
 و بآن فاصله دور واقع شدند نکلي خلاف مصلحت بود - حمل

ماتهبوس در جواب این کلفظ خطري که از چنان رویه و خللي که مترتب خواهد شد بر منع کردن او از اینکه بصوابدین وقت برای ورویت خود کار کند بالحاخ تمام ظاهر ساخت - لیکن اگرچه در چنین حالات تا بعدی مخصوص لابد رای ورویت خود شش درکار است صاحب مزبور بعجله و بلا تأمل احکامی که بوی شده بود بانجام رسانید - افواج خود را در آن سمت ساحل که به بندر از همه نزدیکتر بود پیاده کرده و بدین آنکه از بعضی افواج دشمن که بر پهلو و ساقه لشکراو دور میزدند پروائی داشته باشن بصعود کوهستان درجائی که زیاده از همه صعب الارتقا بود پرداخت *

۱۰۰ چون تیپوشنید که این شهر معظم بچنگ دشمن افتاده و ایشان درحوالی دارالحکومه رسیده بودند بسیار متغیر گشت و طولی نکشید که بجمل ماتهبوس معلوم شد که عساکر پی در پی در عقب وی جمع میشدند و افواجی که با آنها نمیتوانست دست درکمرزند او را احاطه میکردند - درین اوقات نیز رجال دولت بمبئی او را اجازت داده بودند تا بمقتضای مصلحت دیدن خود عهل نماید اما چندان مست باد فتنی که بدین اشکال کرده بود گشت که اعتماد کور کورانه بر طالع خود نمود - حتی اینکه بعضی میگویند که بدستگیری ازپرد

غیب گردید و بدین نوع درین خواب غفلت ندررفته و ترک
 مبالغات نموده دشمن را فرصت داد تا راه آمد و رفت ویرا از
 دریا بردند و در همان وقت جمیع حاکم تپو با مدد کوسینی
 یکی از اهالی فرانس که در فنون قلعه داری و قلعه گیری
 کاردانی داشت او را از همه جهات احاطه کردند - مستحفظان
 در آرگ تحصن جستند و بعد از دفاعی مردانه بتسلیم شهر مجبور
 شدند لیکن بطور خوشی و قرار بر آن شد که ایشانرا بسلامت
 تا بساحل دریا برسانند - چون تپو داخل بدنور شد بخانه
 رفت ولیکن چون آنرا خالی یافت غضب و تحجر بروی
 مستولی گشت *

۱۰۱ تپو بعد از اتمام معاهده مزبور در اجرای تدابیر
 ملکداری از دیگران امتیازی تمام حاصل کرد - اگرچه میتوان
 گفت که در لیاقت و هنر و داعیه ریاست با پدر مقابل بود
 و گاه گاه نیز در فنون حربیه کاردانی زیاده بظهور میرسانید لیکن
 چنانچه پیشتر نگارش یافت طبیعت او با پدر اختلاف
 کلی داشت - حیدر همیشه براه راست در پی اغراض نفسانی
 و ترقی خود میشد و هیچ مطلب دیگر او را از نیل مرام باز
 نمیداشت - اما چون انواع شهوات و قتلون مزاج بر تپو استیلا
 یافته بود او را مانع شد از آنکه درست بر تدبیر اقدام نماید

و علاوه بر خلاف حیدر که در باب مذهب اعتنائی نداشت
در شایع و مسلوک داشتن دین اسلام تعصب و غیرتی زاید
الوصف از وی ظهور کردی و این موجد قبایح اعمال و ظلم
بیجا گشت - انجام اینگونه رویّه این بود که انهدام مملکت
موروثی او که پدر باین قدر حیل و جرّاءم کبیره بنیان آن از هیچ
نهاده بود مایهٔ هلاک او شد *

۱۰۲ اول ظلمی که در بارهٔ مذهب کرد بر نصاریی سواحل
کنره بود که بترغیب اهالی پرتگال این دین را اختیار کرده
بودند و چنین مینماید که در این باب تا بحال مخصوص بهانه
کما بیش ظاهر الصلاح داشت - در نوشتجات خود میگوید
و احتمال است که این حقیقت داشته باشد که اهالی فرنگستان
در ابتدا با ستمگری اهالی ملک را بتبدیل دین مجبور کرده
بودند - لهذا بنابر قول خود شصت هزار نفر لیکن موافق گفتار
و لکس می هزار نفر را فراهم آورده ایشان را بزور ختنه کرد
و پس ایشانرا بزودی پیاپی تحت رسانیده در قلعههای مختلفه
منتقر کرد - و مذکور است که بواسطهٔ شدت این ظلم بسیاری
از ایشان هلاک شدند - با تلوّنی که جای تعجب است چنان
فرا نمود که بدین نوع ترغیب کردن با قرار اسلام مایهٔ حرمت
و عزّت بسیار میشود امّا همان اقرار را سزای طغیان و نافرمانی

ایشان ساخت - کوهستان وحشی گرگ همیشه باکراه تمام
 متعلق به مملکت میسرور شده بود - سکته آنجا فرصت جنگ
 انگریز را غنیمت شمرده ادعای استقلال خود را درباره کرده بودند
 و از فاتحان هم بواسطه دین و هم بواسطه اینکه رعایت حقوق
 ملک رعایا نمی نمودند کراهیت تمام داشتند و بجهت اینکه
 حال قوت مقاومت شدید یافته قیوم مجبور شد تا با جمیع لشکر
 خود بنانب ایشان حرکت کند - بهجّون این حرکت ایشان
 نیز در قلب جنگلهای خود که قریب ممتنع الوصول بود
 پنهان شدند *

۱۰۳ ادعای تقدّم و اقتدار بی که حیدر بدان هر روز ارتقا
 مییافت مایه این شد که در سنه ۱۷۸۲ ع قویتر عقیده که هم
 از سالهایی دراز در ممالک جنوبیه هندوستان بدان نوع رافع
 نشده بود بر دشمنی او منعقد شد - مرهتیان مکرر بنیان مملکت
 حیدر را متزلزل ساخته بودند و هنوز با وجود اینکه در ملک ایشان
 اختلافات بسیار روی داده بود بر دیگر ممالک هندوستان تفوق
 زیاده داشتند - و چون خود پادشاه مغول را گرفته و پای تخت
 ملک او را متصرف شده بودند غیر از سلاطین افغانه حریف
 دیگری در میدان نداشتند - با نظام الملک که در جاه و
 مکنّت تالی ایشان بود معاهده نمودند باین شروط که در ائتلاف

سلطنت جدید که در جنوب هندوستان بر خاسته اتفاق
کنند و آنچه در حیطه تصرف آید تقسیم نمایند - در هتیان
بفیروزی انجام این مطلب چنان مستظهر گشته که افواج مددی
خود را طلب نکردند و از استغاثه بنگریزان نیز ابا کردند بمخال
اینکه مبادا ایشانرا در ثمره این فتح متوقع شایک باید بسازند -
پس عساکر متفقّه بجانب رود تومبدره که مدی کلّی مابین
ممالک طرفین بود در حرکت آمدند و قلعه محکم بانامی را
محصّره کرده آنرا تسخیر نمودند و سواران ایشان بر اطراف و
حوالی ملک منتشر شدند *

۱۰۴ کلّیه نتیجه معرکه مایه این شد که دشمن فرار بر قرار
اختیار نموده شهر و برگنه معتبر سوانر را بغارتان رها کردند -
قدری بعد ازین اظهار معاهده نموده و قضیه باینجا ختم شد
که تبپو همان خراج را متقبّل شود که حیدر بر عهده گرفته بود
و هنوز بعد از موضوعات بسیار بمبلغ چهل و پنج لک روپیه
رسید - از این مبلغ سی لک ادا شد و بعلاوه سلطان ادوئی
و سائر شهرها را که در جنگ مستّر کرده بود مسترد ساخت
و در ازای این تقریباً جمیع ممالک هندوستان که در جنوب رود
تومبدره واقع است اقرار بسلطنت او آوردند - میتوان گفت
که تبپو بواسطه فیروزی انجام این مجاهده بر عساکر متفقّه بدین

توت در فنون سپاه کشتی از جمیع امرای هندوستان امتیاز حاصل کرد و در شروط معاهده مبالغات و اقتضای نمود - بعد از این خون را مالک بلا حریف مالک جنوبیه هندوستان دانسته راه بیجهت روی باز شد تا بانواع اجحاف و تظاؤل مذهب اسلام را شایع و مسلوک بدارد - اول حرکتی که کرد این بود که از کوهستان پائین آمده در کالی کت داخل شد و آن از اعمال خاصه مبارک است و بعد از منازعت شدید بدست حیدر افتاده بود - سکنه ملک مزبور اینقدر معادات مذهبی با مسلمانان داشتند که اگر کسی از آن قوم بر دیوار بیرون خانه ایشان دست میگذارد فی الفور آنخانه را پاک میسوزانیدند - بالجمله تنسکی که نایر و آن اسم اکابر ایشان است بخود بسته بودند بواسطه اخلاق و عادات ایشان زینت نیافت زیرا که چنان بفسق و فجور معتاد بودند که بقول تیپو بدین معنی که ایشان جمیع نسل زنا هستند و در مباشرت از بهایم بی حیا تر اغراق نبود *

۱۰۵ ملک کوچک ترانکور که بطرف اقصای جنوبیه هندوستان واقع است در زمان هرج و مرجی که بنیاد سائر ممالک اطراف را متزلزل ساخته بود بحال استقلال خود باقی مانده و بطرف هیچ یک از متخاصمین مایل نشده بود - ملک

مزبور نه فقط از سلسله جبال مرتفعه که بدماغه کمرن منتهی
 میشود استحکام یافته بلکه دیوار و خندق نیز بر اطراف آن کشیده
 شده که اگرچه نه با تقدیر مایه حصانت شود البته صیانتی درکار
 بود - بالجمله تیپو تسخیر این ملک را که گویا در دایره فتوحات
 جدید او و بجهت اتمام محوطه آنها ضرور بود منظور نظر ساخت
 و بجهت اجرای مقاصد بسیار مواد نارضامندی را بهانه کرد
 تبیین این مقال آنکه ضلع کوچکی که در این اوقات بکلی از
 توابع مبسور شده بود بالنسبه به ترانکور بوضع اتفاق افتاده بود
 که دیواری که بجهت صیانت آن کشیده بودند ببعضی
 قطعات ترانکور احاطه میکرد و تیپو میتواند شکایت کند که
 دیوار مزبور مانع مرور ببعضی از اطراف مملکت اوست - بعلاوه
 رئیس ترانکور بجهت حفظ سرحد خود قلاع کرنگنور و ایا که را
 از اهالی هلند که ایشان در ازمنه سابقه از چنگ اهالی
 پرتغال آنها را انتزاع کردند خریده بود - تیپو از این واقعه خیلی
 متغیر گشت و گفت که قلاع مزبوره در ملک او واقع شده و اهالی
 هلند همیشه اذعان بطاعت او کرده بجهت زمین خراج گذار
 بودند - لیکن چنین مینمایند که ادعایی بی سبب بود - دیگر
 مایه شکایت این بود که اشخاصی از قوم نایر که از ظلم و یداد
 وی گریخته به ترانکور پناه برده بودند در آنجا با ایشان بحسن

سلوک پیش آمده اند - علی ای حال تیپو بدین بهانه‌ها یا بهر وجهی دیگر بعمل خود صورت ظاهری داده در اجرای مقاصد درنگ نمی نمود مگر اینکه معاهده که در جنگ گذشته رئیس ترانکور با انگورزا نموده بود باین معنی که در دفع دشمن طرفین متفق باشند کار را بتعویق انداخت - لهذا لابد شده مطالب خود را بامنای حکومت مدارس ظاهر ساخت و چنین مینماید که ایشان خیلی مایل بودند تا صلح و صلاح را بامیسور جارحی بدارند و بنابر این چنان را نمود کردند که با خوشی تمام هر شکایت ویرا که مقرر بصواب باشد خواهند شنید - و نیز ارسال دو نفر را بجهت گفتیش و فیصله موادی که منازع فیه بود بفرموده گرفتند - اما این جواب موافق رای تیپو نیامد و با جمیع افواج بجهت حمله دیوارست ترانکور شتافت *

۱۰۶ چون سلطان دید که این لشکر خوب و آراسته بدین نوع از دست این دشمن محقر چنین شکست فاحش یافت صورت خشمش را بوجدان بهتر میتوان فهمید تا بتعریف کردن و سوگند خوردن که تا تدارک این بلیه نکنند و از دشمن انتقام نکشند از اردو حرکت نخواهند کرد - پس جمیع جرقه‌های لشکر را از اطراف طلبیده و توبه‌های بزرگ را از سرنیگته و بنگلور آوردند

میدانستند - بنیان این ادعا بر معاهده بود که اولاً در سنه ۱۷۶۸ ع صورت گرفته بود باین گونه که نظام الملک با دولت انگریز در جنگ حیدر منفق باشد و ممالک ویرا تقسیم کنند - این ادعا قدری بیجا بود بواسطه اینکه مکرر معاهده برهم خورده بود و بعد از عقد آن نیز جنگ مابین اتفاق افتاده و دوباره مصالحت با میسور بی آنکه بر شروط آن معاهده التغات نموده باشند با مصا رسیده بود - با این همه بجهت تقویت این دعوی لشکر فرستاده شد و نظام الملک با رضائی غیر متوقع که جائی تعجب بود به آن تن در داد - فی الحقیقه در این اوقات مخالفت و عداوت تیسر بر هر مصلحت دیگر غلبه کرد و بر غایت قبول کرد تا شروط معاهده را بالتسبیه به گنتور مجری دارن بشرط اینکه جمیع فقرات دیگر که از آنجمله قسمت ممالک دشمن بود برقرار سابق باشد - فرمانفرما نتوانست جمیع این مطالب را قبول کند لیکن رضا شد باینکه اگر آینده مقتضی باشد بایغای آن پردازد - و همچنین موافق شروط معاهده لشکری بجهت معاونت نظام الملک مقرر شد که بفرستد و قرار بر آن شد که بجنگ چند دول دیگر که اسم آن در آن معاهده مذکور بود بکار نبرند - درباره سلطان این قسم شرط مخصوص نشد بواسطه اینکه معامله با وی صورت دشمنی کلی داشت *

۱۰۹ چون ممشاء اعیال لارڈ کرنوالس بستہ بایمگونه تدابیر
بود خبر حملہ تبو بر حصار تروراکور غالباً اورا مایہ مسرت شد
ار آنکہ توانست این امر را حجت ساحته نقادہ اعلام حکم
کند - در جواب گاندھی کہ حکام مجلس مدارس نوشتہ
بودند بایممعنی کہ موافق رای ایشان تبو همور طالب صلح
و صلاح بود و بنابر آن ایشان دم ار معاہدہ بازی سرودند
و باستعداد جنگ نسیرداختند اظهار عصب تمام کرد - در
حقیقت اگرچہ امر تروراکور قابل الغات بود لیکن ظاهراً
فی حدّ ذاته چنان بر خلاف مصلحت انگریز نبود کہ در
اصلاح آن بدون آنکہ احتیاج بحکم شود کوشش نتوان
کرد - بالجملة مارکوس کرنوالس اعلام کرد کہ این واقعہ را
از ابتدا و حالاً بز لایق در انداختن طرفین بایکدیگر متصور باید
کرد و خود خواست تا متوجّہ مدارس شدہ بدعسہ سرکشی امور
کند - ولیکن چون خبر ورود حملہ مدارس کہ بر حالات
و کاروانی وی اعتماد کلی داشت نگوش وی رسید نسخ این
مزیم نبود - در همان وقت عقد معاہدہ بانظام الملک و حکومت
مرستہ پرداخت و ہریک ار ایشان بر عہدہ گرفت کہ ہرچہ حق
کوشش باشد در استیصال سلطان بحاواہد آرد و در عرض این
خدمت بر فرض اینکہ جنگ بنیکی سواالحام نرسد قرار بر

این شد که هر آن‌عالمی که ایشان بالتسببه بمیسور داشته باشند کما حقّه استیفا شود - نظام الملک باصرار تمام خواست که بار کفالت نمایند که در غیبت عساکر و بی مرهتیان جنگجو ملک او را تاخت و تار نکنند - اما اگرچه انکار نمیتوان کرد که این خطر رهمی نبود لیکن خیلی بی قاعده بود که در نوشته ملکی آندولت عظیم را باینقدر تهاون در لوازم صداقت و مروت نسبت بدهند - بالجمله فرمانفرما نظام الملک را در خفیه اطمینان حمایت داد و بدین وجه او را خاطر جمع و راضی ساخت *

۱۱۰ چنین مینماید که تبیو از شتایی که انگریزان در حرکت‌های ایشان بکار برده بودند خالی و بیخبر بود - در ماه جون سنه ۱۷۹۰ ع قدم جلالت پش نهاده در مخالفت دست گشادند و مطمح نظر این بود که بخط مستقیم از طرف جنوب کوهستان را قطع کرده بجانب سونگپتم در حرکت آیند - کرنل فلرتن در اواخر حرب گذشته بفکر این حرکت افتاده و در امکان طی کردن آن شکّ نداشت - راه مزبور بالتسببه براهی که مابین ممالک سرحدیّی باره محلّ بسمت شمال می‌رود این نقصان داشت که در رتر از مدراس و بناء علیه جمیع قورخانه و میور ساتخانه لشکر نیز بعیدتر واقع میشد - لیکن بعوض این در میان ملکی رفت که در آن آذوقه و علوفه فراوانتر میسر میشد و بعلاوه دور از سدّ منبع قلعه

مگور بود - بالحملة لازم این بود که تسخیر قلاع و حایهای
مستحکم که سلطان درازامی پس داشت بپردازد و حمل
مدوس کویمتور را شمس گاه لشکر ساحه کردلی ستورت را که
در اینگونه حرب کارنامی بسیار داشت بر این کار مامور فرمود *

۱۱۱ و فی که کردلی ستورت بطور مذکور مشغول کار بود لشکر
نجات و من بلند مسور حلی بیس رفته بود - سلمه قلاع
سواحل رودهای کارزی و بهوی که کارور و ایرود و سسنگل
نام داشت پی در پی مغوح شد و کردلی فلود نادره در
در آخرین این قلاع را که برگریه معسر لعلی مشرف و در
آن گریه راه مستقیم توسط ملک صوف در تصرف داشت -
سب این مدوس اتصال افواج مختلفه با یکدیگر خوب
بود زیرا که لشکر حمل مدوس در کویمتور مقام گرفته بواسطه
شصت میل از دسه کردلی فلود و سی میل از روح کردلی
ستورت واقع بود - کردلی فلود و مع خطرناک حود را و احادی
که شدند بود که شمس جمعی کثر تهب حمله آوردن نرویی
فراهم می آورد طاهر ساحت - اما سپاه سالار ددان ملعت شدن
و حکم فرمود تا آن دسه همانجا که همت نماد - صحیح است
که سورا مسور سرناری سده صاحب ناسانی پس رانده شدند
حتی اینکه محبور شدند که پناه نگویشان درین اما از پیش در

رفتن ابن طالیه در تحت امیری بی غیرت سبب نمیشد که بتوان
گفت اگر جمیع لشکر در تحت خود سلطان بمحاربت آیند
چه واقع خواهند شد *

۱۱۲ . تیپو که ازین خیال بکلی خالی بود بصیانت ممالک
خود تعجیل کرد لیکن تدبیری معین و مؤثر بکار نبرد و بواسطه
اینکه خود در حرکت دادن حویم از بنگلور مشغول بود زمان مجالی
که خیلی بکار بود ضایع گردانید و با وجود اینکه برای حضرت
انگریزان کوشش متعّدن کرد غالباً بهیچ وجه ایشانرا از اینکه در پیش
قلعه جایی استوار گیرند نتوانست منع کند - چنانچه ایشان در پنجم
ماه مارچ در مقابل قلعه جایی گرفتند و با اینکه حوادثی چند
مخصوص بر خلاف این عمل بود فی الغور با شدّت تمام بمحاصره
شروع کردند اگرچه قلعه وسعتی داشت پیش از آنکه احاطه
بآن توانستند کرد و لهذا عمل محاصره بتوپ بستن مقصور شد -
دیگر آنکه مستحفظان قلعه هرچه مدد و آذوقه ضرور داشتند
از اطراف مییافتند و همچنین سلطان با جمیع لشکر شجاع و زنده
که در جنگ و گریز و قوفی تمام داشتند در حوالی قلعه دور
میزد و کوشش متعّدن بجهت معاونت محصوران و مخالفت
محاصران میکرد - اما مدّتی حقیقی که ایشان خوردند از زیلانی
تهور کرنل فلوید بود که بجهت مدد دیده بانان فرستاده شده بود -

چون در حین مراجعت دید که ساقه لشکر دشمن بطوری است
 که میتوان حمله برد نتوانست خود داری نموده این فرصت نیک
 فوت کند - بنابراین این اسب برانگیخته اگرچه زرد در زمین
 ناهموار و پست و بلند افتاد باینحال افواج دشمن را پی در پی
 از پیش برداشت - در این وقت بعثت گلوله تفنگی بصورت و
 از یکطرف خورده از طرف دیگر بدررفت لهذا از اسب افتاد
 علی الظاهر چنین مینمود که حیات را وداع گفت *

۱۱۳ لارن کرنولس بقیمت پانصد نفر مقتول و مجروح شد
 حالیه را خریده لیکن بطوری امر واقع شده بود که لفظ ظفر گل
 و آن هم باشکال تمام مقصود او را حاصل میکرد - تبیرو باهتمام هر چه
 تمامتر مانند سابق در اطراف انگریزان ملک را ویران کرده بود
 و ایشان در میان صحرائی بی آب و علف حرکت میکرد
 و بیفائده هر سویدند تا آنرا فرستاده خواستند تا شخصی را پیدا
 کنند که یا خبر یا مدد بدهد و درین اوقات لشکر از قحط و مرض
 و جمیع بلیاتی که در حین جنگ غالباً از شمشیر قاتلتر از
 زحمت میکشیدند - قتل اسباب بربرداری بدان رسیده بود
 پیش روی دشمن سپاهیان مثل حیوانات بارکش بکشیدن انا
 و توپخانه بزرگ میبور شدند - القمه بعد از چند دفعه پیش
 و پس رفتن سردارانگریز با تأسف تمام دید که باید فی الف

مراجعت بنماید و جمیع توپخانه معمر و اثنال واحمال را که بواسطه محاصره سرفنگستم مهیا کرده و بهمراه برده بود رعاکند و همچنین مجبور گشت که حرکت جمعیت دیگر را بسبب معارفت روی می ناخست موقوف دارد *

۱۱۴ چون لارد کرنوالس با حالتی تباہ بطرف بنگلور مراجعت میکرد و قوت سپاهیان از بی آذوقگی هر روز کمتر میشد و بیماران را باشکال تمام همراه خون میبرد درین حالت بغتہ جمعی کثیر سواره از جانب دست چپ ایشان نمودار شد که علی الظاهر طلایه لشکری بزرگ می نمودند - چون لشکر روی ایشانرا دیدند وحشت تمام برایشان روی داد - اما در حینیکه تدارک مقاومت میدیدند یک سوار نزدیک آمده فریاد زد که من مرهتی هشتم و فی الحقیقه این دسته اول لشکر آن دوستان مقتدر بود که بسرداری پر سرام بهار و هری پنت رسیدند - امرای مزبور روز معین عساکر را حرکت داده لیکن سبب این تعویق مکروه محاصره دهار وار بود - و آن قلعه است سخت و محکم بمسائلی معتدیه بتجانب شمال که در آن وقت تیپو استحکامات آنرا مرتب ساخته جمعی از مردان کار دیده را بمحافظت آن گماشته بود - پرسرام بدون فوجی قلیل انگریزان در ماه سپتمبر شروع بسنگر ساختن کرده بود اما طور حرکتی که درین محاصره عظیم نمودند

ثالثاً سرداران انگریز را مایوس گردانند - مرهتائی چون قلعه توپ
می بستند گاهی حای معس را بشانه نمی کردند تا در حای
مخصوص رخنه کنند اما عجلانه توپ را بهر طرف گشاد
می دادند - بعد از پر کردن توپ قادم سات به پا کو
کشیدن و حریف رن مشغول میشدند پس توپ را انداخته
دار پر میکردند و بهمان طور بر سر گهنگو مرمون و دراصل زیر
باستهباب یکدیگر در ساعت بجهت چاشت و تفریح مقرر
کرده بودند *

۱۱۵ اگرچه لشکر دایم سم از معوی بی آذوقگی علی
العیاله استخلاص یافت لکن لارد کرنوالس رحل مدهود که
تا وقتیکه سورت هوا شکسته شود و تا توبخانه بزرگ و دیگر دحوه
فراوان از مدارس نرسد دوباره بحالت دار الحکومه حرکت کند -
در اثمای ایمیل عساکر تسخیر بعضی از دروگهای هولماک
مأمور شدند و این لعل کوههای معب الارتقا معبی دارد که در
این صحرا و دیگر قعار بلن هم در سبل شکل قلاع اربعاع دارند -
ممحله مدید بزرگ بود که بالطبع قریب متبع الصعود بود
و بجهت اینکه آنرا عمر ممکن التسخیر کنند عایت حدائق
و دقت در استحکام آن مدول کرده بودند و قلعه اری آن دست
یکی از متهورترین سرداران تپو محمول بود - لکن تا این همه

میبرگودی بعد از آنکه از تسخیر بعضی از قلاع کوچک فارغ شده بود فتح آنرا بر خود گرفت - راه یبدنه که جز مقابل آن امکان صعود نبود بواسطه دو دیوار نزدیک بقلعه کوه مسدود شده و زحمت مرتب ساختن سنگر و تعبیه کردن توپها بر دامنه صعب الارتقا و سنگ لایح آن زاین الوصف بود *

۱۱۶ بواسطه اینکه معلوم شد که دروگ چنانکه گمان میرفت تسخیرش ممتنع نیست کرنل مستورت قصد سواندروگ کرد و آن قلعه بود از حصن نزدیک دروگ مستحکمتر و قلعه دار آنجا خیال ارتکاب چنین مهم را باطل میسرود - لیکن بعد از هفت روز که در ترتیب سنگر و سقناق مشغول بوده و پنجروز دیگر توپ بقلعه بستند محاصران یورش برده بی آنکه يك نفر کشته شود قلعه را مفتوح ساختند - اهالی اوترا دروگ از این فتوحات وحشت بر ایشان دست داده باندک کوششی تسلیم کردند و در اثنای اینحال نیز حمله درباب گرفتن کشن نگری که دارالحکومه و از قلاع مستحکمه باره محل بود نمودند لیکن بانجام نرسید و کرنل میکسول همین قدر توانست که شهر را آتش بزند تا اقلاً مرجعی بجهت دزدان و قطاع الطريق نشود - درین اوقات سلطان بطرف جنوبی عساکر فرستاده بود که بعد از خدعهای پی در پی کویبتر را با مستحفظین قلعه که انگریز بودند گرفتند - قول و قرار را که

با مستحفظین قلعه کرده بود مابین هیچ که بعد از تسلیم ایشان را روانه بل گهات سارن که انگریزان در آنجا بودند مراعات نموده ایشانرا قتل کرده و سرنگینم فرستاد *

۱۱۷ لارن کرنوالس بعد از آنکه کوشش چندی بجهت اصلاح حال دات المس بلا فائده نموده بود اسعدان حمک را تمام کرده و لشکر را نظم و ترتیب کثی داده قصد کرد که حرکت خود را بحاج مستقر حکومت دیگر بتعویق بدارد - درین اوقات عساکر نظام الملک سرداری پسر ری سکندر حاه که تا بحال مشغول محاصره گورمند بودند روی ملحق شدند - تبعه او ادوخی بدین رویت بودند و عوخی که پیش نگارش بیامت شباهت کثی داشت چنانچه غالباً احد بودن که ایشان بقاعده معاونت نمایند - پسر ام بهار تا جمعیت مرهستانی که داشت مگر سواران و ده را خوف متوانست کردن لیکن جمعیت خویش را در این دانست که طرف ملک حصص بد نور عطف عمان نموده آنرا عرضه بهب و عارت سارن و در قریح اعراض نفسانی بر مطالب مهمه معاهده درنگ نمود - کپتان لسل مر که او را تا قریب یکمزارع بهار تا پسر ام فرستاده بودند مجبور بر آن شد که در این مطالب معاهده موئن روی شود و بیشتر نمه تکالیف و تعب آن بر سر او و همکمان او آمد *

۱۱۸ درین وقت محال بود که خطر عظیمی که تاج و تخت سلطان در معرض آن بود از وی پوشیده ماند و فی الحقیقه واضح بود که درام آن فقط بر معاهد موقوف بود که از طرف دشمن القا شود - افواج انگریز بتنهائے عساکر ویرا شکست داده و دارالحکومه را محاصره نموده بودند و بعلاوه لشکری بسرداری جنرل ابرکرمبی و لشکر دیگر که از طرف جنوب در حرکت آمده از کوه بالا رفته بودند و مرهتبان نیز در تحت اداره پر سرام بهاو که یا از خوف یا از حیا از سرق و نهب دست نگاهداشته بودند باین لشکر منضم شوند - لهذا حقیقت گفته شده است که بجز محقق نبودن اوضاع زمانه هیچ چیز نبود که زوال اورا مشکوک سازد - بنابر این عزم کرد تا بهر شرط که تواند درخواست مصالحه کند - لهذا دو صاحب منصب انگریز را که در تسخیر کویمپتورایشانرا گرفتار کرده و برخلاف شرایط تسلیم آن شهر نگاه داشته بود طلبید و از یکی از ایشان پرسید که آیا او از صاحبان مناصب جلیله و اقربای نزدیک مارکوس کرنوالس است یا نه - پس با رجوع انکار وی سلطان اورا وهائی داد و خواست تا سه سالار را انهی بکنند که تیمو خیلی طالب مصالحه است و میخواهد تا سفیری را فرستاده در باب آن گفتگو کند -

مارکوس کرنوالس در جواب این مطلب عایت نا رضا مدعی خود
 در باب سلوک اسرا طاهر ساحت امّا معروض مرور را قبول
 کرد - بماند این یکی از معارف امرا که علام محمد نام
 داشت در اردو رسد و روزی چند در سوال و جواب گذشت -
 دستان انگریز را بر آنچه نگلی کار از پیش برده بودند
 علی السّویه در این امر شریک و سهم صاحبند - مطالب قطعّه
 ندین معینی نه تپو انبی شد که نصف ممالک را از بلوکی
 که باصلاح دُرّ صحابه اتصال داشت را گذارد و سه کرور
 و سی لک روپه ادا کند و دو هزار مردمان خود را برسم کفالت
 بفرستند - اگرچه شرایط مروره بسیار سخت مضمون لبس در
 ایّامی که این گفتگو جاری بود واقعّه چند روی داد که
 سلطانرا حرر در قبول آنها چاره نماند *

۱۱۹ بعد از تسلیم کفالت و انانی یک کرور روپه عایقی
 عظم روی داد و آن این بود که معاهده بر آن قرار گرفته
 که تپو نصف ممالک خود را در حایه‌ای که بخطای
 امرای متّقه اتصال داشتند را گذار کند امّا تعصل آنها
 مذکور شد و این مطلب اهمّی بود که معاهده باید نا
 پیش از جمع شرایط ملعت شده باشند - قصّه باید تا حتم
 شد که وسعت املایی که از دست تپو باید برود بر حسب

مالیات نصفه ممالک مقرر بشود اما سلطان در مداخل پرگنه‌ها
 که نزدیک بدول متحابه بود اغراق زیاد گفت و نظام الملک
 و پسر ام بهار از طرف مقابل قلیل کردند - پس بنابر این
 اختلافات اقوال زیاد شد - در این اوقات مردم بافعال
 سلطان سوءظن پیدا شدند و علی الخصوص بجهت اینکه در
 افواه افتاده بود که بر خلاف شروط معاهده با دقت تمام
 باستحکام سقناقه‌های سرنگستم میپرداخت - چون در این باب
 او را نصیحت کردند جواب داد که اگر انگریزان بخواهند
 برجی از بروج را منهدم ساخته داخل قلعه را بایشان خواهم
 نمود - این جواب چنان دیر از عقل و اعتدال بود که بدفع
 اندیشه مردم چندان موثری نشد - آخر الامر کار گذاران وی
 دفترها را که گمان میرفت معتبر است ظاهر کردند و از اینها
 چنین مینمود که مالیه تمام ممالک سلطان از مبلغ دو کرو
 و نه صد و شصت هزار لیره انگریزی متجاوز نبود - پس
 هر یک از دول متحابه بر حسب مامول ملک را مابین یکدیگر
 قسمت کردند - مرهتیان بسطی در دائره حدود ایشان تا
 روز تومبدره دادند و نظام الملک در پرگنه بیرون از رود پغل
 ممالک خود وسعت داد - انگریزان حصه خود را در جا بهایی
 مختلفه انتخاب کردند چنانچه در جانب مشرق باره محل را

که بر نهر ملک تپو واقع بود بدست آوردند و در جنوب
دندگل را و در مغرب صفحات متمعه از ساحل مابل را
که منازع نبه و در آن نیز تلچری و گلیکت شامل بود
متصرف شدند - سلطان از این کارها اعتراض نکرد تا وقتیکه
دریانت که ملک کرگ که تا مدتها مقام مجادلّه شدید بود
از این محوطه محسوب است •

۱۲۰ چون سلطان این فقره از عهد نامه را دید غضب
بشدتی بر روی استیلا یافت که قریب بیستمون رسید و پرسید -
کرگ بچه ملک ایشان نزدیک است چرا یکباره سرنگشتم را
نمی خواهنند ایشانرا معام است که مرگ را بر سر قلعه
بدینگونه واگذار کردن ترجیح میدهم تا وقتیکه با حیل و خبیلت
خزانه و لرزدان را از پیش من رودند جرأت باین ادما
نکردند - بعضی از محرران انگریز بر آنند که فی الحقیقه تپو
نباید ادعای مزبور را غیر متوقع شمرند اما انکار نمیتوان کرد
که ممالک مقسومه دیگر منحصر بود در صفحات بر حدود
ملک دراز از کوهستانی که سه اطراف میسور بود بخلاف
ملک کرگ که شامل بعضی اطراف قلّه آن کوه بود و راه
بأسانی پهای تحت باز میکرد - اما حقیقت این است
که تا ما دامی که تپو همت بر انتقام کشیدن از سکنه شجاع

کرگ مصروف میداشت لارن کرنوالس نمیتوانست رفیقان بهادر و طایفه را که ظلم از روی بیداد بر ایشان رفته بود با جحاف و تعدی سلطان رها کند - بمجرد اینکه تیپو از قبول این مطالب امتناع مینمود دوباره همه چیز در هیجان آمد چنانچه شاعرانگان را از ملازمان جدا کرده و تدارک ارسال ایشان بکرناتک مصحوب دسته انگریز دیده دوباره بتهیه اسباب بجهد تجدید محاصره میپرداختند - امید و جلالت لشکر رزق تازه گرفت و پیرام بهار بر سر سرق و نهب سابق خود رفت - اما هنوز دو روز نگذشته بود که دوباره اعبای لوازم وقت ثقیل شده سلطان اعلام کرد که بادعای ایشان تن در میدهند ولیکن باز تاخیر زیادی در کار افتاد - بالاخره در دهم ماه مارچ سنه ۱۷۹۲ ع عهد نامه مقرر بجهد امضا پسران تیپو سپرده شد تا آنرا بسلطان برسانند *

۱۲۱ این معاهده مشهور مایه مباحثه بسیار شده است و ملاحظاتی که منشاء تدابیر لارن کرنوالس شد ظاهراً چنانکه باید فهمیده نشده است - مطالب معاهده چنین مینماید که یا افراط شده است یا تغریط بعزت اینکه شرائط آن بنوعی بود که ممتنع بود در آینده امید دوستی بماند زیرا که اجرای شرائط مزبوره موجب عداوت شدید بود خصوصاً در خاطر سلطانی مغرور و متجبر

و قهار و همچنین علی الاتصال خواهشمنن درباره بدست آوردن
 بزرگی خود که باینگونه از دست رفته بود و از جانب دیگر
 بقدری اقتدار بوی گذاشته بودند که اینگونه اقتدار در دست
 چنین شخص البته احتمال داشت که رزوی مایه خطر شود -
 باوجود این واردات مکرر بدین هیچ نقض معاهده شش سل
 گذشت و چون جمیع شروط آن انجام یافته بود در شاهزاده
 جوان را که انگریزان بطور کفالت گرفته بودند در سنه ۱۷۹۴ ع
 پدر باز دادند - تبیر فرصت جنگ با فائده کردن نیابت
 و سرجان شور که بجای فرمانفرما نشسته بود بقدری بصلح
 و صلاح پرداخت که نسبت افراط بوی دادند - علی الخصوص
 تدابیری محلّ مباحثت گشت در وقتیکه مرهتبان که قبل
 ازین دوستان نظام الملک بودند باراد که مدّتی متمادی
 داشتند تصمیم داده بر ممالک وی تاخت و تاز کردند - شروط
 معاهده که پیش از افتتاح جنگ مبسور مابین نظام الملک
 و دولت انگریز بود اگرچه واضح نبود اما وضعی بود که بقاعده
 بر فرض چنان جنگ باین قویّ منتظر معاونت دولت انگریز
 باید باشند - علی ایّ حال فرمانفرمای جدید بجهت احکامی
 که بوی رسیده بود خویش را بکلی از آنچه غیر از امور اصلاحیه
 بود معاف میدانست - نظام الملک در این ورطه اضطرار افتاده

یکی از اعلیٰ فرانس که ریمنده نام داشت و بکمال جلالت و کاردانی در فنون حرب موصوف بود استغاثه نمود - ریمنده بسیار سرداران فرانسه را بخدمت نظام جذب کرد و بمدد ایشان بسپاه معمور ترتیب داد که بجز سپاه انگریز از عساکر دیگر هندوستان در تربیت بیش بودند - در این اوقات تیور نیز در اصلاح امور لشکری خود اشتغال بسیار داشت اگرچه بسبب قلت اسباب و عدم استحضار از فنون حربیه چندان فائده بر آن مترتب نشد *

۱۲۲ وضع امور بدین نوع بود که در ماه می سنه ۱۷۹۸ م ارل اف مرنگتن که بعده درجه مارکوس ویلسلی یافت بمنصب فرمانفرمایی مامور شد - امیر مزبور را که رقم تقدیر بر آن جاری شده بود که کارهایی بزرگ از آثار لارن کالیورا در محاق نصیان اندازد چون با کاره امور هندوستان میفرستادند دستور العمل دادند و پیمان موکد از وی گرفتند که طریقه بکلی برخلاف آنچه در جمیع ایام حکومت معمول داشت مسلوک دارد - باز دستور العمل دادند تا همما ممکن در محاربه با حاکم هندوستان اقدام ننماید با اینحال با هر یک از آنها با خصوصت هرچه تمامتر جنگید - رجال دولت خواستند که او بضرب شمشیر تقدیریک جریب بسط در دائره ممالک کمپنی ندهد لیکن

همه هندوستان را از همالیه تا دماغه کمرن بخیطه تصرف
ایشان در آوردن - با این همه دوستان و اتباع او مدعی آنند
که از همیشه و علی الاتصال بمقتضای دستورالعمل عمل مینمود
و حوادثی که پیش از آنکه او عنان امور ملک را بدست
گرفت موجود بود او را بر آن داشت که از مطالب اولیای
دولت تا این حد تجاوز نمود *

۱۲۳ فرمانفرمای جدیده بمجود گرفتن عنان حکومت بعملی که
از سلطان میسور صادر شد و خیلی غریب مینمود رجوع نمود -
امیر میسور مثل حیدر پدر او مدتها عقد معاهده با امالی فرانس
تنگ بسته بود بواسطه اینکه بداد آن طایفه میخواست تا بنیاد
اقتدار انگریزی را براندازد - چون این طایفه بواسطه جنگ
جمهوری که در فرنگستان واقع بود هندوستان را رها کردند این
رابطه خیلی انحلال یافته بود - اما تبیو با شوق تمام اقواماً غلبه
ایشانرا بر انگریزان و دیگر اقوام فرنگستان می شنید و امید در
خاطری قوت داشت که در اصلاح امور و عظمت کار او ایشان
تقویت خواهند کرد - وقتی که چنین خیال می بخت رهارد
نا خدایی چهار فرانسه در اوائل سنه ۱۷۹۷ ح در منگلور رسید
بواسطه اینکه در مرمت چهار شکسه استمداد نمایند - در آنجا با غلام
علی که سلطان قبل ازین وزیرا بر حمل سفارت در فرانس نصب

فرمانه بود ملاقات کرد و چون دید که راه بجبهه اظهار تکبر و لاف زنی باز است خود را جلوه داد که سردار دهم درمه اترپهوس بوده و گفت که باین واسطه آمده است تا اعلام کند که لشکری بزرگ در آن جزیره قیام است که با سلطان معارفت نموده در راندن دشمن طرفین از هندوستان یاری کنند - فی الفور ویرا به سرنگیتم رسانیدند و سلطان بخلاف مصلحت دیدن وزیرای نامح که بطور یقین گفتند که این بیگانه مکار و حيله باز است ویرا بکلی معتمد و مقرب خود گردانید *

۱۲۴ اخبار این واردات بطور واضح بفرمانفرمای نهی شد و وی فی الفور بمجلس شورای نوشت که بر وی یقین است که معنی این وقایع شفاهاً و بلا قید و سکت اعلام جنگ است و ظاهراً صحیح ترین قوانین انصاف و تدبیر سیاسی مقتضی آن است که فی الفور بسلطان تپو حمله برند - اغلب عمال و وزرای نامح انگریز با این رای هندستان شدند لیکن مستر مل بر حسب عادت که مبدا تهمت طرفداری ملت بوی نسبت دهند بلا تأمل میگویند که وقایع مذکور نه باعث تاخت و تاز بر ممالک سلطان میسر بود و نه مایه مخافت از اقتدار وی بیشتر از آنچه سابق واقع شده بود - گفته شده است که از صلح آخرین بیعت تپو بلاشک با انگریزان عداوت شدند داشت و منتظر هرگونه فرصت

بود که ممالک از دست رفته خود را دوباره بچنگ آورد - عقیده مؤلف بر آن است که این گمان خیلی مقررین بیقین بود که اینگونه خیالات در ضمیر تیپوخلجان میکرد - اما هرچند این گمان نزدیک بصواب بود فرماست بر ما بی آنکه حرکتی شفاهاً از تیپو صادر شود بر آن عمل نبایست بکنند بهمت اینکه فرق بسیار بود از این خیال تا اینکه عهد و میثاقی مقرر بهمت خرابی دولت انگریز در هندن و سنان بسته شود *

۱۲۵ بعلاوه دلیل گفته شده است که چون اقدام بر معاهده بدون اسباب ایغای آن شد نمیتوانستند آنرا نا چیز شمرده بکلی بوطاق نسبان بنهند - لیکن این دلیل معکت نمیتواند بود مگر اینکه محقق میشد که سلطان نمیتوانست تحصیل اسباب اجرای تدابیر مداوت آمیزی که ببل قمام در مدد آن بر آمده بود بنماید - اما بخوبی معلوم میشود که او را چشیدن اشت مدد و معاونت بود از دولتی که از سایر ممالک فرنگستان در نظم و نسق سپاه کشی ممتاز بود و بعلاوه بالنسبه بدولت انگریز کینه شدیدی داشت و مخصوص وجه همت آن این بود تا در همین ملک بقصد انگریزان حرکت کند - امین سلامت فقط منحصر بود در دریا که دولت انگریز در آن تقدم و تفوق کلي یافته بود لیکن از تجربه معلوم میشود که هرگز عساکر بحریه هر قدر قهر و زور قریب حال

آنها باشد بکلی مانع دخول در بنادر ملکی عظیم یا سدّ مرور
 جهازهای دشمن باقصای بعیده نمی توانند شد - و دلیل بر این
 مسئله این بود که در این اواخر بونا پلوت برغم جهازهای انگریز
 لشکری در مصر آورده که بجهت تسخیر آن ملک کافی بود و مردم
 بر آن بودند که مطلب بونا پلوت از سفر مزبور فی الحقیقه قصد
 هندوستان بود - شاید که در آن اوقات در باب خطر تاخت و تاز
 هندوستان عموماً اغراق گفته شد لیکن حال که گذرگشته است
 شاید زیاده از آنچه باید بنظر حقارت دیده میشود - زیرا که احتمال
 است که ارکان دولت جمهوری اگر اشتغال بحروب خارجه نمی
 داشتند در فرستادن لشکری بزرگ بممالک شرقیه میکوشیدند
 و بهیچ وجه یقین نیست که مطلب خود را از پیش نمی بردند *
 ۱۲۹ بیسی که از تدابیر تپو داشته‌اند از حالت ممالک اطراف
 در آن وقت از دیان پذیرفت - فقط طایفه مرهتی و نظام الملک
 می توانستند با وی برابری کنند - قوم مرهتی باوجود بزرگی
 که داشتند در آن اوقات بقدری در حالت هرج و مرج بودند که
 پیشوا فقط نام از امرات داشت و باشکال تمام حکومت خود را
 بر امرای فتنه جو که بجهت تقدّم و تفوّق عبادت میکردند
 قراست مقرر می دارد - ممالک نظام الملک دیگر بی نظم
 و ترتیب بود و عساکر آن بکلی بی تربیت - قوت کلی لشکری

وی محصور بود در انواحی که ریختن بقاعد و بونگسلی ترست
 کرده بود و آن لشکر از یک هزار و پلصد ده هزار نفر رسیده بود
 و اکنون تدارک اصابه آن تا چهارده هزار نفر میدیدند اما اعمان
 باین لشکر تقدیری در نظر انگرور اسعد داشت که مطلق بایشان
 آمدن نبود بلکه ایشانرا بطور یقین حصم حلی و دشمن صلی
 میدانستند - از مدتی مدیدی در دربار فرانسه این بود که
 صاحب مصالح خود را در خدمت حکام هندوستان ندارند
 باین حال که روح خود را بعت و اعیان حریفان خود را
 کم کنند شک بود که اگر بیو علم محالست بر می افراحت
 این لشکر و امثال آن برومی گرد علم وی جمع میشوند و عساکر
 و پرا مایه مدد کثیر میشد - بعلاوه تپو دادیار پونه و حیدر آباد که
 وفاداری آنها باندلرت انگرور هیچ وجه یقین نبود بعد امکان
 مشغول حمله ساری بود - و همچنین سعری بومل شاه پادشاه
 اعباسان در میان که مقدر قرص کسانی بود که در آن اوقات
 روح تمام در امور ممالک هندوستان داشتند و احتمال آن
 معرفت که بر آن ملک ناحت و قار آمد - پس باینرا این واضح
 بود که اندک تعمیری در روابط ملکه مایه اعتقاد انعامی قوی بقصد
 ممالک دولت انگرور میشد *

۱۲۷ در این اوقات لاوم گشت که بر آن لشکر بزرگ که

سرداران فرانسه در حیدرآباد فراهم آورده و تربیت داده بودند
 فی الفور لحاظ کنند و فرمانفرمای هندوستان عزم کرد تا در این باب
 تدبیری کافی کند - لهذا بکپتان کرکپا ترک که در حیدرآباد برسم
 سفارت بود حکم شد که پیش نظام الملک رفته صورت معاهده
 بنماید که با مخالف و موافق یکسان باشند و بواسطه این معاهده
 کفالت حمایت از او را از جمیع دشمنان وی نمایند - بجهت موکد
 ساختن این عهد قرار بر آن شد که انگریزان چهار فوج پیاده
 نا قدری توپخانه سوای دو فوجی که آنجا مقام داشتند پیاپی تحت
 بغرستند لیکن بوی نیز گفتند که باید فی الفور افواجی را که در
 تحت سرداران فرانسه بودند بر طرف کرده ایشانرا نیز از خدمت
 خارج کند و حرکت لشکری بجانب سرحد مملکت او اشاره
 وافی بود که در قبول این مطلب جای توقف و تردد نمی ماند -
 نظام الملک بسیار مضطرب و مشوش شد - مذکور است که وی
 از تنمّر و تجبر سرداران فرانسه بنگ آمدن بود لیکن خوف کرد
 که مبدا ملک وی موضع مجادلت این دو قوم متضاد شون بلکه
 شاید که بکلی زمام اختیار از دستش رفته در جرگه نواب انگریز
 مجبور گردد - بالاخره در غرة ماه سپتمبر سنه ۱۷۹۸ ع عهد نامه
 صحیح شده در تاریخ هژدهم امضای آن در کلکته شد و با چندان
 سرعت اجرای این امر نمودند که در دهم ماه اکتوبر فوجی تازه

بجهت مدن و كلك در حيدر آباد رسيد *

۱۲۸ چون لارڊ ويلسلي بواسطه اين تدابير موافقت عساكر حيدر آباد را حاصل كرد و در همان وقت با سعي بليغ جهت خود را كمال ينجي مستعد جنگ گردانیده بود عزم كرد تا بلا تأمل كار را يكسره كند - مكاتبات وي با تېپو تا هشتم ماه نومبر سنه ۱۷۹۸ ع بطور دوسه تانه مبرفت اما آن روز كاغذ بي نوشت كه در آن بعد از ذكر بعضي از مطالب روزمره مسطور ساخت كه محال بود سلطان خيال كند كه وي از مخالفتي كه ما بين سلطان و اهالي فرانس كه دشمنان صليبي انگريزان بودند و قوفى نميداشت يا تغافل مي ورزيد - و همچنين گفت كه وي و دوستان وي بآن واسطه مجبور بر آن شدند تا بعضي جهات تدارك و تهيه نگذاري و ميانمت خویش كنند - بالجملة چون خيلي مائل بود كه تدبيري كند كه مايه سلامت و آرامي و رفاه جميع باشد خواست تا ميجر ديوتن را كه در وقتيكه شاهزادگان گروي را پس ميفرستادن باین كار مامور و باين واسطه نزد سلطان بخوبي معروف بود بطور سفارت بفرستد - و همچنين نوشت كه صاحب مزبور بطور واضح تفصيل آن تدابير را خواهد كرد كه بنا بر رأي وي و دوستان وي بجز از اجراي آنها اسباب بدگمانی و شبهه بطور دلخواه مرتفع نخواهد گشت - در دهم ماه دسمبر فرمانفرما در باره

بسلطان نوشت و اعلام کرد که در شرف روانگی بطرف مدراس
است و امید می داشت که در آنجا جواب مراسله برسد *

۱۲۹ از قراری که معلوم میشود تیپو قبل از آنکه مراسله اول
بدست او برسد در بیستم ماه نومبر کغذی مشتمل بر اعتراض
استعدادات حربیه انگریز و لیکن کمابیش بطور درستانه نوشته
و نیز اظهار میل خود بصلح و صلاح نموده بود - اما جواب نوشته
لارن ویلسلی مورخه هشتم ماه نومبر را بتعویقی طویل که مایه
سوء ظن بود انداخت - این دفعه مطالب فرمانفرما بقاعده
و باین در امر فقط محدود میشد یعنی که تیپو جاسوسان فرانسه را
رخصت داده و بعضی از امکنة سواحل ملبار را واگذار نموده در
عوض آن بهمان قیمت از ممالک داخلیه بگیرد - اما سلطان
که پیش از وقت دریافت که خیال دولت انگریز این است
که از وی خواهشی کنند نتوانست بضرورت قبول تن در دهد
و هنوز کورکورانه اعتماد بر تقدیر الهی و معاونت اجانب و معاهده
با حکام ممالک شمالیه هندوستان داشت - بالاخره در هجدهم
ماه دسمبر و هم احتمال دارد بعد از رسیدن مراسله مورخه دهم
همان ماه اگرچه ذکر آن نمیکرد بجهت تبیین مقال کغذی مبسوط
نوشت و امر فرانسوی را چنان فرا نمود که اجانبی چند بجهت
تحصیل مدد معاش اتفاقاً وارد شده اند و بعضی از ایشانرا بر کار

و شعل گذاشته ایم و با قصی العایه اظهار تعجب کرد که نباید از این سبب خیال قطع مودت طرفین شده باشد - در باب قصد فرسایش میسر دیوتن نوشت که مهود و موافق ماسن چنان ثبات و قرار پذیرفته است که اندالذهر حلال بدیده بوده بلکه سر مشق حکام عصر خواهد بود و بجهت امیت ملک و روانه و فایده عموم اسمایی از این بیکوتر تصور درستدار در می آیند - محال است نتوان گفت که مارکوس و لری تیارو نبود در فهمیدن اصل معنی کاند مرور بر اینکه تپو تگلی از قبول سفارت سر بازار زده و در روانه گدارن پس از آنچه در معاهدات سابقه نموده بود یکدل و یکجهت است *

۱۳۰ لهدا فرمانفرما وارد مدراس شده در نهم ماه جمادی سنه ۱۷۹۹ ع جواب رفته تپو را نوشت و دو کاغذی مسوط صورت حال همه اسباب شکایت را بطور واضح تفصیل داد - بیان آنچه در ایل اف فرانس واقع شده کرد و سواد اشتهاو مالارنگ را نیز ملغوف کرده در آخر مرقوم ساخت که سفرایی سلطان در مخالفت کمپی و دوستاش با اهالی فرانس یکسان شدند و بجهت ترقی و تکمیل این مطلب استدعای مدد لشکری نموده و سپاه جمع کرده بودند و سلطان این حرکت سها را امضا داشته افواجی که ایشان فراهم آورده بودند در لشکر خود داخل

کرده و چون استعداد جنگ خود کرده بود واضح بود که اگر مدد می که کفایت این کار کند حاصل میکرد بر ممالک کمپنی بی آنکه سببی ظاهر در دست داشته باشد تاخذت و تاز میکرد - بنابر این معاهده موافقت و صلاح و صلاح که مابین ری و دوستان کمپنی بود نقض کرده بود و در همین نوشته در باب قبول نکردن سفارت دیوتن صاحب فرمانفرما اظهار تأسف کرد و هم مجدداً باصرار تمام خواهش نمود که این معنی قبول شود بواسطه اینکه مایه صلاح مابین خواهد بود و پیش از یکروز در قبول آن تأمل و توقف را ندارند - در شانزدهم ماه کاذب دیگر فرستاد و ملفوف آن مکتوبی که بمعرفت مستر سپنسر سمتیه از طرف سلطان روم بنام تیپو نوشته شده بود و نیز نقل اعلام جنگی که سلطان مزبور بدولت فرانسه کرده بود روانه کرد *

۱۳۱ صورتهای دو معاهده به جنرال هارس داده شد که از آنها بر حسب اقتضای وقت اختیار کند - عهد نامه اول که آنرا در صورتی که فقط لشکر بظاهر بسرنگپتم برسد باید نماید درواگذار کردن ساحل ملبار بانگریزان و همانقدر زمین بهریک از اهالی متفق و قبول کردن سفیرانگریز و اخراج جمیع اهالی ممالک فرنگسان که در آن اوقات با دولت انگریز در جنگ بودند و ادایي بکشد و پنجاه لکھ روپیه منحصر بود - اما در صورتی

که امید فیروزی انجام حرب در آن سال روی نه نماید اختیار
تغییری در شروط بهر وجه که مصلحت و اقتضای وقت بدانند
با و مقوض شد - لیکن باو گفتند که بهر حال کوشش کرده در دل
سلطان اسباب بیم و دهشت احداث کند بدلت اینکه فقط امین
قبول او در این امر بود و اگر احیاناً کار بجائی رسید که سنگر
و سقناتوا جهت گرفتن سرنگپتم مهیا شد و امین واری عجله تسخیر
پای تخت آماده گشت عهد نامه ثانی را ظاهر باید ساخت
و بنابر این درخواست صلح را فقط مشروط بر اینکه سلطان نصف
ممالک خود را وا بگذارد قبول باید کرد *

۱۲۲ چون جنرال شارس به بالاولی که قریب سی میل
از پای تخت واقع است رسید اردوی سلطان از بلندیها بنظر آمد
و جنرال فلورید که با طلایه و لشکر پیش رفته بود چون قریب
یک میل بآن نزدیک شد دید که جمیع لشکر بر بلندیها
که بر عقب ده است جا گرفته اند - فی الفور قرار بر این شد که
بر دشمن حمله برند لهذا کرنل و لژی اول مبادرت کرده و سوار
جنرال فلورید نیز موافقت نموده بر میمنه دشمن تاختند - دسته
از افواج ایشان با نظم و ترتیبی تمام و جرات و جلادتی ما
لا کلام پیش رفته اما پیاده انگریز خود داری کرده تفنگ ها را
گشاده ندادند و بر دشمن را از مسافت شست ذرع برخورد

خریده بیکدفعه بر دشمن تاخته مشرف ایشترا برشم زدند و بعد از آن سواران حمله سخت نموده ایشترا از میدان جنگ راندند - پس جمیع ساگر هند برشم خرده پشت بدادند اما چون استعد جنرل شارس از سواره و خیزه خیلی کمتر از خصم بود ایشترا تعجب نکرد - از هیچ طرف خونریزی بسیار نشد لیکن این دلیلی دیگر بود که تقاره و خلاصه ساگر شدند نمی توانستند در روز معرکه با سپاه انگریز مقابلهت کنند *

۱۳۳ نیروکوشش دیگر کرد تا این طریق جنگ بی نظم و ترتیب را جاری دارد - آنچه علوفه که در ملین مقام دشمن و پلای تخت بود حتی علوفهای سبز جمیع را یا برداشت یا خراب کرد و خود در اطراف ایشان دور میزد تا چون ایشان در این ملک کوچ بکنند بر عقب ایشان حمله یزد - اما از این مقصود بکلی بی بهره گشت بواسطه اینکه جنرل شارس از علولایی روانه شده بصوب یسار متوجه شد و در گذرگاه سوسله از رود کاریبی عبور نموده از راه کنار جنوبی آن رود بجانب سرنگستم پیش رفت و چون سلطان از این خیال بکلی خالی بود در فکر تدارک آن نیفتاد بود - سلطان و امرای وی چون دیدند که تدبیر آخر ایشان باین طور خطا شد در وحشت و مایوسی هرچه تمامتر مستغرق شدند - سلطان ایشترا بیست مشورت خوانده

گفت ما بتنگ آمده ایم عزم شما چیست - متفق الکله گمند
 همراه جناب شما خواهیم مرد - پس یک یكدله قصد کردند
 تا با فتح یامرگ بخت را در جنگ بار دیگر آزمایش کنند -
 جمیع حصار بسیار دل آزرده شدند و یکی از رؤساء پیش از رحلت
 خواستن سر بر زمین نهاد و چنانچه در همدستان نشان وداع
 آخرین است بانی سلطانرا در آغوش گرفت - سبل سرشک
 از چشم سلطان جاری شد و دیگران نیز مانند وی گریه کردند
 و وداع یکن یگر گفتند مثل مردمانیکه در این پنجره دیگر آمدند
 ملاقات هم نداشته باشند *

۱۳۴ در پنجم ماه اپریل انگریزان در محادی سمت مغربی
 قلعه بمسافت دو میل جای گرفتند و این موضعی محکم بود
 زیرا که مبنای ایشان با زمین پست و بلند اتصال داشت و میسر
 در رود کاروی منتهی میشد و از درختان چند اسباب ترتیب
 سنگر و سقناق فراوان حاصل شده دشمن هنوز در پشت کار ویزی
 بجهت صیانت خود جای داشتند و کرنل ولزلی و کرنل شاور
 در آن شبخون زده لطمه خوردند اما روز دیگر مدد یافته آنرا
 در روز شانی روز در تصرف آوردند - در این اوقات جنرل فلوی
 بجهت ملاقات و بدرقه جنرل سیمورث و لشکر بمبئی فرستاده
 شده در سیزدهم ماه وقت شام آواز توپها اشارت ورود ایشان

داد و در چهاردهم ماه دیر وقت بون که رسیدند بواسطه اینکه در عرض راه جمیع سواره میسور سر راه ایشان را گرفته لیکن هیچ صدمه حقیقی نه داده بودند - پس جنرل فلورن بجبهت جمع کردن آذوقه و علونه بسمت جنوبی حرکت کرد باین واسطه که بغتةً و خلاف توقع معلوم شد که بقدر کفایت تا هژده روز فقط غله در اردو بود - بالجمله این حادثه خلاف العاده که کرنل ولکسن طور غریبی میگوید که بعد از گذشتن بیست سال هنوز وقت پرسیدن سبب آن نیامده است مانع محاصره نشدن بجبهت اینک که ذخیره هر وقت از اطراف میرسید *

۱۳۵ پیش از معرکه دوم چون سلطان دید که استحکامات وی علی التوالی بدست دشمن می افتد و محاصره بزودی بآخر میرسد عزم کرد که دوباره درخواست مصالحه کند اگرچه از وی پوشیده نبود که آنرا بقیمت گران باین خرید - بذابر این کاغذی نوشته در آن ذکر می از مکاتبات فرمانفرما کرد و خواهش اینکه سفرای طرفین ملاقات کرده بنای سخن نهند ظاهر ساخت - در جواب این کاغذ جنرل هارس بعد از شرح آنچه تازه اتفاق افتاده بود مطالب قطعیه را بدین منوال اعلام نمود که سلطان نصف ممالک خود را واگذار کند و در کرور و رپه ادا نماید و از آن مبلغ یک کرور را فی الحال و دیگر را بعد از شش ماه

بدهد و علاوه چهار نفر از پسران و چهار نفر هم از معارف امرا
 برسم گرویی نعرستند و مهمات در قبول شروط مزبوره نیست
 و چهار ساعت است و وکلا و صباغ باید روز دیگر برسد و الا
 حسب دلخواه بسطی در شرائط داده بلکه سرنگیتم را علی العماله
 متصرف خواهد شد - مطالب مذکوره که اقرار باید کرد گوارا بود
 در دل سلطان مکرر احداث عصا شدید کرده توسیحات
 و تقریعات شمع در حلاء و تطاول انگیزان نمود و اظهار کرد
 که قصدش این است که تن بقصای الهی در داده نمشت و بی
 رها دهد و در آن که شمشیر در دست مرص هزار مرتبه نه از ایام
 بهملگی مانند سائر توانا و راجل در و طعمه حواری گفار بر
 بردن است - القمه در مردم نه داند جواب یکدل و یکسمت
 ماند - اما شش روز بعد از این چون سه مدی مرتب شده
 بحر ترتب توپها کار دیگر باقی ماند دو ناره خود را راضی کرد
 تا اینکه کوشش کند تا کار را معویق اندازد یا سحبی شروط را
 قدری کم نکند - در نیت و هشتم ماه رسید کاند حمل هارس را
 اعلام کرده اقرار بمطالب دوسانه آن نمود و نوشت که چون
 مطالب مزارع فیه مهده و گران اند و بدون واسطه سعرا صورت
 بیگیرند خواهش دوستدار این است که دو وکیل را نعرستند
 تا در این باب گفتگو کنند - اما سپاه سالار عزم کرده بود که از

اینگونه مسائل را قبول نکند لهذا در جواب نوشت که اگرچه
 بغیر شرائط مشروحه که بسبب قبول نه شدن در حقیقت هنوز
 در میان نبود میتوانست که زیاده از سابق طلب کند الا اینکه
 باز همان شرائط سابق را عرضه کرده قبول آنرا برای سلطان
 میگذارد - لیکن قبول سفر نمی‌شود مگر اینکه با اشخاص گرویی
 و خزانه بیایند و وقت آن قارور دیگر ساعت سه خواهد بود -
 چون سلطان این جواب را مطالعه کرد چنین می‌نماید که
 قوای نفسانی او بکلی روی در انحطاط نهاده - مایوسی و اندوه
 بیشتر از غضب بروی استیلا یافت و حالت مبهوتی بوی
 دست داده زمانیکه از آن حالت باز می‌آمد بمفاخرات اوراق
 آمیز و بیجا می‌گذرانید و از آن اعتنائی بقاءده بخطر خویش
 نداشت و بتحصیل اسبابی که باز مایه دفع آن میتوانست شد
 نه پرداخت *

۱۳۶ در این وقت افواج میسره در معرض موانع و عوائق
 شدید آمدند - بمیچر رسیدن بسر دیوار دیدند که خندقی عمیق
 مابین آن دیوار و سنگری که اندرون بسته بودند واقع شده
 است و از اینجا دشمن با جمعیتی زیه آتش خانه قوی بکار
 داشتند - مستحفظین قلعه را از آمدن سلطان تهور زیاد گشت
 و با جلافتی تمام صیانت ستمناهای چند که در راه صحامران

مرتب شده بودند نمودند - حالت صحامران اکنون بانجامی نازک رسید جمیع سرداران که مبادرت بحمله کرده بودند یا کشته یا مجروح شدند و اقامت فلکور که بعد از ایشان سرداری فوج محمول بویا شد فی الفور از پل در آمده بمجرایمپستن جای او را گرفت - در این اثنا کپتان گدال با دسته از افواج مبدعه باشکال تمام عبور از خندق نموده و سنگر اندرین را تصرف کرده بهمان طوری که دشمنان وانگریزان زحمتی رسانیده بودند ایشانرا از یک طرف بترباران تفنگ گرفت - لهذا پای محصورین از جای کنده شده فرار کردند تا بجایی که جمعی دیگر از طرف مقابل آمده در عقب ایشان است و چون دیدند که باین طور اطراف ایشان همه جهت گرفته شده است بانمطراب تمام آهنگ گریز کردند و از هر منخری که از قله بلز بود فرار نمودند و قله بکلی بدست صحامران مفتوح گشت *

۱۳۷ در اثنای این حال جنرل بورد بعد از فتح نمایان افواج مبدعه سپاهیان خود را تا چند دقیقه آرام داده بود در این وقت بعضی از صاحب منصبان خبر آوردند که راه بسرای سلطنت یافته و در محن آن جمعی دیدند که بعضی از ایشان از اعظم ملک می نمودند - لهذا فی الفور به مجران که چنین صیما بد جهت این کار نازک بسیار قلیل بود حکم داد تا ایشانرا

بتسلیم بلا تأمل خواند بجهت دفع مصایبی که اگر بر سرای
سلطنت یورش می بردند از آن چاره نبود - سردار منور چون
بطرف قصر رفت دید که بسیار نفر در بالا خانه جمع شده اند
و بایشان مطلب بیغام را اعلام کرد ایشان دهشت تمام ظاهر
نمودند و قلعه دار را حاضر کردند او بسیار مضطرب و پریشان خاطر
شده خواست تا کار را بتعویق اندازد - اما مبعرجان با دو
صاحب دیگر اصرار کرده و از راه رخنه در دیوار داخل شده
صحفی را دید که در آن جمعیت کثیر مردم مسلح فراهم آمده
بودند - بایشان مطالب خود را عرضه کرد و بجهت خاطر جمع
کردن ایشانرا نه فقط علمی سفید برپا کرد بلکه شمشیر خود را نیز
بایشان داد *

۱۳۸ بدین وضع بود انقراض سلسله اگرچه سلطنت آن طول
نکشید و مملکت آن محدود بود اما لاریب فیه که از سائر
ممالکی که بنیاد آنها بر انهدام مملکت مغل نهاده شده قوت
و انتظامی زیاده یافته بود - صحیح است که سبب ترقی
دولت مبسور هرچ و مرج هندوستان بود و ثبات و دوام
آن غالباً بر طبیعت شخصی دو نفر متفرع شده که صفات عجیبه
و مختلفه ایشان مکرر نگارش یافت - بالجمله ذکر این هم لازم
است که حیدر بدون آنکه ربطی بنوشتن و خواندن داشته باشد

بنیاد شهرت خویش نهاد و بتحصیل آنچه اصل معلوم انسانیه است گامی نپرداخت بخلاف تپو که با وجود اعبای ثقیل فرمانروایی همیشه بذوق و مشرب ادبا موصوف بود - اما خیالات خام و بی ثبات را بر حصافت عقل که مخصوصه پیدراو بود رجحان داده مکرر بعجله احداث مستحذ ثانی بی رویت میکرد که بنتائج بد منجر میشد - اگرچه بی اعتنائی کلی که حیدر بمذهب داشت دلیل در عدم تهذیب اخلاق وی بود اما مایه آن شد که با دانائی تمام این رویه را مسلوک داشت که هرکس با جرایم احکام شریعت خود پیردازد - بر خلاف تپو که دل او مملو از تعصب دینی بود و غالب ازقات همت در شایع داشتن آن مصروف و علی الخصوص همین تعصب موجب دیوانگی و قبائح اعمال او گشت و بنابر این خود را نوعی از رسل که باین بضرب شمشیر دین خود را در عالم مسلوک بدان میدانست و خیال مزبور را ضمیمه مقاصد و داعیه ریاست خود ساخته در هر جانب محاربه بجبهت دین اسلام جلای داشت و با انگریزان نصرا و پراهمه مرسته و نایر بت پرست و فاجر از در منازعت درآمد - آخر چنانچه مسطور شده است در تعصبات بهبوده مستغرق شد و نه فقط مسلمانان بلکه هندو که خسته ظلم و عنان وی بودند طلبیده از ایشان پش آمد

اختزال خودش را میبست - بعد از تسخیر سرنگپتم چون در دفتر
خانه او جست و جوی کرده شد با عهدنامه و نوشتجات
و مکاتبات ملکی کاغذی یافته شد که در آن خوابهای او
و تعبیراتی که کرده بودند بود - کرنل بتیسن چند نسخه
غریب از آنها ضبط کرده است *

۱۳۹ تیپو بسبب حروب طویل با انگریزان و قبایح اعمال
بالتسبه باسرا و عداوت صلبی که ظاهر ساخت در نظر ایشان
مانند دیوی خونخوار مینمود - اما چون مساکر انگریز در ممالک
داخلیه او نفوذ کردند دیدند که معموری و زراعت با قاعده
و ظاهراً حکومت منظم در آن جاری بود - رعایا همیشه تعلقی
تام بلو ظاهر داشتن و سکنه ممالکی که از دست او رفته بود
همیشه بجانب او مایل بودند لیکن با مردم ممالکی که بدست
وی مفتوح میشد بظلم و تعدی پیش می آمد و بنا علیه خود را
عرضه نازد و عدوان ایشان که انظفا پذیر نبود میسلخت و این هم
غالباً منشاء خرابی او شد - عموم محرزان انگریز بر آن اند
که حیدر بهت بنای مملکت و تیپو بهت تدبیر آن قابلیت
جبلّی داشتند - اما این هم باید ذکر بشود که تیپو برای
ممالک هندوستان که از آنها با حیدر دم برآیزی زده شده و حتی
کمانیکه بر او غلبه کرده بودند هم کمال استیلا و غلبه داشت -

و لیکن انتدار روز افزون انگریز و حفاظت و مصلحتانی ایشان در اجرای امور که تا بحال امثال آن در تواریخ هندوستان دیده نشده بود مایه خرابی او شد - چون میسور برین طور بکلی بحبطه تصرف آمد اداره امور آن در آینده مطلقاً موقوف بر آیی و روزیت انگریزان شد - مرهتیان در این جنگ شریک نه شدند و از نظام الملك پوشیده نبود که باین با هرچه فائزانه بود بنده قناعت کند - بنابر این فرمانفرما بحکومت علی الاطلاق ساحل کنره و خطه کوبیتور و راههای کوهستان و خود سرنگبتم را که پای تخت و مرکز اصلی مرادیت بود بجهت کمپنی متصرف شد و بدین وجه جمیع سواحل بحریه و راه آمد و شد از یک سمت تا سمت دیگر مابین ملک را استعفی ساخت *

۱۴۰. قطعه بزرگ از اقطاعی که بمالک نظام الملك اتصال داشت با و مقرر شد و حصه دیگر را هم بخمال اینکه آنرا بمرهتیان عرضه کنند نگاه داشتن لیکن بشرایطی که چنانچه مرقوم خواهند شد از قبول آن امتناع کردند - با این همه برگنه وسیع در وسط میسور باقی بود و مارکوس ویلسلی تقسیم آنرا مصلحت ندیده خواست تا در آن سرزمین مملکتی که در تحت اداره و حمایت دولت انگریز شود احداث بکند - پس حرف درین میرفت که کرا بر تخت بر دارند - فرمانفرما بی میلی نبود باینکه یکی از

خاندان تیپو برین منصب جلیل مقرّر بشود مگر اینکه ملاحظه
 کرد و حقیقت هم همین بود که البته عظمت و شانی که درین
 اواخر خاصه دودمان او بود بخاطر آورده متصل با دولتی که
 موجب انقراض آن شد درخواهد انداخت - لهذا مصلحت
 و اقتضای وقت اینگونه مینمود که شاهزادگان دودمان تیپورا
 وظیفه کافی معین کرده رؤسای قدیم را که خلق هنوز بایشان
 کمال بستگی داشتند از گوشه احتفا و استحقار بیرون بیاوند -
 وارث این خانواده که فقط در پنج سالگی بود و مادر او در فقر
 و فاقه و افلاسی تمام می زیستند و از این حالت بیچارگی
 با رضای خلق باحشام و شکوه که لازمه پادشاهان شرقیه است
 و تا بعدی مخصوص بشراکت در اداره امور مملکت ارتقا یافتند *
 ۱۴۱ در میان شرحی مسلسل که در باب فتوحات متعدده
 انگریز در ممالک جنوبیه هندوستان نگارش یافت تاریخ
 مرهتی بجز آنچه باوضع حکومت میسور مربوط بود از نظر
 افتاده است - شاید طالعه کنندگان این اوراق را در خاطر است
 که چه طور در چنین تنزل مملکت مغل ایشان تقویت
 و استعلا یافته آلت مخصوص تخریب و قدمیر آن گشتند
 حتی اینکه اگر باعساکر افغان که بالنسبه نظام و قوتی داشتند
 ملاقی نشده و دو دفعه چنان شکستی نمی یافتند که هر

لشکری دیگر بغیر از آن طایفه می یافت بکلی مستاصل میشد
 هرآینه بر مملکت مستولی شده سلطنت مغول را جایی
 میگزفتند - بالجمله طولی نکشید که سکنه جنگجو و بیابان گرد
 اراضی کوهستان را جمع آوری نموده باقدار زیاد ارتقا نوردند
 و چون افغانه در استقرار حکومت خود در جزیره هندوستان
 نکوشیدند عشیره مرهتی دوباره در میان آن ممالک تقدم یافت -
 فقط دولت مبسور در ایامی که در وسط الممء ارتقا و رفعت بود
 تا چندینی با تفرق ایشان از در منازعت درآمد اما چون
 آن دولت اولاً متزلزل و ثانیاً عرضۀ دمار و بوار گشت بجز مملّت
 خارجه که کاری چنین بزرگ کرده و خانواده قبیور را بر انداخته
 بود ایشانرا حریف دیگر نمآید و حرف در آن مبرفت که کدام
 از این دو مملّت دست تصرف بر هندوستان دراز کند - بالجمله
 پیش از شرح آخرین معارفت ذکر بعضی از امور داخلیه
 مرهتیان و سخنهایی که سابقاً با اهل بجانهای انگیر در میان
 بود بی مناسبت نیست *

۱۴۲ سواجی در خاطر تبعه وحشی هزاج خود رسوخی
 نامتناهی داشته و بسبب اعتنائی که مردم در حق او داشتند
 توانست تخت و تاج را بدست اعتقاد و اخلاف خود بسپارد -
 اما شاهزادگانیکه بعد از او بر معارج تخت وی عروج کردند

بجلادت و رشديکه لازمۀ چنان جدّ مشهور بود اتّصاف نداشته‌ن
 و در آسودگي مال و تجمل مستغرق شده بتدریج اداره امور
 مهمۀ ملکه‌داري و حرب را برجال دولت و قوّان سپاه موقوف
 کردند - و لهذا مأل اينحال چنانچه در تاريخ خانوادهاي شرقي
 غالباً بحکم لزوم اتّفاق مي افتد اين بود که وزير و يا على الخصوص
 سردار سپاه که في الحقيقه رتق و فتق امور ملک و بخشیدن
 انعامات و عزل و نصب در کف کفايت او بود نزدي مي محل
 و مصدر اقتدار حقيقي شد - و چون عنان عقل پادشاه و سر رشته
 امور ملک را بدست خود گرفت لهذا کار از ميان برداشتن
 او از پيش نميرفت - اما مردم تا بعد مخصوص در حق
 خاندان قدیم اعتنا داشته‌ن و بجهت اينکه آثار و اعمال باني
 آن هنوز در نظرها بود خلع رئيس مستحقّ خالي از خطر نميبود -
 و اين همه آسانتر و بمصلحت نزديکتر بود که لوازم احتشام
 و اسباب تجمل و آسودگي بجهت وي مهيا سازند و شخصی
 که در مجلس يا در اردو بزرگتر بود بنام عمل اداره امور
 حقيقي را در دست بدارد *

۱۴۳ بعد از فوت اورنگ زیب ساهو نزد عظيم پسر پادشاه
 مرحوم ماند و چون شاهزادۀ مزبور ميخواست تا اختلال
 و اغتشاش در ملت مرهتي که در آن وقت با دولت مغل

بطور دزدی و طراری و با شدت تمام محاربت جاری میداشتند. احداث کننده ماهو را پیش قوم و خویشان وی فرستاد - هم زاده اورا به راما و بعد از انتقال وی تارا بی که زن او بود در شب با ماهو اداره امور را بوکالت کرده بودند و چنین مینمود که خاتون مزبور بدارایی این منصب جلیل خیالی مائل بود لیکن مردم بنسل مستحق سواجی چنان تعاقب داشتند که باستعفا مجبور شد و در ماه مارچ سنه ۱۷۸۰ ع ماهو بر تخت اسلاف عروج کرد - در اثنای زمان طویل تا بعدی مخصوص اظهار نکرت و کیاست نبود و از درجه سیاستی که داشت بکلی تنزل نکرد اما تربیتی که در حرم سرای مغل یافته بود بر تختی که لازمه مادات اهالی شرق امت افزون چنانچه طولی نکشید که ذوقی در طلب عیش و عشرت ظاهر ساخت و تعویض اعبای ثقیل بدست دیگران نمود ولیکن از اتفاقات حسنه هم بیجهت خود واقلاً هم بیجهت ترقی ملک غالباً بیالاجی و شونا نه اعتماد داشت *

۱۴۱۰ این مرد کم بعدها بسر امور طائفه مرسته بر آمد در اوائل احوال در تحصیل مالیات خدمتی بار مسئول بود و اعتنائی بحال وی نبود و در مبادی ترقی از قزاقیهائی که مخصوص به آن طائفه است بقدری بی روی بود که نمیتوانست

بدون آنکه دوتفر از دو طرف بازوی او را بگیرند بر اسب سوار
 شوند - بالجمله طولی نکشید که کمال ذکاوت و حسن آداب
 او مایه اعتبار کلی نزد ساهوگشت باینمعنی که امیر مزبور را
 در تمشیت بلاد و تشیید مبانی اقتدار خویش میل از راه صلح
 و صلاح بیشتر بود تا در مبادرت بسرق و نهب - وزیر مذکور
 بحسن تدبیری کافی ساهو را از نزاعی که مابین او و انگریا بود
 مستخلص کرده آن امیر مقتدر را بر آن داشت تا باطاعت
 ساهو تن در داد - ساهو تا باین قدر از افعال او در این باب
 مسرور شد که ویرا بمنصب پیشوائی سرفراز ساخت و این لفظ را
 غالباً معنی سرتبپ کرده اند اما چنین مینماید که بجهت
 اینکه رتق و فتق جمیع امور در آن منصب مندرج بود بوزارت
 عثمانی زیاده مناسبت داشت - چندی نگذشت که بالاجبی
 عنان حکومت را بکلی در دست خود گرفت و کلرا بخوبی
 از پیش برد لیکن حکومت او بیشتر از قبیل سیاست کشور بود
 تا ریاست لشکر و بتدریج فائده موافقت و اتفاق را بامرای
 قوم که غالباً با یکدیگر مخالفت و نفاق می ورزیدند حالی
 کرده باین تدبیر ایشانرا مستعدّ کارهایی نمود که از آن بیعت
 آن طائفه را مایه رعب جمیع ممالک ساخت و همچنین در
 مداخل و مخارج ملک نظم و ترتیب داد و بترفیه حال رعایا

بر داجت و جمع شعبه های سیاست را منظم ساخت *

۱۴۵ در ماه اکتوبر سنه ۱۷۲۰ ع بالا جی بعد از ایالتی مختصر که دش از شش سال طول بکشیده با وجود این احتمال نیست دل اغراض مهمه که پیش دلائش یافته کفایت کرد راه آخرت پیش گرفت - دو پسر اروپا داد که بزرگتر ایشان که ناحی راو نام داشت در تحت اداره پدر در امور ملکه و نمون حربه تربیت یافته در امر اول با پدر دم از معاللات رده و در امر ثانی اروپا سبقت رده بود - ناحی راو ساهورا در آن داشت تا بسط حلی متجاوز از آنچه مصلحت و شوائبه شده بود در دائره امال بزرگی دهد و روبرو در حالت مملکت معل ملتفت کرد که از رماں باستان مرکز جمیع خیالات شکوه و حشمتی بود که در دلهای ایشالی هندوستان میگنجد لیکن در این اوقات شراره اتعاق ملک بدرجه ار هم فسیخته و تنزل کرده که هر کس حرات حمله نکند محکم لزوم بدون اشکال میتواند آنرا بچمک آرد - اگرچه ساهو شخصاً سپاهی نبود اما از خصال ریاست چشم روی حسره و عقل روی تیره شدن و مقاصد وزیر نکلی تن در دادن - بالاخره وزیر سبب نراع حالگی و جنگی که با نظام الملک صوفه دار دکن جاری داشت نتوانست در پی مطالب تقدم و تعویفی که منظور بود بروی

و چون در آخر سپاه جمع آوری نموده بسمت مستقر حکومت
مغل در حرکت آمد بیماری شدیدی بر وی غلبه کرد و در سواحل
رون نر بده بعد از آن که نوزده سال اجرایی امور ملک کرده بود
حیات را وداع گفت *

۱۴۶ در این اوقات مرتبه پیشوائی غالباً موروثی گشته بود
و پسر بزرگ باجی راو که بنام پدر اسم بالاجی منضمّ کن
بعد از مخالفتی چند از طرف راگوجی بونسلی که طالب
همین پایه بود بر این منزلت عالی منصوب شد - منازعات
با امیر مزبور و اسباب خارجه خیال بر انداختن سلطنت مغولیه را
بتعویق انداخت - پادشاه مغل بر ادا کردن خراج معمول
که حصّه چهارم مایه مملکت بود و چوتنه نام داشت و مده
کرد و راگوجی اضلاع بنگاله را سرپای ویران ساخت - در
سنه ۱۷۴۹ ع ساهورفات یافت و اعتبار ریاست که هنوز
قدری بواسطه اصالت شخصی و شرافت نسب ساهوجی باقی
بود بکلی از میان رفت حتی اینکه بالاجی خواست تا آنرا
ایکباره منهدم سازد خصوصاً بجهت اینکه در حلال زادگی
شاهزاده جوان که نامزد مسند گشت شبهه میرفت - لیکن بعد از
اذکی تأمل صواب چنین دانست که این سلطنت را که محض
نام بود با کمزر احتشام و دبدبه جاری بدان - بالجمله سکوار باقی

حرم حله زاحه مرحوم نکلنی برمد می بود اما این بود
 درمیان تدابیر دیگر بحمله قصد سواران در حوش ر در فرس
 انتقال شوهر اعلام کرده بود لهذا پشوا در بحر ایمنه علی اظافر
 کوشش میکرد تا او را از احزابی این مطلب ممانعت کند اما
 آنرا بطوری بنحاص و عالم اعلان کرد که حسب حالات عمود
 چاره نبود از آنکه این رسم شمع و نحای بدن چون را گویی
 بوسله را در نبود و مستقر حکومت را از سلسله پیوسته نقل کرده
 بود پشوا سر کرده مستقل ملت مرشد گشت - با چند سال
 مشغول نامور دارنده شدن مثل حروب و معاملات سلسله دکن
 و کرناٹک و تحریک اقتدار انگریا که در درین مشهور بود
 و از آخر این امور بعضی اهل حمده که در آنها اهل انگریز
 ریاده از سلاطین شریک بودند ممانع شدند *

۱۴۷ چون منصب پشوا بالکل موروثی گشته بود مالدورا
 و پسر او در حای بدو بر آمد و چون شورش شد و بلوغ نه
 رسیده بود عم وی رگه پاتنه را و نوکالت سر رشت امور بدست
 گرفت - این امر که از این بعد در انگریز بر آگوه معروف شد
 شهرت کلادی در رمی حربه سقن یافته بود - اما هموار چهار
 سال نگذشته بود که برادرزاده حواس تقدیمی حالات و ثبات
 و می طاهر ساخت که خود در احزابی فرائض این صرلت

رفیع کفایت بکار برد - در سنه ۱۷۴۹ و ۱۷۶۵ ع بآن جنگ مشهور با حیدر پرداخت که انجام فیروزی آن شاهد هنر ذاتی و تدبیر بی انتهای وی در قواء حربیه بود - جنگی دیگر که غالباً بواسطه یکی از سرداران خود معروف به تربنگ ماما با حیدر کرد در تاریخ مبسوط مذکور است - آخر الامر در اواخر ایام حیات باز در مدد این برآمد که اقتدار خود را در نقطه وسط مهالک سلاطین مغول برقرار بداند - پس لشکری بزرگ بسردابی سدن یا روئیل کهند را تاخت و تاز کرد و شاه عالم که وارث نام اعظم مغل بود معاونت انگریزان را بدهد مرهتیاں مبدل کرده ایشانرا فرصت داد تا بقیة السیف آن اقتدار سلطنتی را که سالهای دراز بر جمیع هندوستان فرمانروا بود تصرف کردند *

۱۷۴۸ در این اوقات یکی از مطالب اهمه کمپنی این بود که بندر باسین و سالیسیت و بعضی از جزائر کوچک در نزدیکی آنرا ضمیمه بمبئی ساخته و باین واسطه حکومت خود را در آن ملک ایمن گردانند - بنابر این اذن فرستادن سفیرچی بدیبلر پونه داده شد با دستور العملی چنینیکه هرگونه فرصتی که اسباب وصول باین مطلب شود از دست ندهد و چون را گوبه بجهت تجدیدن اقتدار مطلق خود از اولیای حکومت بمبئی استمداد نمود عزم کردند تا این درخواست را آلت نیل مرام خودش

بسازند - فی الحقیقه مداخله در نزاعهای خانگی امرای هندوستان
 برخلاف احکام و تدابیر کمپنی بود و اقرار باید کرد که در
 تقویت شخصی که با خونریزی و غصب راه بامارت باز کرده بود
 بجهت تحصیل مطالب ایشان طریقه خوب نبود - اما باین
 ملاحظات اعتنا نکردند و در باب جرائم راگونه درستان ایشان
 مدعی آن اند که ازین کارها اطلاعی کلی نداشتند و یقین
 داشتند که پیشوا بی گناه و طفل حرامزاده بود - بالجمله حتی
 پیشوا چون شنید درستان جدید او امداد ایشانرا مشروط بشرايط
 بزرگ میکنند و علی الخصوص در باب واگذار کردن باسین
 و سالیبت متعجب گشت - اما چون دید که دشمنان او سندی
 و هلاکرا که رجوع او غالباً بایشان بود رو بخود کرده بودند
 دانست که چاره نبود بجز اینکه بهمه مطالب انگریزان
 تن در دهد و ایشان نیز درین اوقات بلا تأمل سالیبت
 و اعمال آنرا متصرف شدند - در باب مبلغ خطیر که از او
 طلب کردند مجبور بر آن شد تا عجز خود را از ادای
 آن ظاهر سازد و از ملاحظه اوضاع و احوال او خیلی احتمال
 حقیقت این سخن میرفت - بالجمله بعرض ادای مبلغ
 جواهراتی که قیمت آنها بشش لک روپیه میرسید نزد ایشان
 برهن گذارد و بعلاوه واگذار کردن قطعه از زمین که من بعد از

مبالغه آن توانند مبلغ معهود را تحصیل کنند بر عهده گرفت *

۱۴۹ کمپنی که تا حال حکومت ثلثه بنگاله و مدراس و
 بمبئی را جداگانه و مستقل داشتند در این اوقات که بواسطه
 زحماتی که بر اینگونه بندوبست مترتب میشد در این تفکر
 افتادند که حکومتی یگانه که بمنزله مرکز باشد بنا کنند - بنابر
 این فرمانفرما و اهل شوری کلکته اختیار امر و نهی در اداره امور
 سایر حکومتها دادند لیکن ارکان حکومت مدراس و بمبئی هنوز
 بقبول این مطلب خیلی راضی نبودند و علی الخصوص اجزای
 مجلس بمبئی در کارهای گذشته بامرای کلکته چنانکه باید
 اعتنائی نداشته بودند - حکام مجلس کلکته چون ازین امر آگاه
 شدند بر اعمال ایشان اعتراض کردند که افعال ایشان فی حدّه
 ذاته برخلاف قانون عدالت و عنایت قدایر معموله کمپنی
 است که از مداخله بامور داخلیه ممالک هندوستان اجتناب
 کنند - اغلب امرای انگلند بر این حرکت ملامت کرده اند
 لیکن چنانچه معلوم میشود بدون دایلی بقاعده - البته حرف
 در این میرود که آیا مناصب بود که از حکومت بمبئی بکلی
 صرف نظر کرده کرنل اپتن را بجهت انجام معاهده دیگر از بنگال
 بفرستند - شک نیست که این حرکت حکام مجلس بمبئی را
 بمخمصه انداخت و ایشانرا عرضه اهانت و استخفاف امرای

هندوستان ساخت و بتجربه رسیده است که حکومت هندو هر قسم استلانت را بر ضعف حمل کرده فی الفور خواهشهایی زیاد میکنند - نانا فرنیس یکی از وزرای پراهمه که باقتدار کثی در دربار پونه ارتقا یافته بود تغییر روست داده شکایت کرد و فی الحقیقه چون انگریزان متصل در پی واگذار کردن باسین و سالمیت بودند نه بدین سبب که در وجود اینکه باقرار صریح خود ادعای ایشان بجا بود هنوز خواهش داشتند که امکان مزبور را در تصرف بدانند - القصه گفتگو بنوعی برخلاف توقع شد که کرنل اپتن بمجالس کلکته و بمبئی انهی کرد که احتمال کثی مبرود که فی الفور قطع شود - بالجمله وزیر مرسته چون دین که امرای انگریز در قصد تجدید جنگ ثابت ایستاده اند و از این معلوم شد که این حرکت ایشان نه از روی بیم و هراس است پس تقریباً هر چه منازع آیه بود بقبول آن تن در داد - بنابر این معاهده در پورند انجام یافت باین شرط که انگریزان هرجای را خواستند مالک شوند و مهلت یکماه مقرر شد بجهت اینکه راگوبه افواج خود را کم کرده انگریزان از حمایت او بکثی دست بدانند *

۱۵۰ وقتی که ظاهراً امور بصلح و صلاح تنظیم می یافت انقلاب روزگار تغییر می غریب بمیدان آورد - امنای دولت

در انگلند چون خبر بندوبستی را که حکومت بمبئی با راگوبه کرده بودند شنیدند بر منافع علی النقد آن بیشتر نظر کرده تا با اصول قواعد کلیه آن از این جهت آنرا بکلی پسند کردند و فی الفور بعد از انجام معاهده پورندر باین معنی نوشتجات ایشان رسید - محال بود که فی الفور اینگونه امر مهم را ناچیز شمارند لیکن اجزای مجلس بمبئی این کار را مایه افتخار غربی بر مجلس بزرگ بنگال دانستند که با چندین شدت افعال ایشانرا ملامت کرده بودند و لهذا خیلی میل داشتند باینکه عذری بجویند بطوری که دوباره با حکومت پونه در اندازند - لهذا بهیچ وجه حمایت خود را از راگوبه باز نگرفتند و نیز از حيله سازي که بجهت دربارۀ برقرار داشتن اقتدار وي برپا شد در این کار تقویت یافتند لیکن کلانانی و حذاقت نانا فرنویس در امور ملکی این مقاصد را باطل کرد *

۱۵۱ نانا فرنویس بایکی از اهالی فرانس که لوپن نام داشت و چنین مینماید توقع جمعیتی کثیر بجهت مدد از فرنگستان در خاطر نانا فرنویس انداخته بود بحسن سلوک پیش آمد - بالجمله گمان میرفت که نانا آثار مخالفت نموده بود و مستر هارنبری حاکم بمبئی در شرحی که در باب امر مرهتیه نوشت ثابت کرد که بزودی وضعی خطرناک خواهد

پیدا کرد و منبجّر بر آن میشود که باید انگریزان با بر مگر بی
درست اقدام کنند یا یکباره ترك امید ترقّی حال خود در
ممالک غریبه هندوستان نمایند - بعلاوه صتر هاستنگس اگر چه
بلامتنی که بر حکومت ببینی کرده شد موافقت نموده بود
حال بفکر آن افتاده که از معاهده پورندو شرط بهتر حاصل
میتوانست شد - لهذا ایشانرا اجازت داد که در اطفاي نایره
اختلاف در مملکت مرسته مدد کنند و بجهت انجام این
مطاب کرنل لیسلی را با جمعی کثیر فرستاد تا از راه وسط
هندوستان از بنگال تا بساحل غربی حرکت کند *

۱۵۲ بعد از این معرکه سالاران سپاه قطع کردند حتی آنکه
مراجعت نیز صورت نمی بست - بنابر این جز در مصالحت
چاره ندیدند و این کار در چنین وقت مثل آن بود که شرائط
معاهده را بکلی بخواهش دشمن و گذارند بجهت اینکه اجازت
مراجعت ایشان ببینی بدهد - هر قدر کپتان هارتلی نصیحت
کرد که این تدبیر مایه ننگ است و راهی هم نبود که شاید
میتوانستند بآن طور مراجعت کنند فایده نه بخشید و همچنین
امتیازات مسزگار ذک اگر چه امرایی نکرد نیز سودی نداشت -
القصة هر چه گفته شد بجهت و بددلی امر اثر نکرد حتی
اینکه سپردن راگوبه راضی میشدند اگر امیر مزبور در خفته اقرار

نمیکرد که خود را بمیراحم سندیا بسپارد - انگریزان نیز با سندیا
قول و قرار کرده شرایطی فی الجمله مقرون بهررت حاصل
کردند اما معاهده درگلون اگرچه از جمیع مصایبی که تا بحال
بر سر لشکر انگریز رسیده بود بزرگتر نبود شک نیست که از
همه بیشتر مایه فضاحت بود - باینمعنی که بجمیع مطالب که
منازع فیه بود تن در داده جمله ممالک را که تازه بحیطه تصرف
در آورده بودند باز دادند و بعلاوه مجبور بر آن شده تا افواجی را
که از بنگال کوچ داده بودند موقوف بدارند - این معاهده
هم در بمبئی و هم در انگلند مایه غضب شدید گشت و هر
سه نفر مستر کارناک و کرنل یجرتن و کرنل کوکبرن از خدمت
خارج شدند و چنین مینماید که افعال ایشان این دفعه قابل
عذر نبوده - و این بیشتر هم مایه تعجب میشوند که این حرکات
بکلی برخلاف آنچه در ازمئه سابقه از ایشان سر زده بود
و علی الخصوص درباره کرنل کوکبرن که نام خود را بر شلالت
اقصى الغایه بلند آوازه کرده بود و مردم ویرا از معارف سپاه
کشان میدانستند اما آن قابلیت که در اجرای امور حربیه از وی
صادر گشت کفایت اقدام بر این کار که معتبر و بزرگتر بود
نکرد - بالجمله انگریزان بیهانه اینکه معاهده بدون آنکه اختیار
انجام آن بدست معاهدین باشد شده است آنرا عنسوخ

دانسته فقط تا اینکه کرنل لیسلی نا لشکر وارد شوند حمله بر دشمنان را بتعویق انداختند *

۱۵۳ در ایام سرما که از اوائل ماه اکتوبر شروع میشود حمل گودارد محاصره ناسین بوداحت و کرنل هارتلی افواج خود را در اغلب ممالک دکن منتشر کرده ویرا معارفت نموده و ارا آنها توانست آذوقه و علوفه و پول فراهم سازد - در این جنگ کلر بحوبی از پیش رفت نایبعمی که ناسین در دهم ماه دسمبر تسلیم شد و کرنل هارتلی معروف خود را در جایی محکم آراسته لشکر متفق و کثیر مرسته را که خواستند از وی دست برد برند شکست فاحش داد - بدین مموال آب بر روی کار انگریز آمد که در آن وقت بحمل گودارد انهی شد که حکومت بمبئی قصد بامی معاهده بلا قائل دارند - باین دستور العمل بوی داده شد تا بمجرّد خبر اینکه دوبار پونه همن میل دارند خود را بجهت قطع و ترک محاربه مهیا بدارند - این مطلب ببعصی از احوالات سابق الذکر جنگ دکن مربوط بود نایبعمی که حیدر بانظام الملک و مرهتّان معاهده نموده ناشدّت تمام قاحت و تارکرتانک کرده تهدید حراجی تحارّخانه انگریز را در هند واس کرد - در این صورت قرار بر آن شد که ترک بسیاری از آنچه در دست داشتند نموده

و آنچه حقّ کوشش بود بجهت اینکه دبار پونه را از شرکت در این اتفاق تویّ مانع بشوند بظهور برسانند - بالجمله معاهده خصوصاً بعد از خبر صدمه که بلشکر کرنل بیلی رسیده بود در عهد تعویق افتاد - در این صورت مکره جنرل گودارد خیال کرد که اگر از کوهستان عبور کرده لشکر خود را در جائی تعبیه کند که از آنجا راه بدولت الحکومه مرشده باز بشود شاید کار صورت بگیرد *

۱۵۴ از این زمان بعد اتحاد و صلح و صلاح مابین دولت ما و مرهتین تا سالهای دراز جاری بود و منشاء این اتحاد بمی بود که هر دو طایفه از اقتدار کلّی و ادعاهای سلطان مبسور داشتند - مذکور گشت که ایشان در معاهده متواتر با انگریزان متفق شدند و هم در جنگهایی که بالاخره واسطه خرابی تبیه شدن گاه بگاه بدون رویت نوع مدّعی میدانند - تاریخ این معاهده خیلی خصوصیت پیدا کرد بواسطه ترقّی سندیابرتبه که از جمیع امرای متّفقه بحکم لزوم پیشی گرفت - چون مملکت ری با خطّهای جنوبی و بقیّة السیف ممالک مغل اتصال داشت پی در پی اضلاع مرقومه در ذیل را بآن منظم کرد - از جانب شرق بنیدیل کهند را بچنگ آورده و از طرف مغرب امرای جنگجو را چپوتانه را خراج گذار ساخت و آخر

شاه عالم که نام پادشاهی مغل داشت و آن نام باوجود زوال دولت هنوز معتابه و محترم بود خود را بواسطه هرج و مرج دیار در پناه دی گذارد - بدین نوع سندیا آگره و دهلی و اقطار اطراف را در تصرف آورد و آنچه از حکومت و پادشاهی باقی مانده بود در قبضه اقتدار گرفت - بقدر از این واردات نیک مفتخر شد که ادعای چوتبه که چهار یک از خراج است از حکومت بنگال نمود - مستر مکفرسن که در آن وقت حاکم بود از قبول این دعوی با خشم هرچه تمامتر سر باز زد و اصرار کرد که علی رؤس الاشهاد ترك این ادعا کند *

۱۵۵ وضع رنج سندیا از جهات دیگر بی ثبات و مشکل بود چون خیلی احتیاج پول داشت مجبور بآن شد که تحمیلات شاقه بر امرایی و اجپوت نماید - لهذا آن طایفه مغرور سرشورش بر آورده و محمد بیگ و غلام قادر که مانند پادشاه مغل از حکومت مرسته نفور گشته بودند با ایشان تمّ شدند - در یکی از جنگهای راجپوتانه شکست فاحش یافت و اگرچه قبایل جنگی آن ملک چنانچه رسم ایشان بود بعد از غلبه بر خصم متفرق شده بمنازل خود مراجعت نمودند - اما بعد از آن واقعه حتی باحکام مسلمانان قلب مقاومت نداشت و چون دوباره شکست یافت و کار او بنهایت رسید درخواست

کرد اگرچه فایده بسیار بر آن مترتب نشد که نانا فرنیس از
 جمیع موافقان نزاع و حسد در گذشته بحکم اتعاق ملتى اورا معارفت
 نمایند - بالجمله بواسطه شدت سبعى غلام قادر که دهلي را
 متصرف شده و پادشاه را گرفتار کرده باوي و خاندان و متعلقان
 وي در نهایت ظلم و بیرحمي سلوک میکرد استیلاص یافت -
 غلام قادر بدست خود با نوک خنجر پادشاه را کور کرد
 و دیگر بیدان و ظلمها پرداخته مرضه انضجار و تنفر قلوب
 خاص و عام گشت - بالاخره رفیق وي اسماعیل بیگ برجای
 محمد نشسته جانب سندیا را گرفت و در آن اوان نیز لشکري
 بجهت مدد سندیا از پونه رسید و این واسطه امیر مزبور در
 دهلي داخل شده غلام قادر را تعاقب و اورا گرفتار کرده بقتل
 رسانید - چون برین وسایط امیر مرسته فی الجمله باقتدار پیش
 ارتقا یافته بود خواست تا بنوعی که اسلاف وي هرگز آنگونه
 عمل نکرده بودند بنظم و نسق و تقویت افواج خود پردازد *

۱۵۶ چون سندیا بدین نوع خود را در اقتدار و بزرگی
 از امرای مرهتي برتر یافت مطلب دیگر وي این بود که در
 تدابیر دربار پونه رسوخ پیدا کند - لهذا بدان جانب روانه شد
 علی الظاهر بواسطه اینکه لقب وکیل مطلق که بسعي او پادشاه
 مغل داده بود بر پیشوا گذارد - این ملاقات بسیار نا پسندیده

بود اما دانا فریویس بلا وائده خواست تا اران مصیق راه یابد -
 بالاحره سمدیا رسد و با قواصع و بکلف هرچه تماعتراستقبال
 و برا کردند - بشوا باحتشام و شکوة تمام این لقب را که می پنداشتند
 مایه اردیان حشمت و رقت حتمی بجهت شخصی مثل ارست
 بر حود گدارد و سمدیا بواسطه این خدمت بزرگ برسانت
 هلی الدوام مقور و احتیاراتحاب حاشمش بر روی معوض شد -
 و در حقیقت رسوخ کلّی که لازمه ایگونه منصب بود در دیار
 پیدا کرد و نه فقط ناطهار احتشام و تحمّل درین رسم بلکه بدعوت
 صد و پنجاه و سائر ملاحی که درین سال حورده غالباً مانع بود
 رسوخ کلّی در خاطر وی پیدا کرد - القصه سمدیا طاهر بود که
 بجای دانا فریویس می نشست و حکومت مرهئی مسانت
 لکن سماری سخت روی علیه کرد و در دیار هم ماه فروری
 سده ۱۷۹۴ ع وفات یافت *

۱۵۷ خانواده مهادهچی سمدیا یکی از بزرگترین خانوادهای
 همدوسال است و حود او آلت کلّی در قرقی این خاندان
 باین درجه رفیع شده - و از مردی بود با خلالت و حدانتی فوق
 العاده و تجاری ریان و قدری متممک ناصول انسانست که قاطبه
 ناس را معتقد این بود که نالطع او ارتکاب جرائم کدره و آثام
 منظمه روی است - و این نوع تعریف تعریفی است که غالب

در حق بزرگان هندوستان نمیتوان کرد و فوت او در این وقت که خطری عظیم متوجه مملکت بود میتوان گفت که سبب اصلی زوال سلطنت مرهتیان آمد که بعد از آن اتفاق افتاد - چون نسلی از وی نماند بقوانین وراثت اعتنا نکرد دولت را و را که پسر برادر کوچکتر او بود بولایت عهد متبّع داشت - پسر مزبور که فقط در پانزده سالگی بود اگرچه ذکاوت و جلالت داشت اما از اجرای امور بقدری مستحضر نبود که بتواند از متاع و مشاقتی که بزودی بر سر وی آمد خلاص بیابد *

۱۵۸ چنین می نمود که بعد از وفات حریف خود نانا لرنویس دو باره حکومت مطلق العنان در اداره امور جمهور باو محوّل شد اما خود آن رغبت حکمرانی که داشت ویرا در ورطه بلای هر آشوبتر انداخت - و قتیکه مدهور او نامرا که ملقب بپیشوا بود بکلی در تحت اداره خود داشت باجی را و پسر را گوبه را نیز که چون بسرحد بلوغ رسید آثار رشد و لیامت و اخلاق و آداب پسندیده ظاهر نمود و باین واسطه در خاطر خواص و عوام رسوخ بسیار حاصل کرده بود قید شدند کرد - مدهور او که از اقربای نزدیک او بود در این باب زیاده از دیگران مناعل و متالم شده مکاتبت بینهما جاری و برپا شد و این دو جوان که هم در چنان معرض عداوت شدید بودند عقد اخوت جانی بستند - در

مکاتباتکه نایکدیگر میکردند علناً حاصل میبخشدند اینکه زور می آید
که از این گرفتاری استخلاص یابند نایکدیگر بمصافحت و مواحات
حرکت کنند و در مسامحت اسلاف در احراقی اعمال عظمه
نایکدیگر درد مصافحت پس از وقت میباشند چون دانا
بر این نژدد مکاتبات و حالات می عیب اطلاع یافت بعض
شدین آمده قند ناحی را را شدین در ساحت و سر مادهو را را
سررش و توبخ تسلو کرد *

۱۵۹ عصبه و غصب بر حوان رشن اسلا یابند حوان را از نالایی
سرای سلطنت و بر انداخت و بعد از دور و دوروات یافت * این
مصست حلی در خلاف مصلحت دانا و پوس بود بعثت
ایمکه وارث مستحق همان شخص بود که در احوال دشمنی
از این قدر کوشش کرده بود - بالجمله در مصافی حال و بر
خواست تا بر فع این عایله بپردازد و این هم عرصه کرد که
حرم امر مرحوم نارحون ایمکه نسّ بلوع بر سده بود کسی را
نفرودنی بر دارن که داین وسله او را پیشوالی بر آورده حوان بطور
و کالت احراقی امور کند - اما فهمند که مردم بر این تدبیر هیچ
وجه راعب نبودند و چون شدند که سمد یا طرداری حوان
محسوس میکرد فائده حوان را در شستس پس مزبور بر نحت
دانسته همت بر انتحاج آن مطلب گماشت - چون این قصد

بیاجی را زانهمی شده بقدری متعیر گشت که قلم را بر آن
 مجبور کرد تا دم گوارا بدست گرفته قسم خورد که در این
 معنی خیانت نیست پس متوجه پونه شده بر تخت عروج کرد -
 اما امید نبود که صلح ذات البین جز گرگ آشتی باشد و از این
 زمان بپس امور دربار بکلی در ورطه مناقضت و حیل سازي افتاد
 باینمعنی که پیشوا خواست تا بنفسه سرکشی امور کند و نانا
 و امیرای دیگر طالب آن بودند که ویرا نام امارت گذارده
 اداره مهمات را بقبضه اختیار خویش بگیرند و از هرج و مرجی
 که آنجا بر پا شد اشخاصیکه روزی در کمال دوستی و اتحاد بودند -
 روز دیگر بنیاد تصبیع و تخریب یکدیگر را می نهادند - اما شرح
 این کلاههای مخلوط و ممزوج و ذکر اسامی اشخاص مجهول الحال
 که در اختلال و اغتشاش وقت خود را بمیدان آوردند فائده
 نمی بخشد - بالجمله بعضی مردم خواستند تا آن امیر را که
 از مدتها در بند اسار مانده بود آلتی بجهت انجام مطالب
 خویش بسازند - نانا فرنیس بعد از انقلاب مختلف روزگار
 و چشیدن شربت تلخ انتقال تا بسده مخصوص اقتدار سابق
 بدست آورد - اما چندینی از حکومت جدید او نگذشته بود
 که دست اجل گریانش را گرفت و نام کاردانی و رای و رویت
 که غالباً سائر وزرای هندوستان نداشته اند از خویش باقی گذارد

و شخصی دیگر نماتد که با حسن تدبیر و پیش بینی که قلبی بعد از آن اجرای امور طایعه مرسته را در کار بود اتمام داشته باشد *

۱۶۰ پیش از فوت فرنیس نیز در بلارونه از چندین وضع خطرناک داشت - این دولت با انگریزان و نظام الملک متفق شده عقد معاهده بر خلاف اقتدار و ادعای سلطان میسور بسته بودند و مکرر با دولت انگریز در جنگ آن سلسله موافقت و معاونت کرده بودند اگرچه نه بطور دلخواه و نه موافق رسم و قاعده - هرچند لارن کرنوالس بقاء و از اعمال لشکر ایشان شکایت میتوانست کرد اما نه فقط اظهار غصب نکرد بلکه از ممالکی که بدول متحابه واگذار شده ایشانرا نیز مثل کمپنی و نظام الملک حصه سهم معین نمود و مارکوس ویلسلی بعد از این چون مباشرت جنگ آخرین باقیپوکر ایفای شروط این معاهده را از ایشان اقتضا نمود - بالجمله در آن اوقات حسدی شدند و نه بی سبب در باب ترقی دولت انگریز در ایشان پیدا شد و اگرچه مطلقاً سرازامضایی عهد و پیمان خویش باز نداشتند واضح بود که التفات کلی بطرف سلطان میسور مینمودند - نانا فرنیس باین رای بسیار همدستان بود اما با وجود این بهیچ تدبیریکه مایه جنگ با دولتی باین مقدار مقتدر میشد بکلی تن

در نداد - اما سندی و پیشوا جوانان متهور با مراد تمام جانب تپورا
گرفتند و مراسله که در سرنگیتم یافت شد دلالت بر این
واقعہ میکرد که از آن عداوت بشوبی ظاهر شد - و شک نیست
که اگر بخت مساعدت پسر حیدر مینمود امرای مزبور فی الفور
بوی متفق میشدند اما خبر تسخیر پای تخت میسر و مرگ
سلطان و زوال سلسله مقتدری این غرض را باطل کرد - پس
بهر نوع سعی میکردند تا عذر تکاقل خود را در رعایت حقوق
معاهده بخوانند و علامات مقاصد دشمنی را بپوشانند *

۱۶۱ اگرچه مرهتیان عهد خود را بهیچ وجه پیاپی نبرده
بودند مارکوس ویلسلی مصلحت در اظهار نا رضامندی و کینه
ندید حتی اینکه حصه از ممالک مفتوحه را بجهت ایشان مقرر
نمود لیکن عزم کرد که بواسطه غلبه که در این اوقات بر ممالک
هندوستان داشت بقدریکه ممکن باشد این طایفه مقتدر
و فتنه جو را اداره پذیر بسازد - بنابر این حصه از ثمرات فتح میهور را
بایشان عرضه کرد مشروط بر اینکه پیشوا بهمان مضمون که در
این اواخر در معاهده با نظام الملك انجام یافته بود راضی شده
لشکری از انگریز بجهت مدد قبول کند و قطعه از زمین را که
مالیه آن بعد از ادای هرگونه مصارف کفایت مدد معاش ایشان
کند و گذار نماید - اما بعد از آنکه مرهتیان بانواع مسابله و حیل

کلرا چند ماه بعد بوق انداختند از این مسئله نکلی انا کردند -
 در این هم واضح بود که پشوا بحرایمکه لاند و ناچار شود بدینگونه
 تدبیرش درخواهد داد و درواقع ما امید قوی داشت که طول
 نخواهد کشید تا ایمکه چس ضرورت او را رزی دهد و با دقت
 تمام منتظر فرصت بود و حمال کرد که هر ح و مر ح اوصاف طایفه
 مرهه چون بحکم لزوم اردیان خواهد پذیرفت لاند پشوارا
 درخواست معاونت انگریزان محصور خواهد کرد - نعلت ایمکه
 اگرچه پشوا نام امارت داشت و خود مردی رشید و طالب
 جاه و نام بود الا ایمکه از وی پوشیده بود که سبب دعاوی
 سپاهش محمول الحال اقدار وی هر روز در پیش مختصر
 و محدود میشوند - نالحمله سمدیا مانده ایمکه در حقیقت پادشاه
 مرهه است نمایی حرکت گذاشت بجهت اینکه لشکری داشت
 و یانه در آنچه در تحت علم پشوا بود و واضح بود که او را فقط
 اسباب نارنجیه مدافعت هلاک مؤافراح کثرت در و دعلی را
 جمع آوری نموده و بی میل نموده ایمکه تا هر حریفی هر قدر مقتدر
 باشد روزی از وی خود را نروماید - نالحمله اسباب شورش و فتنه
 در حقه مهتا بود اما تا چندین ظهور تمام و لهدا بعد از فتح
 مسور سه سال گذشت پیش از اسائن اتفاق که مارکوس
 ویلسلی را چشم داشت آن بود فی الحقیقه صاحب مرور تهیه و

تدارك اسباب سفر بانگنند میدید در ماه جنوری سنه ۱۸۰۳ ع
 این خبر غیر متوقع مایه فسخ هزیمت او شد - برهم خوردگی
 امور مرسته که وی از مدت متمای منظر آن بود بمیزانی زیاده
 و بوجهی بیشتر از آنچه بجهت اجرای تدابیر خود توقع داشت
 دست بهم داد *

۱۶۲ دودمانهای سندیا و هلکر که حال از درگت دینه
 بدرجات علیّه ترقی کرده و با هم بطور هم چشمی میزیستند
 تا چندمی در جاه و مکنّت تقریباً مساوات داشتند پس چون
 سندیا به مرتبه عالی رسید خاندان وی عظمت کثی یافت - اما
 جسونت راو نام یکی ازین قبیله که نسبت حرامزادگی بنسب
 وی میدادند و بواسطه جرأت و جلالت و هنر مخصوص در جنگ
 و غارت خود را با وجود ننگ نژاد سرکرد خاندان سپاهیان که
 در تحت عام این خانواده میبجنگیدند نموده در دمان هلکر را
 بمراتب و اقتدار سابق رسانید - اختلافات مابین وی و سندیا
 زود سر بر زن زیرا که در اثنای تاخت و تاز اطراف ممالک
 نیز عرضه نهب و غارت او بود - بعد از حرکتی چند در لشکر
 در حوالی اندور که پای تخت هلکر بود بیکدیگر ملاقی شدند
 و هلکر شکست فاحش یافته بود و هشت توپ در دست دشمن
 گذارد - گمان میرفت که حالت وی بقدری خرابی یافته بود

که سدی با تعادل بسیار رویده ویرا تعاقب نکرد - مانند لشکر
 مرهتی هیچ جمعیتی نأں آسای و رودی فراهم نمیتوان
 آورد - سالار شکست خورده چون چندی در ممالک اطراف
 تاحت رقا کرده رودی جمع حوالاں شجاع را که در عارت
 و خطر عیش خویش را دانستند رو بخود کرد - جمعیتی کثیر
 که از حالت آرام و فرائت مسقر بودند از لشکر دشمن
 بی در پی باردی وی مامند - القصة رودی بقدری قوت
 پیدا کرد که بحال پونه در حرکت آمد *

۱۶۳ بالحمله پشوا بمقدن مقدن معاهده را با انگریزان بسته
 بود - در وقتیکه اول آثار آن بله که ویرا از پای در آورد روی
 نمود خواهش مدد لشکری طاهر صاحب و لکن حتی الامکان
 بر شروط محدود چنانچه لشکر مرور نباید در ملک داخل
 شود لکن در سرحد مقام گرفته در همگام احتیاج مستعد کار
 باشد - مطلب وی لاریب این بود تا خود عرصه عدالت
 و ملامتی باشد که مترقب شدن در داخل کردن این احاط
 مقتدر در ممالک خود و نیز محض اسم آمدن ایشل امرایی
 مخالف را ملایم سازد و حکومت خویش را دوباره برقرار
 دارد - بالحمله مارکوس ویلسلی بلخون این آثار بی اعتمادی
 که اروپا طاهر شد از امضای این معاهده نکلی سر بار برد

اما بنده و بست مدد معاش لشکر باشکال تمام مقرون بود - صحیح است که پیشوا قطعه وسیعی از مملکت را عرضه داشت لیکن بواسطه اینکه در هندوستان خاص واقع بود که او در آنجا بجز نام اقتدار نداشت و در نفس الامر سندیا و هلکر آنرا در قبضه تصرف گرفته بودند و از ایشان بصر ب شمشیر گرفتن لازم میشد *

۱۲۴ انگریزان ادعای واگذاریدن قطعه زمین کردند که در تحت اداره خود در آردن حتی اینکه بقبول مبلغ نیرازامی میشدند با اینکه در ادای آن یقین نبود - بدین طرز معاهده را تا روز پیش از معرکه بنعویق انداختند پس امیر مزبور چون دید که هر کدام غلبه بکنند خود در حالت نیابت وزیر دستی خواهد آمد معاهده را صحیح کرد و بعد از فتح عظیم هلکر عزم کرد تا بکلی بانگریزان متصل شود - از قلعه سنگره که در آن پناه برده بود این مقصود را ظاهر ساخت و بنابر این او را دعوت کردند تا منوجه ساحل دریا شود باین واسطه که سوال و جواب در این باب را بقاعده و امنیت آنجا توانند کرد - لهذا بسورندروگ رفته و بر جهاز سوار شده در بارسین رسید و آنجا کرنل کلوز او را ملاقات کرد و آن معاهده مشهور با شروط و اصولی زیاده درسی و یکم ماه دسمبر سنه ۱۸۰۲ ع صحیح شد - کمپنی نه فقط وعده کردند تا با شش هزار سپاه

او را مدد کنند که بجهت مصارف ایشان ملکی که عالیّه آن
 بیست و شش لکه روپیه بود مقرر شده بلکه بعلاده اقرار کردند
 تا هر قدر عسکر که داشتند یا اینکه بجهت دوباره تقرر امارت
 پیشوا در طایفه مرهتی ضرور شود بکار ببرند *

۱۲۵ پیش از آنکه بتعویف آن حرب شروع نکنیم که
 عظیمترین جنگها است که دولت انگریز تا بحال در هندوستان
 کرد و بقضای الهی اقتدار آنها در ممالک هندوستان بکلی
 برقرار داشت محال است که از تعحصی چند در ضرورت
 و صواب بینی این امر مهمّ باز مانیم - مسترملّ که تا فرست
 تفشیش این امر کرده است بحث میکند که جنگی که از
 معاهده با سین برخاست واضح است که بواسطه عمل اختیاری
 خود فرمانفرما بود و اینکه چون امرای مرهتی در نزاع خانگی
 خود مشغول بوده نه فقط قصد جنگ با دولت انگریز نکردند
 بلکه خواهش اینمعنی را نیز نداشتند - عطلب هریک این بود
 که خود پیشوا را در تصرف آورده و بنام او اداره همه مملکت
 کنند - اما تدبیری که مایه استخلاص وی از جمیع ایشان شد
 و اعتبار نام و عظمت ویرا بدولت غیر نقل کرد و بعلاده دماغ
 ملّت را ببنّاک مالین این خود مانعی در راه هریک از ایشان
 بود و لهذا علی التّویّه هریک را مورد کینه و عداوت گشت -

و از آن پس میگویند بجهت کمپنی ممکن بود که با آسانی پای از میان بیرون کشیده امرای مختلفه را در جنگهای جمهوری قباہ شده میدیدند و از جانبین استدعای معاونت قبول کرده انواع نفع برای خود حاصل میکردند و مابین مخالفان حکم میشدند - اما این مسئله با حوادث و واردات متنوعه بسیار مخلوط و مزوج است و براهینی که از طرف دیگر در پیش می آورند اقلاً همان نمایش راستی دارند *

۱۶۶ حقیقت این مسئله را کسی انکار نکرده است که اگر دولتی ممالک اطراف خود را مشغول جنگ ببیند از روی انصاف میتوان گفت که مداخله مابین میتواند کرد - و این مداخله بواسطه مرآت و ایمن داشتن مظلومان است یا منشاء آن تدبیر است که مبانی دولتی در غلبه بر دیگران اقتداری زاید الوصف پیدا کرده که بجهت ملک خودش خطر ناک باشد - اما در این اوقات مجاهدات رؤسائی مرهتی صورت نزاع خانگی نداشت بلکه جنگی بقاعده مابین امرای مستقل بود - اتفاق ملت که باید در خاطر امرای این طایفه قوت داشته باشد فقط مایه قصد و آرزوی اقتدار شخصی بود و واضح است که این غرض حرص و طمع جمیع طالبان را انگیزته بود - لهذا احتمال بسیار داشت که بزودی یکی از این امرا تقدم

و تفریق خواهد یافت و اداره امور موثقه را در قبضه اقتدار خود خواهد گرفت - میال است که منکر ازین شویم که در چنین حال، سالاری کلردان دولت انگریز را مایه بیم و دهشت بسیار میشد هم از وسعت مملکت که بر آن دست تصرف میداشت و هم از فائده که مترتب میشد بواسطه تربیت لشکری بقاعده فرنگستان - و همچنین شخصی نیز امید موافقت دولت فرانس میداشت برخلاف انگریزان که از بی ثباتی درستی نظام الملک و دیگر امراء که نوآبان ایشان بودند دهشت میداشتند *

۱۲۷ از مکاتبات سرّیه مارکوس ویلسلی که در این اوقات اشهر یافت ظاهر است که وی امید قویّ میداشت که فقط رسوخ این معاهده بدین آنکه احتیاج بجنگ شود مایه صلح و صلاح میگشت و بوجه کافی میزان اقتدار ممالک مرهتی را برقرار میداشت - و امید چنان بود که سندیا بعد از آن مدّته بنیان کن بواسطه وعده که بوی عرضه داشتند که هرچه از دست وی رفته بود باز خواهند داد و متصّن این بودن آن خواهند شد با کمال خوشی با دولت انگریز و پیشوا موافقت خواهد نمود - و گمان میرفت که اسباب و تهیه هلاک بی پادار و کمتر از آن بود که با این سه دولت متعده، مقاومت

نماید - فقط دربارهٔ راگوجی بونسلی که راجهٔ هزارگشته و چنانچه
 مذکور شده یکی از اسلاف وی ادعای پیشوای مرهته نیز
 کرده محل شبهه بود - اما مشهور شد که وی باین قدر دل
 گرمی بجانب فاتحان متوسل شد که اندیشهٔ بسیار نبود که وی
 بدر شخصی مثل هلکر گرد خواهد آمد که امور وی باعطرار
 رسیده بود - در حقیقت اگر امرای مزبور بنیان تدبیر بر مقدم
 اصلی ملکی نهاده بودند کار را تا چندی بهداشته میگذرانیدند -
 اَقْلًا تا وقتی که سندیا عساکر از هم ریخته خود را فراهم آورده
 و حریف ویرا که دران سمت روز گوناوری جای گرفته
 و چنین مینمود که مایل نبود طریقهٔ قطعی پیش بگیرد
 بتواند راضی کنند که با این معاهدهٔ اتفاق نماید *

۱۶۸ بالجمله اغراض مزبوره اگرچه علی الظاهر مبنای آن
 نیک بود صورت نگرفت - سندیا و راگوجی این قدر خوف
 و ترس از اقتدار دولت انگریز داشتند که نه فقط مایهٔ تسکین
 شدت معادات که مابین بود گشت بلکه ایشانرا بر آن داشت
 تا درنا بود ساختن معاهده که ظاهراً مایهٔ غلبه و استیلای تام
 کمپنی بر ملک مرهته بود بعجله و پیش از وقت کوشیدند -
 و با این همه سندیا که بعد از شکست خوردن بجانب برهانپور
 رگفت کرده و در آنجا جمعیتی کثیر فراهم آورده بود در مبادی

حال پرده از اسرار خود برنگرفت و چون ویرا دعوت کردند تا بشرط معاهده با سیم راضی شده از منافع آن امر حصه بردارد اظهار قبول نمود - اما خواست تا قبل از آن که باین معنی تن در دهند، با پیشوا مراسله و مکاتبه کرده در بعضی امور از وی استفساری نمایند - بعدها از قبول این مطلب ابا کرد اما گفت که در اجرای آن مزاحمت نخواهد نمود - علی ای حال اقامت او در برهانپور بالفرض مورت دشت و بیم انگیزان شد ابعثت اینکه چنین حرکت بجز اینکه اعتبار خویش را در دیار پونه دوباره مستقر سازد ظاهراً معنی دیگر نداشت - لهذا مستر کولنس که برسم سفارت در لشکرگاه او مقام داشت باصرار تمام قبول معاهده را نوبی عرضه داشت اگرچه او را حالی کرد که اگر از این امر امتناع نماید چنین کار موجب ناراضی دولت انگریز نخواهد شد - اما در آن صورت چشمداشت این بود که فی الفور از رود نبرده که مملکت او در شمال آن واقع است عبور کند و این حرکت را دلیل بر صدق دوستی و عدم دشمنی خویش نماید *

۱۶۹ سندیا اظهار دوستی نمود اما گفت که وضعی که در این ازان برخود گرفته بجهت نگاهداری و جلو گرفتن هاکر لازم بود - از این بیعد ملوکوس ویلسلی بسفیر انگریز

نهي کرد که اگر چنین که متصور است معلوم شود هر دلیلی
 دیگر که بدین شائبه ریب و ریاضیل سندی را با بصلح و مزاح
 تواند کند قبیل خواهد کرد و نامدقی باین اعتقاد برده که
 امیر مزبور بدین آنکه لشکر و راجه برار باری متفق الرأی شدند
 جرات مقاومت نخواهد کرد - بنابر این بوی و به راجه برار
 نوشته ایشان را در باب ایمن بودن حکومت ایشان برقرار سلیق
 الطمینان داد - در همان نوشته به معنی حکایتی غیر مرتبه که
 از ایشان استماع الثالثة بود اشارتی فرموده ایشانرا متنبه ساخت که
 اندک حرکتی بجهت تعویق و تاخیر معاهده با صبن از قبل
 عر حکومت موجب معادات دولت انگریز خواهد شد - راجه
 مزبور اگرچه در جواب این کاغذ بکلی برخیل دشمنی انکار
 کرد ولیکن در همان وقت نوشته که بعظیم الامرا فرستاده و در
 آن حواش ملاقات با سندی بجهت بنای تدابیری که مایه
 مزاحمت در ایفای معاهده مزبور شود ظاهر ساخته بود بروز کرد -
 اگرچه انکار بر چنان مطالب شد و صورت صلح و صلاح در میان
 بود اما عمل لشکری سندی و نیز راجه برار بکلی ممد حقیقت
 آن بود - لهذا فرنفرما عزم کرد که جمیع لشکر انگریز را وضعی
 بدهد که اگر وقت مقتضی حرب و ضرب شود بسرعت
 و جلالت عرچه تمامتر مستعد کار باشند *

۱۷۰ - چون اعمال حکام ملکی هر روز بیشتر موجب بدگمانی بود فرمائیدما بجهت اینکه تاخیر و تعویق در اخبار واستخبار کلکته واقع نشود در بیست و ششم ماه جون برادر خود را سردار کل عساکر که در ممالک مرسته بودند نموده اختیار صلح و جنگ را بوی و اگذار فرمود - موافق قوانین لشکری لارن لیک و جنرل سنبورت برادر امراتل تقدّم داشتند اما لارن لیک بتلی مشغول کار دیگر بود و گمان میرفت که جنرل سنبورت دخل و تصرف نخواهد کرد - لهذا سر ارتیر ولزلی بکرنل کلوز حکم فرمود تا وی بامرار تمام از سندیا حقیقت حال این وضع مخالفت باز نماید و درخواست کند که امیر مزبور بجانب وسط ممالک خون مراجعت کند - سندیا بطور واضح اظهار صلح و صلاح کرد حتی اینکه در باب راضی شدن بمعاهد با سپین اراده خویش را ظاهر ساخت اما بواسطه اینکه وی باتفاق راجه برار هنوز نوای مخالفت میزد و گمان میرفت که بصاحب منصبان خون حکم رسانیده بود تا خود را مهیا بدانند که بهیچر خبر مستعدّ نگرد باشند - بعلاوه لازم دانسته شد تا باو و راجه برار اعلام کنند که هر یک عساکر خود را بمقامهای معموله در وسط ممالک خود بفرستند و لشکر انگریز نیز از طرف دیگر همچنین حرکت خواهد کرد - در جواب این اقتضا سندیا نوشت که

لوربعی از چند روز با راجه برار ملاقات و بعد از آن بسفیر اعلام
خواهد کرد که آیا صلح یا جنگ برپا شوند - چون سالار از این
جواب بمنزل الوجوه که عبارت آن بطور واضح اشاره بجنگ
بول مطلع شد عزم پیش قدمی نمود تا والکی و آن جایی
مستحکم بود که از آنجا توانستی با فائده در جنگ مبارزت بکند *

۱۷۱ در سوم ماه جون راجه برار رسید و با سندیا ملاقات
کرد لیکن مجالست و متورث اصلی تا هشتم ماه واقع نشد و چون
سفیر دولت انگریز در دوازدهم ماه خواست که آنچه خبر از آن
مکالمات صادر شده بیابد ویرا جواب جز بمساءله و حیل ندادند -
دو امیر مزبور اقرار کردند که بعضی جهات از شروط عهد نامه
باسین راضی نیستند ولیکن گفتند که عساکر ایشان در ممالک
خون هستند بدون اینکه اراده جنگی داشته باشند - الا اینکه
اعتراف کردند که قصد حرکتی بطرف ممالک نظام الملک
میدارند - از این توهم و از وقایع دیگر جنرل ویلسلی یقین
کلی حاصل کرد که ایشان عزم جنگ دارند و فقط منتظر اند
تا اینکه تهیه و تدارک اسباب حرب بانجام و معاهد که با علکر
افتتاح کرده بودند باعضا رسد - فی الحقیقه هر دقیقه مهلت
بجهت ایشان فائده داشت لهذا حکم بکرنل کولنس شد تا
از روی شدت راجه برار اعلام کند که فی الفور باید بجانب

پای تخت خود ناگهبر و سدیا در اگر شوند از روز فردا صبح
 کند و آلا تا بر شاهپور رود *

۱۷۲ بواسطهٔ مصالح مربوطه و گاهندی که حمل و نقلی سهب
 نایب آنها دوشه بود کرل کولس در یست و به هم به حوالی
 این ملاقات یافت اما چون تا سلح ماه بحر حمل و مسافله
 چیزی از طرف ایشان حاصل شد ایشان حالی کرد که دربار را
 بلا تأمل رها خواهند کرد - پس او را بحجتهٔ واحد طاسد بوی
 گفتند که امرای متعنه در شاهپور که در عقب ایشان مسافت
 بهاء و شست میل واقع است خواهند رفت مشروط بر اینکه
 سردار انگریز لشکر خود را بمبئی و مدراس که مساکن ملوف
 ایشان است نفرستد - چمن نمّا که ملک مرهه را نکلی
 برای و زوایت امرای متعنه مگرداند بی العور یّ شد و بالاخره
 قرار بر آن شد که هریک بمسقر حکومت خود مراجعت کند
 شرطی که در ضمن روز که ایشان در حرکت آیند دواح انگریز
 نیز ترکعت بردارند - بالجملة حال بر آن رفت که باید این
 مسئله سالار اهی شود اما چون گاهندی که علی الظاهر این
 معنی در مصمون آن مندرج بود رسد معلوم شد که فقط مسئله
 مردود اول که درجهٔ قبول بیاتنه بود در آن است و دیگر مطلب
 ثانی نکلی نیست - مابراین سهر انگریز یقین کرد که امرای

متفقہ فقط کار را بمی‌آهنگ می‌گذارند فی الفور اردویی ایشان را رها کرد و جنگ بلا تأمل شروع شد *

۱۷۳ سر اوتهر ویلسلی سردار لشکری بود مشتمل بر هفت هزار پیاده و یک هزار فصد سوار و انگریزی و پنج هزار چهار صد سوار و هندوستانی سواي فوج کرنل ستيونس که سرحد ملک نظام‌الملک را نگاه می‌داشت - با سرعت جبلی بجانب احمد نگر کوچ کرد و در هشتم ماه اگست سنه ۱۸۰۳ ع آن قلعه را که یکی از پشت بندهاي مملکت دکن می‌انسنند بحرب یا تسلیم خواندند - روز اول بر شهر یورش بردند و در دهم ماه بر قلعه توپ بسته در دوازدهم ماه مستحفظین قلعه آنرا رها کردند - پس بشهر اورنگ آباد رفت - بالجملة در اثنای این حل عساکر متفقہ با سوار کثیر از کرنل ستيونس گذشتند و ظاهراً قصد کردند تا از رود گوداوری عبور کرده بر حیدر آباد که پای تخت نظام‌الملک بود ایلغار کنند - بالجملة سپه سالار انگریز با حکمت عملي ایشانرا مجبور کرد تا بجانب شمالی مراجعت نمودند اما چون جنگ و گریزی که ظاهراً مایل بودند بکار برند موجب مضرت بسیار میشد عزم کرد اگرچه مجادله مشت و نیشتر باشد تا با ایشان تلاقی نموده کار را یکسر کند و در فوج انگریز جدا گانه بقلیل فاصله از یکدیگر از دو راهی که گمان گذار خصم

بود حرکت کردند *

۱۷۴ این قسم بود معرکه استی که بنیاد شهرت بزرگترین سردارهایی آن زمان را انداخت و اقتدار دولت انگریز را بر طبقات مغلوب هندوستان غالب ساخت - با این همه اعمال دبی در این باب مورد مباحث بسیار شده است و بسیاری را رأی این است که او با عساکر خود با تهوری زیاد در مجادله مشغول و بیشتر مبادرت کرد - از طرف دیگر مداحان دبی میگویند که او همین صورت را غنیمت دانست زیرا که بجهت دل گرم کردن حریف جنگ جز این چاره دیگر نبود - اما از مصون یکی از کاغذهای دلکش که بر طامس منور نوشته است این حجت باطل میشود - در آن مینویسد که قصد حرکتی بجز با تعلق کرنل ستونیس نداشت و هم اقرار میکنند که ظهور جمیع لشکر هندوستان در آن میدان وسیع مایه تشویش بسیار برای او شد - بالجمله خیال کرد که در چنین حل نتوانست بدون نتیجه بر آفت پس بنشیند - سر طامس که قدری با دقت عیب فنون حربیه میجوید میگوید که اگر تصویری بود در مصاف دادن بوده لیکن در اداره خدمتگاهی جنگ همه چیز درست بود - جنرل ویلسلی جمیع التاج خویش را کما ینبغي در کار معین کرد هر نوج اشتغالی مخصوص داشت و دبی هر جا که

دشمن زیاده میبخت بر وقت بطوری که باید گاه با پیاده و گاه با سواره تقویت مینمود - در باب نتیجهٔ معرکه نیز گفته شده است که نقصان و فقدان حقیقی دشمن باین قدر قلیل بود که گویا فتح بکلی روی نه نموده - اما قطع نظر از تسخیر آتشخانه کثیر ایشان و تفرقه و پراگندگی که در لشکریهای بی نظام همیشه بر شکست مرتب میشود احتمال دارد این فتح که بواسطهٔ جمعیتی باین قدر قلیل دست داد رسوخی زیاده در آمیزهٔ مردم پیدا کرد بر آنچه در حوادث متداوله بسبب فتحي خیلی کمتر از این ظاهر میشود - طبیعت اهالی هندوستان خیلی قابل تأثر است چنانچه هر اتفاق غیر متوقع و غریب بر ایشان اثری اقصی الغایه میکند - از آن رو ایشان در امثال و مانند این آثار جلالت همیشه اغراق میگویند و بآنها نسبت تأثیری ندارند میدهند که غالباً از عالم غیب شمهٔ دارد - در معرکهٔ استمئی همت و غیرت اهالی هندوستان مغلوب شد و از آن روز بپسند دانستند که ملک از دست ایشان رفته بحیطهٔ تصرف غازیان قهار در آمد *

۱۷۵ بعد از این فتح سندیها تنها اظهار مطلوب خویش را آغاز نکرد - اما بواسطهٔ اینکه این عمل از معرفت کسانی ملایم شد که وی بقاعدهٔ و شغافاً اختیار قول و قرار را بایشان تفویض

نکرده بود و میتوانست که اعمال ایشانرا انکار کند بنیاد مصالحت
 بر آن نهادن ممکن نگشت - سپه سالار بکرل مستوفیس حکم
 فرمود تا شهر بزرگ بوهانپور و قلعه متصل اسیرگده را که آنرا
 غالباً متبوع التسخیر میدانستند مفتوح سازد - شهر مزبور بدین
 مقاومت تسلیم کرده شد و قلعه نیز بعد از مقاومتی خیلی جزوی
 که جای تعجب است گرفته شد - بنابراین رئیس مرشقی
 بتایاج درخواست صلح کرد و شروط صلحی موقت بجهت
 جمیع ممالک وی که در جنوب رود فریده داشت قرار گرفت -
 پس سالار انگریز لشکر خود را به برار کشید و بالشکر راجه هزار
 در صحرائی ارگازن تلاقی شد و آنجا دید که بر خلاف صلح مزبور
 جمعی کثیر سواره سندیا هنوز مدّ وی بودند - فی الفور بر ایشان
 تاخت و بعد از مجادله که سختی آن کمتر از جنگ اسمی بود
 بکلی فتح یافت - سی و شش توپ از دشمن گرفت و فقط از
 لشکر او چهل و شش نفر مقتول و سه صد و هشت نفر مجروح
 شدند - بعد از آن گاولگده را محاصره کرد و آن یکی از آن
 قلعهای کوهستان بود که قوام و پشت بند هندوستان میدانستند -
 مستحفظین قلعه مقاومتی معتبر از آن که قلاع دیگر کرده بودند
 نمودند و انگریزان در مرتّب ساختن توپها بر اطراف لغزنده آن
 زحمت بسیار کشیدند لیکن در عرض چند روز رخنه ساختند

و یورش برده دیوار بیرون را گرفتند - سنگری اندرون باقی ماند که تا چندی مانع سعی محاصرين بود تا اینکه کپتان کاهیل با دسته فوج زده بر آن یورش برده در قلعه را بجهت انخال لشکر مفتوح ساخت *

۱۷۶ در این اوقات سر اهر میتوانست بجانب مستقر حکومت راجه نهضت کرده با تمام بافهام اقتدار وی پیردازن اما بنقد سفیری در اردو رسیده بود و در خواست کرده که در باب مقدمات صلح گفتگو کنند - سعیر مزبور خواست تا دلیل گوید براینکه سندیا ابداً خیال دشمنی در سر نداشته بود و بعد از قدیمی مباحثه بی فائده در این باب پرسید که به چه شروط صلح صورت پذیر بشود - سالارانگیز جواب داد که باید سندیا ساحل و بنادر کتاک که بجهت تمامیت اقتدار دولت انگیز در سواحل شرقیه در کار است و ضلعه را که در کنار رود ورنه واقع و تا حال اختیار آن مابین سندیا و نظام الملک نه بی نتایج مکره منقسم بود را گذار نمایند - علاوه بر این اقتضای چند امر دیگر هم کرد ولیکن بعدها ترک آنها را نمود و چون فتح کارلگده ممد اتمام مکالمه شد کار در شانزدهم ماه دسمبر سنه ۱۸۰۳ ع انجام یافت و عهد نامه در دیوگان در روز دیگر صحیح شد *

۱۷۷ بعد از تسخیر علیگده سپه سالار بجانب دهلی که

دارالحکومت سلطنت بود و اقامت مردی که هنوز منزلت و لقب بزرگ بادشاه مغل داشت بخط مستقیم حرکت کرد - در وقتی که حصار آن شهر مشاهده گشت دید که لشکری که بسرداری فرانسه ترتیب یافته بود در جای محکم بجهت سد مرور در آن آراسته قتال وجدال است - اگرچه لشکر خصم نوزده هزار نفر بود و افواج او از چهار هزار و پانصد نفر متجاوز نبود عزم کرد تا فی الفور به تاربت آید اما بواسطه اینکه بیرون کردن دشمن از موضعی که داشتند بدون اشکال و صدمه عظیم صورت امکان نداشت بجهت اینکه ایشانرا بحکمت عملی از جای بر آرند همچنین را نمود کرد که رجعتی میکنند - عساکر انگریز این خدمه فارک را بقاعده و ترتیب هرچه تماعتر بکار بردند و دشمن باین خیال که حقیقه فرار میکنند سنگر و سقناق خود را رها کرده با دل گرمی ایشانرا تعاقب کردند - بمجرد آنکه لشکر دشمن خوب در میدان آمد جنرل لیک رو برگردانیده بیک حمله ایشانرا از میدان جنگ راند و جمیع توپخانه خصم را بچنگ آورد و سه هزار نفر از ایشان مقتول و مجروح ساخت *

۱۷۸ عساکر منصوره بجانب آگره حرکت کردند و این شهری بود که با پای تخت لاف برابری میزد و قایل

بواسطه قلعه محکم که جمعی کثیر صیانت آنرا میکردند محفوظ
 بود - لیکن فتنه و عدم انتظام در مستحفظین قلعه افتاد و صاحب
 منصبانیکه غالباً اصل و ذاک ایشان انگریزی بود در معرض
 بدگمانی درآمده مقید شدند - در همان وقت هفت فوج
 از لشکر سندی که از دخول ممنوع شدند بواسطه اینکه مبادا
 از غنیمتی که در قلعه بود حصه بپسنگ آرند هنوز در شهر
 و در مسجد اعظم جای داشتند - اولاً بیرون کردن ایشانرا لازم
 دانستند و این کار بالاخره با زحمت زیاد بانجام پیوست -
 سپاهیان جمله دوهزار و پانصد نفر فی الفور میل بجانب
 فاتحان نمودند - در اثنای این حال امرای مرسته مصلحت
 در معاهده تسلیم دیدند و چون وقت امضای آن نزدیک
 رسید بغتة دوباره بتوپ انداختن پرداختند - بلا تأمل سپه
 بندی مرتب شده در روز نهم ماه اکتوبر سنه ۱۸۰۳ ع زخنه
 در حصار قلعه کردند لهذا دشمن در همین شام بر اقرار آید
 بودن جان و مال تسلیم کردند - غنیمتی که اینجا یافت شد
 بمبلغ قریب دویست و هشتاد هزار لیره انگریز رسید و برسم
 انعام بسپاهیان منقسم شد *

۱۷۹ هنوز لشکری در میدان باقی مانده که مرتب بود
 از چند افواج که از دکن آمده بودند و همچنین از فراریان

مساکر مختلفه کثرت یافتند - جنرل ليک در تعاقب این جمعیت شتافت بخيالي که فقط جمعي گريخته اند که صاحب منصبان ایشانرا بحال خون رها کرده اند بي خبر از اینکه از ایشان مقاومتی خواهد ديد که در جمیع ایام محاربت ندیده بودند - این جمعیت که مشتمل بود بر نه هزار پیاده و پنج هزار سواره و توپخانه همور در پس رفتن تعجیلی میکردند که در غرض ماه نومبر جنرل ليک فقط با سواره از پی ایشان تاخته تزم کرد تا في الفور حمله برده مانع نجات ایشان بشود - بالجملة دشمن که ابرگر حرکت ایشانرا پویشید بزودي در موضعي سخت جاي گرفته پیرودن بند اصطخري که در پیش روی ایشان بود آنرا زیاده استحکام دادند - اول سواره مبادرت کردند و قدري نیز نصرت یافتند لیکن چنان از توپخانه دشمن بایشان زحمت رسید که لازم دانسته شد که ایشانرا از کار باز داشته منتظر آمدن پیاده شوند *

۱۸۰ چون امور سندیا بدین طور بر هم خورد و راجه براج از روی روی گردان شده و بهترین افواج او از پای در آمدند دین که بیست نجات یافتن از معاهده که مایه تحقیر و تذلیل او شود باید خیالاتی که بر آن تشبث جست بود از سر بیزین کند - در سیم ماه دسمبر سنه ۱۸۰۳ ح معاهده

در اردوي جنرل ويلسلي صحيح شد و بنا بر آن در آب
يعني ملكي را كه مابين رود گنگا و جمنا واقع است و چند
خطّه وسيع بسمت ديگر رود جمنا واگذار نمود و بناً عليه
دهلي و آگره كه دارالحكومت پادشاه مغل بود و خود شخصي را
كه نام پادشاه داشت نيز بدست انگريزان سپرد و بعلايه
بروچ را و ما بقي آنچه از اضلاعي كه در سواحل لجزات داشت
از دست داد و از ممالك جنوبيه احمد نگر را به پيشوا و چند
پرگنه عظيم را به نظام الملك رها كرد - اما جاهاي ديگر كه در
وقت حرب از وي گرفته بودند مستردّ شدن - بالاخره با و اصرار
كردند كه معاهده را بهمان نوع كه با پيشوا كرده بودند قبول
كند باینمعي كه لشكري بجهت مدد كه ويرا از اعمالي
ملكناري غالباً فارغ سازد در ممالك خود داخل نكند اما
بجهت عجله وقت از اين مسئله بكملي سر باز زد *

۱۸۱ در اين اوقات كه هلكر زوال ارکان ديگر ملّت مرهه را
مشاهده ميكرد وضع خود او غالباً بي ثبات و پربوك و مگر بود -
در ابتدايي كار چنان فرا نمود كه موافقت او با ایشان متصور بود
اما چون حقيقت جنگ بر پا شد او ساكن ماند و چنين مينمود
كه منتظر فرصت بود كه دول ديگر از مجادله و مقاتله بكملي
از كار افتاده خود مداخله نمايند و پيشي بگيرد - علي اي حال

سلسله فتوحات انگریزان اورا مورد تحیر و بیم گشت و بنوعی
 پی در پی برآمد که قبل از آنکه توانستی تدبیری کافی
 بکنند ایشان مطلب خویش را از پیش برده بودند - پس
 چنین مینمایند که از خواست تا از برهم خوردن اقتدار سندیا
 فرصتی بدست یارن و بنیان اقتدار خون بر انحطاط دولت
 ری نهد - اقلًا هندیا باین قدر بیم کرد که شش هزار سپاه که
 انگریز بیست مدد و معاونت بوی عرضه داشتند قبول کرد اما
 این جمعیت باید فقط بر سرحد ملک مقام کنند و تدارک
 مدد معاش ایشان از اضلاعی که بنقد واگذارده شده بودند
 باید دید - هلکر چون دید که دشمنان باو بهمه جهات احاطه
 میکنند و مقاصدی که در باب فتوح خویش داشت بواسطه
 انگریزان در شرف بهم خوردن است چنین مینماید که بعجله
 قصد محاربت ایشان نمود *

۱۸۲ تهرین تاخت و تار ملک راجه جینگر که یکی
 از دوستان ایشان بود کرد و خواهشهایی خلاف قاعده و بی
 اندازه نمود و در کافذی باسم سر ارتھر ویلسلی نوشت که
 قاصدها میل ملک چون صحرا مرصه نهب و غارت خواهد
 شد لارڈ لیک را فرصت یک نفس کشیدن نخواهد ماند
 و در جنگ مدام بواسطه حمله لشکر من که مثل امواج دریایی

متلاطم قهارند آفات و آلام بر سر لکها بنی نوع آدم خواهد آمد - در همان وقت بالبحاح تمام سندیا و هائر امرائے را که هنوز دم از استقلال میزدند دعوت کرد که انگریزان را در حکم اعدای جمیع دانسته بدشمنی ایشان اجماع کرده بر خیزند - فرمانفرما چون تصمیم عزم در جنگ هلکر داد از لوازم دانست که نه فقط باید بنضعیف و محدود ساختن اقتدار وی پردازد بلکه باید مثل او شخصی را که با وجود وی کار بر جمیع ممالک دیگر قرار و امنیت نمیگرفت بکلی مستاعل گرداند - اما بیجهت اینکه ظاهر کنند که کمپنی از خود غرضی ندارند قرار بر آن شد که هیچک از ممالکی را که مفتوح شود متصرف نشوند بلکه آنها را مابین امرائے که ایشان تا هنوز حتی ظاهراً در اتحاد با انگریزان استادگی کرده بودند منقسم بکنند و بنا شد که حصّه بزرگتر بیجهت سندیا معین بشود مشروط بر اینکه در تدبیر و تحریب حریف بوجه گائی و از روی صداقت معاونت نمایند *

۱۸۳ لارن لیک بمجرّد شنیدن این خبر که دهلی در معرض خطر است بدان صوب تعجیل کرده در هفدهم ماه اکتوبر وارد آنجا شد و بواسطه اینکه آنجا خبر یافت که هلکر با سواره خود در بلاد مابین دو آب تاخت و تارپش گرفته

بود خود در تعاقب وی روانه شده انواع پناهی که نایبی
 بودند سرزادی حمل برادر مرستانه تا بر لشکر دشمن که
 در قلعه دیگر مقام گرفته بودند نایبند - این قلعه مستحکم و یکی
 از مملوکه راجه بهر پور بود و راجه مدکور چون دید
 که نجات انگوریان را دیگر مساعدت نمیکرد بدشمن ایشان
 متوسل شده بود - چون برادر در تاریخ سردهم رسید حصم را
 دید که نایب داشت تمام مورچل و استحکامات زیر حص
 مدکور تعبیه کرده بودند چنانچه نایبانی هم در مقابل لشکر
 ایشان بود و نایب چپ قریه مستحکم - مقابل که
 می العور واقع شد گویا تجدید تماشای معمول بود یعنی
 سپاه انگریز یکباره رؤی توپخانه نایب کی حصم آورده پس
 از آنکه بدشمن نرسیدن بقصا نایب یاسد لکن پس او نزدیک
 رسیدن نایب سرده حمله برده ایشانرا از پیش برداشد و چمن
 اتعاق اساده بود که صوف متعدد توپها که عقب یکدیگر
 تعبیه شده بود هر یک از آن صوف نایب حمله محدود گرس
 لازم گشت - سپه سالار انگریز که سرداری بود نیکوال شجاعت
 مشهور رحیمی حوزن که او شدت آن نایب است در عوکه نایب
 و این رحم عن از آن نایب فوت او گشت و فتح بواسطه
 کرنل مسون نایبام رسد *

۱۸۴ در این اوقات مرمر حوادث امور هلکر را بکلی در معرض بلا آورد - در وقتیکه شکستهای تازه دمار از لشکر قوی وی بر آورده ممالک وی که محلّ فراغ آوردن سپاهیان نو و اسباب دیگر می بود بدشمن افتاده بود - از طرف دکن کرنل والس چند روز و قلاع دیگر آن جانب را تسخیر نموده و از صوب گجرات کرنل مری تقریباً جمیع ملک ملو را تاخت و تاز کرده و در اندور که پای تحت آن بود داخل شده تدارک این میدیده که مانع پس نشستن هلکر شود - فقط بهر تپور که راجه آن هنوز بر همان عهد بود قلب مقاومت داشت و لهذا بواسطه اینکه غلبه بر این امیر فتنه جو بانجام فیروز برسد تسخیر این شهر را از لوازم دانستند - این قلعه در نظر لشکری که محکمترین قلاع هندوستان تاب حملات ایشانرا نیارده بود در اول وهله چندان وقعی نداشت - امثال آن کوهستان صعب الاتقا که به گوالیار و اسیرگده احاطه میکنند در آنجا نبود - استقاماتی که داشت فقط دیواری بلند بود از گل ساخته و خندقهای پهن که قدری صعب المرور بود و خون طول دیوار فصیل که دایره آن شش یا هشت میل مسافت داشت در محافظت شهر مانعی دیگر بود - اما رئیس با جلالت و کیاست و عمارت هرچه تمامتر بصیانت آن

پرداخت و گفت که قوت مملکت مرهستان در پشت رین
ایشان است و اقتدار وی او سختی مورچل و استحکامات -
عالمًا تا حال سحر مستحکمترین قلعهها بقاعده پش صرف
یعنی سه صدی مرتب شده جمعیتی تهی یورش گرفته
مشد که کما نش مدمه حورده هر مقارمندی را از پش
در مباداشند و قلعه را مغتوح مساحمن *

۱۸۵ سمدیا چون دید که جنگ از جانب لشکر شروع
و فتوحات قویّه که در دو این کار مترتب شد بغایت متأثر
گشت و واضح بود که سودائی میبخت که این فرصت
بسیک آورده آبی بر روی کار خویش آرد لکن بی ثباتی
رای و تردّد خاطر که خاصّه حکام هندوستان است سم
این شد که نا بطور و تدبیر متوجّه صوب مقصود گشت -
بالجمله اولاً و یاده ارساق از انگریزان طلب مطالب کرد
و بحال ثعور ایشان لشکر کشد و چون در این باب او را
نصحت کردند اسباب محله را بهانه کرده کار برون بردن
لشکر را تعویق انداخت - آخر الامر در وقتیکه لشکر بعد از
معاهده که با راجه بهرپور کرده شد با عساکر از هم رنجته
و مدمه حورده پس میبشت سمدیا او را در اردوی خود
نماداد و همچنین قبل از این مقدّمه کاری کرد که تا حال

غالباً هیچ کس چنین کاری نکرده بود باین معنی که خانه
 سفیر انگریز را یغما و اوزا گرفتار کرده بود - لارن لیک
 چون فصل بلان نزدیک می آمد نمیتوانست فی الفور امرای
 سرکش را در نقطه وسط ممالک ایشان تعاقب کند اما اقتدار
 ایشان باین قدر انکسار یافته بود که درزود منقاد شدن ایشان
 شک نداشت - لیکن در این حیص و بیض جمیع اصول رویت
 دولت انگریز بالنسبه به هندوستان تغییری عظیم یافت *

۱۸۶ تدابیر عظیمه فتوحات و معاهداتی که بقوت خزان
 مارکوس ویلسلی در باب آنها رنجها برد بواسطه اینکه این
 مملکت وسیع شرقی را در تحت حکومت انگریز بیار در
 انگلند اثری بزرگ کرد و در دلهای اهالی آن ملک واقعی
 تمام یافت - چشمهای مردم از این ظفرهای غیر مترقبه خیره
 شد اما جمعیتی بزرگ از امرای ملکی این رویه را خلاف
 جمیع قوانین حقیقه ملکداری دانستند - یکی بسبب اینکه
 منجر بسلسله بی انتهای جنگ میشد و دیگر اینکه کمپنی از
 نشستن بر تخت سلطنت مغول وجدّ جهد کردن بسبب
 فتح هندوستان از قوائدی که باتفاق اقرار خود بنیان عمل
 ایشان بر آن است پای بیرون خواهند نهاد - مجادله با هلر
 که با شدت تمام بعد از اختتام جمیع جنگهای دیگر بر پا شد

مورد اندیشه بسیار در باب جدال و قتال بی نهایت هندوستان شدند - ارکان مجلس که رأی عامه در ایشان رسوخ بسار کرد و از مخارج بیحد که در آن جنگ بنقد صرف شده بود متأثر شدند قصد کردند تا بکلی تبدیل تدبیر امور هندوستان کنند - لهذا در عوض مارکوس ویلسلی که خواست خواجه دروغ شهرت بحاکم جنگ جو یافته بود مارکوس کرنوالس را بر این عمل منصوب کردند - صاحب مزبور در حقیقت در ایام قبل که حکومت این ملک با او بود اختلاف چندان در اصول این رویه نداشت اما گمان صیفت که وی سیرنی با اقتصاد و تواضع مقرون داشت و چنین میدانستند که رأی او بر خلاف توسعه فتوحات تا باین حد بود *

۱۸۷ بوی دستور العمل دادند تا باصول دیرینی بکلی برخلاف شخصی که قبل از وی حاکم بود عمل کند باین معنی که بهر قسم ممکن باشد در صلح بکوشد و تدبیری بجهت امور اصلاحیه بگذارند که دولت انگریز از آن تجاوز ننمایند و خود از جاذبه جنبیده امرای هندوستانی را بکنج و جدال و صلح و صلاح خود رهاکنند مثل اینکه بعد المشرقین ما بین است - حکام مجالس در انگلند مارکوس

و یلسلی را بجهت شوقی که در خدمت ملت داشت و جلالت و کاردانی و لیاقتی که از وی بروز کرده بود تعریف و ثنا گفتند و فیروزی نمایان را که قرین حل حرب انگیز شده بود بملکات سنیه او حمل کردند - لیکن این تعریف را بالفاظ ذیل یعنی علی العجالة بدون اینکه در منشاء و تدبیر جنگ غریبی شود محدود ساختند - مارکوس و یلسلی از این قید و تعلق بغایت متأثر گشت و نوشت که اگرچه وی شکرانه را که در حق قواد سپاه کرده در اخبار نامه مخصوص حکومت اشتهار داده و لیکن خود را از اعلان آنچه در حق وی گفته بودند معاف دانسته بود و رأی او این بود که اینگونه فقرات در باب عهد و موافقی که در این اواخر انجام یافته بود و همچنین در باب دوام جمیع معاهدات با امرای هندوستان هرجا احداث شک در نظرها خواهد کرد - پس با اصرار تمام بایشان نوشت که شهرت انصاف و علو همت ایشان بقدری بتواتر پیوسته که محال بود کسی بتوان خیال کند که چون منشاء اعمال او را قرین انصاف تصور نکردند از ثمره فتوحات او بهره در شوند :

اداره مملکت بغدادی که در میان وی مدعی بودند بصلح و صلاح مقرون نبود لیکن حرف در این میرفت که تا چه پایه بدون خطر و از روی سداد ترک این رویت بدین نوع بغتة میخوانستند کرد - نادر اتّاعی می افتد که دولتی بزرگ با انصاف بتواند از مداخله در کارهای ممالک اطراف دست نگاه دارد و بکلی اجتناب نماید از کوشش در حفظ صفا از تعدی ظالمین تا یکی بر دیگری بطور نمایان سبقت نگیرد - و احتمال هم دارد که فقط محض خیال بود که اکابر امرای هندوستان از روی راستی با صلح خوبگیرند یا با دولت انگریز در حقیقت موالعت و مخالطت ورزند - غالباً غامبانی بودند که بعد از زوال دولتی عظیم سر بر زده و هر یک بزرگی خود را در خرابی دیگران دیده فقط حکومت مطلق العنان را مطمح نظر و وجهه مقصود و قابل طلب میدانستند - اما جمیع ایشان دیدند که بسبب مداخله انگریزان خیالات خام بزرگی خود که در سر داشتند یا برهم خورد یا باطل شد و عاقر ایشان مغلوب و بعضی از نفیسترین جواهری که زینت تاج ایشان بود رفته شد - لهذا چندان شبهه نبود که چون ایشانرا بحال خود گذارند لابد منازعت در میان ایشان بجهت تفرق بر پا خواهد شد

و یا از دست کمیکه باین مراد فایز شود و یا همه باهم اتفاق کرده سعی بلیغ خواهند کرد تا دمار از دولت انگریز بر آرند و ممالکی که از ایشان گرفته شده بود باز بپنج آرند - بنابراین کسانی که مؤید تدبیر مارکوس ویلسلی اند ماده بجهت اجرای رویتی که امیر مزبور پیش گرفت بنوعی مستعد بود که فقط يك سعی بلیغ که فیروزی انجام آن آسان و متیقن بود ضرورت داشت بجهت آرامی هندوستان و تسکین هرج و مرجی که در هر صورت دیگر مایه خرابی و ویرانی ملک میشد - لیکن بجهت اینکه آن کار بنهایت نرسید اغلب ممالک هندوستان در بلاد اختلال افتاده و بنیان محاربه دیگر که خرج آن زیاد و بخطر مقرون بود نهاده شد *

۱۸۹ لارن ویلسلی بواسطه برهم خوردگی مزاج خویش اعلام کرده بود که بمجرد آنکه جنگ سندیا و راجه برار با تمام رسد بالضروره بفرنگستان مراجعت خواهند نمود اما چون خبر منازعت با هلکر را شنید خواهش ماندن را تا اتمام این نزاع نیز ظاهر ساخت - ولیکن خیال امنای دولت در انگلند بوجه دیگر بود - در سیم ماه جولائی سنه ۱۸۰۵ ع مارکوس کرنوالس وارد کلکته شد و چون شنید که جنگ

مورد حای است عزم کرد تا بی العز بحائب ممالک شمالی
 رن و بعضه سرکشی امور کند - اما بواسطه اصرار اینکه در خدمت
 ملت داشت و بجهت انزام دروسال در وقتیکه س شجوح
 و بعضه پیرای او را از اقدام در اینگونه امور صانع بود این کار را
 بر عهده گرفت - هر روز سب ربح سفر بسیاری وی زیاد میشد
 تا آنکه چون نده عاری پور که بر سواحل رود گنگا واقع است
 رسد پیاده شدن محبور شد و بعد از آنکه تا چندین روز
 میگذشت در محرم ماه اکبر داعی احل را لست گفت - سب
 اینکه بواسطه بمرل مقصود برسد و بواسطه انحطاط قوای
 جسمانی و بعضانه حالت شدن یا ملاحظه کردن احبار حدیده
 نه داشت - سر حورج نالرو که بر ارکل دیگر مجلس عالی
 در خدمت سفت داشت و از عهد مهابت محلقه
 کما یبعی بر آمده ندان درجه ترقی یافته بود که بر حای
 فراموشی است اما بواسطه مشرب و عادات سابقه نتوانست
 نا حس تدبیر و کماست جامع تعوز امور ملکه برسد - و چون
 نه آرای حاکم پیش ویک اصبا داشت و بی پنداشت که
 اس رویه معقول نظر حکومت انگلند است گوشي دلائل نداده
 آنچه لارن لک در باب تدبیرات و مصالح امور گشت اروی
 قبول نکرد *

۱۹۰ سالار مزبور اگرچه بر رویهٔ جدیدین اعتراض کرد اما چون دید که بواسطهٔ حکومت عالی استقرار و قوام گرفته است با فراست کوشش کرد تا باکمل وجه بلجری آن بپردازد - پس با حکمت عملی کلرا بوجهی صورت داد که اظهار مقدمات مطالب از طرف سندیا صادر شد و چون قصد شده بود که بجمع مطالب منازع فیه تن در دهند در انجام معاهده مؤرخه بیست و سیوم ماه نومبر سنه ۱۸۰۵ ع کلر بدین اشکال از پیش رفت - بنابر این امیر مرسته قلعه معتبر گوالیار را بدست آورد و در آنجا سرای سلطنت و دارالحکومه را مقرر نمود - و در چنبل حد مابین ممالک او و انگریزان معین شد و ایشان قطع معاهده با امرای راجپوت و سایر امرائی که سندیا از خراج گذاران خود میدانست بر عهده گرفتند - مطلب آخر آنکه موافق تدبیر جدیدین ملکی بود اما در بارهٔ راجهای بوندی و جیپور که بواسطهٔ این رابطه خدمات عظیمه کرده بودند رأی مردم بر آن بود که این عمل با راستی و صداقت ملت مناسب نبود - هلکر بعد از آنکه سندیا او را رها کرده با بقیهٔ السیف لشکر بجانب ممالک غربیه پس نشست بیست اینکه با سکهان پناه برد - ایشان ویرا پناه نداند و چون لار لیک ویرا تعاقب کرد

اگر تدبیر جدیدیکه سردار انگریز را مجبور بقبول آن نموده موجب نجات وی شد فکرنه بود البته تلاش بنهایت رسیده بود - باجمله هنوز درخواست صلح فکرنه بود که مسئول ویرا با جابت مقرون داشتند با شرائطی خوب بنوعی که تقریباً جمیع آنچه در جنگ از او رفته بود در بلاه بدست آورد *

۱۹۱ در این برهم خوردن عموم معاهدات عهد و موافقی که ببیزانی وسیع با نظام الملک و پیشوا شده بود بالضرورة در قحت ملاحظه آمد - خواش کمپنی بالتسبه بمعاهده که با پیشوا در بامین کرده و منشاء جنگ گذشته شده بود چنین معلوم میشد که قطع و ترک آنست - اما حتمی سر جرج بارلو چون بغور این مسئله رسید محل بود نه بیند که اجرای اینگونه تدبیر مایه بلیات عظیمه خواهد شد - اگر انگریزان نقص معاهده با این امرای بزرگ نموده و افواجی که بجهت نگاه داشتن و ملائم ساختن ایشان گذارده بودند از ممالک ایشان بیرون میکردند این عمل علی الخصوص در چنین وقتی که هنوز آتش عداوت انگریز در سینه ایشان زبانه میزد اغلب ممالک هندوستان را از اقتدار و اختیار انگریز بیرون میبرد و در حقیقت مایه این بود که بنیاد اتفاق اهالی هندوستان را در آینده بجهت زوال ایشان می نهاد -

و همچنین پیشوا با وجود اینکه غالباً با کراهت تمام انگریزان را
نظر میکرد بسبب حالت امور داخلی بلاد خدیش، اقبالاً
بجهت عیال و وقت طالب این بود که بآن واسطه، اقامت
ایمانی شروط معاهده باسین کند - در سنه ۱۰۷۲ - ۱۰۸۰ ع. لاری
منتو که مردی عاقل و بگردان بود در بجای سر جبورج بارلو
نشست و کوشش کرد تا غالباً تنظیم مهمات امور اصلاحیه را
حسب معمول کمپنی مجری بدارد، اما از اجزای تدبیر با
جلادت حتی از اظهار دشمنی در هر وقتی که چنین
مینمود که اعمال امرای هندوستان مقتضی آن بود شانه خالی
نکرد - در ایام حکمرانی او تغییری در اوضاع امور ممالک
عظیمه روی نداد، اما هنوز در خفیه ماده جهت معاملات
مستعد بود و رقم تقدیر بر آن زفته بود که این اسباب بروز
کرده هندوستان را دو پاره در ورطه محاربه خونخوار انداخت *

۱۹۲ یکی از غریبترین علامات وضعی که هندوستان در
این زمان داشت اطوار عسرت و قطع ظریق بود که در سکنه
اغلب بلاد این مملکت رواج داشت - اقوام صحرائی که
پنداری نام داشتند و قواعد دزدی و طراری طبقات مرهته را
بحد افراط بکار می بردند دولت جدید را که هیچ بنیان
ثبات و درآمد نداشت و نتوانست اقامت هیچ وطن یا ملکی

بکنه و بهیچ وجه در مصالح تدابیر ملکی بقاءده شریک
 نبود غالباً تقویت نمودند - صحیح است که مرهتیان غارت را
 از لوازم تدبیر خویش میدانستند لیکن با این همه صاحب
 ملکی و وطنی که بآن محبت بسیار داشتند بودند و صنایع
 مقرر که با ناخت و تاز شان نسبتی نداشت در ایام فراغت
 بکار می بردند - مطالب امرای ایشان در اندوختن مال
 بکلی منحصر نبود اما خواستند تا در اداره امور جمهور نیز
 افتداری پیدا نکنند - برخلاف این پنداریان که صرف قطاع
 الطریق و لقط بواسطه جمعیت مستحق اسم لشکر بودند
 و فخر ایشان نه در جنگ و پیروز بلکه در گریز از جنگ دشمن
 بود - چنانچه اگر احياناً لشکری بر ایشان می تاخت بغتةً
 یا بطور شبخون بهادر کسی بود که زود تر از همه میگریخت *
 ۱۹۳ پتهانان و دیگر لشکرهای مسلمان چون بعد انقراض
 جمیع سلاطینی که از آن طائفه بودند دیگر پادشاهی نداشتند
 که در خدمت او بجنگند منبعی دیگر بجهت اجتماع
 و ازدیاد اواج دزد و دغلی شدند - اغلب ایشان با امیرخان
 که صاحب رشادت و جلالت و درحرب گذشته در تحت
 علم هلکر جنگیده بود ضم شدند - امیر مزبور هنوز از زمان
 باطاعت هلکر میکرد و میخواست که مشیر و مشاوران
 ۱

شود - اما مطلب اصلی این بود که با قریب دوازده هزار نفر سواره گزیده و دو بیست عراده توپ ممالک راجپوت و دیگر حکومت‌های کوچک این صفحات را مرعوب ساخته بر ایشان تسلیمات کند - اگرچه بعینه مثل پنداریان هیچ ملک مقرر نداشت و مانند ایشان نیز همت بر سرقت و نهب می‌گماشت لیکن بیشتر بقاعده کار میکرد و هوای تحصیل اعتبار ملکی داشت - با این همه بقول سر جان مالکوم مسلمانان بسبب میل بهبوط در تجمل و تن آسانی که خاصه ایشان است کمتر از هشتاد و پنج دهشت میشوند بعلت اینکه هنوز اگرچه فعلاً بلزومه وقت تن در میدهند اما غالباً با ممارستی علی‌الدوام در پی کار خود می‌روند - اگرچه امیر خان با پنداریان تعلقی نداشت اما با آسانی جمعی کثیر از ایشانرا بجهت اجرایی کارهاییکه در آن امید استیفای حرص و چپاول ایشان بود میتوانست با خود مع سازد - از این قبیل تاخت و تاز بود که در سنه ۱۸۰۹ ع بجانب برار کرد که در آن ایام در تحت رئیس تن آسا و آرام طلب بود و اگر لارد منتو عاقلانه برخلاف عادت خویش که میل بصلح و صلاح داشت عمل نمیکرد آن ملک را بر می‌انداخت - جمعی کثیر بسرداری کرئل کلوس بخطه ناگپور فرستاده و بامیر انهی شد که ملک مزبور

در حمایت دولت انگیز است - آن شخص مجهول الحال
 جوابی بی اندازه درشت داد اما طولی نکشید که از اسباب
 مختلفه مجبور بر کفست بجانب مالوا شد و فرمانروا بعد از
 ملاحظه زیاده بر اوضاع امور از سر تدبیر و تخریب او که
 اول خیال آن داشته بود برخاست *

۱۹۴ از طرف دیگر معامله با پیشوا نیز بطور دلخواه به هیچ
 وجه از پیش نرفت صحیح است که امیر مزبور از راه تملق
 انگیز شروع بکار کرد حتی اینکه درخواست انبساط التواج
 مددی ایشانرا در ملک خود نمود لیکن مطلب او این بود
 که اداره ملک خود را که تقریباً کلیه از قبضه اختیار وی رفته
 بود دوباره بدست آورد - علاوه بر خطاهای که در تصرف سندیا
 و دیگر حکام بالاستقلال بود اصلاحی عیدیه خصوصاً در
 ممالک جنوبیه بر رسم جاگیر تقسیم یافته مثل قبول فرنگستان که در
 قرون اواسط حکومت شان فقط در اظهار اطاعت و خدمت
 لشکری منحصر بود و بجهت تکمیل این مشابَهت کسانی که
 سیورغال داشتند در ایام اختلال و اغتشاش امور ملکیه که تازه
 رؤی داده بود تقریباً بجهت خود استقلال کلی تحصیل نموده
 بودند - بالجمله استعدای معارفت بدشمنی ایشان کار را بر کمپنی
 تنگ نمود بعات اینکه با بسیاری از ایشان در زمانه پر شور

و شر گذشته معاهده بسته بودند. - با این همه بر عهده گرفتن
که حکومت پیشوا را بر ایشان نه بطور پادشاه علی الاستقلال
بلکه مانند امیر الامرا مقرر دارند *

۱۹۵ اما چون این نوابهای مغرور باظهار این اطاعت محدود
نیز راغب نبودند و مکرر پیشوا را با استدعای معذرت، دواستل
بجهت اثبات حقوق خود و ضبط مملکات ایشان مجبور
ساخته بلا بر خود کشیدند. - بنابر این در عرض چند سال
غالباً بواسطه مدد یا بجهت بیمی که مردم از دولت انگریز
داشتند، اغلب نوابان مذکوره را متقاعد ساخته و بواسطه ضبط
اموال ایشان خزانه خود را معمور کرد - بالجمله چون بکلی
باقتدار پیش ارتقا یافته و رجوهی را که در کار بود انداخته
بود عزم کرد تا رقبه از رقبه اطاعت انگریز بکشد و درباره
حکومت خود را در امرای معتبر مریشی مقرر سازد - بنابر
این بجهت انجام این مطلب - بترمبکچی دینگلیه رجوع کرد
و او وزیر بود و رشید و فرزانه و لیکن مردی حیله باز
و بی اعتماد و از درجه انانی ترقی کرده خود را بکلی
وقف اقای خود ساخت - هم از اول وهله سفیر انگریز ترقی
شخص مزبور را بطور خوشی ملاحظه نمیکرد و طولی نکشید
که بالمشافهه با او در انداخت - پیشوا از جمله تدابیر بزرگی خود

که بکار داشت یکی این بود که انتباهی قدیمه . بالتسبه به گیکوار
که اسم پادشاه فجرات است و با او دولت انگریز معاهده
نموده بود . دوباره تازه کرد و چون در این مقدمه صحبت هایی
درهم و برهم زیاد روی داد قرار بر آن شد که گنگا دهر
شاستری کنونییر اعظم فجرات بود بدولار بونه رفته بطور واضح
کار را صورت دهد و قبل از حرکت تذکره در باب حفظ
جان و رعایت خاطر روی از امملی دولت انگریز گرفته در
حرکت آمد *

۱۹۴۰ سفیر انگریز در این حیص و بیص عزم کرد تا تندیسی
درست بکار ببرد و بجهت انجام دادن معاهده حکم کرد که
لشکر مددی بونه نزدیکتر بیايد - پیشوا که بی شک بیم داشت
که ملادا او را باین حمل قبیح نسبت بدهند به بهانه های مختلفه
از این کار مشانه خالی کرد - بالآخره در نفر که بایشان اعتماد
داشت . با سفیر انگریز هلی الظفر بجهت اطلاع بر مقصد روی
ملاقات کردند . صاحب مزبور چنین وا نمود کرد که از قول او
استنباط کردند که او خیال تحمیل این جرم بر پیشوا ندارد
حتی اینکه در ذکر آوازا که در باب گنگا دهری انداخته بودند کار را
چنان جلوه داد که باین خبر بهیچ وجه امتنا ندارد و فقط
بایشان انهی کرد که چه طور لازم است که پیشوا بسزای

شخصی که مصدر این عمل بود برئت ساحت حال خود ر
 ظاهر بسازد - بالجمله درخواست این شد که ترمبکچی را
 که مردم او را شغافاً بقتل وزیر نسبت می دادند با دو نفر
 از همکاران او که منشاء اصلی این کار بودند سخت مقید بمانند
 که استقصای کلی در این کار بشود - پیشوا بجهت استخلاص
 ترمبکچی زیاده برزیک رنج برد و گاه گاه خواست تا تصدیق
 او را بکند و بار دیگر گفت که گرفتار کردن او در قوه او نبود -
 سوء ظنی که بجهت این گونه کار در ضمیر سفیر انگریز پیدا
 شد باین معنی که پیشوا مبنی بر جرائم ترمبکچی را ببوشاند
 او را بر آن داشت تا با رضای فرمانفرما خواست تا ترمبکچی را
 بقید انگریز بپارند *

۱۹۷ این مطلب بحکم لزوم بیشتر مایه تنفر پیشوا شد
 و باز دیاد لشکر خود پرداخت و معلوم شد که مسند این بود
 که با وزیر موافقت نموده و همراه او از مستقر حکومت فرار کرده
 در بر انگلستان مرهتیان بر کمپنی بکوشد - بنابر این سفیر انگریز
 از لوازم دانست اینکه حکم نهضت افواج مددی را بجانب پونه
 بدهد - اما باجی را چون دید که تیغ عدوان کشیده میشود
 دل خود را باخت و ترمبکچی بدست انگریزان سپرده شد
 و ایشان این واقعه را بغایت غنیمت شمردند بعلت اینکه از

مدتی متداپی دریافتند بودند که بالاخره کار بالمروره بعداعات
 با شخص مشارالیه که آثار دشمنی بطور واضح از وی ظهور کرد
 خواهد انجامید - اما او را فقط بسبب اینکه در رعایت حقوق
 مصلحت آقای خون کوشش مینمود و مخالف با اعتبار اجانب
 بود از کار خارج کردن در نظرها خیلی شنيع مینمود - وليکن
 چون جرمی که او را بر آن نسبت میدادند بجمع وجوه
 در خاطرهای مردم اقبیح و انصح مینمود بعلاّت اینکه در
 حق برهمنی و در محن یکی از مقدّسترین بتخانهای ایشان
 مرتکب شده لهذا مایه آن شد که تدبیر کافی را که سفر
 انگریز در سزای آن نمود در نظرها خیلی جلوه داد *

۱۹۸ پیشوا بعد از فرار ترمبکجی بر استحضار از افعال
 و محلّ اختفای او نیز بکلی انکار کرد و چون ممکن نبود
 که بر کذب این قول دلیلی اقامه کنند در بدائت حال
 اتحاد و صلاح بین مملکتین تقصّل نه بدیرفت - اما حرکات
 باجی را و هر روز بیش از پیش موثر تا وضامندی گشت -
 لاشک فیه که افواج چند علی الظاهر بجهت اطفای ناره
 طغیان فرستاد اما بایشان چنان انهی کردند که نمی توانند
 دشمنی پیدا بکنند و فی الحقیقه با شخصی که باقرار خون در
 معرض مخالفت با تدابیر او بودند مراد در ستانه جاری

داشتند - و بعلاوه سفیر انگریز - معلوم کرد که پیشوا با باغبان
مکاتبات و مراسلات علی‌الدوام میکرد و در دهمی که از پونه
داده میل مسافت دارد با ترمبکچی ملاقات نموده حتی
اینکه مبلغی کرامتد بجهت او فرستاده بود - و در همین اوقات
نیز باستعداد اسباب حرب می پرداخت چنانچه گمان بود
که خیال موافقت با وی داشت - و قول و قرار می نمود
بجهت اجتماع جمیع مرسته بر استعمال اقتدار انگریز در
خفیه با سندیا و هلکر و دیگران از اعرای مرسته جاری بود -
بالجمله چون هرچه بوی درین باب نصیحت کردند بسع
قبول اصفا نکرد و همچنین چون از وی خواستند که تدبیری
که دلیل بر صدق و راستی قول او باشد بنماید قبول نکرد
چنین مینمود که با قوانین حقیقه ملکداری مناصب نبود
که جمعیت مذکوره را فرصت قوت گرفتن بدهند *

۱۹۹ سفیر انگریز حکم بجهت نفست انواع مددی
بجانب پونه داده پیشوا انهی کرد که بجز اینکه سنگر و راری
و پوزندر که از مستکترین قلاع او بود علی‌العجله بدست انگریز
تسلیم کند و بدرباره سپردن ترمبکچی پیش از انقضای مدت
یکماه قرار بدهند در شروع بمعادات مهلت بیست و چهار
ساعت فقط میبایند - باجی راو تا چندین جواب را بتعویق

انداخت اما بالاخره با آن ضعف عقل که غالباً در وقت
 خطر از وی ظهور میکرد بجمع شرائط مذکوره بدون اعتراض
 تن در داد و بنا بر این قلاع مزبور تسلیم و بجهت هر کسی
 که سر تر میبکشی را بیاراد انعامی معین شد - علاوه بر این سفیر
 انگریز بپشوا حالی کرد که نباید پنداشت در رعایت این
 مطالب قصه باختتام می پیوندن بعلمت اینکه چون اولیای
 دولت انگریز را بر او اعتماد نموده است و نباید توقع بر
 تجدید معاهده با سبب بدادن مگر مشروط بر تغیراتی که تفصیل
 آن موقوف بر حکم جدید فرمانروا خواهد بود - بناءً علیه
 چندینی بعد اعلام شد که تجدید روابط دوستی ما بین جز
 بقول شرائط مرقومه ذیل صورت نمی بندد بدین معنی
 که پنجهزار سواره و سه هزار پیاده فوج لشکر مددی شود
 و اضلاعی که مالیه آنها می و چهار لک روپیه باشد بجهت
 مدد معاش ایشان واگذار شود که از آن جمله شهر محکم
 احمد نگر است و پیشوا ترك ادعای منصب امارت جمیع
 مرهته نموده مکاتبت و مراسلت با حکام را بدون واسطه
 موقوف بدادن - پیشوا بهر وجه که توانست در تحقیر
 و در شأنه خالی کردن از این شرائط سخت کوشش نمود
 اما چون سفیر انگریز ثابت ایستاد مهد نامه بدین قرار

در سیزدهم ماه جون سنه ۱۸۱۷ ع صحیح شد *

۲۰۰ در ضمن ذکر اموری که در پونه روی داد - رفته رفته سخن تا بلوئل ایام فرمانفرمایی مارکوس هاستنگس که در اواخر سنه ۱۸۱۳ ع وارن هندوستان گشت منجر شد - چنین مینمود که کمپنی بجهت اینکه شخصی را که اوازه سپاهگری او اینقدر بلند بود بدین منصب عالی منصوب ساخته یقین کردند که اصول تدابیر اصلاحیه یا محض صیانت ممالک خود چنانکه چندی بر آن عمل نموده بودند دیگر صورت نه بندد - و فی الحقیقه طولی نکشید که مارکوس هاستنگس اظهار میلی نمود تا دوباره همان رویت عملی که مارکوس ویلسلی با قدرت تمام بکار برده بود مجری بداد و علی الظاهر عزم کرد تا ترقی جمعیه های قطاع الطریق که روز بروز زیاده بروز داشت منهدم ساخته و تجدید معاهدات با راجپوت و دیگر امرا نموده کلمه تقرر اقتدار انگریز را بر ممالک هندوستان ثابت سازد - اما بسبب وقوع بعضی حوادث غریبه در جالبکه غالباً توقع آن نبود تا چندی نتوانست که بدین کارها ملتفت بشود *

۲۰۱ اقطار وسیعه که از قلل جبال حمایه گرفته تا قفار و براری هندوستان میروند همیشه مولد و مسکن ایلات و

احشامات وحشی و جنگجو بوده است و بواسطه اینکه چنانکه در باب دیگر مسطور شد مشتمل است بر بسیار دره‌های تنگ ما بین سلاسل مرتفعه و صعب‌الارتقا منقسم بود ما بین رؤسائی مستقله که گاهی قبل از این بوجهی که مایه خطر و اندیشه بممالک داخلیه هندوستان شود متفق نشده بودند - بالجمله در اوقات تازه گذشته گورکه طایفه وحشی لیکن شجاع سرداری شخصی جنگجو دره‌های نیپال را که از جمیع گریوهای آن کوهستان عظیم معتبرتر اند در قبضه تصرف گرفتند و دارالحکومه خود را آنجا نقل کرده و با حکمت عملی امرای حوالی و حواشی را با خود دوست نموده ما حاصل را مایه فتح دیگر ساختند - لهذا بتسخیر اقطار مختلفه پرداختند تا اینکه مملکت ایشان متجاوز از هشت صد میل طول یانت و شامل تقریباً جمیع اقصای شمالیه هندوستان گشت - بعد از آن با نظر ثمناً بر وهان وسیعه که لژیایه این کوهستان با زراعت بلاد گوم سیر و قابل مالیه فراوان گسترده میشود نگاه کردند *

۲۰۲ چون اکثر در شجاعت و هم در نظم و ترتیب با فواج مملکت نسبت نداشتند شاین که اگر وقت مساعدت مینمود احداث مملکی میکردند که با اقتدار مملکت ارزنگ زیب دم

برابری میزد - لیکن باید نه فقط با بقیّة السیف دولت مغول
یا سوارۀ بی نظام مرسته بلکه با اقتدار منظم اُن دولت جدید
که سر آمد ممالک هندوستان گشته بود تلقّی نمایند - انگریزان
بواسطه فتوحات عیدۀ که در جنگ گذشته ایشانرا دست داد
بسطی در حدود ممالک خود دادند چنانچه تقریباً جمیع
بلادی که در این کوهستان بود بحیطه تصرف درآوردند -
گورکهان چون دیدند که راه ترقّی بدینوجه مسدود شد تا
چندی تردد نمودند که آیا با غنیمتی مقتدر در اندازند یا نه -
لیکن با اینحال بعضی از صفحات کوچک را که بواسطه حقوق
نامقرّره ملکیت که در آن ملک رواج داشت و میتوانستند
ادعای قدیم آنها را بکنند مستخلص ساختند - بعد از آنکه
مکرر شکایت نموده شد راضی بآن شدند که حکم چند از
طرفین ملاقات نموده ادعای ممالک منازع فیه را فیصله
نمایند - اشخاص مزبوره ملاقات کردند اما چنان مذکور شده است
که کسانیکه از طرف نیال جمع شدند هر دلبلی را هر چند
واضح بود بر اینکه ادعای ایشان بالنسبه بانطاری که متصرف
شده بودند بکلی بیجاست مسموع نداشتند - حتّی اینکه در
مطالبی که مجبور باذعان آن شدند امنای حکومت ایشان
از امضای آن یا شانه خالی کردند یا بکلی از قبول

آن سرباززند - بالاخره چون مارکوس هاستنگس یقین کرد که آتشی فلان خطه بطور واضح ثابت شد جرقه را فرستاد بجهت اینکه تا این مباحثات بی انتها بیان رسد در آن سرزمین بجهت اقتضای حال اقامت کنند - اهالی نیپال در بدایت حال مخالف این حرکت نه شدند اما چون بجهت سالم نبودن هوا آن صفحات را رها کرده جمعی قلیل التاج بجهت محافظت حذر گماشتند اهالی نیپال با جمعیت کثیر پیش آمده و ایشانرا رانده بعضی را مقتول و جمعی را مجروح ساختند - و بعد از این عمل جانی ترده نبود در اینکه بلا تامل باید انگریزان در محاربت دست بکشایند *

۲۰۳ این وقایع مایه تشویش و اندیشه بسیار در کلکته بود و در جمیع دربارهای هندوستان که در انتظار فرصتی بودند بجهت اینکه دمار از دولت انگریز بر آرند مورث مسرت و بهجت هرچه تمامتر گشت - سندیا و امرای دیگر حرکتها کردند که چنین مینمود که مقتضی ازدیاد لشکری بود که بجهت جلو گرفتن امرای مزبور در ممالک ایشان جایی داشتند - اما مارکوس هاستنگس با فراست دریافت که اصلاح امور جز بغلبه قاطع بر اهالی نیپال و ایشانرا بدرخواست مصالحه مجبور ساختن صورت نخواهد بست - لهذا جهت

مساکری که بنقد در موضع جنگ بودند مدد فرستاد و آنها را در یکجا جمع کرد - جنرل اختزلونی که تا بحال بواسطه مصائبی که بر افواجی که باتفاق وی بحرب معین شده در حرکتشان خلل افتاده بود با جلالت بر دشمن تاخت - پیش از این امیر سنگه را اجبار کرده بود که از بلندبهای رامگده تا تلهای مالون که آنها نیز وضعی سخت داشتند مراجعت کند و همچنین قلاع رامگده و بلاسپور و قلعههای دیگر که در این کوهستان بودند مفتوح کرد - در همان وقت چون خطه کمازن از حمله دشمن ایمن نبود کرنل نکولس با افواج چند شهر الموره را که دارالحکومه آن ضلع بود محاصره کرده آنرا در بیست و پنجم ماه اپریل سنه ۱۸۱۵ ع مفتوح ساخت - امیر سنگه که تا کنون در مقام محکم مالون سیت محصور بود بتسلیم کردن مجبور شد لیکن بشرایطی مقرون بعزت بواسطه اینکه اجازت یافت که با افواج خود بشکر بزرگ نیپال ملحق شود *

۲۰۴ امنای دولت نیپال بجهت این نقبات چنان دل از دست دادند که عزم افتتاح مصالحه کردند باوجود مخالفت جمعی از امرا خصوصاً امیر سنگه که حتی عرض داشت که از خاقان چین استعانت نمایند - مارکوس هاستنگس القای شرائط

سخت نمود باین نهج که دشمن باید جمیع ممالکی را که در طرف
مغرب مفتوح شده حتی ترای را که بطور حد جنگلی در
طول دامنه کوهستان واقع است را گذار نمایند - این نقره در باب
ترای یکی از معظمت عوایق امضای معاهده گشت نه بجهت
قیمت ملک بلکه بجهت اینکه اغلب امرای معتبر دربار در
آنجا سیورغال داشتند و مداخل ایشان از آنجا بود - بالجمله
مارکوس هاستنگس باین معنی اعتنائی چندان نکرده یکدل
و یکجهت ماند و دستور العمل داد که نباید این مطلب سد راه
سراجام کار شود و فی الحقیقه سفرای فیپال باین مطالب راضی
شده مهندنامہ را صحیح کرده بودند اما چون آنرا بجهت امضای
امضای دولت خون فرستادند ایشان بواسطه اسباب مزبوره بر آن
و داشته شدن تا از قبول معاهده سر باز زدند - در این صورت
چنین مینمود که دیگر جایی اظهار مماشاتی که بالتنبه بایشان
در خاطر بود نماند و جز از تجدید محاربه چاره منحصر شد -
اما بر این بسیار زحمت مترتب آمد بعلائی اینکه بامید قومی
صلح مستظهر شده دولت انگریز نه فقط در استعداد آلات حربیه
مانند سابق مشغول نبود بلکه بعضی از اسباب و سامان جنگ را
فروخته بود - با اینهمه مساعی فوق العاده نموده و در ماه
جنوری سنه ۱۸۱۶ ع لشکر مستعد کار شدند *

۲۰۵ چون منازعت با نیپال نیک باختم پیوست ملوکوس
 هاستنگس بامول رویه تدبیری چندین که خواست بالعمده
 بمالک وسط هندوستان در پیش بگیرد ملتفت شد که جزئی
 از این مطلب مشتمل بود بر تجدیدن و ازدیاد معاهداتی که بقوت
 خزان با امرای هندوستان کرده شده و جزئی بر استیصال
 طبقات قطاع الطريق که در نقطه وسط ملک سر بر زده بودند -
 بجهت اجرایی مقصود اول اظهار درستی از طرف حکومت
 بهوپال در وقتیکه سندیا و راجه برار تهدید قاحت بان ملک
 میکردند در مبادی حال معقول نظر آمد لیکن بواسطه اختلافی
 که بر مصاربت با نیپال مترتب شد لازم گشت تا با تواضع
 از این درخواست ابا نمایند - پس افتتاح معاهده کرده شد
 با امیر راجپوت جیپور که شکایت بسیار کرده بود باین معنی
 که دولت انگریز او را در سنه ۱۸۰۶ ع بحال خود رها کرد تا
 عرضه غارت خانواده هلاکر و دیگر طوائف دزد و دتل گشت -
 معاهده مزبور تا چندین بزرگی و خوبی پیش میرفت اما
 فقط شهرت اینکه انگریزان بوی مدد و معارفت میدهند
 دشمنان او را ملائم ساخته همه خطر عاجل وقت را از میان
 برداشته آتش مضمود رشک و حسد طبعی سلاطین هندوستان
 در باب دخول و ساگر خارجه بزرگی دوباره اشتعال یافت -

جمعی از امرای مقتدر و زرنگ را که اداره معاهده می‌کردند خائن و بدخواه دولت خواندند و ایشان مصلحت در آن دیدند تا شروطی را که قبول آنها صورت پذیر نبود پیش آورده مانع امضای آن شدند *

۲۰۶ واقعه خونریز درجایی دیگر اتفاق افتاد که تدارک و تلاشی این تکذیب آمل را کرد - راجه برادر که راگوجی بونسللی نام داشت وفات یافته پسرش از وی ماند جسماً و عقلاً بقدری ضعیف که نمی‌توانست حتی نام پادشاهی بر خود گذارد - در این صورت ایه صاحب که بنی هم و ولی هم مستحق او بود همان امور ملک را بعنوان وکالت در دست گرفت و از قراری که معلوم می‌شود این ادعا موافق قانون قرابت بود اما بجهت اینکه امیر دیگر باسم دهرمچی بونسللی جمعیتی از امرای مقتدر را رو بخود کرده بود حرف در آن می‌رفت که آیا ایه صاحب می‌توانست بدون استدعای معاشرت خواجه خود را نگاه‌داری کند یا نه - بنابر آن ایه صاحب مطالب خویش را در باب معاهده ظاهر ساخت و درخواست را مشروط بر این کرد که او را بالشرعی مدد دهند و در اجرای امور نیز تقویت نمایند - مزاج اجزایی مجلس کلکته در این اوقات چنان بود که باسانی و رضامندی تمام قبول

این مطلب را نمودند - لشکری مشتمل بر شش فوج پیاده و یک دسته سواره که کما بیش از جمله کوکبه امیر مزبور شون معین شد و مبالغ همت و نیم لک رزیه نقد در عوض وا گذار کردن قطعه زمین که همیشه منجر بنزاع و حسد میشد سالیانه بجهت مصارف ایشان مقرر گشت - بنابر قول مستر پرنسپ این معاهده با کمال مسرت و ابتهاج در نظر اجزای شورجی جلوه کرد بعلاوه اینکه رأی ایشان آن بود که معامله ایست که ملک برار را از ممالک مرسته جدا میکند و بانگیز مقرر میدارد بیشتر از اینکه در حقیقت این حمله فقط بود بجهت انجاء اغراض نفسانی و بعد از فائز شدن بمقصود امیر مزبور ترک آن خواهد کرد *

۲۰۷ واقعه بر این محاربه مرتب شد که بلاشت کما بیش موجب اندیشه بود یعنی دخول عساکر ما در ممالک امرائی که بحسد و کینه هرچه شدیدتر بزرگی دولت انگریز را مشاهده میکردند - جمیع ایشان در ترقی این دولت انحطاط اغراض طمع آمیز و زوال استقلال خود را معاینه دیده با دقت هرچه تمامتر منتظر وقت مساعد بودند تا بر ایشان تازند - حتی حکومتی ناکپور و حیدرآباد با وجود معاهده که باقرار خود ایشان در میان بود بهیچ وجه قابل اعتماد نه بودند - بعلاوه

اینکه باید که جنگ پنداری در ممالک سندیا و هلکر که با
دولت انگریز دشمنی جانی داشتند جاری شود - در باره سندیا
سرجان مالکرم راستی ذکر میکنند که گاهی امید نبود که
وی نقصان اقتدار را که از دست انگریزان بوی رسیده بود
فراموش کند - جمیع خصامت و تعصب و غرض وی بر خلاف
ما هست جز از تشویش و اندیشه وی امید نداریم و دقیقه
برونداری و عهد و پیمان وی اعتماد نباید داشت - فی الحقیقه
معلوم میشود که چیتو که سردار بزرگ پنداریان بود بالحاظ
تمام بوی نوشته بود که ملائی بوی دهد تا عیالش آنجا از
خطر محفوظ بمانند و گفت از چنین عنایت خاطر من جمع
خواهد شد و با دلگرمی در مقاومت انگریزان توانم آمد - پس
برای از برکت خدا و بخت بلند شما شورش تا اطراف و
نواحی کلکته بلند خواهد شد - همه ملک ویران و خانه
سوخته و ایشان بقدری مضطرب خواهند رسید که البته اخبار
این پایمالی شما خواهد رسید - اما با فعل از عدم مرجعی
اینهمه تدابیر را معطل باید کرد *

۲۰۸ باین مطلب وزرای سندیا جواب دادند که باین کار
نمیتوانند اقدام کنند مگر فی الفور با دولت انگریز برهم
بزنند لیکن خاطر جمع باشد باینکه در حقیقه حتی الامکان ویرا

معاونت خواهند کرد - در چنین حال لارڊ هاستنگس از لوازم دانست که قبل از آنکه ممالک سندیا را رها کند او را باجبار بمعاهده راضی بدارد که شرائط آن او را از مجال مداخله بنوع دشمنی در حرب آینده بکلی مانع شود - بکرنل کلوز که برسم سفارت در گوالیار اقامت داشت حکم رسید که بسندیا بگوید افواج خود را بکلی برآی و رویت فرمانفرما گذاشته پنج هزار سواره بجبهت مدد بفرستد و رجوع مدد معاش ایشانرا نیز ادا نماید و همچنین قلاع هندیا و اسیرگده را بجبهت اقتضای حال تسلیم بکند اما بجبهت اینکه آبروی او ریخته نشود عام خون را بالای قلعه مزبوره بر افرازد - و همچنین باید در خفیه باو بفهماند که ما دامی که محاربه جاری است از مستقر حکومت خود فتنه - در ابتدا سندیا اعتراض کلی کرد اولاً بر اینکه انگریزان داخل مملکت او شوند و بعد از آن بر شرائطی که متضمن آن حرکت بود چنانکه لارڊ هاستنگس از یکجانب و جنرل درکن از سمت دیگر بیک منزلی بسرحدّ وی رسیده بودند قبل از آنکه با گراه تمام عهد نامه را صحیح کرد *

۲۰۹ بعد از آن با امیر خان افتتاح سخن کرده شد و بواسطه اینکه از ارکان معاهده بود مطلب اول این بود که وی لشکر خود را که مایه فتنه و فساد اند بر طرف کند - این مطلب

سخت بود زیرا که از قبول آن باید جمیع اقتدار و اختیار خود را که بنیاد آن در لشکری بود از دست بدهد اما در معاوضه آن کفالت تصرف اسلامی که هلکر بخواهد بدهد و حکومت وی در آنها بدین چنان و مده مستقر نبود با وی نمودند - چون امیر خان قبول باین شرط کرد عامل وی عهد نامه را در دهلی صحیح کرد باین شرط که پیش از آن که بامضای امیر خان برسد یکماه مهلت دهند ولیکن وقت معهود گذشت و اثری از وعده بظهور نرسید تا اینکه افواج انگریز از هر جانب ویرا احاطه کرده عهد نامه را صحیح کرد - چون جمعیت وی متفرق شد چنان مینمود که جمیع اموال کبکبه و دین به خود را در معاوضه انگریز گذاشت و بجهت تکمیل و ترقی این مطالب دقیقه از لوازم تواضع و ظاهر نمودن محبت فرو گذاشت نکرد *

۲۱۰ اوضاع حکومت خاندان هلکر از مدتی چند در اغتشاش کلی افتاده بود - جسونت او که سبب استعلائی آن دو دامن شده بود بعد از نتیجه بدی که بر جنگ انگریز مترتب شده دیوانه گشته بعد از چند سال وفات یافت - ولیعهد وی مله راو هنوز سنی نداشت و در عهد خرد سالی او اختلال و اغتشاش تمام در اداره امور ملک روی داد - از یکجهت تلسا بالی زن هلکر مرحوم که بر عمل نیابت ریاست منصوب شده بود

و از جهت دیگر امرای انگلن که بطریقه نهب و غارت بغایت
 مائل و سران طرفین بودند - خاتون مزبور فقط بجهت حفظ
 اعتبار خود در خفیه درخواست افواج بجهت مدد و معاونت
 از انگریزان نمود - امّا امرای مشرالیه باین امر خلاف کَلّی
 داشتند و لشکریان کَلّیه نیز با ایشان متفق آرای بودند و آرای
 ایشان چنان وزن داشت که قلّسا باثنی جرأت باجرای معاهده
 نکرد - بالجمله چون امر سوء ظنّی داشتند که کار هنوز در میان
 است بنوعی غضب بر ایشان استیلا یافت که او را گرفتار کرده
 و بکله رود برده بقتل رسانیدند و بعد از آن فقط بجهت اتمام
 استعدادات ضروریّه جنگ بنعوبق افتاد *

۲۱۱ در هنگامی که مجالس محاربه‌های کَلّی و بزرگ
 هندوستان باین نوع خوش باختام پیوست دو جنگ دیگر
 که کذالک بر از وقایع بود اگرچه همان اشتهام سائر جنگها
 در آنها نبود در جاهای دیگر واقع شد و مضبوطتر این دو در
 پونه دست داد - پیشوا همیشه از وقتیکه بصیّح کردن عهد
 نامه آخر مجبور شد در استخلاص از باری که اکنون بوی
 گران مینمود بجهت هرچه تمامتر کوشش میکرد و هنگامیکه
 انگریزان در جنگ پنداری مشغول بودند بوی فرصت نیکی بود
 تا دوباره دعوای استقلال خود کند - جزئی تأملی باو مینمود

که انگریزان را اشتغال باین مجادله طول نخواهد کشید و بعد از آن ایشان هر مخالفت را که وی یا امرای دیگر مرهقه اظهار کنند باسانی فرو خواهند نشاند - اما پیشوا مثل بسیار امرای دیگر هندوستان اگرچه بلیات و کیاست موصوف بود و در اجرای تدابیر عموم اهالی شرق مهارتی تمام داشت نتوانست بطور کافی بر تحقیق حال خود ملاحظه کند - مدتی که خود او با انگریزان داشت و در میان امرای خویش مشاهده میکرد و نیز میل جمیع امرای دیگر باینکه در مخالفت انگریزان هم عهد شوند سبب ترغیب وی باین کار شد *

۲۱۲ مدتی طویل بود؛ سخت بر مقام دشمنی خود پوشید و چون انگریزان خبر بوی دادند که قصد جنگ پنداری دارند اظهار موافقت کلی با این مطلب و خواهش اینکه مهمّا امکان در اسعاف و انجاح آن شریک بشود نمود - و در حقیقت در این کار چنان صداقت بکار برد که سر جان مالکوم که یکی از امرای گاردان و مجرب بود بعد از آنکه تا چند روز در دربار او ماند بکلی فریب خورده مسطور ساخت که امتنان او این بود که بهیچ وجه راهمه مخالفت از جانب پیشوا نباید داشت - اما خیال سفیر انگریز هم از اول و شله بر وجه دیگر بود و طولی نکشید که نتیجه آن تنوع یافت - صاحب مزبور

دین که پیشوا معاونت خود را در جنگ مقصود علیه بهانه کرده
 اما فی الحقیقه با اراده که بکلی منافع آن بود با دقت تمام
 جمیع آردی سپاه پرداخت و همچنین زمیندارانی را که تاحال
 در تذلیل و تحقیر ایشان عمداً کوشیده بودند با ایشان بطور تواضع
 و استمالت بنایی سارک گذاشت و کذاک بپوگوکلا را که
 مردی بود با لیاقت و بقبائیت مشهور و تا آن اوقات
 خانه نشین و نوعی از مغضوبان نظر بود بر سر کار آورده اولاً جمیع
 امور را برآی و رویت او مغفوس داشت - اردوی بزرگ
 در حوالی لشکرگاه انگریز برپا کردند و سواران مرعته باظهار
 تهدید و وعید در اطراف لشکرگاه اسپ می تاختند - مساکر
 کرنل بر که تعداد آن بنابر وثوق بیجا بر درستی پیشوا مقرر
 شده بود از سه دسته هندوستانی متجاوز نبود و یک فوج انگریز
 که هنوز از بمبئی نرسیده بودند - چون آثار مخالفت دربار هر روز
 زیاده بظهور می پیوست مصلحت در آن دیدند که افواج را
 بکوچانند بجای نزدیک شهر که بواسطه زاویه رود مولا محکم
 و قابل صیانت بودند - اما سفیر انگریز که خواست او را نسبت
 تقدم بحرب ندیدن غزم کرد که الا باجبار سفارت خانه را
 رها نخواهد کرد - پس مکاتبات تهدید آمیز از طریق شروع
 شد و در پنجم ماه نومبر سنه ۱۸۱۷ ع چنان بغنه بر سفارت

خانه حمله کردند که سفیر و همرایان او هنوز بر اسب سوار نشده بودند که خانه او بغلوت رفت و جمیع اموال و املاک و کتب و نوشته‌جات وی یا برده یا تلف شد *

۲۱۳ جنرل سمتیه با وجود اینکه مقام وی در عقب لشکر بزرگ بود قرار داده بود که اگر روزی بگذرد بدون رسیدن خبر از پونه یقین باین کرد که راه بسته شده است و با جمیع لشکر با آنجانب خواهد شدت - اما یک هفته باین بگذرد تا او برسد و اندیشه آن بود که اگر تا عرض این مدت سپاه را در جای تنگ و متصل در معرض توپخانه و سواره دشمن بدارند مبادا دل باخته عزم فرار کنند چرا که علامت آن از وجهت حال ظاهر شده بود - لهذا سرداران عزم کردند تا آن لشکر قلیل را حرکت داده بمقلله دشمنائی بروند که بنقد با بیست و شش هزار سپاه در مقابل ایشان جای گرفته بودند - باین امر بچندان سرعت و جلالت پرداختند که با وجود آنکه سواران دشمن چند بار بشدت حمله ور شدند و کافی بطراف فوج انگریز رسیدند الا انگریزان بالاخره ظفر دانه و در میدان معرکه مقام کردند - محقق است که دشمن را صدمه بسیار نزدند اما حمله های بی باکانه و غلبه های پی در پی بر جمعیتی بآن کثرت مناسبات در لشکر را تغییر کلتی داد - باین واسطه چون

جنرل سمتھ در سیزدهم ماه نومبر با شمشیر در میان سوار
پیشوا راه کشاده در پونه رسید و تهیه حمله بر اردوی مرهتی
کرد آن امیر فی الفور پس نشستن شروع کرد *

۲۱۴ پیشوا تا شش ماه علی الاصل گردش ممالک وسیع
دکن مبکر و وقتی در اطراف و حوالی میسور و گاهی قریب
برون نوبه عطف عنان مینمود - اما بواسطه احتیاط و سرعتی که
در حرکات بکار می برد حتی اینکه مابین افواجی که از اطراف
مخاضی ید دیگر میشتافتند راه خود را باز مبکر چنانچه متعاقبان
بسر وقت وی هرگز نرسیدند - برای برادرین هشت صد نفر
که بجهت معاونت کرنل بر مقرر شده بود مستظهر گشت اما
کپتان ستانن که سردار این نجوئه بود در دهی جایی گشته
با جلداتی اقصی الغایه اگرچه صدمه بسیار او رسید ولی جمیع
حملات ویران کرد تا اینکه پیشوا مجبور بترك این امر شد
و عقیده مردم این بود که این کار مردانه ترین کارها بود که
در این جنگ وقوع یافت - بالجملة پیشوا چون خود را بیچاره
و در بدر یافت و خبر فتوحاتی که در اقطار دیگر انگریزان را
دست داده بود مسموع وی گشت اظهار مطالب صلح
و صلاح نمود بامید اینکه اگرچه پادشاهی کمتر از حالت اول
باشد باز بوی خواهد ماند - اما فرمانفرما بعد از ملاحظه عدوتی

که مدتها از وی سرزده و چنان حمله که از روی خیانت در چنان وقتی کرده بود تصمیم مزم داد باینکه نام او را از جرگه امرای مستقل هندوستان معز و پیشوائی را نابود سازد - بعلاوه باید که دولت انگلوز در جمیع ممالکی که متعلق باو بود حکومت مستقل بکند اما تا اینکه فی الجمله آزدگی مرهتیان را تسکین بدهند راجه ستاره را که از نسل سبواجی بود و باوجود اینکه مدتی متناهی در گوشه خمبول میزیست هنوز مردم در حق او غایت احترام را موی میداشتند دوباره بر روی کار آورده قدری از اعتبارات پیشین او را مسلم دارند و بجهت تکمیل این مطلب جنرل سمته شهر ستاره را محاصره کرده آنرا باندک منازعت مفتوح ساخت *

۲۱۵ پس کوشش کرد تا خود را بمستقر حکومت سندیا برساند بعزم اینکه چون مقتدر ترین امرای مرهته بود ویرا مدد یا اقلأ پناه بدهد ولیکن راه هایی عبور کوهستان مسدود بود - بالجمله هر روز کارش بیشتر باضطرار کشید و خلق انبوه علم ویرا رها کردند و انگلوزان چنان با حذاقت دور او پره زدند که دیگر او را جایی امید نجات نماند - پس شروع بمراسلت و مکاتبت با سر جان ملکوم نموده بعد از مباحثه چند قضیه باینجا ختم شد که تسلیم شود و بعد از آنکه وعیفه هشت لک روپیه بجهت او

معین آید دست از منزلت پیشوائی برداشته و از جمیع آدما
 هایی سلطنت چشم پوشیده بقیة العمر را دریکی از شهرهایی
 معتبر که از دار السلطنة خودش دور باشد بسربرد - مرکوس
 هاستگس این مبلغ را خیلی زیاده می پنداشت اما اگر این
 ملاحظه بشود که مبلغ مزبور مایة اتمام مجادله با امیری مثل او
 گشت که بر سائرین در اقتدار و بزرگی تقدم داشت چنین
 مینماید که از حد اعتدال بیرون نبود - خوفی که مردم داشتند
 که مبادا مداخل خون را درباره اسباب حاصل کردن رسوخ خود
 در ادارا امور ملکیه بسازد صورت نگرفت باین جهت که بعد از
 این مقدمه خود را بعیش و عشرت که از قرار مذکور همیشه عادت
 او بود مشغول ساخته خواست تا با این طرز جمیع خیالات
 بزرگی سابق را بر طاق نسیان نهد *

۲۱۶ در وقتیکه ملک پونه در این اختلال شدید بود اوضاعی
 تقریباً بعینه مثل این در ناگپور بر پا بود - ایه صاحب انگریزان
 را فقط بسبب اینکه کار وکالت بروی قرار بگیرد دعوت کرده بود
 و تا مادامی که می پنداشت ایشان این مطلب را درکارند
 بر همان عهد ماند - آخر شاهزاده جوان را بقتل از میان برداشته
 خود را بر مسند بر آورد - پس خود را از مدد و معاونت
 خارجه مستغنی پنداشته همان نفرت و اکراهی که عادتاً خاصه

کسانی است که در این وضع اند اظهار کردن و این مایه آن شد که در زمان امرای مرشد که بواسطه جنگ پنداری بقصد دولت انگریز اتفاق کرده بودند شامل گشت - و علامه بر این معلوم شد در وقتیکه پیشوا مشغول با تمام تدابیر تعدی بود ایه صاحب یاری متصل مراسلات و مکاتبات میکرد - بالجمله بعد از معاهده ایل که پیشوا بقبول آن مجبور شد غیرت از خیلی کاست اما چون این خبر استماع نمود که پیشوا دوباره دست بشمشیر برده حمله بر افواج مدعی انگریز کرده است کشت امبدش رونق داری گرفت - پس نشستن باجی را که بعد از آن وقوع یافت او را در تسویف و تردید سیار انداخت لیکن بالاخره عزم کرد که با وجود خطر و چنین امر متابعت او را نماید - در بیست و چهارم ماه نومبر سنه ۱۸۱۷ ع سفير انگریز را دعوت کرد تا در رسومات پوشیدن خلعت ثمین و افزاختن علم زرین که علامت حکومت عالی بود و هر دو از طرف پیشوا باورسیده حاضر بشود - صاحب مزبور عذر خواست و همچنین اظهار نارضامندی نمود بر اینکه راجه در چنین وقت این قکلات را قبول بکند و فی الحقیقه از قرار این معلوم میشود این بی اعتدالی بدون رویت و بی محال بود و مایه استحصال صاحب منصبان انگریز از خطر آینده شد *

۲۱۷ چون انگریزان نمیتوانستند هیچ یک از این کارها را
 برآپه صاحب ثابت بکنند ویرا متکفل آنها ندانستند و لهذا
 در وقت تسلیم ناگیران را رهائی دادند و شرطی که با قبول
 آنها توانست تحت خویش را مستقر بدان بوی اعلام کردند -
 و عبارت از آنها این بود که او بهمه جهت با نظام الملک بیک
 چشم دیده و لشکری در تحت اداره کمپنی شود حتی اینکه
 وزرای وی از دست ایشان نامزد منصب شوند - راجه مزبور
 ناراضا مندی خود را فقط این قدر ظاهر کرد که اگر بجهت وی
 وظیفه چنانکه شایسته شان است معین شوند دست از همه چیز
 برداشته گوشه خواهد گرفت - اما این مسئله موجب نیاورد و لهذا
 بحمله سازی و بهانه پردازی پرداخت که از این حالت مکرره
 انتقام استیلاص یابد - هر جا عساکر جمع شدند و حکم به
 قلعداران و رؤسائی کوهستان رسید تا افواج خویش را فراهم آرند
 و حتی الامکان دشمن را زحمت برسانند - بالاخره مکاتبت
 خفیه که مابین آبه صاحب و باجی راوجاری بود بروز کرد
 چنانچه باجی را ودعوت عتق کردن افواج خود با عساکر پیشوا
 یافته فی الحقیقه اقدام بر آن کار نموده بود *

۲۱۸ لهذا مستر جنکس لازم دانست تا آبه صاحب را حکم
 مراجعت بسفارتخانه نمایان و چون وی قبول این مطلب

نکرد جمعی را فرستادند که او را گروختار کردند و آن هم از اتفاقات حسنه بدین اینکه احتیاج بچیره دستی شون - بالجمله اسیر کردن امرای هند تا محبوس داشتن ایشان آسانتر است و چون بحسن سلوک با راجه پیش آمدند و بعضی از اتباع و اشباع نزد وی آمد و شد داشتند بنمای تدبیر قرار وی در لباس غلام نهادند - چهار ساعت بصبح مانده روانه شن و تا صبح این واقعه ظاهر نگشت و لهذا چون اسپان را منزل بمنزل گذارده بود تعاقب وی فائده نداشت - بهر حال چون جنگ پنداری باختمام پیوسته و باجی راو باسطوار رسیده بود ایبه صاحب چاره نداشت بجز آنکه در اقطار کوهستان مردم جنگلی را برانگیخت - لهذا امدادی دولت انگیز توانستند با شرطیکه معقول نظرایشان آمد باجی راو را که توانا را گوی بونسلوی بون هر مسند آرند اما رقی و فتق امور را بکلی در تحت اداره خویش بدارند *

۲۱۹ بالجمله در سنه ۱۸۲۵ ع واقعه عظیم در وسط هندوستان روی داد - بعد از وفات راجه پوتور در سال مذکور بلونت سنگه وارث مستحق وی چون بواسطه درجن سال پسرعم خون خلع شده بود به سر دادن اختر لونی که در آن اوقات برسم سفارت در دهلی بود استغاثه نمود - صاحب مزبور را

طرفداري کرد اما فرمانفرما که در این هنگام میل او بر حسب
 قاعده قدیم بعدم مداخله در امور خارجه بود بر عمل سفیر
 انکار نمود - آخر الامر استحضار زیاده از این کار ویرا بر آن
 داشت تا تبدیل این رأی کرد و حکم به لادن کمبر میر رسید
 تا بجانب شهر حرکت و غاصب را خارج نمایند - بنابر این
 آن سردار کاردان بایست و پنجهزار نفر و توپخانه معمر بگرفتن
 آن قلعه مشهور روان شد - محاصره در یست و سیوم ماه دسمبر
 شروع شد لیکن بزودی معلوم گشت که گلوله توپ نمیتواند
 در دیواری گلین که قطر آن شصت قدم بود اثری کند
 و لهذا باید نقب زنند - باین واسطه در هژدهم ماه جنوری
 سنه ۱۸۲۶ ع رخنه کرده شد - صبح دیگر یورش بردند و بعد
 از دو ساعت مقاومت مردانه که در آن بسیاری از بهادران
 محاصره اول شریک بودند قلعه مفتوح و درجن سال گرفتار
 شد و دیگر در هندوستان قلعه نماند که بتواند بقاعده بالشکر
 انگریز مقاومت کند - در وقتیکه این مجاهده جاری بود علامات
 شورش در ممالک اطراف بظهور پیوست و بنابر قول اسقف
 هببر شک نبود که اگر این جنگ بخوبی انجام نمی یافت
 اهالی جمیع ممالکی که در جنوب رود جهنا واقع است بر
 می خاسنند که اقلاً بقدر و بر قرار سابق در سرق و نهب

دست بکشایند - بالجمله این فیروزی خیالات طغیان را برهم
زد و تقدّم انگریزان را بکلی برقرار داشت *

۲۲۰ در ماه جولای سنه ۱۸۲۷ ع لارن ولیم بنتنک بر
منصب فرمانفرمایی مامور و انتخاب وی خصوصاً مایه خوشنونی
مستر کاننگ که در آن وقت وزیر اعظم بود شده و لیکن
وزیر مزبور قبل از روانگی وی وفات یافت - صاحب مزبور
چنین معلوم بود که باراد اجرائی قاعده بدون تعصب مقرر
باداره که در آن اوقات از مقتضیات میدانستند بر سر این
کار خواهد رفت - در دهم ماه جولای سنه ۱۸۲۸ ع وارد
هندوستان شده و قلیلی بعد از آن بجهت گردش ممالک
شمالیه روانه شد تا اینکه بغر اوضاع امور برسد و در تشییع مهابانی
اتحاد با امرای مستقل در آن اطراف بکوش - بذکر این با
سندیا در گوالیار ملاقات کرد و تا چندی هم در اجپور اقامت
کرده امرای راجپوت را دعوت کرد که یا خود حاضر شوند
یا سفرا بفرستند - در همین اوقات در مصارف لشکری تخفیف
بسیار داد خصوصاً در بهت و آن مبلغ معینی است که هر
ماه علاوه بر مواجب مقرره بصاحبانی که در سفر و حرکت
هستند، میرسد - این امر احداث نا رضامندی صاحب منصبان
کرد بعلت اینکه بسیاری از ایشان از خانوادهای بزرگ بودند

و بامبد اینکه اوقات با عیش و تجمّل بسر بردن و صاحب ثروت
و مکنّت شوند جلای وطن اختیار کرده بودند - در عرض مدّت
فرمانروایی صاحب موزور محاربه کلبی وقوع نیافت اما شورش
چند جزئی در بعضی از حدود بعیده و وحشی منالک
متعلّق بدولت انگریز منشاء اختلال و اغتشاش شد *

۲۲۱. در سنه ۱۸۳۲ ع و در سال بعد طائفه که چوار نام
داشت که متمکن اقطاع جنگلی نزدیک بسرحد بمگل
بودند زحمت بسیار دادند - از گمرک گریزانیده مالیه دیوان
نمیدادند و بعلاوه بواسطه امکنه ایشان که معب الوصول بود
رفته رفته عادت کردند که کار باجماع میکردند - بنابر آن طولی
نکشید که جمعیت ایشان ازدیاد پذیرفته بقاعده بدایی تاخت
و تاز گذاشتند - گمان وافی بود که بعضی از اکابر و اعظم ایشانرا
ترغیب و تقویت میکنند اما ثبوت آن از روی قانون ممکن
نبود - رئیس ایشان علی الظاهر گنگانراین نام داشت و او
کنخدای ده کوچکی بود در دره کوه و مکانی از گل ساخته و
چند سربوش و سایبان مثل اینکه برای حیوانات میشازند
بر اطراف آن داشت - بالاخره تاخت و تاز بحدی رسانیدند
که هیچ کس نبود سزای ایشانرا در کنار شان نهد و بطور
مقرر بر ایشان تاختن لازم گشت - وقتی چهار فوج بجمعیت

کثیر پیاده می نظام بجنگ ایشان مامور شدند لیکن در فرد
 نشاندن نذر آتشی ایشان زحمت بسیار کشیدند - گنگا فراین
 که هرگز زیاده از چهارصد نفر همراه نداشت مکرر شکست
 یافت و قلاع چوار پی در پی مفتوح و خراب شدند اما
 این قطاع الطريق در پناه اشجار جنگلهای صعب المرور التجا
 میکردند - آخر الامر سردار شجاع ایشان در مقاتله اتفاقی با
 قوم دیگر کشته شد و بعد از آن وانه اتباع وی متفرق
 شدند و دیگر جمعیتی که موجب بیم باشد فراهم نیارند *
 ۲۲۲ در سنه ۸۱۳۴ هجری مجادله شدیدی در در مغرب هندوستان
 راجا بود - راجه کرگ چنانچه پیش نکلش یافت یکی از
 دوستان معتمد علیه دولت انگریز که در تسخیر میسور معاونت
 کلی نموده بود اما درین اوقات تحت و تاج برسم ولایت
 عهد بر پسرش قرار گرفته و او جبگی بود سفاک و با قوم
 و خویشان خون چنان بظلم و تعدی اقصی الغایه پیش آمده
 بود که خواهر او با شوهر لاین شده خون را بحماییت دولت
 انگریز کشیدند - راجه با موار و تعجیل هرچه تماعت ایشانرا
 استرداد خواست و چون این مطلب مقبول نیفتاد کاغذهایی
 خلاف قاعده بحکومت مدراس و فرمانفرما نوشت و همچنین
 یکی از صاحب منصبان انگریز را که بجهت مکالمات پیش

او فرستاده شده بود مقید ساخته از رهائی او ابا کرد -
و همچنین در افواه بود که وضع معادلات با دولت انگریز
بر خود گرفته و دشمنان دولت را که در عدالت ایشان شبهه
نمیرفت جلی داده و اغوا نموده و بنابر این وجوه در غرض
ماه اپریل سنه ۱۸۳۴ ع اشتهاهی از طرف فرمانفرما صدر
یافت که در آن خلع او مقرر و هم اعلام شد که لشکری
در شرف حرکت است بجهت اینکه در ممالک وی داخل
شده متصرف بشوند - چون قلت جمعیت این ملک
و عدم قابلیت مقابله آن با دولت انگریز ملاحظه شوند شاید
در کمال حقارت ملحوظ آید - اما بسبب وضع بغایت
دشوار زمینش که در آن جز جبال مرتفعه در زیر اشجار
متراکمه و صعب المرور نبود و محافظان آن طائفه بشجاعت
مشهور بودند البته امر تسخیر آن مایه تأمل شد *

۲۲۳ چون در این اوقات ملک گوالیار از سائر ممالکی
که هنوز بحال استقلال خود باقی بودند مقتدر تر بود
اوضاع امور داخلیه آن در انظار واقعی وافر داشت - دولت
راو سندیا وفات یافته وکالت ملک را بدست خاتون
بیجا بائی مغوض نموده بود - بانوی مزبور چون از شوهرش
پسری نموده بجهت اینکه تئیت نشینی بر یکی از نسل

ذکور مقرر بشود پسری را باسم جنکو راز با لقب مهر راجه
 مشرف کرده او را بفرزندی برداشت - جوان مذکور چون
 سن بلوغ رسید هوایی حکومت مطلق داشت اما بای
 بتفویض آن بهیچ وجه مائل نبود - بنابر آن جوان
 مزبور بکفران نعمت باقی نزم کرد تا مهر وجهی که تواند
 ادعای خود را ثابت کند و چون فرمانفرما در مستقر حکومت
 رسید در امر جلوس خود از وی معاونت طلب کرد - اما
 صاحب مزبور بوی گفت که چون گوالیار حکومتی مستقل
 است امکان ندارد که دولت انگریز بهیچ وجه در این کار
 مداخله نماید - پس عواطف بائی را و منتی که بالنسبه باو
 داشت بخاطر جنکو آورده او را سفارش نمود باینکه باید
 بائی را با کمال احترام سلوک کرده صبر هم نمود تا وقتیکه
 بحسب مصلحت دین خود بائی اداره امور را بدست وی
 سپارد - اما جنکو بکلی بقبول این نصیحت میل نداشت
 و در سنه ۱۸۳۳ ع کوشش نمود تا عنان ملکداری را بدست
 خود بگیرد و چون این کار از پیش نرفت راجه جوان
 بخانه سفیر انگریز که از مداخله دست باز داشته آنرا قفل
 کرده بود رفت و تمام روز گرسنه در محن این خانه و عرصه
 قابض آفتاب نشست و آخر الامر چون اذن دخول یافت

و درخواست وی در باب مدد اجابت نشد سر بر خط
انقیاد بانی در آورد *

۲۲۴ بالجمله از طرف دیگر اغلب سپاهیان از حکومت
زنی بتک آمده و از بیجا بانی مستقر و گویا مائل
بنغیروی شده فرد بانی بر دریاچه و ثاق راجه گذاردند و او را
بدر برده پادشاه خود خواندند - بیجا بانی بعضی از افواج
که هنوز با او بستگی داشتند پناه برد اما ایشان با مخالفان
که جمعیتی زیاده و هم همه آتشخانه را در تحت تصرف
خود آورده تاب مقاومت نداشتند - بالجمله بتوسط سفیر
انگریز قرار بر آن رفت که جنکو بتخت بر آید و دولت
انگریز او را رئیس بخواند و بیجا بانی بدون آنکه کسی متعین
شود تا دینا پور برون - القمه بانی در این شهر پای ثبات فشرده
بالاخره بعد از آنکه اطراف شهر فرو گرفته شده و کارش با مضطرار
رسیدن تسلیم کرد و ده لک روپیه در وصیفه او مقرر شده در
فتح گده منزل گزید - در این کار کمپنی باصول رویت
عدم مداخله در امور خارجه و اقرار بسلطنت هر کسبکه
فی الحقیقه سر رشته کار را در دست خود داشت میپرداخت -
اما بعضی بر این تدبیر ملامت کرده اند که تغییری که وقوع
یافت بجهت نقل حکومت از خاتونی که عادات صلح

و صلاح مبداءات بجوانی جنگجو و متهور و جاه طلب بر خلاف مصلحت ما بود و فی الحقیقه هم در دربار و هم در لشکر اختلافات عظیمه چندی که در آن ضمن امتنا بمصلحت دولت انگریز نشد روی داد و لیکن بالاخره آثار جلالت از جنگو باین قدر ظهور کرد که توانست اقتدار بالاستقلال مقرر کند *

۲۱۵. قلیلی بعد از آن واقعه عظیمتر درباره مان سنگه وئس جوده پور روی داد و آن اینست که فرمانفرما او را بنوع ثواب و خراج گذاران بر اقتدار سابق گذاشته بود - اما چنین دانسته شد که امیر مزبور بهیچ وجه از عهده شرائط موثرف علیه کما ینبغي بر نیامده بود و چون در مجلس امرانی که بجهت ملاقات فرمانفرما در سنه ۱۸۴۲ ع در اجمبر اجتماع کردند حضور نداشت محال بود که او را مثل بدوستی و اطاعت شمارند - و ملازه بر این قاعدوسال خراج پس افتانیده و پناه بطوائف قطاع الطريق داده و در وقتیکه در قلع و قمع سارقان از وی استعانت نمودند از امداد ابا کرده بود - چون نصائح بر این اعمال نموده شد از جواب او خواهش تن در دادن یا بمقتضای عهد و پیمان خود عمل نمودن بهیچ وجه معلوم نشد - بنابر این ختم بر آن شد که لشکری که کفایت

تسلیم کَلّی یا خلع او را بکنند فرستاده شود و بجهت اتمام این مطلب حکم بر آن شد که ده هزار نفر در نصیر آباد در ماه اکتوبر سنه ۱۸۳۴ ع اجتماع بکنند - مان سنگه بمجرد شنیدن این کیفیت سی نفر را با حشم و خدم بسیار برسم رسالت باجمیر فرستاد تا اینکه با سفرای انگریز که در آنجا بودند مکالمه بکنند - رسل مزبوره در ابراز خصوصیت مخدوم ایشان بدوالت انگریز و استعذار از اینکه مصدر غضب آن دولت شده مبالغه نمودند - بایشان گفته شد که بهیچ قول ایشان اعتنا نخواهد شد مگر اینکه منجر ببعضی اعمال مقررّه شود باین معنی که بلا تأمل فراریان را بسپارد و مبلغی کرامند ادا نمایند - ایشان بسیار معذرت خواسته در اجتناب از قبول این مطلب غایت جهد مبذول داشتند و لیکن چون پرسیدند که در صورتی که مان سنگه قبول نکنند چه چاره خواهد بود بایشان انهی شد که فی الفور خلع خواهد شد آثار کمال اضطراب نموده مهلت اقلّ در روز خواستند و بعد از انقضای آن مدّت کوششی چند در دفع آن غائله نموده بالاخره بجمع مطالب تن در دادند و بدین وجه طوفانی که متوجّه آرام ممالک غربیه هندوستان بود مندرع شد *

۲۲۶ فرمانفرما بر جمیع این امور تسخیم نمود اما چنین

مینماید که از عهدی که بالنسبه بمعاهد جدید از پادشاه گرفته شد طرفی نه بستند - دو برادر زاده که از برادر بزرگ بودند ادما کردند که چون پدر ایشان اگر زنده بود بر جای برادر می نشست باید که بعوض او ولایت عهد برایشان مقرر بشود - اما در اوائل حال دولت انگریز بدین مسئله ملتفت شده بعد از تأمل بسیار و رجوع بأرای اکابر نصلا و علما و همچنین بدانچه در اینگونه امور در ایام سابق اتفاق افتاده بود که از آن جمله مقدمه پادشاه حال دشلی بود معلوم کرد که بروفق قواعد اهل سنت اگر کسی قبل از تصرف املاک و اموال و حقوقی که بنابر وراثت حق ارست فوت شود اولاد او را از املاک و اموال و حقوق مزوره بهره نخواهد بود و در این صورت حق وراثت ببرداری منتقل میشود - و هم معارضه عجیب مابین دو شاهزاده روی داد که کدام ارشد اولاد بود اما چون هر دو از ولایت عهد محروم شدند مناظره در این مسئله بيفائده بود - یکی از ایشان تا مدتی در انگلند ایام بسر میبرد اما هرچه کوشش نمود کمپنی و پارلیمنت اعتنا نکرده *

۲۲۷ تغییری دیگر در اوضاع امور ملکیه که قدری بدانچه پیش نگارش یافت مشابهت داشت سبب واقعی عظیم در انتظار

مردم هندوستان شد - دولت انگریز راجه ستاره را که نژاد
 خود را نسل بعد نسل بسپوایجی بانی جنگ جوی سلسله
 مرسته میرسانید و چنانچه سبق ذکر یافت پیشوا و امرای دیگر
 او را محبوس کرده بودند مستخلص ساختن و اگرچه جمیع ممالک
 وسیعه متعلق بنخاندان را بر عهد او نگذارند الا اینکه قطعه
 زمین حاصل خیز بجهت او مقرر نمودند مشروط بر اینکه اعتنائی
 کلی بنصیحت سفر انگریز بنماید و طریق مرادیت با ممالک
 خارجه مسلوک ندارد - بنابر این تا سالهایی چند با حسن الوجه
 کار را از پیش میبرد و اظهار تعلق تام با دولت انگریز مینمود
 و بطوری که از اتفاقات سیمه امرای هندوستان بدان معنی نیستند
 همت بر ترقیه حال رعایا می گماشت - آخر الامر آثار مواضعه
 بطور صریح از روی ظهور کردن و تقریباً در سنه ۱۸۳۶ ع کارهایی که
 بوی نسبت دادن صورتی مقرر گرفته در این سه رؤس مسائل
 مرقومه ذیل منحصر شد - اولاً اینکه بعضی از سرداران هندوستانی
 را بترک دولت خواهی کمپنی ترغیب داده خواسته بود
 تا ایشانرا رو بخون کند ثانیاً اینکه از روی خیانت با ابه صاحب
 که در آن اوقات پناه براجه جوده پور برده مکاتبات و مراسلات
 کرده بود ثالثاً اینکه با حاکم گوها که از اهل پرتگال بود بهمین
 طور مرادیت جاری داشته بود - بالجمله بعد از تفتیش و تفحص

بسیار سزاوارت گرانست حاکم بیهیمی بجرائم اربکلی متیقن
گشت و فرمانفرما نیز بعد از تردید بسیار با این فتوی
موافقت نمود *

۲۲۸ سر رابرت وفات یافته سر جیمس کرناک در سنه
۱۸۳۶ ع هرجای ارنشست و چنانچه در افواه افتاده است با
کمال میل بالتسبه با مبر مزبور روانه هندوستان شد - اما چندی
نه گذشت که متیقن بدان شد که مبنای آنچه بوی نسبت
دادند بی پایه نیست ولیکن رضای فرمانفرما را حاصل کرد باینکه
اگر امیر مزبور همان بدهد که در آینده با دقت تمام بایشای
شرط معاهده که مایه جلوس او بر تخت شده بود پردازن جرائم
سابقه بر طاق لسیان نهاده خواهد شد - و همچنین نیز از روی
خواستند که وزیر مقرب خود را معزول کرده بدون استرضای
دولت انگریز او را از اقامت در ممالک خود ندهد - بالجملة
سر جیمس با وی ملاقات نموده این مطلب را عرضه کرد اما
وی بشدت تمام از قبول آنها لحاشی نمود - عقیده دوستان
او آن است که او مغرور و متکبر و در اثبات حقوق خود
واسخ العقیده مختصر اینکه بغایت تند مزاج بود - اما از طرف
مقابل میگویند که بخاطر او انداخته شد که کمپنی کار را با وی
یکسره نخواهد کرد و نیز اعتمادی قوی بر گماشتگان و دکلاهی

زیاد که در انگلند و در پونه و در بمبئی داشت و سالیانه مخارج ایشان به سی صد و پنجاه هزار روپیه میرسید نمود - حاکم بمبئی چهار بار علی التوالی ملاقات نموده خواست تا در عزم او تغییری دهد اما فائده بر آن مترتب نشد و چون در بیست و هشتم ماه اگست از آنجا روانه شد بسفیر انگریز دستور العمل داد که هر کغذی که بوی برسد پیش او ارسال نمایند - چون راجه بر استبداد اصرار کرد اشتهار نامه خلع او در پنجم ماه سپتمبر صدوریات و در هفتم ماه دسمبر او را به بنارس کوچانیده در جرگه امرای وظیفه خوار داخل ساختند - تحت خالی شده برادر او مغفوس شد و در هژدهم ماه نومبرش سنه ۱۸۳۹ ع بر مسند ریاست بر آوردند - یکی از اوائل اعمال او ابطال رسم سَتی مابین هنون یعنی رسم احراق زن زنده بالاش شوهر بود و بعد از این چند تدابیر دیگر نیز که البته متضمن فوائد ملت بود بعمل آورد *

۲۲۹ از طرف دیگر بعضی از اجزای مجلس در انگلند که مبنای اعمال ایشان بر صدق و راستی بود تدابیر مزبوره را از قبیل تطول و اجتناف بلکه مضر نیک نامی انگریز دانستند - و چون مجلسی مخصوص در دوازدهم ماه فروری سنه ۱۸۴۰ ع منعقد گشت سر چارلس فوربس بنابر درخواست نه نفر از اهل

مجلس عرضه کرد تا کسانی را که اداره امور در عهد ایشان بود سفارش نمایند باینکه تا وقتی که در آنچه به راجه نسبت داده شد استقصائی با کمال راستی نشود تدابیر حاکم بهیئی را امضا نکنند - باتی اجزائی مجلس منافع این رأی بودند و گفتند که باید اشخاصی که اجرایی امور داشتند بغیر این مطلب برسند و کتلهائی متعلق باین امر بنظر مالکان امور کمپنی برسند - بالجمله چون این کار کرده و فرصتی هم بجهت ملاحظه این امر داده شد مجلس درباره جمع شد و مناظره بغایت طولانی و گرم دست داد - جنرل رابرتس و جنرل لودوک که برسم سفارت در دربار راجه مانده بودند بالیاح تمام طرفداري ویرا نمودند و اصرار کردند که هیچ اثری که تأیید آنچه باو نسبت دادند بکنند از نوشتجات او بظهور نیامده و هیچ يك از این کارها بر او ثابت نشده است - و همچنین گفتند که بسیاری از وکلا و صاحب منصبان او و علی الخصوص پراهمه سودانی دشمنی بالنسبه باو می پختند و برادرش بامید اینکه برجای او برآید در اثبات گناه فائده خود دانست - اما خیال اینکه با مدد و معارفت حاکم گوها و راجه محبوس ناگهوز با دولت انگریز در اندازد محض توهمی مضحک بود و ممکن نبود که بخاطر امیری که باقرار همگنان بهنر و ذکرت ائصاف

داشت خطور کند - علی ای حال مانند هر متهمی مستحق آن است که بانصاف دریافت جرائم او بشود و دیگران نیز بآرایی ایشان موافقت نمودند - بالجمله باین مقال جواب داده شد که بانصاف هرچه تمامتر دریافت شده است و همچنین ملاحظاتی که باین در حق شهون شده - بسیاری از ایشان مردمی بودند که در اثبات جرم راجه غرضی نداشتند و حتی دوستان وی او را با شدت در باب مواضعه که بدان میپرداخت و نتایجی که بر آن مترتب میتوانست شد نصیحت کرده اند - و شک هم نبود که مکاتبات چند مابین او و چاکم گوها و راجه ناگپور جاری شده بود و این کار فی حد ذاته نقض معاهده بود که مابین برآمدن او بر تخت شد و اگرچه صاحب کیاست بود اما از تدابیر ملکیه و قوفی نداشت و استبعاد هم نداشت که از جانب دیگر خیالات موهومه بیزد - باین همه اقرار کردند که واری کردن امور امیری در ممالک خود خالی از اعتراض نبود لیکن نسبتهایی که بار داده بودند بوی گفته شده و جوابی در خور یافته نشد - علاوه بر آن شرائطی که درام اقتدار وی در آنها منحصر شده در کمال نرمی بود بعلاوه اینکه حقیقه با شرائطی که در اول جلوس وی کرده بودند تفاوتی چندانی نداشت - بالاخره این مسئله قبول نشد و کوششهای چند نیز که در تجدید

آن نموده شد از پیش نزلت *

۲۳۰ سلطنت کابل در اواخر قرن گذشته در تحت احمد شاه ابدالی یکی از مقتدرترین سلطنتهای آسیا شده بود و او بعد از فتحی که در معرکه پانیپت در سنه ۱۷۶۱ ع بر مرهتیلان یافت تحت مغل را ظاهراً بکلی بچنگ آورده بود - اما اقتصاد یا حزم او را بر آن داشت تا با تملع و زریز سواحل رود اتک و درآ در بای کشر تذاصت کند - بعد از آنکه بلخ و هرات و سمن بمالک سابقه منضم کرده بود بنیان مملکتی عظیم نهاد که تقریباً جمعیت آن بچهارده کرور میرسد و در وقت سفارت مستر یلغنسین به پشاور در سنه ۱۸۰۸ ع این سلطنت کما فی السابق در دست جانشین او که شاه شجاع الملک نام داشت بود - اما در آن ایام ملک مشرف بطغیان عظیم بود و چندی بعد از آن محمود میرزا که برادر شاه شجاع بود غالباً بمدد وزیر فتح خان از طائفه بلرکزائی ویرا از آن ملک راند - سلطان جدید بر وزیر حسد بود و او را از خدمت بیرون کرده چشمش بر کند و بواسطه این ظلم برادران فتح خان که بعیار بودند در مدد انتقام بر آمدند - محمود میرزا از جمیع ممالک جز هرات رانده شد و بعد از تغیرات چند کابل و غزنن و قندهار و پشاور در میان امرای طائفه بلرکزائی منقسم شدند - کابل و غزنن حصه

بدست دوست محمد خان افتاد که در اقتدار از ایشان بیش بود - در میانه این اختلال و اغتشاش رنجیت سنگه اقتدار خود را بر طائفه جنگ جو سکمه بکلی مجری داشته و جمیع ممالکی را که در جانب مشرق رود سند واقع است متصرف شده کشمیر را ضمیمه ممالک خود ساخت - خان بخارا بلخ را در حیطه تصرف در آورد و امرای سند رقبه از رقبه اطاعت کشیدند و کمران میرزا پسر محمود شاه که فقط شاخه بود از خانواده احمد شاه که چیزی از اعتبار بزرگاتی مانده بود برگشته معتبر هرات را متصرف شد و بدین طور مملکتی که در این اواخر چندین عظمت داشت از هم ریخته باجزای مختلفه متفرق شد *

۲۳۱ شاه شجاع بعد از اخراج خود در لودیانه سکونت داشت و دولت انگریز وظیفه چهار هزار روپیه ماه بهمه بهت او مقرر کردند - اما سلطنتی را که از دست او رفته بود بنظر تمام معاینه می کرد و چند نفر از امرای خراسان و افغانستان او را تحریص کردند تا کوشش نموده آنرا دوباره بپسند بیاورد - این خیال را منظور نظر ساخته در سنه ۱۸۳۱ ع برنجیت سنگه اظهار مطلب نمود و در دوازدهم ماه مارچ سنه ۱۸۳۳ ع با وی معاهده کرد - انگریزان راضی شدند باینکه وظیفه چهار ماهه را

بلو پیش دهند اما از مداخلت زیاده در این امر سر باز زدند -
 لهذا شاه در بدر نتوانست روانه بشود تا وقتی که زمان سفر
 قریب الفوت شده بود - پس اول قطع اسلح و راجه بهازل پور را
 کرد لیکن جز يك توپ از کار افتاده و یک هزار روپیه چیز
 دیگر از دست وی نیافت و بعد از این با رضای امرای
 سند از رود اتک عبور کرده در شکار پور مقام کرد - ولیکن
 امرای مزبور بدرخواست او بجهت وجه نقد گوهی ندادند
 و شاه شجاع که جمعیت بزرگ فراهم آورده بود عزم کرد
 تا خود این کار را صورت دهد و مبلغ مه لک از آن شهر
 اقتضا کرده جمیع محصول اطراف را ضبط کرد - بنابر آن اهالی
 سند لشکر جمع کردند و بر او تاختند لیکن شکست فلاحش
 یانته بدادن مبلغ مزبور و نیز بفرستادن لشکری بجهت مدد
 آن در دادند *

۲۳۲ دوست محمد خان مست باد فتح خود و نه بدون
 سبب متغیر شده از حرکات رنجیت سنگه که اعمال وی
 هیچ منشاء اصلی نداشت خواست که ممالک از دست
 رفته خود را دوباره بچنگ آرد بلکه آن امیر جاه طلب را
 بکلی در اندازد و چون فهمید که قوتش کفایت این امر
 نمیکند امید کرد که بواسطه اجتماع و اتفاق ملل ترکستان

باین مراد فائز شود و کسی که 'توانست بیش از همه بطور
 مؤثر اورا معاونت بکند پادشاه ایران بود - مملکت ایران در
 معرض تغیرات علی‌الآصال افتاده و علی‌الخصوص در قرن
 گذشته اولاً فتح افغانه و ثانیاً اخراج ایشان از طرف نادرشاه
 وحشمت و اعتباری که سلطنت بواسطه او بر آن ارتقا یافت
 از وقائع دیگر امتیاز دارند - بعد از فوت نادرشاه تا مدتی
 متمادی عدم انتظام روی داده بالاخره آغا محمد خان که
 جد پادشاه حال بود ملک را از این حالت اضطراب مستخلص
 ساخت - دولت ایران در تحت اداره آغا محمد خان و پسر
 برادرش فتح علی شاه اعتنا و اعتباری داشت - اما چون ضرورت
 داعی مقابله با اقتدار روز افزون روسیه شد و برابری با افواج متعدد
 منظم آن دولت صورت نه بست بعضی از بهترین ممالکی که
 ما بین دریای خزر و دریای اسود واقع است از ایران گرفته
 شد - در چنین حال دولت ایران از دولت انگیز معاونت
 طلب کرده ایشان از ترقی قیصر حسد برده مبلغی نقد دادند
 و هم بعضی از صاحب منصبان مجرب را بجهت نظم و ترتیب
 لشکر شاه فرستادند - اما مقصود این بود که اورا فقط بطور
 دفاع مدد دهند و باین واسطه اورا نصیحت دادند تا اینکه
 دست از جمیع خیالات جنگ و فتح باز بدارد *

۲۳۲ . در معاهده که بدین طور بر نفع یکدیگر شد ظاهراً گمان
 دوام و ثبات میرفت اما در مصالح و تدابیر امور ایران تعبیر بدیده
 آمده بود - اگرچه از آن قریبی که در تربیت جنگ یافته بود
 قوت مقاومت با روس نداشت لیکن بهمه جهت از قبلی وحشی
 خراسان و افغانستان بهتر بود - اهالی خراسان که مدتها در تحت
 رؤسائی شجاع و جنگ جو بودند بعد از مجاهدات شدید
 گردن با طاعت نهاده - پس قصد خطه متصل هرات را کردند
 و بعد از فتح آن چنان مینمود که در آن حالت اضطراب
 و تشویش که در افغانستان بود توسعه بلاد ایرانی تا کابل رود
 آنکه اشکالی نخواهد داشت - بدین تدابیر فتح علی شاه با کراه
 راضی شد بیشتر بواسطه عباس میرزا که برادر کوچک ویرا حاکم
 خراسان کرده بود - در سنه ۱۸۳۴ ع شاه وفات یافت و بواسطه
 آنکه عباس میرزا نیز قبلی از ایشان رحلت نموده بود پسرومی
 که محمد نام داشت جانشین جدّ شد - این پادشاه جوان که
 طالب نام بود و قبل از این هم لشکر به هرات کشیده بخوشی
 هرچه تمامتر این تدابیر جدید فتح آمیز را در پی شد که بجهت
 انجلم نیک آن تحصیل رضای دولت روس بکلی ضرور اقتضای
 و احتمال هم داشت نفع بی شمار از تقویت ایشان مترتب شود -
 از طرف دیگر دولت انگریز که همیشه مخالف تدابیر مقرر

بفتح دیگران بوده لابد آنها را که بممالک اطراف حدود خود
تعلق داشت با غیرت مخصوص ملاحظه میکرد - در حقیقت
جایی توقع نبود که دولت روس مائل بشود بترقی خصم قدیم
شان که از او چندین خطه‌های معتبر انتزاع نموده بود و بلا شک
وریب خواهش استرداد آنها در خاطر او هنوز خلجان میکرد -
اما طائفه مقتدر از اهل مشورت خانه دولت روس در اجرای
این مطالب اصرار کردند و رأی ایشان بر آن بود که مبادرت
بفتوحات بعیده موجب این خواهد شد که دولت ایران بهمن
از پیش و بسته بدولتی با این اقتدار و متصل بسدود خود شود -
احتمال هم دارد که خیالات دیگر داشته میخواستند بواسطه
اینگونه تدبیر دور اندیشی آنها را صورت بدهند *

۲۳۴ مسئله اینکه آیا دولت روس قصد فتح هندوستان دارد
یا نه مورد مباحث بسیار شده است و غالباً بی اطلاعی چنانکه
باید از وضع ممالک - میگویند که راه ایشان در میان اقطار وسیع
و غالباً صحرائی ترکستان می‌رود پس قطع درّه‌های هولناک و برف
علی الدوام جبال آن قفقاز هندی باید کرد و همراه بردن
اسباب و آذوقه مختلف لشکر این ایام از چنان راه ممکن نیست -
محقق است که اسکندر و تیمور از این راه آمدند اما اسکندر
بتعاقب کردن دارا تا بلخ مجبور بود و تیمور از ممالک ترکستان

بدرون آمد - و لیکن راه دیگر همت در میان ایران و افغانستان
از طرف جنوبی سلسله این کوه بزرگ هندوکش که موانع
و عوائق بسیار دارد و غالباً فاتحان هندوستان از قبیل سلطه
غزنویّه و افغانه و یار شاه و قادر شاه از آن راه باین ملک آمدند -
با اینهمه بر فرض دولت روس بتواند از این راه چهل هزار
لشکر بفرستد ما چنین می پنداریم که تدابیر سیاسیه روسیه
بیش از آن است که در حقیقت گود این مطلب بر آید -
لیکن اگر لشکری خیلی کمتر از آن بکار آرد یا وعدۀ فرستادنش
کند احتمال دارد که رسوخ شایسته در ممالک غربیه آسیا پیدا
کند و هم مظنه نکند که خلغله در هندوستان انداخته موجب
دهشت دولت انگریز شود *

۲۳۵ از مکاتبات مستر یلیس که در سنه ۱۸۳۵ ع صفر ما بود
چنین مینماید که اینگونه تدابیر محرک اعمال هر دو دولت
بود - در بار ایران نه فقط دعوی هرات را بلکه دعوی قندهار
و کابل نیز شفاهاً کرده و استعداد بسیار بجهت لشکر بر هرات
کشیدن میکرد و ایلیچی روس کونت سمونچ باصرار شرحه تمامتر
ایشانرا بر می انگیزخت تا فی العود باین مهم پردازند - در ماه اپریل
سنه ۱۸۳۶ ع سعبری از پیش امرای قندهار آمده عرضه داشت
تا ایشان در مخالفت و موافقت با دولت ایران متفق شوند

بلکه خود را برسم باج گذاران دانند و امید نیز داد تا بمده
ایشان شاه ایران مانند ناصر شاه تا دهلی برسد - شاه ویرا بمهرآبانی
تمام ملاقات کرد و این معاهده را قبول فرمود اگرچه وزیر ایران
در مراسلت با مستریلیس چنین فراموش که این سخن قول
مجنون است - مستر مکینیل که بجای آن صاحب سابق مامور
شد در ماه ستمبر سنه ۱۸۳۶ ع نوشت که شاه بپنجاب هرات
کوچ کرده است - بالجمله در استرابان بی آذوقگی و بی نظامی
عساکر ویرا بانمطرار رسانید اما ایلچی روس متصل اصرار داشت
تا در زمستان نیز بجنگ پردازند - لهذا چون بلارد درهم که
سفیر دولت انگریز در پترزبورغ بود حکم شد تا این وقائع را
بدربار روس اعلام کنند کونت نسلرون وزیر روسیه جواب داد
که اگر سفیر ما کونت سمونیچ بروش مذکور عمل کرده خلاف
حکم بوده است *

۲۳۶ بمجرد شنیدن این خبر دولت انگریز از مرکز هندوستان
بسفیر ما حکم رسانید تا در بنیان مصالحه مابین ایران و هرات
آنچه حق کوشش باشد بجای بیان - لهذا او عزم هرات نموده
بعد از مشاق و متاعب بسیار پادشاه را که لشکر او از بی آذوقگی
تکلیف میکشید بر آن داشت تا افتتاح قول و قرار کرد و کار هم
بخوبی پیش میرفت - در آن هنگام کونت سمونیچ در لشکرگاه

رسید - پس رأی محمد شاه نکلی تبدیل یافت و معاهده
 بتعویق افتاد باین سبب که صاحب روس نه فقط وجه نقد
 داد بلکه با مصلحت خود حرکات محاصره را تقویت کرد -
 آخر بواسطه اینکه ایام محاصره امتداد می یافت ده روز بعد از
 این شاه مستر مکنیل یعنی ایلچی انگریز را طلبیده گفت که
 مشروط بر اینکه وی از جانب دولت انگریز کفالت نماید
 مطالب کامران میرزا قابل قبول خواهد شد - ایلچی دین که
 اگر قبول کند از دستور العمل تجاوز خواهد بود لیکن از ملاحظه
 بر مظم این مطلب بالاخره بر سر رضا آمد ولی شاه وضع
 صحبت را تغییر داده و اقتصادی مقاصد دیگر کرده دوباره
 محاصره را جاری داشت *

۲۳۷ بزودی معلوم شد که سبب این تغییر ورود قاصدی
 از طرف کنهدل خان حاکم قندهار بود و او اظهار کمال دوستی
 و میل بمعاونت در محاصره هرات نمود و فی الحقیقه معلوم
 شد که قریب چهار ماه قبل از آن کپتان و کووچ که یکی
 از صاحب منصبان روسیه بود از راه ایران متوجه شهر قندهار
 شده در عرض راه با وی با احترام پیش آمده و پول هم داده
 بودند - طولی نکشید که نتیجه این سفارت بروز کرد باینمعنی
 که معاهده انجام یافت که بمقتضای شروط آن شاه ایران اقرار

نمود باینکه شهر هرات را بآرامی قندهار را گذار کند و ایشانرا
 از تاخت و تار هر دشمنی مصون بدارد و بعض این باین
 ایشان اذعان بطاعت او بکنند و به پیش کش و لشکر مدد
 بدهند - معاهده مزبور بواسطه کونت سمونچ از طرف دولت
 روس امضا شد و بنابر آن سفیر انگریز را چون جمیع مطالب
 بخطا رفت بلکه رعایت مرّتی چنانکه باین بالنسبه باور نشد
 در دویم ماه جون سنه ۱۸۳۸ ع اردو را رها کرد - از طرف
 دیگر مطالب دوست محمد خان مایه تردید و تشویش
 شد - فرمانفرما کپتان برنس را آنجا فرستاد تا در دفع موانع
 عبور و مرور تجارت رود سند مکالمه نماید و اگر اتفاق
 بیفتد در تجدید صلح ما بین امیر و رنجیت سنگه بکوشد -
 دوست محمد خان سفیر را بحسن سلوک ملاقات کرده و در
 آن ضمن بزرّی از تدابیر سیاسیه صحبت داشته خواست
 تا حمایت دولت انگریز را بجهت خود تحصیل نماید - فرمانفرما
 کلفذی نوشته او را اطمینان داد که دولت انگریز بطوع و
 رغبت آنچه لازمه خبرخواهی است در قول و قرار صلح
 ما بین وی و رنجیت سنگه که او هم براین امر راضی شده
 بود بجای خواهد آورد و بدین نوع امیر می تواند در
 ممالک خود ایمن بماند اما توقع زیاده از این نباید داشت

و این هم فقط باین شرط که او قطع و ترک روابط ملکیه با
ملل غریبه بکند - اما شرائط مزبور بهیچ وجه برونق آمال
از نبودن و چون و کور و سفیری از شاه ایران رسیدند و
اورا بانواع افتخار و موابد مستظهر ساختند اورا بر آن
داشتند تا معاهده ایشانرا ترجیح داد - پس کپتان برنس مرخص
شده جواب کاغذی که آورد در غایت درهم و پیمیده بود *

۲۳۸ فرمانفرما خیال کرد که از مصالح امور مقتضی ملاحظه
بادقت هرچه تماسر بود - علی الظاهر چاره نبود از آنکه
هرات بالاخره مفتوح شود بمسبب اینکه از قراری که معلوم
شد معاهده قندهار مانع جمیع اسباب نجات آن شهر شده -
پس همه ممالک غریبه آسیا با یکدیگر اتفاق قوی نموده
در نعت رایی و رویت دولت روس خواهند بود و آندولت
هر وقت که بخواهد در رفاه و آرامی هندوستان میتواند
غلغله بیندازد که بلاشک و ریب بسیاری از امراي آن
خواهش و رغبت گردن پیچیدن از رقابت دولت انگریز
میداشتند - در این صورت چنین دانسته شد که اصول رویتی
که بحال جاری و مشتمل بعدم مداخله در امور خارجه بود
در این اوقات نه فقط صورت پذیر بلکه خالی از خطر نبود -
شاه شجاع مستحق سریر کابل بود و طائفه مقتدر باو راغب

بودند حتی اینکه میسر وید نوشت که این طائفه بحکم لزوم
بر کسانی که اقتدار بارکزائی را برقرار میداشتند تقدّم دارند -
شاه شجاع با رنجیت سنگه که در آن وقت با امیر کابل معادات
داشت در کمال دوستی و ائتّاد بود و چنین مینمود که اگر
دولت انگریز باین دو رؤساء پیوند پادشاه در بدر را درباره
بر تخت بر آوردن اشکالی نخواهد داشت و بدین طور اهالی
ملک محکم افغانستان را رو بخود کرده آن ولایت را صدّ راه
و عائق بر حمله از طرف مغرب بسازد - لهذا بجهت انجام
مطالب مزبوره عهد نامه مابین حکام ثلثه در بیست و ششم
ماه جون سنه ۱۸۳۸ ع در لاهور صحیح شد و جمعیتی شایان
از خطه بنگال بجناب رود سندن متوجه و قرار بر آن شد که
جمع افواجی که توانستند از بمبئی بفرستند در آنجا با
لشکر بنگال ملحق بشود - محمد شاه هنوز باجرای محاصره
میرداخت و در بیست و سیوم ماه جون یورش بنابر رأی
کونت سمونچ برد اما صاحب مشرالیه شکایت کرد که
موافق دستور العمل او کار را صورت ندادند - ایرانیان با
جلالت و جوانمردی تمام تاختن کردند اما بعد از خونریزی
بسیار اطمه خورده افغانان از خندق عبور کرده و بشمشیر بدست
ایشان را تعاقب کردند - بالجمله چون هنوز اطراف شهر را

فرز گرفته بودند و مشاق و متاعی که بواسطه بی ادبیتی
 روی داد علی الظاهر عالماً مدفع شد سعر انگیز کرل
 ستدرت را فرستاد تا اعلام نکند که اگر محاصره را همور محری
 دارند این امر علامت معادات حقیقی با دولت انگیز
 دانسته خواهد شد - و موقع شکست که چون شاه از معاهده
 منور و از آنکه انواع انگیز در شرف حرکت بحال انعاسی
 اند استحصار دشت این بعلم اثر کرد - در چهاردهم ماه
 اگست اعلام درصای کلی نمود اما تا بهم ماه سپتمبر از آنجا
 روانه نشد الا اینکه در معاهده با کامران مرزا موافق شرائط
 سابقه کوشش نکرد *

۲۳۹ در ماه اکتوبر سنه ۱۸۳۸ ع لارک پالمستش بطور
 اعتراض دایلمای دولت روس نوشت و خواهشی را که ناقرار
 خود در باب دوام صلح و صلاح در ایران نموده بودند بحاظ
 ایشل آورده پرسید که یا اراقوال دربار یا اراعیال ویرا باین
 تدبیر ایشلرا بپردازند - کومت سلورن دو کلتد علی التوالی
 نوشته بهمن اظهار صلح اعاده نمود و علی الخصوص از هرگونه
 قصد ضد و سلبی انکار کرد علت اینکه صورت پذیر نبود و هم
 هیچ وجه نامول زوید حقیقی مقرون بصواب مناسب نه -
 اما دانستن لالی غریب تصدیق افعال صاحب مصلحتی که

در محاصره هرات بودند حتی کونت سمونج که در آن کار دست کلّی داشت نموده گفت که این کار فقط بواسطه مدد دولتی بود که ما بین رابطه مولات استحکام داشت و بعلاوه دولت مزبور در حال احتیاج بود و معاهده قندهار نیز صرف بواسطه مدافعه دشمنان طرفین انجام یافته بود - بالجمله اعلام شد که این هر دو نفر باز خوانده و جنرال دوهامل بر منصب وزیر مختاری مامور شده است و نوشت که صاحب مزبور اقتصاد و میانه روی بقدری مشهور است که نصب او فی حدّه ذاته دلیلی از همه قویتر است بر اینکه دستور العملی که بوی داده شد به چه وضع است - بعلاوه نوشت که قیصر روس از امضای معاهده قندهار اگرچه خالی از مضرت بود سر باز زده بعلمت اینکه از حدّ تدبیر مقرر بیرون بود و در نزاع داخلی امرای افغانه خون را سهم و شریک نداشت - و چون این کاغذ در پنجم ماه می سنه ۱۲۳۹ ع و در وقتیکه خبر مهمّ انگریز بکلّی معلوم شد مسطور شده مثل آن بود که دولت روس بر عهده گرفتند که بالنسبه بحرکت ایشان دم مقابلّه نخواهند زد - بنأ علیه لارن پالمستن اگرچه از قبول استدالات مسطوره ابا کرد اما اظهار رضامندی کلّی از نتیجه این کار نمود *

۲۴۰ در اواخر سنه ۱۸۳۹ ع واقع که علامات احلائی
 منظم داشت رژی داد و آن این بود که رنجست سمگه وفات
 کرده مملکتی را که خون او سالی آنرا گذارده و چنانچه عقده
 مردم بود قوام و دوام آن تقریباً بکلی نسه در نکارت و
 خلالت از بود بعد از خون گذاشت - مرقوم گشت که پسر
 ارشد او اگرچه در رنجست نمود اما ثبات رأی و خلالتی که
 اداره امرای نسه خو که باید سرزری ایشانرا بکن و مقصی
 آن بود انصاف نداشت - شرسنگه که یکی از پسران دیگر
 رنجست سمگه بود اما نسب علمه حسن پدر از موافق او
 بهره مند شده قدری بدرایت و حدت طبع پدر موصوف
 بود - چون بس رشد و بلوغ رسد و آثار کردایی آشکار در
 نمودن حرته از او ظهور کرد پدر البعات باز فرمود حتی
 اینکه حکومت کشمیر را بازگذاشت و مگوبند که در آنجا نظام
 و تعدی فرمانروائی میکرد - نالحمله چون کهرک سمگه بلا شگ
 و ریب وارث مستحق بود و ددان جهت دولت انگریز طرفداری
 او را میکردند فی العوز در قیمت نشت اما رئیس حدید
 حرات کرد تا آن که دیهان سمگه را که وزیر کارداں پدر او شده
 بود از نظر انداخته اعتماد ناصر دیگر چیت سمگه داشت -
 نایبهمه چون دیهان سمگه را هنوز وضعی تمام در انظار بود

مصدر قتل حریف خود شده و کهرگ سنگه را مقید ساخته سر رشته جمیع امور را بقبضه اختیار فونهای سنگه پسر کهرگ سنگه که هنر و شجاعت داشت سپرد - در پنجم ماه اکتوبر سنه ۱۸۴۰ ع رئیس خلع شده بعد از بیماری طویل راه آخرت پیش گرفت و احتمال کَلّی میرفت که او را زهر خوراندند - در وقت تجهیز و تدفین وی تیری از بالا پائین افتاده سبب فوت فونهای سنگه شد و بعضی را اعتقاد این بود که این حادثه هم از روی قصد و عمد وقوع یافت - بنابر این دیهان سنگه را بارتکاب این هردو فعل شنیع نسبت دادند و او بلا تأمل شیر سنگه را طلبیده او را بتخت برداشت اما چون یکی از یوهای فونهای سنگه حمل خود را اعلام کرد مادر امیر مزبور که خاتونی ثابت الرأی بود جانب این زن را گرفت و چون شیر سنگه دریافت که خاتون رسوایی در لاهور پیدا کرده است که او یزای مقاومت با آن ندارد ترک حقوق خود را کرده از شهر بیرون رفت *

۲۴۱ اما غرض او فقط این بود که اتباع خود را که بنوعی از استقلال حکمرانی بر بعضی از اضلاع این ملک پر شور و فتنه داشتند جمع آوری نماید و طولی نکشید که از هر طرف امید تقویت او را دست داد اگرچه در وقت مراجعت

مستقر حکومت پانصد نفر بش همراه او بودند لکن هر قدر بدبیکر شد آمده طغر دیا تر مسمون و بعد از آن دهان سگه با جمعیتی کثیر ناری سم شده کلر را به یکی سرانجام داد - ملکه اگرچه هنوز قدری سر حساسی کرد اما بعد از چندینی بشرط اینکه با او اقرار حال بخشی و مررت نماید لاند شده تسلیم کرد در انهای اس اتفاقات مرده لشکری کثیر از طرف دولت انگریز دور حدردن ملک را درو گرفته با دقت تمام مواظب هر حرکت شدند - اما چس مسمون که اسباب مداخله در امور ملک موحود نبود رمی التحفه معروض این امر شدن بدو آنکه ملک را نکلی در حمله تصرف در آوردن صورت نمی بست - آثار تردید و تشویش ظاهر بود اما سم معادلات انگریز شرسنگ را تا چندینی از کلر نارد داشت و دولت انگریز در ناخرامی مطالبی که در آن اول نشر لزوم داشت مبرداحت *

۲۴۲ در این اوقات حالت آرامی وسط انعاسان فی الحمله مشوش بود - سر حال کس راه سمن را ترک کرده و سمت بمعل عطف عمان نموده با بعضی از انواع لشکر از آب سمن در انک عبور کرد و بهمدرسل مراجعت نمود - بالحمله مصلحت وقت امضا کرد تا جمعیت شایان سرداری سر ولویی کس

مصدر قتلگمارند بجهت اینکه اگرچه از کسانی که بایشان گمان
 سرشت میرفت کسی نمائده بود الا اینکه آثار و علامات
 واضح بود که مردمان بحکومت جدید راغب نیستند و این
 امر خصوصاً از مؤیدان اجنبی آن هویدا بود - مذکور است نیز
 که شاه و پسران او ترک مبالغات و احتیاط نموده در جلب
 خاطر مردم سعی نمیکردند - عقبه لشکر از صاحب منصبان
 و سپاهیان انگریز بقتل میرسیدند و بعضی از امرا علی رؤس
 الاشهاد دم از مقاومت زده بجز باشکال بسیار مغلوب نشدند -
 عظیمترین این وقائع در پیشوت اتفاق افتاد که کرنل ارچر
 خواست تا دروازه شهر را آتش زند چنانچه در غزنین واقع
 شد اما بسبب بی جنسی باروت این کار از پیش نرفت
 و صاحب مذکور لطمه خورده پس نشست و شست و نه نفر
 در این امر مقتول یا مجروح شدند - بالجملة بعد از آن
 دشمن قلعه مزبور را و قلعه خنکی را که بآن اتصال
 داشت رها کردند *

۲۴۳ بعد از آنکه دوست محمد خان از پشت کوهستان
 کابل سر بدر آورد چون امرای خلوم و خوندوز ویرا بهربانی
 و مروت سلوک کردند متوجه بشا شدند بامین اینکه باین
 دربار که مقتدر ترین ممالک ترکستان بود استغاثه نمایند -

اما خان بخارا از حرکت روسیه بجانب خیوا مستعشر شده و باندیشه اینکه چنان که حوادث حشم دولت انگریز کند نه فقط از قبول درخواست ویی تحاشی نمود بلکه او را مقید ساخت - در ماه اگست سنه ۱۸۴۰ ع دوست محمد خان از بند اسار رهائی پیدا کرد و چون امرائی که در ثغور ملک سنکی داشتند باو هنوز ملل بودند در احتیاج معارف و مساعد نماد و از ایلات ادبک و اتباع قدیمه خود جمعیتی شایان باسانی گرد علم خود فراهم آوردن - حتی اینکه والی خلوم با ویی هم شده دست در جنگ کشاد و مسا کر متفق از راه دره های کوهستان بسمت کابل در حرکت آمدند و آن مستقر حکومت که از سد منبع کوهستان بیش از پنجاه میل مسافت نداشت بکلی عرضه حملات امرای مذکوره گشت - پس دوست محمد خان بشهر محکم سگهان که بر حدود ملک واقع شده عطف عذر نمود - مستحفظان این قلعه جمعی کثیر از افغانان بسر داری کپتان هکینس در تحت اداره صاحب منصبان انگریز تربیت یافته بودند لیکن به جرد ورون دشمن بطرف باصیان پس نشسته آثار قا فرمانی و بی نظمی بطور رسانیدند حتی اینکه دسته چند لشکر را راه کرده بدر زدند *

۲۴۴ در این اوقات یکی از پسران دوست محمد خان در گریوه معتبر غور بند در قهستان جای داشته و جنرل سیل بر او فرستاده شد و در بیست و نهم ماه بر سر وی تاخته دید که او در دهی که دیوار باغی و سلسله از قلاع آنرا محفوظ داشت جای گرفته بود - فوجی بجهت یورش ترتیب داده چنان بجلاوت پیش رفتند که چون بمقامه پنجاه ذراع از پشت دیوار رسیدند دشمن جمیع موانع خود را رها کرده دم علم ساخته بجای که سواری نمی توانستند ایشانرا تعاقب کنند هزیمت یافتند - شش نفر فقط از انگریزان مجروح شدند - پس جنرل سیل شنیده که بعضی از امرای متوّر در قلعه جلگا که شانزده میل بسمت شمال و مشرق مسافت داشت تحصّن جسته بودند - در صبح سیوم ماه اکتوبر اطراف آنرا بکلی فرو گرفت اما بواسطه خرابی راه نتوانست توپخانه را قبل از چهار ساعت عصر بکار بیاورد - روز دیگر در ساعت سه عصر رخنه قابل صعود شد و کپتان ترسن با ششده از لشکر متکفل یورش بر آن شدند - دسته مزبور بر سر سوراخی که در دیوار کرده شده رسیدند لیکن دشمن از خانهای اطراف چنان آتش بر ایشان می باریدند که پس از جدّ و جهدی زیاد مجبور شدند تا بدرّه که در نزدیکی بود پناه بردند *

۲۴۵ این جای بهیچ وجه قابل مبادت نمی نمود باین واسطه که فقط دیواری سست و فصیلی تنگ و خاکریزی بی فائده داشت و سمت شمالی درختها و خرابه ها بمسافت پرتاب طمانچه دشمن را بخوبی پناه میداد - ایشان بزودی باجماع کثیر بهمه جهات فراهم آمدند خصوصاً بطرف شمالی و اینجا لشکرگاه را که با خرج سنگین در سنه ۱۸۴۰ ع بنا شده آتش زدند و علی الاتصال تنگها را گشاد میدادند - چون بیرون کردن ایشان از این موضع لازم دانسته شد کرنل منتیبه بر جمعی کثیر سواره و پیاده مامور شد - سردار مزبور بعد از تسخیر سه مقام که احتمال داشت که مانع کار شود بر انبوه خصم که بر تلای که در پیش رو واقع بود قناعت - بمحور رسیدن وی حریف بغتاً برهم خورده پشت دادند و تا مسافت بسیار هزیمت شدند و در اثنای آنحال از حمله سواره که کپتان الدفیلد بآن مبادرت کرد مدد بسیار خوردند - پس حمله بر عساکری که در اطراف دیگر شهر بود برده ایشان نیز با همان سرعت و با وحشت تمام بدر زدند و طولی نکشید که غالباً افغانی با سلاح در نزدیکی جلال آباد بنظر نیامد *

۲۴۶ در این اوقات کابل محل حوادث عظیمه گشت که

که فی الحقیقه امثال آنها در جمیع تواریخ ما در هندوستان واقع نشده است - چنانچه مذکور شد سفر باین ملک نه بواسطه تسخیر بود اما باین اعتقاد که پادشاهی که اخراج بلد شده است اگر دوباره بر سر ملک آید جمعیتی بقدر کفایت مقتدر خواهد داشت که تحت او را نگاهداری کنند - بالجمله اکنون ظاهر شد که وی جز حمایت انگریزان دستگیری دیگر ندارد و ایشان باین سبب مالک حقیقی افغانستان شدند - میتوان گفت که افغانان در مغروری و شجاعت از جمیع طبقات آسیا سبقت میبرند - از عهد محمود غزنوی تا ایام احمد شاه ابدالی مکرر بهندوستان تاخته و مظفر و منصور مراجعت کرده و نیز بنیاد دو خانوادۀ که بزرگترین دودمانهای هندوستان بود نهاده بودند - یکی سلسلۀ سلاطین افغان بود که متجاوز از مدت سه صد سال فرمانروا بودند و دیگر سلسله را اگرچه مغل نام داشت بابر با مدد سکنه آن ملک بر تخت بر آورده بود - اکنون خود را ملتی مغلوب دانستند و مجبور شدند باقرار زیردستی خون و زبردستی قومی دیگر که با ایشان در دین و زبان و در رسم و رسومات جنسیت نداشتند - در چنین حال عجب نبود که آتش خشم و کینه از سینه ایشان سر بر زند و اگر بقاعده در استخلاص خود

میکوشیدند ما نیز تا بعدی مخصوص با خیال ایشان مشارکت
 میکردیم اما سبب هرچند قوی باشد عذر قتل نفس و نقض
 عهد نمیتواند شد *

۲۴۷ مطلب اشم و قابل التفات حیانت قلعه سپورساتخانه
 بود که مابین آن وارد و شاه باغ حائل و پناهگاهی بزرگ دشمن
 شده - در چهارم ماه کپتان سوین با دودسته از فوج چهل
 و چهارم سعی کرد تا بانجا راه یابد اما چندان مرسته آتشخانه
 قوی گشت از قلعه که در تصرف دشمن بود که خود با سردار
 دیگر مقتول و از کسانیکه با او بودند بسیار کشته شده پس رانده
 شدند و جرگه از سواره زده بهمان مصیبت مبتلا گشتند -
 بالجملة کپتان نوین یکی از صاحب منصبان سپورساتخانه
 در بلب اهمیت هراست این قلعه اینقدر اصرار نمود که
 جمعی زیاده را مهیا کردند لیکن روانه کردنش را تا صبح دیگر
 بتعویق انداختند و آن گاه یسین وارین که نگهبان دار قلعه
 بود - با مستحفظان آن درآمد و گفت که دشمن نقب کننده
 و دروازه را آتش زده دیگر حیانتش محال بود - پیش نرفتن
 مطلبی که هم لازم کلتی داشت و هم ظاهراً سهل مینمود
 بر غیرت طرفین اثر کلتی کرد - دشمنان شجاعت و جرات
 زیاده پیدا کردند و بسیاری که تا بحال موافقت با انگریزان

نموده بودند خصم را پشتمی کردند - بخلاف این عساکر انگریز
بسیار پست همت شده آثار رشد و دلیری که اکثر از مخصوصات
طبعی ایشان است دیگر نمودند *

۲۴۸ در تاریخ دهم لشکر باز در حرکت آمد با وجود اینکه
جمعیت ایشان که در معرکه بکار می آمد کم گشته بود -
قریب تا دو میل بی آنکه زحمتی برایشان رسد پیش رفتند
تا وقتی که بر سر تنگنایی ما بین دو کوه غیر ممکن الارتقا
رسیدند و لیکن در آنجا انبوه افغانه بر هر بلندی جا گرفته
بودند و از آن بلندیها تفنگها را گشان دادند بطوریکه غالباً
یک تبر خطا نشد - افواج هندیان اسلحه واسباب جنگ را
انداخته خواستند تا فرار کرده جان بسلامت برند اما دشمن
با شمشیرهای کشیده حمله بردند و قتل عام شروع کردند -
در اثنای این کوچ بر خطر قریب جمیع فوج تباه شد
و باخروش معلوم گشت که از چهار هزار پانصد نفر انگریز که
از کابل روانه شده بودند فقط دویست و هفتاد نفر باقی مانده
ولی جمعی کثیر از درازنه هزار لجاژه رسته بودند - اکبر خان که
اکنون در نزدیک آنجا آمده بود گفت که اگر انگریزان خود را
بویی بمپارند ایشانرا بسلامت تا جلال آباد خواهد رسانید بشرطیکه
دیگران را بحال خود رهاکنند - سپاه سالار بواسطه انسانیّت

و هرگز شروط منوره را قبول نکرد لهذا سپاهیان روانه شده مجدداً در معرض مدمات افتادند برآمدند و جمعی نیز باز از ایشان کشته شدند تا آنکه به اردوی که در دره تیزین واقع بود بساعت چهار رسیدند - پس دوباره درخواست مصالحه کردند اما مثل سابق هیچ فائده بر آن مترتب نشد *

۲۴۹ کپتان فیرس با دویمت و پنجاه نفر سپاه هندوستانی که از عساکر شاهی بودند در پیش بلای که قلعه است مشرف بر اهالی که ما بن جلال آباد و پیشاور است جایی داشت و در آنجا بعضی از صاحب منصبان بواسطه اینکه شنیدند که راهها در پیش ممنوع المزور است مقام کردند - دشمن در سیزدهم نومبر بقراولان لشکر تاخت و دستهای چند بجبهت دهوا ظاهر شدند که اگرچه در ابتدا باسانی صدمه خورده گریختند بتدریج زیاده شده بپنجاه هزار نفر رسیدند و قیّه کشیده با شش دفع تمام بر قلعه احاطه کردند - تویی که در برج وسط تعبیه کرده بودند مانع پیش آمدن ایشان بود لیکن زود معلوم شد که قورخانه قریب تمام شدن است و بعلاوه مردم قلعه خیانت ورزیده اند - امین دیگر نبود بجز آنکه بفرضب شمشیر راه استخلاص یابند و لهذا در شب شانزدهم ماه کسلویه اسلحه داشتند جمعیت کرده صف آرا شدند - در وسط ایشان زن کپتان فیرس و خواهرش

لباس مردانه پوشیده با دیگران که اسلحه نداشتند جمع شدند -
تا هنگام ارائه شدن بر حریف علی الاتصال آتش میباریدند
و بعد از آن بیرون جستند - دشمن فی الفور آگاه شده حمله شدید
بردند لیکن بواسطه چند شلیک تفنگ بنیان کن پس رفتن
مجبور شدند *

۲۵۰ افواج مدد بی در پی می آمدند و جنرل پلک که
بهمه جهت لائق انتخابی بود که در تعیین وی اجزای حکومت
کردند بر سرداری آنها و جمیع عساکر بسمت مغربی رود اترک
مأور شد - صاحب مذکور در اواخر ماه جنوری رسیده لیکن
پیش از اقدام بر آن امر مهیب که باید شروع جنگ از
آن بشود یعنی از دخول دره خیبر لازم دانست تا وقتی که
افواج کثیر جمع نشود توقف اولی - در اوائل ماه اپریل این
لشکر تا تقریباً هشت هزار نفر ازدیاد یافته و اگرچه این عدد
باشکال کفایت این امر میکرد و سپاه سالار منتظر ورود چهار هزار
تن دیگر بود لیکن وضع خطرناک امور افغانستان عزم او را در
عبور از دره خیبر مصمم ساخت - قریب ده هزار از سکنه شجاع
کوهستان که در این نوع حروب حذاقت تمام داشتند گریه
هولناک را میبازیدند و بجهت مسدود کردن مدخل
تنگ آن سنگری محکم مرتب ساخته و جوته جوته در هر

گوشه از سرتلهای سخت و صعب‌الارتقا از چپ و راست
منتشر شده بودند و از آنجا بمخاطر جمعی تمام میتوانستند تفرقه‌ها
گشان دهند بر لشکری که جز جفته‌های کوچک از راه پائین
نتوانستی حرکت کند - گذر لشکری که این گونه عرضۀ آتشخانه
دشمن باشد از چنان تنگدانی غالباً صورت امکان نیست
اولاً نه بدون خونریزی هولناک *

۲۵۱ در همان وقت عمل لشکری در جانب مغرب بشدت
جاری بود - دشمن دقیقه‌ارکوشش فرنگداشت تا لشکر جنرال
نوت را که بجهت نگاهداری در قندهار بود بیرون راند - شاهزاده
مهدرجنگ پسر شاه شجاع در غارت کردن دهانت و شوراندن
خلق بر حکومت انگریز با امرا موافقت نمود - با این حرکتها
در ماه فروری بمربوده در اول ماه مارچ با طرف شهر احاطه
کردن آغاز نهادند - سه سالار تا ایشانرا بدور نشسن مجبور کند
لازم دانسته دو هزار سپاه بسرداری میجر لین بجهت صیانت شهر
گماشته خود با جمعیت لشکر بر این قطاع الطریق تاخت -
با وجود اینکه جمعیت دوازده هزار سپاه داشتند که نصف ایشان
سوار خوب آراسته بودند زود پس نشستند و از زورهای تنگ
و از شدت آب عبور کرده از تلاقی پیاده که در عقب ایشان
می تاخت حذر کردند - در نهم ماه جنرال نوت بقدری

انزدیک شد که یک تبر پرتاب زیاده مسافت مابین نماند
 لهذا توپ برایشان کشاده بضرب گلوله آتشین دمار از روزگار
 خصم بر آورد و فقط بواسطه اینکه سواره بقدر کفایت نداشت
 از آنها دام نجات یافتند و بعد از اتمام این مطلب بدین آنکه جزئی
 مدینه به راهران یا بشتان یا باسابل وی برسد مراجعت کرد *

۲۵۲ در این اوقات کابل بعد از کناره گرفتن انگریزان در
 معرض اختلال و طغیانی بغایت عظیم آمد اما تحقیق حال
 این سرشته حوادث و دریافت مطالب مردم وحشی که در
 آن کارها دخیل شدند بغایت مشکوک و مشتبّه است - بالجمله
 چون شاه شجاع بدین معادن و مساعد عقب مانده بود احتمال
 زیاد داشت که گرفتار خشونت و سبّیت مردم شده بقتل
 برسد - اما بر خلاف متصور بالاحصار را در تحت تصرف
 خود داشته رسوخی عظیم پیدا کرد حتی اینکه طوائف مختلفه
 اعتما بار کردند - بناءً علیه چنین مینمایند که تنفر مردم در حق
 او بر معاونت اجانبی که ویرا تقویت نموده بودند مترتب
 شده و چون جمیع مردم در این خیال متفق شدند شایه
 شجاع ظاهراً مصلحت وقت در این دانست که خصوصیتی را
 که بالنسبه بدولت انگریز داشت برده بپوشد و دلیل هم
 دارد که او با خوشی و رغبت ظاهری در خیالات اخراج

کلی ایشل شریک و سهم شد - مقبول است که یکی از
 حانس که نسب هرح و مرج ملک بود او را راسی داشتن
 باینکه خود سرداری لشکرها که بجهت احرای آن مطلب
 فراهم آورده شد بکن - بالحمه متوجه این مقصود شده
 بالاحصار را رها کرد اما طائفه مقدر بازگرائی که بدوست
 محمد حال تعلقی تامّ داشتن عزم کردند که بدست یابن
 حویی را اردست نداده انقام او دشمن بکشند *

۲۵۳ در این اوان در قنار انگریز تعزیری عظیم اتّقی انسان
 بایمعمی که در ماه سپتمبر سنه ۱۸۴۰ ع سر رانرت پل و
 دوتل او بدو آنکه بهیچ وجه تعهد احرای رویّه مقدمات ایشل
 بالمسه بهمن نموده باشند بر سر امور بر آمدند - چمن مسپاید
 که اراده ازل لارن اوکلند نداشتند اما امر مرور چون دیده
 که وضع خود حالی از اضطراب است و مدت معمول منصب
 داری او قریب بانقضا بود اسعفا نموده مسئول از مقبول انسان و
 اگرچه در باب اصول رویّه نا ااعده سمار تشّت آرا روی نمود
 اما چون فرمانفرما نا دقت تمام برعایت حقوق خدمت
 محوله باوقیام نموده و باصفت کرم ترقی مستحقان پرداخته
 و در انجا و اسعاف هر مطلبی که مستحقّ فائده و معموری
 آن مملکت بررگ که در قحت اداره او بود اهتمام فرموده

مردم از رفتن او بغایت متألم شدند - بجای او امنای دولت لارن یلنبره را که بمهمات هندوستان خلبی رجوع نموده و بآن جهت صدارت مجلسی که اداره امور میکردند بر وی موقوف شده بود بر منصب فرمانفرمائی مامور فرمودند و اجزای کمپنی اظهار رغبت و خوشی تمام از این معنی نمودند - امیر مزبور در هشتم ماه نومبر سنه ۱۸۴۲ ع روانه و سال دیگر در بیست و هشتم ماه فوروری وارد کلکته شده و هفته چند در آنجا اقامت کرده متوجه اله آباد شد و بعد ها از آنجا بجانب شمله که لشکرگاه صفحات غربیه هندوستان بود عطف عنان نمود - از قراریکه معلوم میشود فی الفور با خون قرار داد که نباید علی الدوله در افغانستان استقرار دارند یا اختیار اهالی ملک را در انتخاب حاکم و وضع حکومت خود مسترد سازند - بالجمله بعد از مراسله و مکاتبه با جنرل پاک کار بدین ختم شد که صاحب مزبور از جلال آباد و جنرل نوت از قندهار لشکری بر کابل کشیده تقدم انگریز را در میدان جنگ ظاهر سازند و محمد اکبر خان را خارج کرده و استرداد اسرا نموده جمیع تلامی را که بر فرض ضرورت جنگ دیگر مایه حراست ملک تواند بود بجاک پست کنند *

۲۵۴ پس جنرل پلک جلوریز گشته در یازدهم ماه در

تزیین رسید و چون دید که سپاهیان و حیوانات بسیار خسته شده اند تا يك روز اوتراق کرده ایشانرا فرصت آرام کردن داد قبل از آنکه بقطع درّه‌هایی هولناك که در پیش رافع بود پردازد - خصم وحشی مزاج این مهلت را بید دلی منسوب کرده حمله بر مقامهای قراولان بسار بود و بجهت دفع آن کرنل تیلر را مصحوب دريست و چهل سپاه لازم شد که بفرستند - پس دشمن تا بقلل جبال اطراف پس رفته از آنجا علی الاتصال آتش باریدن گرفت لیکن کرنل تیلر در خفیه دورزده بر پهلوی ایشان قاخست و بعد از آنکه بسیاری از ایشان کشته شدند از آنجا پیاپی راند - بالجمله حریفان قدری بعد از این بغنه بر قراولان لشکر انگریز که در تحت لقمتمت منگمری بودند قاخست آورده پیش از آنکه فوجی بجهت معاونت نونست برسد او را پیس نشستن مجبور کردند و از کسان او چهار نفر کشته و هفده نفر زخمی شدند و بر این روش تمام شب حملات مبردند لیکن هرجایی را بطور خوب مصون یافتند - میجر سکمر که در وقت شام دسته همراه آورده بود خصم را از بلندی‌هاییکه در پیش اردو بود پیاپی راند *

۲۵۵ افغانان بعد از چندین مصائب بجانب قهستان که بلا فاصله بطرف شمالی کابل وقع است پس نشستن باین

امید که علائمی بجهت عیال و وقت و مرجعی که از آن
 بتوانند دوباره مراجعت نموده بر شهر بتازند در آن انتظار
 بیابند - بالجمله جنرل بلک عزم کرد تا ایشانرا بیرون بکند و
 اگر گرفتار نکند اقلّ در براند - محلّ بزرگ ملاقات ایشان
 که آنجا اکثر امرا املاک و ائقال و نساء و اطفال خود را
 برده بودند قصبه استغنی بود که پانزده هزار سکنی داشت
 و مشتمل بود بر مثنی از خانها و قلاع که بر دامنه کوهی بنا شده
 و در عقب آن قلل بلندتر بدرّ که راه ترکستان در میان آن
 است احاطه میکنند - فقط راهی بآن از قطع کردن سلسله
 تلال است در میان گریوهای تاریک و در زیر باغها و
 درختهای انگور و سیب که اطراف آنها دیوارهای مضبوط
 بسته شده و جزالمچیان تبر انداز حاذق بر جمیع بلندیا
 جایی داشتند - بعد از ملاحظه وضع زمین قرار بر آن شد تا
 انگریزان بر یمن حمله برند اگرچه این جانب بالطبع محکمتر
 بود زیرا که دشمن جمیع توپها و گلولهها را بر یل
 تعبیه کرده بودند *

۲۵۶ خدمه دیگر را بکار دشمن نکردند - اکبر و رؤسائی
 دیگر که تنبیه ایشان از طرف ما شاید قرین معلّیت میشد
 از سرحدّ بیرون رفته در ترکستان التبتا کرده بودند - نزدیک

شدن زمستان خبرگانی داد که در امضای عزم خالی کردن
ملکی که موقع چندین فتوح و مورد چندان مصائب بود
نباید وقت ضایع گردانید - فتح جنگ چنانچه مژگور شد بدون
امضای دولت انگریز بر تخت نشسته بود و لیکن معلوم گشت
که قزل باشان و دیگر امرای موافق بر احترامی که مردمان
در حق خاندان فتح جنگ داشتند بنیاد کار نهاده خواستند
که شاه پور را که برادر کوچک او و هنوز طفل بود بر جایی وی
نشانند و غالباً باین امید که ایشان بنام وی اجرای امور کنند -
جنرل پلک که بر عدم مداخله در این امر تصمیم عزم داده
نه فقط آنرا قبول کرد بلکه بالاحصار را بحال خود و اسبابی
بجهت محافظتش با ترخواند که در آنجا بود و اگذاران - برادر
بزرگ همراه لشکر ما به هندوستان آمد - با اینهمه از لوازم دانسته شد
که قبل از مراجعت گوشمال سختی با افغانان نمایند تا بداندند
چه قسم مخاطره ها بحکم لزوم در جنگ با دولت انگریز
مرتب میشود *

۲۵۷ در دهم ماه اکتوبر لشکر به قسمت منقسم شده بسرداری
جنرل پلک و جنرل مکاسکل و جنرل فوت روانه شدند -
جنرل سیل با فوج زبده بجهت کشادن راه میمند و بتصرف
گرفتن بلندبهای منقده خورن کابل پیش رفت - بنابراین

تدبیر مناسب فوج جنرل پلک در شانزدهم ماه بجنگدک رسید، بی آنکه دشمن در مضرت ایشان هیچ کوشش حقیقی کرده باشد - فوج دویم در تحت جنرل مکسل اندک زحمت کشید و قدری نقصان دید - ملنگی حیوانات برکش پیش رفتن ساقه لشکر جنرل نوت را بتعویق بسیار انداخت و جمعی زیاده از طائفه غلیجه این فرصت را غنیمت شمرده چند حمله سخت کردند - سپاهیان ما با جوانمردی مدافعت نمودند لیکن دوازده نفر از ایشان مقتول و چهل و نه نفر مجروح شدند - از جگدک بهت آسانی حرکت افواج مزبوره هر یک جداگانه به اصله یکرور روانه شدند و در بیست و دویم و بیست و سوم و بیست و پنجم ماه بی در پی بحلال آبان رسیدند - تا سه روز در استئصال مورچل و استحکامات آن حصن مشغول بودند و در بیست و هفتم ماه فوج اول و در بیست و نهم افواج دیگر در پی آن روانه شدند - با تعجیل هر چه تمامتر راه میان درّه ها را گرفتند لیکن با وجودیکه خیبریان ایشانرا مزاحمت و مقابلت روزمره میکردند صدمه بسیار نخوردند مگر در سوم نومبر که دشمن با سدد تمام بر فوج جنرل مکسل حمله بُرده جنگ برپا شد و دو صاحب منصب و نفری چند از سپاهیان از پای درآمدند - در قوی نیز در دست دشمن

ابتدا اما روز دیگر باز دست آمد - در روز ششم نوج دیگر
 برداری جنرل فوت از دره نزدیک به جمره بیرون آمد
 و جمیع التاج بزودی بعد از آن در حوالی پیشاور جمع شدند *
 ۲۵۸ این وقیره این مجادله طویل مشتمل بر حوادث
 بسیار که هم مایه افتخار و هم موجب مصیبت بود باختتام
 پیوست - البته تغیر اینکه باین همه چیز را بر قرار سابق بگذاریم
 و قطع و ترک هر مطلبی را که بجهت انجام آن در جنگ در
 آمده بودند بنمایند خالی از اندوه نبود - بالجمله بر حسب
 مؤلف اغلب مردم انکار نخواهند کرد که قصد اتمام
 مجادله بدین نوع و بطوری که لارن یلبیره اعلام کرد بحزم
 و پیش بینی فراوان مقرون بود - چنانچه پیش سمت تحریر
 یانت لارن اوکلند باعتقاد اینکه افاننه مقدم پادشاه قدیم
 و خلع شده را گرامی خواهند داشت و بناء علیه اگر سلطنت
 افغانستان بروی بنودی قرار بگیرد آن ملک سد راه و مانع
 دشمنان دولت انگریز خواهد شد بنیان جنگ نهاده بود -
 از قراری که معلوم میشود رعایا تا بحال مخصوص تعلقی
 بسلسله قدیم داشتند اما بعبّر اینک واضح شد که نگهداری
 او بجز بامداد و معاونت لشکر انگریز صورت نمی بست
 امین هائیکه این طائفه مغرور و شجاع و مسلح شرور و فتنه جو بالطوع

و الرغبه سر بخط اطاعت نهند بحکم لزوم قطع شد - شاید که
 با حسن تدبیر صیانت قلع و جایهای محکمی چند بطور محصور
 بودن می توانستیم کرد اما ملک را هرگز متصرف نمی شدیم -
 و مثل ملک اسپانیه بالنسبه به نابولیدن و الجیریا در این روزها
 بالنسبه بدولت فرانس تصرف افغانستان همیشه مایه ضعف
 و متصل سبب تلف سپاه و خلو خزانه میشد * . . .

۲۵۹ اواخر سنه ۱۸۴۲ ج از فیروزی انجام محاربات شرقیه
 هم در انگلند و هم در هندوستان با تهنیت و مسرت گذشت
 مصائب متواتره چنانچه غالباً نظیر آن در تاریخ لشکر انگریز
 مسطور نشده است قرن حال ایشان شده بود خواری و شکست
 و گریز باعث ننگ علم انگلند و رای فیر سنه گشته چنانچه
 بعضی مردم هم در انگلند و هم در فرنگستان برسم تفرول انصرام
 دولت ما را در هندوستان پیش از وقت در می یافتند - بالجمله
 هر قدر وقائع غم اندوز مصیبت آمیز روی نمود همانقدر ظفرهای
 نمایان متوالی آن دست داک و همان ذلت و فضیحت که
 بجهت عجله و وقت عارض افواج انگریز شدن دلیل قوی بر آن
 شد که بالاخره بر هر جمعیتی که تول آسیا بتوانند بر سر ایشان
 بکشند تقدم دارند - بالجمله عموم متیقن بأن شدند که انگلند
 بحکم ضرورت باید روند سنه را که چنین می نمایند سندی است

بزرگ و طبیعی در جانب شمال و مغرب ممالک شرقیه ایشان
 نفوذ مملکت خود مقرر سازد و تنقید کلی این بود که صلح
 و صلاحی پایدار و علی الدوام بر اصول این تدبیر معین
 مترتب خواهد شد - اما دشمن دیگر که هنوز در صدد معادات
 بر می آمد باقی ماند *

۲۹۰ آب و هوا و صور طبیعی مملکت سند که بلا فاصله متصل
 باضلاع جنوبیه افغانستان در دو ساحل مثلث عظیم آب سند
 واقع است اختلاف کلی دارد از آن کوهستان سنگ لاخ که
 انگریزان تازه در قبضه تصرف آورده بودند گویا محض بجهت
 این مطالب که آنرا بسکنه فتنه جو مسترد سازند - بکلی در اواخر
 سنه ۱۸۴۲ ع لارڈ یلنبره تدابیر از دست دادن افغانستان را
 با تمام رسانین و جمیع افغانه را که در بند اسار مانده بودند
 بجات داد - فی الفور بعد از این بعضی اعمال امرای سند
 برخلاف عهد و موافق وقت و کذاک بآثار مشعر بر مقاصد
 دشمنی ایشان ملتفت شد - در ایام مصائبی که بجهت عجاله
 وقت در افغانستان واقع شده چنان مینمود که اعتبار شجاعتی را
 که اهل انگریز در هندوستان قائم نموده بودند نابود سازد از طرف
 امرای سند آرزوی بطور وضع بروز داشت که اگر وقت مساعدت
 کند - عهد و موافقی را که در میان بود بر طاقی نسبان نهند

و این امر عاید تقویت اعالی افغانستان بود تقریباً مثل اینکه لشکری بجهت معارف ایشان بجنگ انگریزان ترتیب داده باشند *

۲۹۱ در چهارم ماه اکتوبر سر چارلس نابیر در سکر رسید و عنان اختیار جمیع عساکر سند را در دست خود گرفت - در عرض راه مطالب قطعیه فرمانفرما را بامرای سند انهی کرد و بعد از چند روز حکم بمبجر اترم رسید تا همچنین طلب جواب صاف و کافی کند - گمان بسیار میرفت که چون اءرا فتوحات عساکر انگریز را در جانب شمالی شنیده باشند معاهده بایشان اشکال بسیار نخواهد داشت اما توقعیکه فرمانفرما داشت بخطا رفت - صحیح است که مذاکره زیاده از چهار ماه طول کشید و آن هم بامید قوی که انجامش فیروز خواهد شد حتی اینکه امرای سند در قبول شرائط جدیدی که فرمانفرما بواسطه اینکه ایشان نه فقط ظاهراً ملل بمخالفت شده بلکه بانواع مختلفه نقض معاهدات موجوده کرده بودند القای آنها لازم دانست سر رضا جنبانیدند - با این همه عوائقی که غالباً در معاملات با دُرل هندوستان روی میدهند در این وقت نیز بظهور آمدن - واضح بود که با وجرد قبول شروط مقررّه بر عهد و پیمان ایشان اعتماد نباید داشت و

طولی نکشد که دلیل واقعی بر حقیقت این خیال اتفاق افتاد *

۲۹۲ میجر اترم در پانزدهم ماه به سرچالس نابو باین
 طور مینویسد - از مکاتباتی که چند روز پیش از این بشما
 نوشته ام یقین کرده باشید که مساعی و امرای که در صلح
 و ملاح با امرای سند نمودم از پیش نخواهد رفت و با ملالت
 تمام باید خبر بدهم که ایشان در محاربت دست کشاده
 امروز صبح بر خانه من حمله آوردند - بعد از دفاعی مردانه
 از طرف معاننان من یعنی سپاهیان دسته از نوج بیست و
 دویم بسرداری کپتان کنوی مجبور شدم تا آنجا را خالی کنم
 بواسطه اینکه اسباب آتش خانه تمام شده بود - در ساعت
 نه صبح جوده های بسیار سواره و پیاده بر سه طرف حصار سفارت
 خانه که از طرف چهارم سفینه پلانیت بعاصله پانصد و دم تقریباً
 بیانت اثر میبرد در بناات و خانه های که مشرف بر صحن
 بود جایی گرفتند و محال بود که با معدودی قلیل که داشتیم
 چنان وسعت را در تصرف بداریم *

۲۹۳ اخبار چنین نتج نمایان که با وجود اتفاقات غیر متوقعه
 با کثرت جمعیت دشمن دست داده بود محکم ازوم مایه
 انتهای و مسرت کلی گشت - هر چند وفاداری و خواهشهای
 دوستانه امرای سند موقع شرک بود اگر سپه سالار انگریکو

از حمله که ایشان بمجرد امضای معاهده مذکور بغتة و باین پایه خیانت بر سر وی بردند غافل میشد میتوان ویرا معذور داشت - علی ایّ حال با وجود فتوحات کلمه که در محاربت ثانی با افغانه دست داد مصائب و متاعبی که از جنگ اول صادر شده بود بکلی از نظرها محو نشده و شاید که بعضی از امرای هندوستان که غالباً در رویه تدابیر ملک اندازه ملاحظه عاقبت امر نمیدانند این خیال را کردند که دولت انگریز نه برادری که در بدو کار بجهت انجام آن مباشر جنگ در افغانستان شد فایز آمده و نه بواسطه تصرف علی الدوام بر آن ملک مستر بسطی در دائره ممالک خود داده بود - لهذا میتوان گفت که بجهت اصلاح تقدّم و ترقّی انگریز فتحی در پشت دیوار حیدرآباد اگرچه دعوائی مشت و نیشترا هم بود لازم گشت - حذاقت سردار لشکر در فنون حربیه و شجاعت عساکری که محکوم وی بودند مایه حصول این مراد شد و بنابر این فتح ایشان بمناسبت وقت سبب تهنّت و شادمانی گشت *

۲۹۴ لارڈ یلینبرہ در مراسله مؤرخہ پنجم ماه مارچ که از سلطان سرای آگره نوشت از طرف دولت و اهل هندوستان بهادرائی را که میانست ملک را کرده بودند مشکور السعی

میزاند و در باب نخستین عمل عداوت که از طرف دشمن سرزده بود نوشت که فرمانفرما نمیتواند از خیانت حمله بر سفیر انگریز یا از تعدی که از طرف کسانی که در همانوقت با مضای معاهده میپرداختند صدر یالت در بگذرد و از مطالب اولیه فرمانفرما این است که اقتداری را که بواسطه فتح اورا دست داده است بوجهی بکار ببرد که بیش از همه متضمن رواج بازار تجارت و وفای آرامی اهالی مظلوم سند باشد - پاداش وفاداری درستان بعنایات فراوان و مزایای امرای خان بجهی که صبرت جمیع باشد از مطالب ثانیه است که فرمانفرما در اجرای آنها تقصیر بر خود روا نخواهد داشت - فرمانفرما تحسین از طرف خود و شکرگذاری از طرف دولت و اهلی هندوستان بالنسبه سپاه سالار و بهادرانی که در تحت اداره او بودند مبلایند - شهرت ایشان بواسطه جلالت دشمن زیاد شده که فتحي از همه کاملتر در میدان - از همه خونخوارتر کردند - انهی - بالجمله هنوز وقت مقتضی آن نبود که مطالب مندرجه مراسله فرمانفرما را جاری بدارند - امرای سند باید خوب مستحضر شده باشند که در وقتیکه بدین صورت شمشیر کشیدند نمیتوانستند دوباره در خلاف کنند بعلت اینکه مصالحه با امرائی که فرست زمان معاهده درمیان را غنیمت

شمرده اظهار عداوت کردند بلکه رسوم متعارفه ما بین دول
متخاصمه را نیز معمول نداشتند دیگر صورت نمی بست -
با وجود اینکه دشمن صدمه شنید خورده بودند هنوز ایشان از
مخالفان خیلی جمعیتی زیاد داشتند و بسرداری امرائی بودند
که نمیتوانستند امید شرائط خوب از فاتحان بدانند - هوش
محمد سیدی یکی از امرائی باوچ از سائر سران امتیاز داشت
و چنین دانسته شد که او با امیر شیر محمد امیر میرپور خهبر
ماید اصلی جنگ بود - از اخبار اغراق آمیز و مشکوک که
بزودی پس از ابتهاج و مسرتی که بعد از خبر شکست لشکر
سند در پشت دیوار حیدرآباد شیوع یافت واضح بود که
چه قدر اثر قوی شکست و مصائب افغانستان در خاطرها
داشت چنانچه در وقتیکه بوسط هندوستان بجانب انگلند
در حرکت بود خبر بی اصلی رواج داشت که لشکر سر
چارلس نابیر در جنگی که ثانی الحال اتفاق افتاد شکست
فاحش خورده بودند *

۲۶۵ بواسطه اینکه جمعیتی قلیل که بسرداری سر چارلس
نابیر بود از شش هزار نفر متجاوز نمیشد فلذا نتوانست عساکر
خود را در مواضع ممتده در اطراف و جوانب شهر حیدرآباد
که بعد از معرکه میانی در تصرف گرفته بود تعبیه کند .

باینجهت سردارانگریز در اواسط ماه مارچ شنید که دشمن بار دیگر بغراهم آوردن جمعیت مشغول است که تعدادش از سپاهی که بعد از مجاهدت سخت آنرا متفرق کرده بود بسیار کم نیست - در تاریخ بیست و سوم ماه مارچ سپه سالار انگریز از اردویی که در حیدرآباد بود کاغذی بغرمانفرما نوشته اعلام کرد که ميجر سناک و ميجر لیسلی با سواره و پیاده و توپخانه سبک روزپیش بوی ملحق شدند - این مدد کفایت تلافی نقصانهایکه در فتح میانی شده بود نمود و هم چون احتمال مقابله دیگر با دشمن ساخته مستعد میرفت سپاه انگریز را قوی دل گردانید - سپه سالار در همین مراسله مینویسد که دشمن در این وقت بفاصله شش میل از لشکرگاه وی نشسته است با جهتیمی بقدر کفایت چنانکه در شترهایی وی شروع تاخت و تاز کرده اند لهذا روز دیگر تعاقب ایشانرا کرده و هرجا که بایشان برسند حمله خواهد برد *

۲۶۶ بامداد بگاه سپاه سالار افواج خود را حرکت داد و قریب در میل پیش رفته بودند که دشمن را در مسافت یک میل و نیم در پیش روی دیدند - چون بقدر یک هزار دوریست ذراع از مقام خصم رسیدند افواج آراسته قتال و جدال بی درهی بجهت حمله در حرکت آمدند - قریب بساعت

نه صبح توپخانه انگریز بر موضع حریف آتش باریدن گرفت و قلب لشکر ایشانرا از نظم و ترتیب انداخت چنانچه جمعی کثیر بسمت دست چپ حرکت کردند و ظاهراً تلب تبر باران توپخانه از چپ و راست نباردند - صفوف دشمن تقریباً بشکل خطّ مستقیم بود - جر بزرگی که در پیش (ری) ایشان بود بر دو حفره عمیق مولای یکدیگر مشتمل بود که یکی از اینها بیست قدم عرض و هشت قدم عمق و دیگری چهل و دو قدم عرض و هفده قدم عمق داشت و بر علاوه بواسطه خاکریز و سنگرهای منیع مستحکم بود - بالجمله ترتیب با حفاظت این مورچل سدّ راه انگریزان منصور و مظفر نگشت با وجود اینکه عدد مستحفظین آنها از جمعیت انگریز بسیار زیاده بود و تهور و جلالت ایشان بالنسبه بهر لشکر هندوستانی که تا بحال دم از مقابله با سپاه انگریز زده بودند پایی کم نداشت *

۲۶۷ در انتهای جنگ با افغانان ثمره تدبیریکه کمپنی بفرمان فرمایدن هندوستان مکرّر القا نموده بودند تا از زیاده کردن حدود و سبع ممالک دولت انگریز حذر کنند بظهور آمد - اما فتوحات سند که بآن زودی بعد از ظفرهای افغانستان واقع شد بکلی از وقایع متضاده دیگر وجود گرفت و ظاهر

کردن که خیالات تدبیر ملکی هوچنده ثبات و دوام علی الظاهر دارند بر آنها اعتماد نباید داشت - فقرات مرقومه ذیل رأی بعضی است که در وقت این فتح چندین گفته اند اگرچه تجربه بعد از آن از قیمت خیال اول بسیار گشت و آن اینست که سند ملکی است که اگر در دست ما نباشد رون سند سرحد مستحکم نمیتواند شد - مرور و عبور آن رون را نیز سلامت نمیتوان کرد اگر در لای مستقل که در این وقت جنگ و جدال با ما دارد یکی از کدوهای رون را در تصرف خود بگیرد - ملکی حاصل خیز است و با داره ما بیشتر حاصل خواهد داد و عسکری که بجهت نگاهداشتن آن ضرور است از برای ما خرجی نخواهد داشت چونکه مداخل خود ملک باسانی کفایت مخارج آن خواهد کرد - بفاصله سفر یک هفته از دار الحکومه ضلع مغربی ما واقع میشود - شاهراهی آن ما بین دره هاجی مهنتع المرور مثل بولان و غیره واقع است بلکه مشتمل است بر رود خانهای بزرگ که جهازهای ذخایر ما بجلدی و سلامتی میتوانند قطع آنها بکنند - زمین هموار است و باشکالی کم قابل صیانت زیرا که در اندک زمان دشمنی دویتر از تابش آفتاب نخواهد ماند *

نکرده بودند خصوصاً اعمال شیر محمد خان که در جمع آوری
 لشکری دیگر غایت جهد میکرد مایهٔ زحمت فراوان شد - از
 طرف دیگر حرکات امرایی که دولت انگریز را بر دوستی ایشان
 اعتماد بود بیشتر از وضع امرایی شکست خورده مایهٔ وحشت
 شد - علی مراد خان که انگریزانیکه در سندن سکنی داشتند
 مکرر او را مورد عنایات کلتی ساخته بودند چنین مینمایند که
 چون خبر پور بر او مسلم گشت یقین کرد که هر ضلع
 دیگر که دولت انگریز از امرای انتزاع نمایند بهمین طور بلو
 مغروض خواهد شد و دیگر علامت عطفوت این بود که
 توپخانه را که در معرکهٔ میانی بدست آورده بودند بلو گذاشتند -
 پس بمجرّد اطلاع بر اینکه بمران بی جای خود فایز نخواهد
 شد آتشخانه را که انواع دولت انگریز تسخیر نموده بار
 گذاشته بودند بدست شیر محمد خان سپرد *

۲۷۹ از نوشتجاتی مؤرخهٔ ماه اکتوبر سنهٔ ۱۸۴۲ع که از
 هندوستان آمد بطور دلخواه معلوم شد که ممالک شرقیه که هم
 از چند ماه اینقدر مایهٔ تردد و تردد شده بود دیگر حادثه
 که قابل مناظره و مباحثه شون نداشت - در روز نامهٔ بمبئی
 مسطور است که خطوط از طرف سکر و حیدرآباد مثل اینکه
 از آسوده ترین اطراف مملکت است بر وقت می رسد

و اخباریکه از آنها نیز می‌رسد تازه و قابل ذکر ندارد بلکه بهیچ
نمی‌ارزد و هیچ‌گدر و دار یا واقعه غریب یا هیچ قسم قزاقی
بظهور نمی‌آید حتی اینکه ذکر مخاطره از افواه نیز افتاده است
و می‌گویند که امرا روز بروز اذعان باطاعت مینمایند و ملک
با آسائشی غیر متوقع رو بصلح و صلاح می‌گذارند - بالجمله از
اراضی شمالیه هنوز معلوم شد که اوضاع امور بر وجه دیگر است
و از افغانستان متصل اخبار اختلال و اغتشاش و علامات شورش
و طغیان می‌رسند - کابل در کمال هیجان بود و مذکور شد که
دوست محمد خان باستان و استقلال تمام فرمانروایی میکرد
و علی الخصوص بالنسبه بامرائیکه اندکی اظهار دوستی انگریزان
در رقتیکه ایشان در آن ملک اقامت داشته نموده بودند دست
تعدیی دراز کرده - امین الله خان را مقید ساخته و بر پایش بدن
گذاشته بود و در افواه افتاد که بحکم همین امیر بیش از بیست نفر
از اعیان کابل در بند اسار بودند - و همچنین شیوع یافت که صفدر
جنگ زنجیر بر پا به قندهار سخت محبوس شد و اعوان و انصار
و مشیر و مشاران او هر جا فرار کردند جان بسلامت بدر میبردند -
مصلحت دولت انگریز بجز اینکه مبادا خطر این شورش بمالکی
که در تحت اداره ما بود اثر کند باینهمه چیزها تعلقی نداشت -
بالجمله بواسطه تدبیر کافی که به لارن یلنیر القاش از اتفاقات

حسنة دولت انگريز را احتياج مداخله در اين نژادهاي خلقي نشد وليکن اين قدر آسان نبود که ايراني ذمه خون را در باب اينکه اينهمه اختلاف و شورش در آن طائفه شجاع رفته جواحداث نموده بود ظاهر سازد *

۲۷۰ در ملک ديگر نيز که بيرون از سرحد شمالي مملکت هندوستان مانود موجبات بيم بنقد رزي ميمون - در آن اقطار وسيع که رودهاي ستلج و اتک احاطه بآنها دارن علامات شورش و فتنه زيک بظهور آمده بود و در اول سال ديگر در مکانات ملڪي تهنيتها کرده شد که امور هند با چندين معوزي و رفاه داير است که فرمانفرما و اهل مشورت خانه ميتوانند اين وضع نازک امور که چنين ميمون و هم در پنجاب و هم در گواليار زن بروز خواهد کرد ملتفت بشوند - پس نژدي در فکر بندوبست امور افتاده چنانچه در ماه اگست حکم بر جميع عساکر که در خطه آگره بودند جاري شد تا بمجرد خبر مستعد حرکت باشند و در افواه مذکور بود که بزودي لشکري بسوداري سر هوگف بجهت نگهباني ملک در حوالي رڼ ستلج تعبيه خواهد شد - اسبابي که بالاخره مؤدي بطغیان و خونريزي بسير در پنجاب شد مختصراً حسب ذيل ميتوان تقرير کرد - چون رنجيت سنگه در سنه ۱۸۳۹ ع وفات يافت

حرم خاصه و بی نیز چنانکه رسم هندوان است تا سه نفر از زنان دیگر در آتشی که بجبهت سوزانیدن نعش شوهر افرخته بودند خود را سوختند - لیکن پیش از آن که خود را در آتش بزنند پیش خود کهرگ سنگه را که پسر و ولیعهد راجه مرحوم بود و دیهان سنگه را که وزیر دویز و بی بود طلبیده و دست میت را بدست پسر جفت کرده درخواست کرد که پسر سوگند یاب کنند که با وزیر احسان و مرحمت کنند و با همین قسم قسم از وزیر نیز بدولت خواهی و موافقت پسر مهد و ییمان گرفت *

۲۷۱ کهرگ سنگه بلا قائل بر نشت هرج کرد و میل بجانب درلت انگریز داشت اما مذکورت و جلادتی که منزلت با این اشکال مقتضی آن بود انصاف نداشت - هنوز چهار ماه از سلطنت او نگذشته بود که چنانچه سابقاً سمت تحریر یافت و با قوت احتمال که گویا زهر بوی دادند راه آخرت پیش گرفت و ولیعهد او نوهل سنگه از افتادن قبری از سقف در وقت مراجعت از مراسم احراق پدر وفات یافت - مردم انتقال متواتر این دو نفر را بر مواضعه زیر مقرب رجبت سنگه حمل کردند و او بعد از موانع چند که غالباً بواسطه مخالفت یکی از زنهای رجبت سنگه وقوع

یافت شیر سنگه را بتخت برداشته بهرادی که از مدتها پیش
 فهاد خاطر او بود فایز آمد - در اوقات پر شور و شر که بعد
 از آن روزی نمود امنای دولت انگریز تا چندی با دغدغه
 خاطر مواظب احوالات و اعمال ایشان بودند اما بعد از
 چندی چنین مینمود که امور مملکت که غالباً بواسطه قابلیت
 رنجیت سنگه بنا شده تا بعدی مخصوص نظم و نسق
 پذیرفته از اینکه محل توجه امنای حکومت هندوستان شود
 که در آن اوقات بامور معظمه دیگر اشغال داشتند افتاد - از
 طرف دیگر بنای مخالفت و معادات ما بین راجه جدید
 و وزیر جاه طلب بظهور آمد و در تعیین اسباب این اختلاف
 اقوال است - مستر اسپرن میگوید که شیر سنگه شخصی مردانه
 وضع و خوش منظر بود و علی الخصوص بواسطه اینکه میل
 بمشرب و عادات فرنگستان داشت و اظهار دوستی انگریز
 نمود دیهان سنگه که کینه شدید در حق ایشان داشت از وی
 نفور گشت - بالجمله احتمال دارد که این محض یکی از اسباب
 اختلاف بود و همین کفایت است که چرا در تدابیر کلیه
 منازعت میکردند - منقول است که راجه صرف اوقات را
 در لهو و لعب و سستی و بیکاری که مکرر مایه خرابی
 دودمانهای هندوستان شده است میکرد و اختلافاتی که

مگر، مابین شیرو سنگه و وزیر مقتدر وقوع یالت وزیر جرات
کرد باینکه بر سر جمع او را بر فسق و فجور ملامت کرد -
بالجمله مبنای منارعت علی الظاهر هرچه بود از اعمال سابقه
وزیر غالباً موقع شک نیست که سبب حقیقی خصومت
ذات البین این بود که راجه در کسر تدابیر و تخفیف اقتدار
وزیر میپرداخت و بنابر این وزیر با بعضی از اکابر امرای
دربار در ساخته بقصد جان راجه متفق شدن و زمانیکه بجهت
اجرای این عمل قبیح اختیار کرد دلیلی واضح است بر
رسوایی که در دلهای سپاهیان پیدا کرده بود *

۲۷۲ در این اثنا امور دربار گوالیار که از مدتی مورث
دغدغه خاطر و بی اعتمادی بود یکباره بر هم خورد - اختلال
و اغتشاش و عدم انتظام در آن ملک روی داد و طوائف مختلفه
یکدیگر را از اداره مهمات ملک خارج ساخته و امرای متواتر
بجهت تقدّم و تفوق آغاز مناطحت نموده ملک در پای
سپاه بی نظام و مطلق العنان افتاد - بالجمله چون امنای
دولت انگریز بر حسب شرائط معاهده که با راجه مرحوم
نموده حمایت و لیعهد و میانت ممالک او را بر قرار سابق
بر عهده گرفته بودند دیگر ممکن نبود که از فرمانفرما پوشیده
بماند که اعمال امرای گوالیار فی الحقیقه بر خلاف عهد

معاهده یون - بناءً عليه لارن يلينبره حكم بتقدّم افواجي فرمود
 كه بنابر قول او بجهت اين امر گأني شوند كه در باب امن
 و آمان آينده رعايايي دولت انگريز كه بر سرحدّ مملكتين
 مكّني داشتند كفالت گرفته راجه را حمايت بكنند و اطفالي
 نائزء شورش در ممالك او نموده جميع متمرّدان را تنبيه
 نمايند - اين امر بيشتر لزوم داشت بواسطه اينكه راجه سني
 نداشت و بكّلي بي مرتبي بود و لهذا عوضه دو خطر بود كه
 هم دست خوش دشمنان خون و هم مصدر خلافها بالنسبه
 بدوستان بشود - بالجملة با وجود تهيه و تداركي كه بجهت
 چنين حادثه ديده شن مقاومتي شدين و خيلي زياده از
 آنچه در خيال سپه سالار مسمّي به سرشوگوف بود نمودند *

۲۷۳ در بيست و چهارم ماه دسمبر سنه ۱۸۴۳ ع و كلايي
 دربار گواليار ملاقات ديگر كه قدرتي طول داشت با فرمانفرما
 نمودند - بسياري از سكّنه متشخص كه از گواليار به اردو آمدند
 بخيال داشتند كه مخالفت و مقاومت با دولت انگريز بهيچ
 وجه صورت نمي بندد - بالجملة تهيه و تدارك بجهت استقبال
 مهند عليا كه چنان توقع بود در بيست و هشتم ماه به اردو
 خواهد رسيد باشكوه و احتشامي كه مناسب بود با منزلت
 او و لازمه ملاقاتي كه باين بكنند ديده شن - فرمانفرما كه در

اول رها و یا اقتضای تمام اظهار مطالب خود را نموده بود
اقتضا کرد که دوباره ماما صاحب و دوستان او را بر سر
امور بیاورند و خواص جی والا تسلیم و تبعه او را معزول
کنند و بجهت اصلاح حال سرحد طرفین بوصول و ایصال
بعضی از صفحات زمین قن در داده کسانی را که در لشکر
سربش در آورده بودند بر طرف کنند و بالاخره خواست
تا تغییری در جمیع نظم و نسق لشکر دهند و توپخانه را که
قریب چهل سال قبل از این بواسطه دولت راجه سندیا
بنا نموده و مردم از روی شگون حفظ مملکت را بعهده بوجود
آن می دانستند تسلیم نمایند - این معنی در نظرها مانند تفرقه
جمیع لشکر و ابطال استقلال ملت جلوه کرد - بالاخره اسباب
مزید موجود است که اعتقاد کنیم که اظهار مطالب دربار
مرسته از اول تا آخر بنابر صدق و راستی نبود و به مجرد اینکه
در یافتند که مسائل بی پایه و بی مایه که اولاً ظاهر ساختند
نمی توانند مانع تقدم انگریزان بیایند با خود قرار دادند
تا با شدت تمام پنجه زنند و از قراری که معلوم میشود
دیگر مصالحه فقط بجهت دفع الوقت جاری شد *

۲۷۴ اقرار باید کرد که یکی از عظیمترین موانع قول و قرار
ما بین مللی که تربیه شدند و جمعیتهایی که هنوز تهذیب

کلی نیافته اند همیشه این خواست بود که تا چه پایه بر موکد
 ترین مواعید و اظهار صداقت ایشان اعتماد باید داشت .
 در دولتی که بکمال تربیه اختصاص یافته اند قدر اعتبار ملت
 و صدق گفتار چنان دانسته میشوند که نادر اتفاق می افتد
 که وزیری هر چند بی نام و ننگ باشد اعتنا بدان نداشته
 باشد - اما در تدابیر امرای هندوستان حرکات نا هنجار چنانچه
 از امرای هند سرزده بود بیشتر عموم یافت از آنکه مایه
 تعجب زیاد شود - علی ای حال از آفتابانی که در تدابیر دربار
 مرسته بروز کردن طرز و موقف موحدش لشکر ایشان استنباط نشد -
 کلیه تضاف صور طبعیه ملک کرهای افواج با نظام را خیلی مانع
 میشود بعلمت اینکه دره ها و انهار عمیق و قریب مستمع البرز
 هر جا کشیده شده از این جهت اسباب دست بردن
 رویت افواج بی نظام در آنجا فراوان است و نقطه بعد از
 آنکه نقابان زحمات شاقه و علی الدوام کشیده بودند راه مرور
 لشکر مستصفی گشت - بالجمله افواج جدا گانه در سه جا
 که از یکدیگر مسافتی معتدله داشت از روز کوهایی عبور
 کرده جمیع لشکر انگریز در ساعت هشت صبح بیست و نهم
 ماه دسمبر سنه ۱۸۴۳ ع در جائیکه معادل یک میل در مقابل
 مهاراج پور واقع است تعبیه شد *

۲۷۵ نتیجۀ این دو معرکهای عظیم مهراج پور و پنبلا نه فقط مرهتیان متروک گوالیار بلکه بسیار سرکشان بی آرام هندوستان را مایوس ساخت و مایۀ انتشار رفاہ و آرامی در جمیع ممالک شرقیہ ما شد زیرا کہ در آنجا بسبب کثرت انواع مختلفہ و وجود قبائل کہ هنوز با یکدیگر درست نیامیخته اند و عادات نزدیکی و طراری و میل بہ تہب و غارت ایشان فقط بواسطہ توجہ با دقت اقتدار منظم تسکین پذیرفته است اینگونه حوادث اگرچہ نہ علی الظاہر لیکن در باطن اثر عظیم در جمیع مملکت دارن - بالجملہ در حضور فرمانفرما و سپاہ سالار و حلق انبوه از امرا و اعیان ملک بلادی مراسم جلوس راجہ باحتشام و شکوہ تمام پرداختند - شاهد برای العین این طور بیان میکند کہ راجہ جوان زیر کله زرغفت ملوکانہ نشسته پای خود را در زیر تخت مثل طفل مکتب تکان میداد و چنین مینمود کہ بکلی از معنی آداب و رسومی کہ او را چنان امتیاز در آن دادند بی پروا بود *

۲۷۶ بالجملہ از طرف دیگر تا زمانندی عظیم از ابالت لارن بلنبہ در سبیلجا روز بروز زیاد شد و بعضی اوقات میل او بکبکبہ لشکر و اظهار دبدبہ و شکوہ کہ لازمہ منصب فرمانفرما فی است چنانکہ فی الفور بعد از غلبہ بر مرهتیان

سرکش در نظرها جلوه گر ساخت بوجهی بظهور رسید که قدری مناقض اعتدال و تمکین معمول حکومت انگریز بود و مکرر به مساعله و مسامحه در عمل دیوان و اداره امور داخلی که فی الحقیقه بزرگترین فرائض خدمت فرمانفرمائی است منجر شد - جمیع اعمال وی ناشنجار و برخلاف تدابیر مقرره بود که امنای کمپنی خواستند بدان واسطه دست از تاخت و تاز علی الاتصال بر ممالک اطراف نکاه داشته باستحکام مملکت وسیع خود که هنوز ایشانرا بر آنها اقتدار میبودند بود بپردازند - و یکی از اسباب انتخاب او بجهت منصب فرمانفرمائی این بود که میپنداشتند که اعتبار کاردانی او در امور سیاسیه باجرائی تدابیر مقرون بصلاح که پیش نهاد خاطر ایشان بود مؤیدی خواهد شد - اما وضع افعال جانشین وی دلیلی کافی است بر اینکه تجملات کاذبه سپاه گری بر سالاری مجرب کمتر اثر میکند تا بر یکی از ارباب قلم کار نادیده - کاتبی در روز نامه هند مورخه ماه دسمبر سنه ۱۸۴۴ ع می نویسد که شک نیست که ملائمت فرمانفرما و بی پروائی که از احتشام و شکوه دارد یکی از اسباب ترفیه و تمشیت هندوستان است و تا بحال علانیه اعلام بارانده سفر از کلکته نکرده است اما در آنجا مانده و بکارهاییکه لازمه مرد صالح جواست مشغول •

۲۷۷ بعلاوه این هم مایه غضب کمپنی شد که از وضع حرکت لارن یلنبره استتباط شد که او بقویت امنای دولت انگریز بقدری مستظهر شد که بتحسین یا ملامت کمائیکه اداره امور هندوستان بدست ایشان بود اعتنائی چندان نداشت - ولذا چون حکام مجلس عالی بمقتضای حقوق اقتدار خود عمل نموده و بدون آنکه با امنای دولت انگریز مشورت کرده باشند بلکه بکلی برخلاف آرای مشهوره ایشان او را از خدمت بغتة خارج کردند این امر هم در انگلند و هم در هندوستان وقعی تمام در نظرها یافت - لارن وانگتون با سختی شعاعاً بر فعل ایشان ملامت کرد و رای عموم مردم بر آن بود که مثل این عملی که تا این درجه مایه تشویش بلکه تحقیر امنای دولت و یکی از اکابر ایشان بود سبب معارضة زیاده در انتخاب جا نشین وی خواهد شد - اما این خیالات بجا نرسید و سر هنری هاردنگ بر این عمل معتبر اخمصا یافه و در ششم ماه می سنه ۱۸۴۴ ع نامزد منصب فرمانفرمائی شده امنای دولت بلا تأمل این مطلب را قبول کردند - این دلیری و تدبیر کانی حکام مجلس تا چندی مباحثه و اختلاف اقوال بسیار احداث کرد اما جمیع مردم که بامور هندوستان اعتنا داشتند چون دیدند

که چه مرتبه فرق بود در انعال متداوله لارن یلنبره تا برویت
بی تکلف سر هنری هاردنگ از این تغیر راضی شدند *

۲۷۸ ملک مرسته هنوز در اختلال و هيجان بود و باین
جمعیتی شایان بجهت جلو گرفتن باغبان حاضر بدارند -
شک نیست که سبایی از این مشکلات مترتب شد بر اوضاع
برسم و درهم تدایر شرقیه که نتیجه حوادثی بود که بنابر آن
جمعیتی تجار بندریج وضع وزی فائجان و حکام را مقلد شدند -
قاعده واگذارن امرا و راجگان مستقل و خراج گذار محل
بی مایه خود در ممالک انگریز مکرر عرصه اعتراض گشت باین
معنی که بیدترین نتایج منجر میشد و بنابر این بسیاری اوقات
اتفاق افتاده است که امنای دولت انگریز کرها در کارهاییکه
نمی توانستند قبول بکنند شریک شده اند و این دول محقره
مراکز مواضعه های علی لاتصل و غالباً سد راه و عائق تدابیر
کافی بجهت ترفیه حال رعایا میباشند *

۲۷۹ اخبار آنچه در پنجاب اتفاق می افتاد تا چند ماه
خبری غریب و غیر متوقع بود - از ورود سفائن پی در پی
کیفیت شورش تازه و قتل عام و کشتن امرا و حبله سازی
و مواضعه های مختلف و بی ثبوت بمسامع میرسین و این حال
نه فقط بغیضه آنچه منازع فیه بود منجر نشد بلکه علامات

تشویش را که در جمیع ممالک شرقیه انگریز بر دل‌های مردم
استیلا یافته بود تسکین نداد ولی در این ملک هر وقت که
خللی جدین یا آثار تصعیف اقتدار انگریز روی دهد آلات
مخالفت و طغیان در دست است - لشکری بجهت نگاه
داشتن و جلوگیری دشمن بر سواحل رود سندج هنوز جای داشت
و بعضی اوقات زن و خورویی و حمله و دفاعی روی میداد
بقدریکه ایشانرا از سُستی و بی‌کاری بر آورده همیشه مہیای کار
بدارد - در آئینای اینحال امرای ملک در باره فوائد انصام
پنجاب مباحثه میکردند که آیا مصلحت انتصابی آن دارد
که در دائرہٗ نفوذ شمالیہٗ مملکت بسطی دهند و دولت خود را
از اندیشه و بمی که لابد نتیجہٗ اوست از حرکات ملتہی
بی تربیت که نافرطغیان در آن ملک علی‌الاقوال در اشتعال
و سپاہ بی نظام و وحشی مزاج آن همیشه در انتہای فرصت
که اگر ضرورت باز خواندن لشکر از نگاہداری حدود ایشان دایمی
شود بر ممالک انگریز تاخت و تار کنند *

۲۸۰ تا چند ماه اخباری که در باب وضع ممالک وسیع
هندوستان در انگلندہٗ ماه بماء رسید غالباً مشتمل بر اقوال افواه
مختلط و وحشت انگیز شورش و طغیان و هرج و مرج و نفل
انفس در ملک پنجاب بود - جمعی کثیر از سپاہ بر سواحل

روى سنج جايى داشت و گمان ميرفت كه هرچند سلسله حوادث
افتتاح جنگ را بتعويق اندازد جنگ لاند بر پا خواهد شد -
اما چه در انگلند و چه در هندوستان در باب طبيعت سگهان
و مقدار تهيه و تداركي كه بر فرضي كه ايشان تعدي بكنند
بيجهت دفع آن ضرور باشد خيلي قلت استحضار بود - حالت
پراگنده و بي نظام ايشان و عدم حكومت قاهر كه مابيه آن نحو
اتحاد ميشود كه انجام فيروز سپاه گري و فنون معظم حرب
غالب بر آن متفرع است بنوعي خاطر نشان و دلنشين مردم
بود كه چون اخلافايي كه از مديتها مترصد آنها بودند حقيقت
واقع گشت معلوم شد كه فرمانفرما و سپه سالار در استعدادي
كه لازمه جنگ است ثقلت ورزيده بودند - اگر ملاحظه
امتداد زماني شود كه در آن عرض مدت جنگ با سگه
مطمع نظر بود و تهيه و تدارك بيجهت اين امر ديده شده
مشكلاتي كه در شروع محاربه در وقتيكه سگهان از رود سند عبور
كردند سد راه و عائق اعمال لاند گوف شد باعث تعجب
مطالعه كنندگان خواهد بود *

۲۸۱ كپتن كنگهم كه رايي صادق تواريخ سگه است
ميخواهد كه دليل اقامه كند بر اينكه اگرچه شك نيست
كه اول كسانيكه دست تعدي كشادن طائفه سگه بودند

اما تدابیر انگریز بر خود غرضی و کوتاه نظری چنانچه لازمه
 حذر از خطر ملی النقد است بیشتر مشتمل بود تا بر آن پیش
 بینی مقرون بعقل و امانت که باید منشاء مصالح ملّتی با تربیت
 در معامله با قومی که از همه جهت از ایشان پست تر اند باشد -
 بنابر این خیال میکنند که تهیه و تدارگی که در ظاهر بجهت
 صیانت و در وقت ضرورت بجهت مقابله دشمن قرین و ممد
 حرکت لشکری که بجهت نگاهداری ملک سگمه مقرر شده بود
 در نظر طائفه وحشی مثل این مینمود که آثار معادات دانسته
 است تا در هنگام فرصت حمله بر ملک ایشان برده شود -
 و همین صاحب دانا میگوید که همین عقل ناقص و کند
 ذهنی که بدان سبب انگریزان نفهمیدند که در محض جمع
 آذوقه کشتها بجهت بل ساختن بر رودی که حدّ مابین
 مملکتین بود خود آثار دشمنی منطوی است و باینکه
 تعبیه لشکری که فقط راه لاهور بجهت حرکت آن در پیش
 است در دلهای مردم وحشی که یم ایشان بیش از امید بود
 چه اثر خواهد کرد اعتنائی نکردند ایشانرا بر آن نیز داشت
 که بادل قری و بعدم استحضار از طبیعت و همت مردمان
 گویند تا بحدّی اصرار کردند و تحقیر نمودند که تقریباً مایه
 برهم خوردن دوام فتوحات ایشان گشت - در سنه ۱۸۴۲ ع

چنین میدانستند که سگهان نمی توانستند با افانده دم برآری
زنند حتی اینکه سکنه کوهستان جمود در صفات سپاه کشی
با ایشان نسبت نداشتند *

۲۸۲ در سنه ۱۸۴۵ ع صاحب منصبان انگریز در مکاتبات
ملکيه سپاه لاهور را مشتی لارنل و جمعی بی سرو پا نوشته
بودند اگرچه در نوشتهجات بعد بهتر تعریف نموده تسلیم کردند
که عسکر مزبور مرگب از زمینداران اند - لیکن هم نوشتند که
بقانون لشکری روز بروز آثار تنزل در ایشان بروز دارد و محقق
است که صاحب منصبان انگریز و سپاهیان هندوستانی فتوحات
آینده خود را بیشتر متفرع بحرکت متصل و احیاناً توپ
انداختن میدانستند تا بحد اقل دست برد و شدت جنگ
وزن و خوردنی طویل - انگریزان نه فقط دشمن را خوار می
شمردند بلکه کذاک از صورت تعدی سگهان که از مدتی
متمادی متوقع بود غافل شدند - هیچ یخیال ایشان خطور نمیکرد
که امنای حکومت یا حتی سپاهیان سگه جزأت بکنند باینکه
با جمعیتی کثیر از روستا عبور نموده ادعای مقابله رو برو کنند -
همچنین هم بشیانت امرا که بر همگان معلوم بود و به اتحاد
و اتفاق آرای افواج اعتنائی نکرده هنوز عقیده این بود که دیر
یا زود نوعی جنگ و گریز که مقتضی دخل و تصرف انگریزان

باشد بر پا خواهد شد و آنهم اگر بخواهند و مصلحت وقت ندانند - لهذا کشتهای نجیب پل و افواج و قوهای و جمع اسبانی که مایه تحریض دشمن بحکم شود علی قدر الکفایه موجود بود اما آذوقه و قورخانه و اسباب حمل و نقل و سامان دارالشعاع که از لوازم اسباب حرب است در آگره و دهلی در عقب ماده یا همور فراهم نازیده شده بود - و بدین طور در وقتیکه اداره امور ملک معوض نسبه سالاری بود که نگاردانی در معون حربه و رشادت و عقل کافی امداد داشت تهیه و تدارک اسباب جنگ در وقتیکه لشکر در حرکت آمد همه جهت کمر دیده شد تا در ایام حکومت یکی از اهل قلم بی پروا و بی تجربه *

۲۸۳ فقط در این زمان است که محصولات طبعی ملت سگهل بوجه واضح فهمیده میشود - سر رشته اصل ایشانرا در قرن شانزدهم مسوی میتوان یافت که گویند و ناک دو نفر که تری که ادعای نبوت کردند و رعایای لاهور و سواحل حمونه تسلیم نمیدادند و اصلاح حال ایشان دعوت نموده و چند نفری بایشان گرویدند - حال ضرورتست که در پی تاریخ ایشان رژیم بحر اینکه نکرانین کرد که وقبیکه سگهان در محل محالفت دولت انگریز در هندوسات آمدند ترقی کرده طائفه معدود

گشته بودند که نه فقط رابطه تمدن و تدبیر ملکی مایه اجتماع ایشان بود بلکه عهد ملت عموم ایشانرا بنزدیکتر وجهی با هم پیوسته - تاریخ اسلام دلیل زافی است بر وقائع عظیمه که بر اینگونه اسباب مترتب تواند شد و سگمه که معنی آن مرید است ظاهراً با همان تعصب که تابعان رسول عربی مینمایند اظهار بستگی و اتحاد خویش را با خالصه که معنی آن ملت منتخب است میکردند - آنچه در باب رسوخ مقتدر اینگونه اتحاد و اجتماع گفته یا تصور شود غالباً اغراق نخواهد بود و لیکن از اتفاقات سیئه حقیقت طبیعت این طائفه پیش از جنگ بکلی برخلاف فهمیده شدن و منشاء و مایه شورشهای متصل که موجب این همه خوف و بیم در حدود شمالیه حکومت انگریز گشت بکلی در نظر امرای کلدان ملکی که واسطه مابین دولت ما و این طائفه بودند محو شد *

۲۸۴ حالاً چنین مینماید که نه فقط این عتو و شورش دلیل بر اختلافات و طغیان مابین سگهان نبود بلکه منشاء این تغیرات شوق و امراری بود که آن طائفه در رعایت قوانین اصلی تدبیر و ملکه‌داری مخصوص خود داشتند و حکام بی دربی که بایشان منازعت میکردند و در پی عهد و موافق با انگریزان می‌رفتند در حقیقت طاعیان و بدخواهان دولت بودند - طلب

جاء و دامیه حکومت مطلق العنان در خواطر امرای متوالی
 سگهان استیلا یافته روابط سابقه حسن و ناپه چنانچه لازمه وضع
 اجزای خالصه بود انحلال پذیرفت اما همان چیزیکه منشاء
 اختلاف مابین امرا و خلق بود بیشتر مایه انعقاد و اتحاد مردم
 شد. لشکر بهمه جهت خود را بسته بمنصب میدانستند و از
 این رو خود را پنهان خالصه جی می نامیدند یعنی جمیع
 معتقدین، و ثبات رأی و جلالتی که ایشانرا در هیجان می آورد
 امرا را مرعوب و ملایم ساخت - چند طغیان پی در پی
 بواسطه این جمعیت متفق و ثابت قدم درخاست و عقب
 یکدیگر حکام جابر از تحت خارج شده مقتول گشتند - لاریب
 همچنین حالت غالباً مایه تشویش و اضطراب در ممالک
 اطراف بود و چون ملاحظه وضع مردمی شود که بر حسب
 انسانیت و ملکداری ترقی کرده اند عجب نیست بلکه از روی
 حقیقت میتوانند این طائفه را وحشی و متعصب خواند *

۲۸۵ با این همه واضح بود که اینگونه تحصیل اختلاف کلی
 داشت از شورش و طغیانهای لشکری که غالباً در ممالک شرقیه
 و با ما پنجه زده و مرگب است از سپاهانی جان بیول ساخته
 و فقط کفیلی بجهت رعایت حقوق خدمات ایشان حرص بول
 روامید چارل است - فی الحقیقه وضع سپاه سگه بکلی مستثنی

ولائق التفات هر کسی است که با نظر انصاف دریافت
در این کارها بکنند - بتجربه رسیده است که سپاه متصف اند
بعلم و همت و حب وطن و جلالت طبع و بلا شک زلفه تعصب
دینی نیز التهاب یافته ممد تحریص ایشان بود - اما مکرر اتفاق
افتاد که امرای سگه در خفیه جهد جمیل ایشانرا باطل میکردند
و بیش از دشمن که شفاهاً بر ضد ایشان بود ظفرهای ایشانرا
نابود میساختند - کپتان کنگهم در تعریف بعضی از اوائل
حرکت سگه میگوید که مطلب لال سنگه و تیج سنگه نه این
بود که بواسطه تخریب و تدمیر دسته منفرد با دولت انگریز در
بیندازند بلکه اینکه بسبب توجه جمیع لشکر انگریز مصدر تفرقه
افواج خود شوند و اراده ایشان این بود که فاتحان بلوازم شکر
گذاری پر داخته ایشانرا بر قرار سابق وزاری ملکی خراج گذار
مقرر سازند - بناءً علیه سگهان را از حمله بر فیروز پور تحذیر نمودند
و سرداران انگریز که در آنجا بودند در باب دوستی مخفی
و کافی خود اطمینان دادند - اما این هم از لوازم بود که چنین
را نموده که بیشتر اهتمام ایشان در کارهای ملک خود است باین
واسطه عمل خود را صورت ظاهری دهند و لهذا اصرار کردند
که تا وقتی که حمله بر امرای انگریز نبوده باشند و نام خالصه را
باسار یا قتل فرمانفرما بلند نکرده باشند بتسخیر لشکر گاهی

که هر وقت بخواهند بدست میتوانند بدارند نباید پرداخت *

۲۸۶ خود سپاهیان سگه دانستند که اتفاق در قول مشاورات
 حریه چه طور لازم است و لهذا با امنای دولت قرار بر آن
 شد که بجهت اقتضای حل مجالس حریه و غیره دست از کار
 مخصوص خود بردارند و این امر این مردم نا لائق را فرصت
 داد تا اینکه فی الجمله باسانی باجرای مطالب دینه خود
 پرداختند - با این همه در کارهایی متداوله حرب که عبارت است
 از اختیار جایها و تعبیه پیاده و سواره سپاه سالاران و سرتمیان
 و سرهنگان برای و زویت خود کار را صورت دادند و لزوم
 هم داشت که جمیع مردم بهتر و غیرتی که مایه خوشی و رغبت
 سپاهیان از جنگی که بجهت صیانت جمهور خالصه بود فی الجمله
 اعتنائی بدارند - در لشکری که سرداری مردمی بود که نه لقط
 از فنون حریه مستحضر نبودند بلکه باهتمام تمام بنای خدمه بالنسبه
 بنوع خود میگذاردند - آثار این اتفاق غیرت آمیز بطور نمایان
 بروز کرد بواسطه چسبی و چالاکي که در حمل و نقل توپهای
 بزرگ بمبار و غله و اسباب آتشخانه زیاد بسمت دیگر رودی
 عریض بکار میبردند - هر یک سگه می پنداشت که کار خالصه
 کار خود اوست و لهذا مثل قلع زحمت می کشید و کشیدن
 توپها و راندن چارپایان و حمل و نقل بار کشتیها با چسبی

و چالاکی میپرداخت که خیلی تغیرت داشت از متابعت
بی رویه و کاعلی کردن سپاهیان که تربیت و مدد معاش
ایشان با دقت و قاعده داده میشود اما چون بجهت بدل
می جنگند نافر حب وطن یا اندک مررتی بالنسبه بکسب
ایشانرا در خدمت می دارند در دلای ایشان زبانه نمی زنند -
و بنابر این لشکر هندوستانی که غالباً بواسطه آن این شبه ترقی
انگیز پیدا شده است باید با سپاهیان که غیرت حب وطن
و باشنداد زیاده نافر تعصب دینی ایشان التهاب یافته
و ایشانرا بکار تحریص می نمود از در مخالفت درآیند - و لهذا
در چنین حال بیش از پیش باید امنای دولت انگیز صیانت
خود را در جلادت و رسالت با تهور افواج ملک خود بدانند
بعلمت اینکه افواج دیگر نداشتند که بدون خطر کار مقابل
با دشمنی مثل سگه را در عهد ایشان سپارند :-

۲۸۷ سرجان لئار با هفت هزار نفر بجهت صیانت قلعه
فیرز پور که عرصه حملات دشمن بود عقب ماند - عساکر ثقیل
سگهان تهدید حمله بر این قلعه میکردند اما سردار انگیز
با جلادت و جوانمردی ایستاده بی باکانه با افواج قلیل خویش
بمهارت مبادرت نمود و اگر سرداران سگه با همین اسرار
که خالصه و زادار در این کار می نمود قلع و قمع دشمن را مطمح

نظر می ساختند موقع شک بود که آیا تا همه دلیری این روح
 بدو معارف و مددگار او اهرام و انهدام نبات می یابند یا نه -
 بالجمله فتح سبک و لال سبک احتمال داشت که از اتباع خویش
 بشتر از انگریزان خوف داشتند و از انعام فتح بیشتر سم تا از
 شکستی که موجب تعرقه سنگل متعصب میشد چه باز خود
 بی ثباتی در مناعت سرداران همیشه با صدق تمام متوسل
 بدش بودند - لکن از جنگ چاره نبود و احبار مائض
 و مشکوک که اولاً در افواه اسلحه بود مشکلاتی که نسبت لشکر
 انگریز روی داده در لباس مصائب حدیده بلکه قریب شکست
 حلوه داد - بالجمله حمر فتحی که متفق بود بر روی این
 شکست و سم را مرتفع کرد اگرچه قیمتی خریده شد که مایه
 امتراح شادی ذلیل و سم سار بود *

۲۸۸ اول معرکه که ناسگاه واقع شدن در هژدهم ماه دسمبر بود
 مابین افواج انگریز از اسلحه و لودیانه که لارد هاردنگ از روی احتیاط
 دهم پیوسته بود و روحی از لشکر سبک سرداری لال سبک -
 عساکر مزبوره در مودکی که نسبت میل مسامت از فرور پور
 دارد تلاقی کردند و سنگل بلا تأمل حمله پرداختند - جمعیت
 لشکر لارد گوف تقریباً پانزده هزار نفر و عدد سنگل تماماً
 سی هزار نفر و چهل توپ بود - اما غالب این است که این

تخمین اغراق بسیار دارد و حسب قول کپتان کنگهم حرف
در این است که آیا عدد ایشان از انگریزان متجاوز بود یا نه -
سگهان مدینه بسیار خورده پس نشستند و هفده توپ ایشان
گرفتار شد و لیکن در کارزار مودکی شجاعت خصم انگریزان را
معلوم گشت - عساکر لارد گوف که بنقد جمعیت ایشان کفایت
کار نمیکرد از فقدان دویست و پانزده نفر مقتول و شش صد
و پنجاه و هفت نفر مجروح زیاده نقصان پذیرفت و از آن
جمله سر جان مکاسکل و سر رابرت سیل نیز بخاک رفتند *

۲۸۹ انگریزان مست امید فتح برادبی که از مدتها خواسته
بودند آخر الامر فائز شده باصفوف آراسته در حرکت آمدند
و توپخانه مشهور ایشان به آتش باریدن شروع کرد - اما سگهان با
چستی و چالاکي و دقت تمام توپهای خود را بکار بردند و پیادگان
در میان و در عقب توپها ثابت قدم ایستاده در انداختن تفنگها
اعجاز مینمودند - این مقاومت بکلی غیر متوقع بود و انگریزان ر
مایه تعجب زیاد گشت - توپهای ایشان واژگون شد و آتش
بقورخانه ایشان افنده بهوا رفت - در عین حمله سواره ایشان
بهم پیچیدند پی در پی افواج پیاده برهم خورده پشت دادند
و فقط بعد از غروب آفتاب انگریزان چند موضع دشمن را
در تصرف آوردند - تاریکی و سختی مجادله انگریزان را از

نظم و ترتیب انداخت سپاهیان افواج مختلفه مخلوط و ممزوج
با یکدیگر بودند سرتپیان لشکر از غلبه خویش یا از مقدار غلبه
متشکی بودند و سرهنگان سپاه نمیدانستند که بر سر افواج ایشان
یا لشکری که بدان متعلق بودند چه آمد *

۲۹۰ در بعضی جایها صفوف دشمن هنوز شکسته نشده بود و
سگهان تپیهایی را که از دست نرفته بود برگردانیده آنها را بر اندوه
سپاهبانی انداختند که از سرما و تشنگی و ماندگی بچنان آمده
و بواسطه اینکه اعصابی خشکیده را فرم کنند از یوشان و شاخهایی
درخت خرمن آتش ساخته عرصه نظر دشمن بیدار گشتند -
وضع انگریزان فی الحقیقه پر خطر و محل اضطراب عظیم بود
افواج به اجرت گرفته ایشان در ممالک خارجه و نیز در خون
هندوستان در وقتیکه هنوز قواء حربیه خوب معلوم نبود دان
جوانمردی و خصال حمیده سپاهگری داده بودند - و اما در عرصه
چند ساعت بنمیزار نفر از اهالی ملک بعید فرنگستان دانستند
که دیگران خدمه خود ایشان را بکار ایشان میبرند و در مضیقه
افتاده اند که بجهت برون آمدن از آن سعی بلیغ باید بکار
برد - در آن شب مشهور انگریزان باشکال تمام در همین جای
که بودند توانستند بمانند و هیچ لشکر بجهت مدد و معاونت
ایشان نزدیک نبود بخلاف سگهان که پس نشسته لشکر دریم را

یافته بودند و توانستند با جمعی زیاد تر تجدید معارفت
 بکنند - خیال مراجعت بجانب فیروزپور که از حزم و احتیاط
 دور نبود بشاطر آمده اما همت عالی لارده گوف مصلحت
 در آن ندید و بواسطه تهور ذاتی وی ولارد هارلنگ که با
 جمعی از نجبا و بزرگان و فوجی از دهاتین مبارز بر توپخانه
 دشمن حمله برده نوع فتنی دست داد که بسبب عجله وقت
 مایه آرام و فراغت شد *

۲۹۱ مؤرخ تاریخ سگه که براسستی و صدق مینویسد هر قدر
 فتح روز دیگر را هم بجلافت و حذاقت انگریزان حمل میکند
 همانقدر بخیانت و جبن امرای سگه نسبت میدهد - لشکر
 انگریز قلّت آذوقه و علوفه داشتند و از سرما و تشنگی مانده
 در بیست و یکم ماه وقت عصر بواسطه خستگی از کار افتاده
 بدون اینکه از گرسنگی و تشنگی فراغت یابند متوجه صغوف
 دشمن شدند - چون سواک شب رسید و تا چندین معرکه
 ختم شد آب و خورش میسر نبود و سپاهیان را مانده در آن
 شب هولناک با اسلحه خوابیدن بوضعی که عجب نبود که
 دلیر ترین سپاه را مایه نایبوسی شود - و همچنین بعد از آن که
 بمحاربت شدید روز دیگر مبتلا شدند باری از تنگی اسباب
 توپخانه در معرض خطر عظیم افتادند - هر قدر مؤرخ از روی

صدق و جوانمردی بشجاعت طرف مخالف مقر و معترف
 شود ولی هیچ شک و شبهه نیست در اینکه هیچ وقت رشادت
 و تهور عسکر انگلند پیش از آنچه در معرکه خونخوار فیروز شاه
 بروز کرد هرگز معلوم نشده بود و هرچند مقدار غلبه ایشانرا
 بخبانت امرای سگمه نسبت باید داد رویت سواران
 انگریز دلیل بر آن است که ایشان بکلی محتاج بدان و غالباً
 بهیچ وجه واقف نبودند *

۲۹۲ این فتح در وقت مساء واقع شد و بحکم لزوم سبب
 مسرت و شکرگذاری در فضاير مردم گشت لیکن باین همه
 اگرچه نتيجی نمایان بود کار را ایستاده نکرد - صحیح است که
 سگهان بهم پیچیده از میدان جنگ رانده شدند و لارگوف
 در مراسله که در باب معرکه نوشت میگوید تا یک شبانه روز
 احدی از قوم سگمه در پیش روی ما بنظر نیامد - بقية السیف
 لشکر خالصه میگویند در حالت اختلال و اغتشاش و بمرمت
 تمام یا عبور از رود منلج نموده یا از راه کناره شرقی آن
 بجانب قریه هریکی پتر در حرکت است - اردوی ایشان
 محل خولریزی دل آشوب است و عدد رانان و غله فراوان
 رها کرده اند انهمی - هرچند چنین دلایل بر فرار دشمن
 بطور دلخواه باشد از مراسله سپاه سالار انگریز راضی است

که فاتحان را مانده و دل خسته نتوانستند تعاقب هزیمت‌بان
 بکنند و سگهان فرار کرده را که تعاقبی بر وقت ایشانرا متفرق
 و پراکنده میکرد بوجهی که اصلاح نمی پذیرفت فرصت مبرور
 در طرف دیگر رود خانه و آراستگی مضاف یافت شد -
 بسیاری از طرف انگریزان هلاک افتادند - از مراسله سپاه سالار
 معلوم میشود که شش صد و چهارده نفر مقتول و یک هزار و هشت
 صد و بیست و یک نفر مجروح شدند و این عدد تقریباً هفت
 یک بود از جمیع افولجی که در آن معرکه شریک شدند * .

۲۹۳ چون تفصیل فتح فیروز شاه در مراسلات رسیده بآهل
 انگلند انهی شد مردم این خبر را بیشتر بانذیشه و دهشت
 از اینکه در آینده چه خواهد شد تا بابتهاج و مسرتی که غالباً
 قرین فتح و ظفر است شنیدند و با سختی تمام حرف در
 حرکات سپاه سالار گرفتند - و علی السویه هم بر غفلت از وضع
 موحتش لشکر سگمه و هم بر عدم مبالغات در اینکه بخطر
 شکست افتاده و بآن صدمه بزرگ که در مراسلات اعتراف
 بدان کرده بود متیقن شده سپاه خود را باین دعوای مشت
 و بیشتر عرضه کرده بود ویرا ملامت نمودند - حتی اینکه
 حیل‌های حریه او موجب مباحثه و اعتراض تمام شد و چنین
 مینمود که حرف گیران ترک اعتدال نموده میخواستند

که او را کلیل جلالت سگمه و قلت عدد و توپخانه معدود
خوبش بسازند - شگ نیست که قلت آذوقه و علوفه
و اسباب توپخانه چنانکه باید یکی از عظیمترین غفلتها بود اما
از روی انصاف نمیتوان سپاه سالار را باین سهو نسبت داد -
بالجمله از قلت اسباب توپخانه افواج انگریز مجبور بر آن شدند
که در وقتیکه سگهان با جمعیتی کثیر درباره از رود عبور کردند
و بهر تب ساختن استحکاماتی که میانت راه عبور پلی کنند
پرداختند از جایی نه جنبیدند - سپاه سالار در دفع این حرکات
تأمل نمود که مبادا سبب معرکه بزرگ شود و در آن صورت
اسباب توپخانه این قدر قلیل بود که نمیتوانست توپها را
بکار برد - حتی اینکه از آن باز داشته شد که بچند قلعه کوچک
که مایه ترس و بیم همایانی اطراف و سد راه بارخانهای ذخیره
و دستهای بود که ورود ایشان بغایت لزوم داشت حمله یزد *

۲۹۴ صحیح است که انگریزان لودیانه را از چنگ دشمن
مستخلص ساخته بودند اما اندک زد و خوریدی که در آن کاری
از پیش نفرت مؤید اعتقادی شد که امرای مغلوب هندوستان
بخوشی داشتند که عساکر انگریز بواسطه حداقت و جلالت
میریدان گوند که از نسل و ملک ایشان بودند بالاخره لطمه
خوردند - سپاهیان، ملکی خیره خیره، بیکن یگر و بطرف وطن

خود در سمت شرق نگاه میکردند حتی اینکه خود انگریزان چون فکر مجادله میکردند آثار اندوه از بصره ایشان ظاهر بود بیش از آنچه بشاشت بواسطه غلبه بر دشمن - فرنگها و سپه سلار چون لشکری که بعجله بمقابله خصم فرستادند با صفوف اوزم ریخته برگشت بفکر قورخانه و توپخانه سنگین که سلامت آن بجهت کار جنگ لزوم کلی داشت افتادند - سرهاری سته سردار افواج شکست خورده دید که نیکنمایی خود که بر تحصیل آن سالها همت گماشته بود بگمنامی و بی اعتنایی مبدل شد و امید بسیار نبود که بزودی آبی بر روی کار او بیاید - از جهت دیگر سگهان بالنسبه متفاخر شدند و حضور چند تن از اسرای انگریز سبب ازدیاد غرور ایشان گشت *

۲۹۵ فتح حلبوال یکی از عظیمترین فتوحات بود که عساکر انگریز در هندوستان کرده اند - عدد کسانی که در آن شریک شدند بالنسبه بمعارک سابقه قلیل بود اما اثر این شکست که در همین وقت بر اسر سگهان افتاد در همان آبی که متلخر و متروّب فتح بودند بنیان تدابیر ایشانرا بالمرة بر انداخت - گلاب سنگه بعوض آنکه در فراهم آوردن عساکر متفرقه سعی نماید ایشانرا ملامت کرد و بعجله نسبت داد و بخیل دیوانگی که امید مغلوب کردن فاتحان هندوستان را داشتند سرزنش

نمود و خود فی الفور دو معاهده با سالارانگریز دست گشاد :-
 بالجماعه پیش از آنکه انگریزان توانستند به طائفه جنگجو و ثابت
 که در لغور شمالیه مملکت بایشان تلافی کردند القای شرط
 کنند جنگی دیگر باید بشود و فتحی دیگر باید بکنند -
 شرائطی که توان انگریز در جواب مکالمه از طرف گلاب سنگه
 مرغه کردند شهادت واقعی است بر اصابت موادی که منشاء
 مباشرت ایشان در این مجادله شد - از جمیع خیالات توسعه
 مملکت خون یا تصرف بلاد دیگر ابا و انکار کرده و بعلاوه
 اظهار رسایی خویش نمودند بآنکه بمجرد تفرقه مساکر سگه
 حکومتی از طرف قوم سگه در لاهور قبول کنند *

۲۹۶ اما هرچند چنان شرط در نظر کسانی که القای آن
 نمودند معقول حتی مقررون بسخارت مینمود بسبب آن درخت
 آمل خالصه از بیخ برکنده شد و ایشان از خواب غفلت
 تقدم و اتفاق ملت بیدار شدند و اگر مؤلف تاریخ سگهان
 معتمد علیه باشد معركة سوبران بعد از اختتام آن سخنهایی
 باطله و تروع یافت باین شرط ملین آن رئیس خائن گلاب
 سنگه و انگریزان که اگر فتح ایشانرا دوباره دست دهد حکومت
 لاهور مساکر سگه را شفاهاً بحال خون رها کرده و فاتحان
 بی خلل از رود سنلج عبور کرده بدون آنکه کمی مقاومت

نماید بدارالحکومه حرکت کنند - شروط معاهدتی که بدین نوع باستصواب قوای سپاه طرفین و متفرع بر نتیجه معرکه که در آن فریقین بر شرف بحث آزمودن بودند غالباً در تزیین محاربات متقدمین و متاخرین مانند آن ذکر نشده است - اما این وضع علی قدر الکفایه بر وجنات مخصوصه احوال مملکت عظیم شرقی انگریز دلالت دارد و مشعر بر این است که چه قدر اشکال دارد که اعمال کسانی که بر خلق و فتق امور بدست ایشان محول میشود با افعال کسانی که برخلاف ترقی آیند بالنسبه بتدابیر فرنگستان حکمی شوند *

۲۹۷ در این اوقات سگهان دقیقه از استعداد جنگ را فرو گذاشت نکردند - فتحی نمایان که در علیوال دسته سرهاری سمته را دست داد اگرچه با نقد جلالت و احتیاط و حذاقتی که لازمه سردار رسیدن و مجرب مثل او بود و بجهت مصالح امور انگریز خیلی اثر خوب کرد اما بعد از همه فقط بواسطه یک دسته لشکر بود - شک نیست که اثر طبیعی این فتح در اثبات جلالت و اعتماد کلی یک طائفه به اختر طالع انگریزان و در احداث مایوسی و اندیشه طائفه دیگر خیلی کلرگر شد - حالاً بخت دیگر مساعدت خالصه نمیکرد و بنقد شکست و انقیاد متوجه حال ایشان

بود و بواسطه اختلاف و تشتت آرا کار ایشان زودتر بنهایت
 میرسد - باینهمه قبل از آنکه انگریزان بتوانند بصر بشمیر
 از رود . ستلج عبور کرده پنجاب را مالک بشوند باید فتنه
 کامل بکنند و هم با سرعت حل کار را صورت دهند بعلمت
 اینکه تسخیر پنجاب بصر بشمیر در عرض آن چند ماه
 که حرکت لشکر ممکن بود کاری بون صعب الاتمام و پر از
 خطرهای عظیمه - غلبه انگریز در هندوستان غالباً بر عد
 و تجربه و تربیه سپاهیان است که از طائعه خود می توانند
 مهابی کار بدارند - بالجملة علاوه بر این دانسته شد که اگر
 اختتام جنگ در مهده تعویق بیفتد نه فقط محتمل بود که
 راه مرادیت رود جمنا مسدود بلکه در جمیع ممالک شمالیه
 و غربیه شرشی برپا شود و در آن ملک مردم جنگجو که
 همیشه بدر علم هر کسی که یا پول یا امید چپاول بدهند
 گرد می آیند و بنقدن خسته این ایام صلح و صلاح شده
 بسیار بودند *

۲۹۸ یقین میتوان کرد که خیالات عالیه ظفر تا بکناره
 رود اتک و آرزوی محسوب داشتن در اصلاح انگریز بعید ترین
 ممالک معروضه اسکندر در خاطر فرمانفرما خطور کرد
 ایما مطاب ادم قابل التفات این بود که تا بصر بشمیر

مگهان را بسمت دیگر رود ستلج برانند یا بواسطه انقلاب کلی
 امرا و وکلای لشکر سگمه مراجعت ایشانرا بدان طرف بتدبیر
 صورت دهند زیرا که تا این کار صورت نمی گرفت نمیتوانستند
 بگویند که کار حرب از پیش میرفت و هر امر محقر در خفا
 بامتداد اسباب اثبات استقلال خون میپرداخت یا اول
 فرصتی را بجهت توسعه بلاد خویش بدست می آورد - این
 خطرناک وضع امور دولت انگریز در هندوستان از مدتی
 متعددی چند نفر را که با دولت بغور این کارها میسرند
 و چشم ایشان از تجمّلات کاذبه حرب خیره نشده اثر کرده
 است - حتی اینکه کوتاهی نظر که بر اغراض نفسانی مترتب
 میشود کفایت کرد تا در باب این احوال چشم حکم مجلس
 در انگلند باز شد و از سالهایی دراز هر فرمانفرما را علی التوالی
 متنبّه ساختند تا دیگر دست از حرکات تعدّی باز دارند
 و اضلاع دیگر را ضمیمه مملکت معظم موصّع نمایند - لیکن
 وضع نمودن قوانین تدابیر سیاسیّه آسانتر امت تا حدّ حوادثی
 که بالاخره موجب تغییر رویّه باید باشند - شاید با نصاف
 بعضی از جنگها را که در این اواخر شد مقرون بتعدّی
 خوانده اند باوجود اینکه کارهایی اولیه مکرر بحکم ضرورت
 روی نمون پس چنین دانسته شد که بجهت میلّت ممالک

تدبیه حرکات لاحقہ لزوم داشت اما به آکراه تمام بعضی
از این جنگها شروع کردند و فقط با جلالت کافی کار را یکسرہ
نمودند بواسطہ اینکه چنین تدبیر بجہت دفع تکرار آنها اسرع
و اسوبہ بود *

۲۹۹ وقتیکہ سرہاری سمتہ با افواج خویش بخدع حرب
میرداخت و دستہاء لازمہ مدد از عقب لشکر میرسد لشکر
سگہ نیز با همان اہتمام مشغول بلستعدان جنگ بجہت مجادلہ
آخرین بودند و بتدریج نیمہ بیشتر افواجی کہ داشتند در اردوئی
فراہم آوردند کہ با سنگر و سقناق مرتب و برکنارہ یسار و در
سلج بر پا کردہ بودند و جمیع املاکی کہ تا هنوز بصرہ
دست در مملکت انگریز داشتند در دائرہ بی نظم و ترتیب
آن محوطہ بود - جمیع سپاہ ایشانرا بہ سی و پنجہزار نفر
میشمردند لیکن کچان کنگہم بر آن امت کہ این مدد زیادہ
و از حقیقت حال متجاوز است و بعلاوہ میگوید کہ در بنای
استحکامات ایشان عدم اتّفاق خیلی ظاہر بود و ہمہ کارها
از دہست سپاہیان با تمام میرسد برخلاف سرداران لشکر نہ
بہیچ کار نمیرداختند - بالجملہ احتمال دارد کہ مصنف صادق
تاریخ سگہ آنچه بکار دانی ناقص و حذات غیر کافی حمل
باید کرد بعدم اتّفاق و اتّحاد نسبت میدہد - اما احتمال

نداشت که مهندسی مجرب و مشهور مثل او آثار قویّه علم
مهندسی بطور دلخواه در استحکامات سگه بیابد با اینکه بعضی
از سرداران ایشان صاحب منصفان فرنگی بودند که بتجربه
مشهور و بشجاعت امتیاز داشتند - بالجمله معرکه علیوال که در
عین وقت اتفاق افتاد و منبر بنتائج اهمّه بجهت انگریزان شده
بالتّسبیه بسگهان مایه ملال و اندرّه گشت - بعضی از امرای
سگه که هنّ و تجربه زیاده داشتند با چشم حرمان و غصّه بر
مجادله آینده نگاه میکردند و یکی از سرداران مسبوب ایشان
که شام هنگه نام داشت بارکان شکسته دل خالصه انهی کرد
که او در میان اوّل صفوی که با دشمن در مقام مقابله بایند
دل از جان گرفته خود را بجهت آن جمهور مقدّس که اینقدر
خطر بدان متوجه بود فدا خواهد ساخت *

۳۰۰ اعتماد و یقین بطفر و فیروزی که عادتاً مایه سرور است
در جمیع لشکر انگریز شیوع یافت - بواسطه فتح علیوال اعتبار
بر بخت مساعد انگریز در باره خاطر نشین صباهیان گشت
و عساکر انگلند نیز باین واسطه مست باد؛ امید گشتند و در
این اثنا وزدن توپخانه سنگین و قورخانه و اسباب فراوان مورث
کافی بجهت و تقویّت امیدهای ایشان شد - اسبابی که در
حرکتهای پیشین انگریز مایه خلل و در انجام قیّه موقع تکلیف بود

در این وقت وحود داشت و هیچ وجه ملحق پیش رفتن بهادران
انگریز یا علق تهر بی ناکند سپه سالار نبود - روز دهم ماه
فروردی که نقطه دارنده روز بعد از صبح علوال بود بحسبت یورش
برین در سنگها و ایشارا سمیت دیگر رون راندن مقرر شد -
یکی از مقامهایی دینده دلول که قدری معما نه بود یا از بی پروائی
یا از قهاری انگریزان دست دشمن انداخته بود و قرار در آن
شد که اولاً بعد از آنجا حمله برد - حلی پیش از صبح
جمع عساکر انگریز در حرکت آمدند و طلایه را حکم شد
تا قراران دست خصم را پس برانند *

۳۰۱ و قسکه عساکر انگریز نعم اسدا سمک دوز صدا در
حرکت آمدند بسیاری مکائف بر طلعت شب انرون اما دیدند
که قرارالجابائی که دوسوزان و در مقابل کودیواله بود و روز
پیش دشمن با جمعی کثر آنها را در تصرف دشمن حالی
بودند - از هر طرف در سنگها علی العله ناحص و ایشا در
تمام استحکامات وسعه که در هر در سمیت رود مسلح داشتن
کوس حرب نواختند - انگریزان توپخانه سمکس را فراهم آورده
و در جایهای محاذی و مشرف بر مورچل دشمن تعبیه کرده
بودند و در وقت طلوع آفتاب در سنگها توپ انداختند تا سه
ساعت گویا این ریزش بزرگ آهمن در عساکر سکّه که در

این حصار بودند مشلوط با گلوله خمپاره که هرجا افتاد بارید شده پیک مرگ میشد متصل می بارید - اما توپهای بزرگ سگه که در کارزارهای اول توپهای سبک بارانگیر را که توپخانه ایشان فقط مشتمل بر آنها بود از کار انداخته از هر زاویه استحكامات بنظر می آمد - شعاع افتاب تازه طلوع کرده با اشکال نفوذ میکرد در ابوابی که از درون آتشیانه متراکم منعقد شده و هوای معرکه را از بوی کبریت منغص ساخته و سراسر این صحرای خون آشام را گرفته بود *

۳۰۲ گاهی قبل از این عساکر انگریز در معرض مقاومت با دشمن باین قدر رشید و ثابت قدم و حاذق که بایشان در آن میدان خونخوار پنجه زدند نیامده بودند - درگیر و دارهای عظیمه که تا چندین مایه رسوائی و آلاش اعلام انگریز در دره های افغانستان شد بیشتر دهشت و بیم بواسطه تضاد طبیعت زمین تا بواسطه شجاعت عساکر با تهور و بی نظام افغانان بر ایشان استیلا یافت - اما در این معرکه دشمنی که بعد توپها در خاطرویی وحشت نیارن و برق هنان درخشانند هرنی در حین حمله او را از جای نبرد با ایشان دم برابری زدند - بالجمله حتی مگهان دلیر که عرق غیرت جبلی ایشان از تعصب و حرارت دینی زیاده بحرکت آمده دیدند که شجاعت و تهور انگریز

در معرکه رو برو دست مییابد - سالارانگریز در رساله که از خون میدان جنگ فرستاد نوشت که وقتی از اوقات افلا یکصد و بیست توپ در این کارزار عظیم در میان وادی هتلی بلند آوازون و چون بزودی معلوم شد که غالباً مکهان بمداغت در فوج که از هنگر ایشان عبور کرده بودند همه لشکر خون را جمع خواهند کرد لازم گشت که صورت ظاهری زن و خردی را که تارالان و تورخاننه میبند و قلب لشکر کرده بودند حقیقت یابن پس نائرة جنگ از یمین نایسار با شدت ما لا کلام شعله گرفت *

۳۰۳ اشتهار (صهی) فرمانفرما که فقط چهار روز بعد از فتح سوبازون صادر شده مشتمل است بر اعلام و تحقیق تدابیر ملکی انگلند - در فقرات مرقومه ذیل فرمانفرما که بر خلاف عادت اجرائی امور ملک را با اداره فنون حربیه منضم ساخت در تصویب رویه که خود بنفسه مباشرت تنظیم آن بود میکوشن - لشکرانگریز از رود منلیج عبور نموده در پنجاب داخل شده است - در این اشتهار نامه فرمانفرما اعلام میکنند که دولت هندوستان بدین امر پرداخته حسب مقاصد صهی که در اشتهار نامه مؤرخه دوازدهم ماه دسمبر ذکر یافت باین معنی که فرمانفرما نه برضایی خون بلکه علی رغه بجهت صیانت کانی مملکت انگریز

میشود که هرچند ظاهراً القلی چنان شروط با مقاصد صحیح
سیاست و دعای حقیقیه فاتحان مناسب باشد لیکن شروط
مذکوره بهیچ وجه با ترکیب خاص جمهور سگه نسبت نداشت
و غالباً بر عدم استتصار از مخصوصات آن بنا بود - القلی
شرطی از طرف فرمانفرمای انگریز که بدان واسطه حکومتی در
پنجاب مقرر شود که بتواند اداره لشکر سگه کند مثل اظهار
مررتی می توان شمرد که یدوارن پادشاه انگلند به بیلبول فرمانفرمای
اسکاتلند نمود باین شرط که اداره لشکری نمایند که در ملک
وی بهیچت حب وطن و حفظ ملت میکوشیدند - اما تصدیق
تدابیر انگریز در این منحصر است که بهر کدام از طرفین
برسم سداد و انصاف افتتاح جنگ را نسبت باید داد اولاً
اعمال انگریز صرف بهیچت صیانت خویش بود - انگریزان
حرص توسعه بلاد نمیداشتند و تا وقتیکه آثار شورش در لشکر
سگهان مایه بیم در حوالی سرحد ایشان نگشت و صلاح
و سلامت دولت را در ورطه خطر نینداخت نخواستند در
اداره افراج سگه مداخله نمایند - در خاتمه همان اشتهار نامه
ملکی فرمانفرما بدین طور با اعتماد کلی به سداد و اصابت رأی
که علی الاتصال منشاء جمیع تدابیر انگریز بود متوسل میشوند *

۳۰۷ فرمانفرما در این هنگام که فتحي کامل و ظفري

شامل ویرا دست داد دلبلی را فحتر بر اقتصاد و حلم درلست
 انگریز نمی تواند بدهد از اینکه بدین نوع اعلام مقاصد خویش
 کرده شروط و وضع این قول و قرار را موقوف به آینده دارد -
 لهذا فرمانها بجمع امراء که خیرخواهان اخلاف رفیبت
 سنگه میباشدن ملی الخصوص بکسانیکه در اعمال مخالفت با
 دولت انگریز شریک نشده اند اعلام میکنند که باری موافقت
 نموده باجرای مهمات پردازدن بوجهی که مایه تقرر حکومتی
 در لاهور شود که قابل اداره لشکرملکی و حفظ رعایا و بنیان
 آن بر اصول و قواعدی که موجب رفاه و آرامی آینده
 ممالک سگه و محافظت سرحد انگریز از تکرار تعدی باشد
 و بر اقتصاد و انصاف دولت انگریز که سرآمد حکومتهای
 هندوستان است به همکنان دلیل ارائه کند - اگر چنین
 فرصت رفائی ملت سگه از بلیات عدم انتظام و بد حکومتی
 فوت بشود و دوباره دشمنی و معارفت با لشکر انگریز بر خیزد
 دولت انگریز رنق و رنق امور پنجاب را بنوعی چنانکه بجهت
 مصلحت و قوام اقتدار خود مناسب و مقرون بانصاف باشد
 بر قرار خواهد داشت *

۳۰۸ اگرچه احياناً سپاهیان سگه بصدق و راستی تدابیر
 انگریز که مقتضی تقرر حکومتی مطلق و مستقل بود که دافع

و مانع حرکات آینده ایشان شود قبول نکردند اما آقلا بر حق القای شروط که انگریزان بواسطه فتح سوپراون داشتند اقرار کردند و در عهده گرفتند که گلاب سنگه وزیر مختار خود ایشان در باب مصالحه با انگریزان گفتگو کند و او را نیز اختیار دادند که بر وفق شروط مشتهره اقرار بحکومت سگهان در لاهور قول و قرار می بکند - در پانزدهم ماه فبروری راجه و بعضی از مقتدر ترین امرای سگهان با فرمانفرما در ده کسور ملاقات کرده صاحب مزبور شرائطی که بنابر آن بصلح راضی شود با ایشان عرضه کرد - شروط مزبوره شامل اقراری از طرف دولت انگریز سلطنت دلیپ سنگه در لاهور بود اما از طرف دیگر باین سگهان ملکی را که مابین رود های بیاس و ستلج واقع است چنانچه در اشتها نامه مذکور شد واگذار کنند و علاوه بر این مبلغ یک کرور و نیم لیره انگریز در عوض جزئی از خسارتی که رسانیده بودند ادا نمایند - بالجمله سبب القای شروط بسختی که مایه ننگ ایشان شد این بود که در هر جایی که دوستان و خراج گزاران حکومت هندوستان سودایی شورش پخته باشند بخوبی معلوم شود که دولت انگریز سر آمد جمیع ممالک هندوستان است و غلبه بر آن در حیز امکان نیست - بالجمله بعد از آنکه امرای سگهان کوشش چند بیپرده

کرده که از بعضی مکرره ترین شروط شاهه خالی کنند بالاخره
 باکراه آنها را قبول کردند و راجه جوان شخصاً از عیان باطامت
 کرد - و همچنین تا اقیان کتی سگهان و خلمه تا چه پایه
 زیر دست فاتحان بوده بکاملت روحیه ظاهر بسازند لشکر انگریز
 در بیستم ماه فبروری داخل لاهور شدند و دو روز بعد از
 آن فوجی از لشکر ایشان بیست حفاظت ارگ دارالحکومه
 سگنه معین شد *

۳۰۹ در بندوبستی که بعد از آن واقع شد گلاب سنگه
 تدبیری کرد که اگرچه ضرر جمعی کثیر از پیروان گویند هم
 بخورن کثر خود را بسازند و اگر تقاضای سخت فاتحان اورا
 مجبور بدان میکرد که از سگهان استمداد نماید رسوخی که در
 دلهای ایشان داشت و مکنات و اسباب فراوان جنگ که
 جمع کرده بود مغرور اورا مورد دهشت دشمن میساخت - کپتان
 کنگهم بدین نوع ذکر این جزو امور پنجاب میکند - خلو
 خزانه لاهور و اهتمام لال سنگه در تخریب حریفی که مایه
 بیم او بود فرمانفرما را فرصت داد تا گلاب سنگه را بوجهی
 که علی قدر الکفایه مایه مسرت او و بیش از بیش مورد
 تخفیف اعتبار جانشین رفیقت سنگه شد ملائم ساخت -
 راجه جمهر راضی نشد به آنکه فقط کوهستان مولد خود را مالک

و مانع حرکات آینده ایشان شود قبول نکردند اما اَقلاً بر حقّ القای شروط که انگریزان بواسطه فتح سوپراون داشتند اقرار کردند و بر عهده گرفتند که گلاب سنگه وزیر مختار خود ایشان در باب مصالحه با انگریزان گفتگو کند و او را نیز اختیار دادند که بروفق شروط مشتهره اقرار بحکومت سگهان در لاهور قول و قرار می بکند - در پانزدهم ماه فبروری راجه و بعضی از مقدّر ترین امرای سگهان با فرمانفرما در ده کسور ملاقات کرده صاحب مزبور شرائطی که بنابر آن بصلح راضی شود با ایشان عرضه کرد - شروط مزبوره شامل اقراری از طرف دولت انگریز سلطنت دلیپ سنگه در لاهور بود اما از طرف دیگر دادن سگهان ملک و زمین های بیاس و ستام واقع است چنانچه در اشتها زلمه مذکور شد و گذار کنند و علاوه بر این مبلغ یک کرور و نیم لیره انگریز در عوض جزیری از خسارتی که رسانیده بودند ادا نمایند - بالجمله سبب القای شروط بسختی که مایه تنگ ایشان شد این بود که در هر جائی که دوستان و خراج گزاران حکومت هندوستان سودای - شورش بخته باشند بخوبی معلوم شود که دولت انگریز سر آمد جمع ممالک هندوستان است و غلبه بر آن در حین امکان نیست - بالجمله بعد از آنکه امرای سگهان کوشش چند بیپایه

کرده که از بعضی مکررترین شروط شانه خالی کنند بالاخره
با کراه آنها را قبول کردند و راجه جوان شخصاً از عان بطامت
کرد - و همچنین تا اقیان کئی سگهان و خالصه تا چه پایه
زیر دست فائجان بوده بکاملت روحیه ظاهر بسازند لشکر انگریز
در بیستم ماه فبروری داخل لاهور شدند و در روز بعد از
آن نوجی از لشکر ایشان سمیت حفاظت ارگ دارالحکومه
سنگه معین شد *

۳۰۹ در بندوبستی که بعد از آن واقع شد گلاب سنگه
تدبیری کرد که اگرچه ضرر بجبهی کثیر از پروردان گویند هم
بخورن کل خون را بسازد و اگر تقاضای سمیت فائجان او را
مجبور بدان میکرد که از سگهان استمداد نماید رسوخی که در
دلهای ایشان داشت و مکنت و اسباب فراوان جنگ که
جمع کرده بود هفوف او را مورد دشمن میساخت - کپتن
کننگهم بدین نوع ذکر این جزو امور پنجاب میکند - خلو
خزانة لاهور و اهتمام لال سنگه در تخریب حریفی که مایه
بیم او بود فرمانفرما را فرست داد تا گلاب سنگه را نوجیهی
که علی قدر الکفایه مایه مسرت او و بیش از پیش مورث
تخفیف اعتبار جانشین و نجیت سنگه شد ملائم ساخت -
راجة جبرو راضی نشد به آنکه لفظ کوهستان مول خود را مالک

شود و چون ممکن نبود که دو ثلث مبالغی که از لاهور
 طلب کردند ادا بشود قطعه از زمین را بعوض پول گرفتند
 و کشمیر و ممالک کوهستانی از رود بیاس تا رود سند از
 پنجاب وضع شده بحکومت جداگانه گلاب سنگه بقیمت
 یک کروڑ لیره انگریز منتقل شد - بالجمله اگر فقط بتدبیر تضعیف
 اقتدار سگهان رجوع بشود این خوب بندوبستی بود اما
 چنین مینماید که چنین معامله غالباً با عظمت و شان دولت
 انگریز مناسب نبود و علی الخصوص اگر ملاحظه آن شود
 که گلاب سنگه ادایی شصت و هشت لک روپیه را قبل
 از شروع بمعادات بعنوان خراج بر عهده گرفته بود و بر حسب
 رسوم ممالک شرقیه و غربیه باید خراج گذار مخدوم خود را در
 حروب داخلیه و خارجه مدد دهد - بنابر این گلاب سنگه باید
 ادایی مبلغ مزبور را مانند یکی از رعایای لاهور نماید نه اینکه
 مانند حاکم بالاستقلال بعضی اضلاع آن ملک را متصرف شود *
 ۳۱۰ غالب سگهان بجلوس راجه راغب نبودند و جدا
 شدن از دولت رفیقت سنگه بالتنبه بوزارت آن ملک کمتر
 بر حسب اغراض خود او بود - لیکن با اینهمه ترقی او بسلطنت
 حرص دیگران را تحریک کرد و تیج سنگه که از ثروت خود
 مستحضر و بقوت از مستظهر بود بیست و پنج لک روپیه بجهت

تاج شاهی و خطه دیگر عرضه کرد - لیکن دولت انگریز اورا ملامت بلیغ نمودند که برخلاف معنی اصول تدابیر ایشانرا فهمیده بود - بالجمله دیگر باینگونه معامله جز در باره گلاب سنگه نپرداختند و در شهر امرتسر در پانزدهم ماه مارچ سنه ۱۸۴۹ ع علی الرسم لقب راجگی را بر او گذاردند - اما دولت انگریز بعضی از صفاتی را که در بدو کربتسلیم آنها اقرار کرده بودند بجهت خود گذاردند و مبلغی را که او باید بدهد یک ربع کم کردند و ادای آن زیاده آسان شد بجهت آنکه اورا وارث دینۀ برادر که موچت سنگه نام داشت خواندند - پس مؤلف مشارالیه در حاشیۀ که بر وقائع مسطورۀ مینویسد بدین وجه آن سگه مقتدر را تعریف میکند میگوید که در ضمن این تاریخ دو سه بار بر حسب لازمه وقت اشاره بشراست طبیعت راجه گلاب سنگه رفت اما نباید از آن جهت پنداشت که شخصی است بد طبیعت - شک نیست که از لرب و دادن و قتل دشمن دریغ ندارد و در انداختن پول به اجحاف و تطاول بسیار می پردازد اما باید قبل از آنکه بر اعمال او فتوی دهیم اخلاق و عادات عهد و طائفه و لوازم وضع او در تحت ملاحظه در آید - و اگر امتدائی بدین ملاحظات شود معاروم خواهد شد که گلاب سنگه مردی

است عاقل و متواضع و بحکم هرزگی و بدون هیچ عمل
نمیکند و هم تا بعدی مخصوص مشرب مروت و خوش خلقی
در طبیعت او مخمّر است - انتها *

۳۱۱ بالجمله سگهان را اگرچه بلاشت بحسب ضرورت اذعان
بافتداری دولت انگریز حالی شد اما بسبب این مدمات دل
نباختند و اگر دولتی باین قوت سدّ راه و عائق تعصّب مقلدان
جنگجوی دین گویند نباشد غالباً بقیاس نمی آید که حدود
فتوحات آینده ایشان تا چه شده باشد - مؤلف تاریخ ایشان
با قلم طرفداري بدینوع وضع ایشانرا در حضور فاتحان مسطور
میسازد - در وقتیکه فرمانفرما و سپاه سالار با بیست هزار سپاه
در لاهور اقامت داشتند جمعی از افواج سگهان بجهت اینکه
مشاهده گرفته از لشکر بر طرف بشوند بمستقرّ حکومت آمدند -
آثار مایوسی یاغیان و سرکشان با علامات بی شرمی و بی پروائی
که لازمه کسانی است که جان بیول میفرورسند از وجنات
احوال سپاهیان ظاهر نشد بلکه وضع مردانه ایشان بر شهامتی
که هم مایه نقصان شدین و هم سبب تحمیل بی دریغ فاتحان
شده افزود - و این مردم در وقت محبت از شکست خود آنرا
از باب اتفاقات حربیه و خود را محتض مقلدان اسناد هائی
بی عدیل میدانستند - اما در باطن با اعتمادی بی کم

و کاست با وجود این همه فروتنی از پیش آمد احوال خود گفتگو میکردند و اگرچه از روی خنده خود را شاگردان خورده سال و کم عقل می خواندند اما همچنین با تبسم طنز آمیز و پر معنی می گفتند که خود خالصه هنوز طفل است و در وقتیکه جمهور سگهان زیاد شود گویند مریدان را بعلیه قوت و عقل بی مدیل خواهد آراست *

۳۱۲ باین نوع این مردم شجاع خود را تسلی میدادند و خواهش ترقی که کلیه ایشانرا بر کار تحریص مینمود مایه آن شد که با کراه ادغان بتقدم و تربیت دولت انگریز کردند و شاید قلم تقدیر بر آن رفته است که از دست قهار اقتدار تنبیه یافته بافتدای فلسفه و تجربه تهذیب کامل بیایند - این امت شرحی که مردار جوانمرد انگریز در باب سرکشان شنید الخلفه که قاخت و تاز حدود شمالیه دولت انگریز در هندوستان کردند و بعد از معرکه هایی متواتر با سپاهی که در تحت ادا از یکی از شجاعتترین همه سالاران انگریز بود باشکال تمام شکست خوردند مرقوم قلم مشکین رقم ساخته است - حالا ظفر درباره قرین حال انگریزان شد و بحکم لزوم یا بجهت مقتضیات احوال ممالک جدیده یا بجهت محاله وقت یا ملی الدوام فیمیه دولت شرقیه ما گشت و

بنابر این افکار جدیده که لازمه ازدیاد مملکت است مایه
ازدیاد مشکلات شد و امرای دولت به آمال بیرون از حد
اعتدال مستظهر شده خون را تسلی میدادند که بالاخره راه
ثغور طبعیه هندوستان مصطفی گشت و صباه انگریز میتوانست
شمشیر خود را در غلاف کند و فقط بجهت دفاع و طراد
واجبی از نیام بکشد - بالجمله عاقبت نتیجه جنگ اول پنجاب
بعد از این چه شود پیش از وقت خیال کردن امری بیفائده
بجهت مصنف است اما نگارشی که در حال آن طائفه عجیب
و متعصب و جنگجو که جمهور سگهان مرکب از ایشان است
صمت تحریر یافت کفایت میکند که مطالعه کنندگان این
حروف یقین کنند که توقع اینکه این طائفه از مصائب یک
حرب عبرت گرفته ایمتی راضی یا دوسستان آرام و معتمد عایه
شوند بکلی خیال واهی است و فی الحقیقه تجربه وقت بتوعی
که بخاطر هیچ کس در نمی آید ظاهر ساخت که تا چه مایه
پایه ثبات صلح با این طائفه متزلزل است *

۳۱۳ - حربی که در سنه ۱۸۴۶ ع وقوع یافت با شکست
و تفرقه کلی سگهان و انقیاد تمام ایشان بدولت انگریز اختتام
یافت - افواج انگریز در ممالکی که واگذار شده جایی داشتن
و در اوایل سنه ۱۸۶۸ ع فرمانفرما که از محلی ظفرهائی که هم

در عمل و هم در کارهایی حرب یافته بود مراحت نموده بود
 اعلام کرد که خطر شورش و طعیان در پمخاب ناآبی ماند - اما
 هر قدر کار ناآبی در امور ملکی بوقوف اوقوابن سپاه کشی
 مقرون بود ممکن بود که در این مدت اندک مایه تبدیل
 سنگها و حشی پمخاب در مایلی آرام و دوسال وادار شود
 و در روز با مهایی توسطه همد که در ماه حوز سنه ۱۸۴۸ ع از
 همدوسال روانه شد تا دیگر اعلام شد که اهالی شمال و مغرب
 دولت انگریز بوابی مخالفت می کشند - محلّ تعدّی و حدانت
 حدید شهر ملل بود و این شهر دارالحکومه صلعه و سع است
 که همل نام دارد و مانس روز سدن و سلاح بطرف جنوب لاهور
 واقع است - شهر ملل از قدیم الایام بحصانت و متانت ریان
 مشهور شده است اما از ملاحظه کارهائی که در آنجا در این اواخر
 وقوع یافت چمن معلوم میشود که سگه نه شخصی بود که
 بجهت حتّ وطن میانت ملک حوز را مسموم لکن دست
 تعدّی دراز کرده ناصرب شمشیر ممالک اطراف را بحطه
 تصرف در می آورد - بالحمله بعد از کوشش چند نموده که
 مدت ها طول کشد رنجست سگه ملل را معتوج ساخت اما
 نه دوزن صدمه بقاس - در این مورد در چنانچه در سائر حوز
 ما در همدوسال دولت انگلند در حکم دولتی حدید قوی

مینه‌ماید که بنوبت بر جای فاطمی که حقوق او بر قوت بازاری
 او بود می‌نشیند *

۳۱۴ اغلب سگه خطه ملتان از طائفه جات و نسل هیاطله اند
 که تاخت و تار هندیستان کردند و در وقت حملات مسلمانان
 بمقاومت شدید بایشان برخاستند - از ایام غلبه محمود غزنوی
 در سنه ۱۰۲۶ ع این طائفه گره بعد از خرابی ادعای استقلال
 نموده اند - در اواخر قرن گذشته خطه ملتان علی الظاهر از توابع
 مملکت افغان بود و تصرف بر آن مکرر سبب مخالفت
 و مخالفت مابین حکومت افغان و رنجیت سنگه شده - بعد از
 آنکه حاکم افغانی مظفر خان مره بعد مره کار رنجیت سنگه را
 درهم زد عاقبت در سنه ۱۸۱۸ ع راجه بیشتر بجهت مساعدت
 بحث تا بواسطه خدافت خود این جای متین را که سالها
 در پی آن بود متصرف شد و خطه را ضمیمه مملکت خود
 ساخت - بالجمله موافق فقرات معاهده که در سنه ۱۸۳۸ ع
 انجام یافت شاه شجاع آن ضلع را بحکومت پاینده حکمران
 پنجاب واگذار کرد و حاکم مزبور آنرا در عهد سارن مل یکی
 از ولات متوسط سپرد و او آن ملک را مشروط بر رعایت حقوق
 خدمت لشکری داشته بعنوان خراج گذار حکومت سگه
 اداره مینمود - سارن مل که از قراری که معلوم میشود حاکم

تا دقا و اقتصاد تمام بود در ماه سپتمبر سنه ۱۸۴۴ ع اردست
 شخصي در زن و حوردي که در دربار برحاست نقل رسيد -
 ولد ارشد اولاده مول راج که نام از مکرر در تعريف اموري
 که در اين اواخر در حدود دولت انگلند برر کرد مذکور است
 بر جايي بدر بر آمد بالجملة احتلافي ماسن از ولال سنگه
 ردي نمود و راجه يکي از اصلاح حکومت را از مول راج نزر
 انتزاع نمود و بعد از آن اورا بجهت افراع محاسبه که همیشه
 در ممالک شرقيه کار مشکل و مکروه است طلبيد نماهء عليه
 ضمانت دولت انگريز بلاهور رفته و نوعي مددوست کرده
 سلامت نه ملتان مراجعت نمود اما همور سخن در ميان بود
 غالباً بجهت اينکه جميع ممالک سگه در تحت اداره حکومتي
 مقرر ريگانه بشود و حسب اعتقاد مردم بالاحرة مصالحه مزبور
 بيکي بسر انجام رسیده بود - سردار کان سنگه بر منصب حکومت
 مامور شد و مستر رنس اگيو که دلب سعادت لاهور بود مصحوب
 لغت اندرسن بجهت معمول داشتن مراسم نصب حاکم
 حديد معين شدند و چون اندیشه مخالفت نبود دسته
 مصحوب ايشان ظاهراً بقط بجهت اظهار تحمل همراه شد *

۲۱۵ تا چندي اعتقاد مردم اين بود که اين شورش شديد
 بواسطه مخالفت موقت و اتفاقي لشکر سگه بود و بهيچ وجه

به تدبیری مقرر بجهت مخالفت با حکومت منظم و معادات
 با دولت انگریز مربوط نبود - اما بدور دهور بتجربه رسیده است
 که ممالکی که در این اواخر بحیطة تصرف ما درآمده است حتی
 در ایام رفاه و آرامی تمام با انبار بلرزد بیشتر مشابهت دارند
 تا با دریای هاکن و آرام - باین معنی که اگر یک شرار آتش
 در آنجا بیفتد همه را بهو میبرد و محال است که قیاس کنیم
 اثر این بلیه تا کجا مرایت خواهد کرد - بالجمله کسانی که بر هر
 امور هندوستان بودند حتی در وقتیکه آمال ایشان اکمل از همه
 بود از این خیال غافل نشدند اما موضع خطر از محلّ اسباب
 صیانت و حمل و نقل قور خانه و همور هانتخانه بعین و ایام
 تابستان هم که در آن موسم عمل لشکری غالباً صورت نمی‌پزد
 نزدیک بود و همچنین اقوال افواهی که در باب هرج و مرج
 امور لاهور و وفاداری مشکوک راجه گلاب سنگه اهتمام افتاد
 مایه اندیشه تمام شد - شک نیست که اعتمادی که لارن هاردنگ
 بصلح و صلاح ملک پنجاب داشت غالباً مبتنی بر نظم و نسقی
 خوب بود که قبل از استعفاي خود در امور حربیه بکار برده بود
 و در لاهور صاحب منصبان انگریز که متعهد این امر بودند با
 چستی و چالاکی بتکمیل این بند و بست کما هو حقّه پرداختند -
 بالجمله حکم بجمیع افواجی که در سرحد آن ملک جای داشتند

رصد که محرّد حرم مستعدّ گز نشود و همچنین صاحبانی که
 حضور نداشته اند انهی شد که بلا تأملی برگشته دادواحد خود ملحق
 شوند و هر طوریکه ممکن بود از آنکه دشمن علی العجله تاحات
 و تارکدن احتیاط نموده شد *

۳۱۶ طواری نگهش که مصلحت عافانه این حرم و احتیاط
 دربرکرد بعثت اینکه بعد از شورش ملل معلوم شد که مردم
 نایکدیگر در لاهور سازش کرده حواش قبل عام صاحب
 منصبان انگریز و احراح جمیع لشکر ایشان از پمحات و
 احداث انقلاب در حکومت منتهه داشته اند - و همچنین سپاهیان را
 ترعب نایکه گردن اطاعت دولت انگریز پیچیدن نموده
 بعضی از ایشان را زربحود کرده بودند - محرّد و اش شدن
 این کیفیت صعب انگریز بعضی از سپاهیان ملکی را که معتمد
 علیه بودند حکم فرمود که علی الظاهر بتداسر همکمان تن در
 دادند و باین واسطه راز ایشان افشا شد - بالحملة چس اسبباط
 شد که سه روح را اعوا کرده بودند اما فقط معدودی
 قتل از سپاه نایشان گوش دادند - علی ای حال دلیلی
 بلا ریب و دسب امان نرایمکه بعضی از اکابر و اعظم ملک
 در جمعه از این امر استحصار داشته بقرا و درویشانرا گماشته
 بودند تا ایمکه رسوحي را که در نظرها داشتند بجهت ترعب

سپاهیان بانحراف از سلوک در جاده مستقیم هوا خواهی
 بکار برند - در همان اوقات که روزنامه‌های هندوستان بر از کیفیت
 سازش باطل لاهور بود بوسیله از انگلند رسیده سخنهایی
 لارد هاردنگ را باین معنی که صلح و صلاح پنجاب قابل
 فکری نیست نقل کرده و این خود دلیل است بر اینکه
 چگونه دشوار میباشد که حتی مجرب ترین امرای دولت
 تغییراتی را که در عرض چند ماه در وضع مملکت شرقی
 ما پیدا میشود پیش از وقت بفهمند *

۳۱۷ در خلال این احوال خطرناک تهور و حذاقتی که
 از یکی از سرداران جوان و بی تجربه انگریز بروز کرد پیش
 از همه کاردانی و پیش بینی عمله دیوان و قوای سپاه حفظ
 دولت انگریز را بکار آمد - تبیین این مقال آنکه بزودی معلوم
 شد که دیوان کل سنگه جد و جهد را در باب صیانت
 صاحبان بد بخت که همراه او بمحل ایالت جدید فرستاده
 شده بکلی برخود بسته و فی الحقیقه با کسانی که در لاهور و
 جایهای دیگر بقصد دولت انگریز اتفاق نموده بنای تدبیری
 بجهت انهدام و اخراج ایشان از ملک پنجاب گذاشته بودند در
 ساخته بودند - در اطراف و نواحی لاهور یکی از گروه‌ها یعنی
 ملاحی هکمه باسم مهراج سنگه که اشتهار بسیار در زهد و صلاح

در نظرها داشت و علم عصیان بر افراخته جمعیتی مولود
از سکنان متفرق را بر در خون گرد آورده بود و باین واسطه
انواج انگریز را که در لاهور بودند از حرکت بجانب لاهور
مانع آمد - بالجمله در هر بوسطه علی التتوالی خبر مشکلات
و دشمنیهای جدیده رسید و مده این شد که خیالات
معزب ترین امرای دولت در باب بزرگی و نتیجه متصور
این طغیان تازه در پنجاب بیش از پیش برعم خورد - در این
اوقات بود که لغتنت یدورس با فوجی که نقط از یک
دسته پیاده و سه صد سوار و در قوچ مرگب بود در ساحل
رود سند جایی داشت و کار او مشتمل بود بر اقامت در لباه
که نصبه است بر گذاره یسار رود سند و بر تحصیل خراج زمین
که باید بمول راج برسد *

۳۱۸ لغتنت یدورس بالواج کرنل کور تلاند ملحق شده
تعب هفت هزار نفر در تحت اداره ایشان جمع شدند
و غلبه چند ایشانرا دست داده تا چندین مایه اعتقاد کلی
بر این شد که این دوسرندار جوان با این معدود قلیل سپاه
بی نظام قبل از آنکه سفیر یا سپاه سالار انگریز درست
در اطفاهی فائز طغیان غیر متوقع اقدام نمایند کار را یکسره
کرده دوباره پنجاب را بمحمیه دولت انگریز خواهند ساخت -

روزنامه‌ها مثل همیشه در بطور حرکت سپه سالار سخت نوشتند چنانچه بعدها نیز در عجله و ترك مبالغات او که محض خیال ایشان بود همین رویت مسلوك داشتند - در این ضمن در روزنامه مسمی بدوست همد با سختی تمام ملامت بر سخافت رأی امنای دولت کرده و هم مذکور داشته که در باب ملتان غیر از صاحبان مشارالیهما کسی نام و ناموس را پیدا نخواهد کرد و فی الحقیقه محال بود که کسی دیگر نام خود را بلند آوازه تر بسازد - بالجمله لغتنت جوانمرد که حالاً بدرجه میجر ترقی یافته بود بعد از آنکه دو دفعه لشکری را که از افواج خودش خیلی کثرت زیاد داشت هزیمت نموده افواج انگریز و دوستان ایشانرا تا پشت دیوار ملتان کشید - اما استحکامات ملتان بنوعی متانت داشت که هر گونه کوشش لشکری نظام با چند عراده توپ سبك مفید نمی افتاد - بنابر این صاحب مزبور چون دریافت که افواجی که بسرداری او بودند نمیتوانستند اندک اثری بقلعه کنند قاصدی را پیش سفیر انگریز در لاهور فرستاده در خواست افواج مددی و توپخانه بزرگ نمود *

۳۱۹ در این اوقات وضع لشکر انگریز در اطراف ملتان قدری خطرناک بود - رسوخی که صاحب مزبور در دل‌های اهالی ملک داشت غالباً بواسطه حسن تدبیر و اداره خودش و فیروزی

که تا بحال ترین حال او شده بود پیدا شده و میتوان گفت
 که سبب ملحق شدن شیر ستمگر و امرای دیگر ستمگر
 علی التوالمی با ده هزار نفر نتیجه همان قیروزی بود - اما
 امثال این دوستان بیشتر مایه اندیشه تا موجب اعتماد او
 شدند و چون دانسته شد که بسیاری از ستمگران هواخواهی
 از دست داده بودند مجبور بر آن شد که هر قدر همت بر
 نگاهداری لشکرگاه مول راج میگماست تقریباً همان قدر اهتمام
 در مواظبت حرکات ایشان نیز در اردوی که بمسافت
 یک میل از لشکرگاه او بود بکاربرد - بالجمله سوء ظنی
 که درباب دوستان ستمگر داشت بتحقیق پیوست و چون
 خیانت ایشان مایه تغییری در کار او شد لابد بر آن گشت
 که در جایی دیگر خیلی دورتر از قلعه ملتان افواج را تعبیه
 بکنند - با اینهمه اگرچه دیگر جایی امید نبود که شهادت
 و جوانمردی صاحب مشارالیه کفایت ابطال غواض تدابیر
 و حیل ستمگران بکنند اما عاقلی که بواسطه او در چنین وقت
 در راه ایشان افتاد منجر بنتائج عظیم شد و خیلی فرصت خوب
 دست آمد چنانچه در وقتیکه وی جلو دشمن را می گرفت
 امنای دولت با حزم و احتیاط هر چه تمامتر با اجرای تدابیر
 می پرداختند و چون واضح شد که باید کمالی بر این کار اقدام

نمایند آماده بودند تا لشکری گائی بجبهت مقابله با اینگونه مشکلات بامداد او بفرستند *

۳۲۰ بعد از انقضای مدّتی دراز و پر از اضطراب بوسطه ماه فبروری سنه ۱۸۴۹ ع احوال افواهی مخلوط و ممزوج معرکه عظیم را بانگلند آورد و کاغذهایی که بدین تعلّق بمکاتبات ملکی علی التّوالی اشتهار یافت بیشتر این خبر را پرده ارباب و اندیشه پوشید و در عرض مدّتی که قبل از ورود بوسطه ماه مارچ گذشت تشویشی و دغدغه دل آشوب عموم داشت - اوازه شکست فاحش لشکر انگریز انداخته شد و بیقراری و تردّد بنوعی در دها پیدا شد که بجبهت تسکین آن خبری خیلی بهتر از تعریف اغراق آمیز فتح مشکوکی که لشکر انگریز را در کناره رود جیلم دست داد لازم بود - یکی از روزنامهها مینویسد که باید که تعریف معرکه خونخوار چلیانوالا را اگرچه فتح خوانده اند اما اگر کسی زیاده طرفداري نکنند میتوان شکست خواند باید از تفصیلات محرّراتی که در آنجا حضور داشتند و بر روزنامهها نوشته اند اخذ کنیم و ایشان در لعنت و ملامت سردار سپاه متّفق الکلمه اند - در روزنامه دیگر مسمطور است که از زمان تلف مستحفظین کابل باز این مقدار معائب و مصائب که این نوبت تقریر آن بانگلند فرستاده میشوند وقوع

نباتیه است و از سنه ۱۸۴۲ ع بعد این بار اول است که
محض بواسطه عدم تدبیر سپاه سالاریان دمار نصف بعضی افواج
باید کرد - یکی از روزنامه‌های بمبئی اعتقاد دارد که رأی مردم
تقریباً کلیه بر آن است که خونریزی عظیم را که در معرکه
بروز کرد غالباً به عدم پیش‌بینی و کاردانی و حذات سپاه
سالار میتوان حمل کرد *

۳۲۱ در وقتیکه افغانه بمست دیگر دره خیبر فرار کردند
جنگ باختمام پیوست اما لازم بود که بتدبیر جدیدی که
مانع تکرار اینگونه شورش از طرف خالصه فتنه جو بشود
پیردازند - بالجمله در ایام مختصر که بعد از بعثت نزل لارن
یلنبره گذشته بود جمیع قواعد ملک داری دولت انگریز
در هندوستان برهم خورد - چون محض اوائل حرکات جنگ
جدید بمست دیگر رون هتلیج بروز کرده بود یکی از محرران
مختصری از حوادث سال گذشته را باین نحو مینویسد که
سالی که خالی از واردات عظیمه باشد اگرچه بجهت مطالعه
کنندگان تواریخ ملل بی فائده و بی مزه میگردد اما بجهت
حکام مساعد است و علی‌الخصوص در ملکی مثل هندوستان
خیلی فائده می بخشد - باین معنی که از اوقاتی که اداره
امور هندوستان از دست سلاطین مغول رفته بحیطه تصرف

ما آمد هر فرمانفرما بطوري که لا مردّه له عذر آورده است که بواسطه عدم مجال و فرصت و اختلال علي الدوام در اوضاع امور مملکت نمیتوان با دقت ملاحظه ترقّي ملک نمایند - این وضع امور تقصیر ایشان نیست لیکن یکی از معائب بلکه یکی از مصائبی است که متعلّق است باحوال ایالت انگریز در هندوستان بالنسبه بحکام آن ملک - چنانچه کارهایی آندولت را در لباس ترقّي یا بر حسب قول بعضی مردم در لباس تعدّي جلوه داده مصدر آن میشوند که تدابیر مستقرّه نه فقط با سلامت مملکت منافات دارد بلکه صورت پذیر نیست - و بدین جهت ایّام فراغت از جنگ مختصر و کم است چنانچه کار حکام ثلثه گذشته سر مشق تدبیری میشود که شاید سه حکام آینده لا بد شده آنرا در پی خواهند شد *

۳۲۲ لارن یلینبره و سر هنری هارنگ ولارن دالهوزی هر سه بخیمالات تاسیس مبانی صلح و صلاح و تحصیل مالیه فراوان و اتمام تدابیر مقررین به ترفیئه حال سکنه هندوستان بر سر کار رفتند - اما صاحب اول هنوز وارد هندوستان نشده بود که در مشکلات و مکابلات شورش کابل و جنگ مرهته مبتلا گشت و صاحب ثانی بسبب تاخت و تاز سگهن با کراه تمام مجبور بر آن شد که در جنگی بیرون از حدود ما اوّل

بجهت میثت ممالک ما وثاقاً بجهت تسخیر بلاد دیگران اقدام نماید - و بهین طور لاری دالهوری در وقتیکه مشغول باستیقام قوانین ترقی امور داخلی بود چاره نداشت بجز اینکه مستقر حکومت را رها کرده با مول تدابیری که از ملاحظه تهیه و تدارکهای عظیمه چنین مینماید که مشتمل بر تسخیر ضلع وسیع است مبادرت نماید و خرج این امر نه فقط مایه بر باد رفتن مالیه علی النقد و استعلاف محصولات آیند هندوستان خواهد شد بلکه هر تدبیری مقرون بترقی جزوی و کلی را و هر مطلب مربوط بتهدیب اخلاق مردم را که در اتمام آن صرف پول درکار است بتعویق خواهد انداخت - و اگر ظن راقم حروف بحقیقت پیوندد و توسعه بلاد دولت انگریز تا آب سند منتهی بشود رود مزبور که بجهت ما ممنوع گفته شده و بر حسب مصلحت وقت آنرا حد قدیم هندوستان مینخوانند مثل رود ستلج سرحد آخر مانده خواهد ماند و بسبب این بسط در دایره ثغور و مجاورت با مللی که یا حسد میبرند یا دهشت از نزدیکی ما دارند در معرض منازعات و مناقشات جدیده افتاده پیش قدمی خواهیم نمود و بالاخره موافق قول بارن هوگلی به هرات خواهیم رسید *

۳۲۳ این است حال ما در هندوستان در صورت حکومت علی الاستقلال و اگر کسانیکه بر وضع سیاست ما در ملک

مزدور اعتراض میکنند بعوض اظهار مغالب آن واعلام تفصیل چیزهایی که بالنسبه بترقی حال رعایا هنوز نشده است کارهایی با تمام رسیده را با قلت فرصت و اسبابی که داشتیم قیاس میکردند قول ایشان اقرب بانصاف میبود - و همین اسباب دست داده است در ایام معدوم فراغتی منقطع بهرج و مرجی که در امور ملکه بغتة روی نمود و میبایست امنای حکومت با دقت و جلالت تمام بانجام آن قیام نمایند . و همچنین در بیجوخة مشکلاتیکه خزینة ملک را بسبب ازدیاد مخارج روی دان و چنانچه در ممالک دیگر رسم است رفع آن بحمل مصارفات دیگر علاوه بر مقررة ممکن نبود - بالجمله نتایجی که بر امور مذکوره بالا مترتب شد برمدق این گفتار دلیل است - در اشتهار نامه فرمانفرمای هندوستان مؤرخة سیمین ماه مارچ سنه ۱۸۴۸ ع اعلام شد که پنجاب جزء ممالک دولت انگلند است در هندوستان و در همین کاغذ رسمی تصدیق تدابیر انگریز مسطور بر این نهج است که تا سالهای دراز در عهد مهراجه رنجیت سنگه صلح و صلاح و مواسات و موالات مابین دولت انگریز و طائفه سکهه جاری بود اما چون رنجیت سنگه وفات یافته دیگر با عقل دوربین خود مشار و مشیری در امور ملک نبود سرداران و لشکر خالصه

بدون آنکه سببی یا موجب رفعتی داشته باشند بغتة بمالک
انگریز تاخت و تاز کردند و لشکر ایشان گزاة بعد اخروی
شکست یافت *

۳۲۴ با خونریزی و خوارگی تمام از ملکی که بدان تاخت
و تاز کرده بودند آواره شدند و در پشت دیوار لاهور مهاراجه
دلیپ سنگه از طرف خود و هم از جانب امرای سگهان
اعلان با طاعت فرمائفرما کرده خود را بمراحم دولت انگریز
سپرد - فرمائفرما از جانب دولت انگریز قلم مقرر بر جرائم
حکومت سگه کشید و از سر آن ملک که حق بر انداختن
آن بتکلی باو بود برخاست و چون مهاراجه دوباره بر تخت
بر داشته شد عهد و موافق فرمندی مابین بسته شد - دولت
انگریز عهده با وفاداری بپایان برده و با دقت تمام از عهده
جمع لوازم معاهده برآمده - برخلاف سگهان که باقی
وجهی و با بیوفایی تمام عهدی را که ایفای آن بر دمه ایشان
لازم بود شکسته و خراج مالیانه که آنرا منقبل شدند هرگز
ادای یک دینار ننموده و همچنین مبلغهایی گران که دولت
انگریز ایشانرا قرض داد پس ائذله امت - بعلاوه با دولت مزبور
که با قرار خود باقندار و اداره آن تن در دادند دم از مقابله
زده و دست از صلح افشاندند و بعضی از سرداران انگریز

در وقتیکه در خدمت آن حکومت بودند بقتل رسیده و بعضی دیگر که در همان کار اشتغال داشتند از روی خیانت محبوس شده اند *

۳۲۵ بالاخره لشکر و جمیع طائفه سکه با اتفاق بسیاری از سردارانی که معاهده را صحیح کرده و بسرداری یکی از خود کسانیکه بعنوان وکالت متمدنی امور مملکت شده بمنزعت ما برخاستند و بمصمم اراده هدم دولت و اقتدار انگریز جنگی با صعوبت و خونریزی تمام جاری داشته اند - قبل از این دولت هندوستان اعلام کرد که طمع در فتوحات زیاد ندارد و با راستی کردار دلیل بر صدق گفتار اقامه کرده است - در این اوان نیز خواش فتح ندارد اما بمقتضای فرائض خود بحکم لزوم باید که نگاهداری و صیانت خود و فکر مصالح کسانیکه در حمایتش میباشند بنمایند - و بجهت اتمام این مطلب و حفظ دولت از تکرار علی الدوام جنگهای متلف بی سبب فرمانفرما مجبوراً تصمیم عزم داده است بر تسخیر کلی طائفه که ازمدهای متمادی حکومت شان مقتدر بر اداره ایشان نبوده و چنانچه از وقایع واضح شد بهیچ سزا از احفاف و تطاول متنبه و بهیچ عمل دوستانه مائل بصلح و صلاح نشدند - بناءً علیه فرمانفرمای هندوستان مقرر ساخته است و بدین نوع اعلام میکند که دولت

پنجاب بانصرام رسیده است و جمیع ممالک مهاراجه دلیپ سنگه
در این زمان و از این بعد ضمیمه دولت انگریز در هندوستان
گشته است *

۳۲۶ بالجمله تدبیری که دولت انگریز مجبور باجرائی آن
شد مقرون بعدالت معموله گشت چنانچه با مهاراجه با احترامی
که مناسب با شان و منزلت وی بود پیش آمده و حقوق
ملکیت هر کس بحر اشخاصی که سبب کردار نا سلیست آنرا
از دست داده بودند رعایت نموده تا وقت تمام هر یک را
اختیار کلی در ادای مراسم مذهب خود دادند - ولیکن
تصور بر اینکه نتایج انضمام این ملک بمملکت شرقیه ما آخر
چه خواهد شد نژده نمی بخشد و هنوز باید دید که آیا
رون سندن که سرحد قدیم هندوستان خوانده شد سد راه
و عائق تعدی ملل خارجه و حد فتوحات انگریز خواهد شد
یا نه - علی ای حال حتی در ایام ایالتی که با کمال وجه
بامور اصلاحیه میپردازد سالهایی دراز میخواند قبل از آنکه
طوائف و مذاهب متنوعه هندوستان با یکدیگر میامیزند و اجزای
آن ملک وسیع در یک دولت مجتمع و بواسطه روابط مصبوط
اعتماد بر یکدیگر و اعتنا بحکومتی مقرون بعدل و تجربه
و ملاطفت متفق شده استحکام یابند - تا بحال تجربه هر

خیال را باطل گردانیده است و بسیاری که عقل و درایت
ایشان اعتماد را می‌شاید جنگ اول پنجاب را آخر دانستند
لیکن شاید که مردم کمی پیدا شوند که با وجود اینکه کار
جنگ دزیم علی‌الظاهر بکلی بانجام رسیده است بهمان طور
توپی دهند *

۳۲۷ چنین است تعریف آخرین و شاید خطرناکترین همه
جنگ‌هایی که دولت انگریز بجهت اینکه مملکت خود را
در هندوستان برقرار سابق بداند مجبوراً بدان پرداخته است -
مقابلات مصائب آمیز افغانستان بالنسبه به جنگی که بدین
وجه و تقریباً با قوت ملی السویه طرفین با این همه اشکال
بانجام فیروز رسید بکلی از نظر می‌افتد - بالجمله چون
ملاحظه جمیع وقایع جنگ افغانی شود بآسانی تمام آنها را
استنباط میتوان کرد و ضعف اقتدار افغانه بنابر رکفت آخر
ایشان از ملک پنجاب بروز کرد - شک نیست که در میان
قلاع وطن خود مثل تخویف واقع میشوند لیکن این
حال بیشتر بجهت صور طبیعی ملک است تا بسبب حذاقت
جوت‌هایی شجاع و بی‌نظام ایشان - حتی در قلاب ماراها
و گروهبایی مخوف ایشان سپاهیان انگریز در تحت اداره
سرداران حاذق و قابل میتوانند بدون اشکال با ایشان

دم برآری بزندن و در وقت تلاقی طرفین در میدان جنگ
 واضح شد که اگرچه اثاثه خیلی کثرتی زیاد داشتند چه
 طور کم موجب هراس اند - اما وضع هکسان بتکلی تفاوت
 دارد - در جوانمردی با مخالفان مبارات تمام دارند و در
 حذات و نظم و ترتیب نیز غالباً پای کم ندارند و موقع
 شک هم نیست که بر فرض اینکه هکسان بسرداری اهل
 فرنگستان و همان اتحادی که در جنگ اول انگریز بواسطه
 حب وطن و بستگی بجمهور گویند پیدا شد متفق بشوند
 اگر مثل این مجادله برپا شود برافواج هندوستانی ما اعتماد
 بسیار نباید داشت - لیکن دولت انگریز خواهش این دارد
 که آلات حرب را از دست داده با صنایع صلح ملک را
 مستقر بسازد - بالجمله فقط برورد شور هر قدر وقت نیوی
 صرف شود هنوز بر روابط حقیقیه فائده طرفین و اعتماد
 جابین برانصاف مابین با دولت انگریز مربوط خواهند شد
 و مردم مقر بحقیقت این مسئله اند - حالاً حکام انگریز
 همه همت میگذارند بر اینکه فرمانروایی ما را در هندوستان
 مقرون بعدل و ملایمت بسازند و اگر این کار را از پیش
 ببرند آثار جمیل آن کاملتر از نماینترین فتوحات انگریز
 و تمام آن زیاد خواهد شد - و فقط بتغییر دادن تعصب

سگهان بحب وطن مخصوص برعایای انگریز صلح و آرامی
پایدار و فائده بخش در ثغور شمال و مغرب که هم از زمانی
دراز مایه دهشت و اضطراب حکام انگریز هندوستان بوده است
حاصل خواهد شد *

۳۲۸ از غم شما و چنان مهربانی که شما را در چنین وقت
بفکر من انداخت علی السویه متأثر گشتم کاشکی یا توانمی
شم را کم کنم یا پیاداش اصطناع آن تسلیها که مکرر در حین
احتیاج کَلّی بمن داده اید بشما بدهم - اما اندوه شما بیش
از این حقیقت دارد و سببش تازه تر از آن است که در
این کار کوشش کنم - بعد از این همه تسلی انسان چیست
آیا میتوان اقوال و افعال خوب مرحوم محبوب را از لوح
حافظه محو کرد یا میتوان ما را اطمینان داد که امانی و تدابیر
آمالی که بجهت خوشی آینده نموده بودیم صرف بواسطه
فقدان آن بی مایه و باطل شد - بخاطر من چنان می آید
که فقط تسلیه که با حال ما مناسب است و آن هم فقط
بعد از آنکه مرور زمان فرصت تفکر داده باشد خیالی است
که مصائب معب تر از این بر سر دیگران آمده یا اینکه
شاید خود ما همان مصیبت را در اوقات و حالاتی که
احتمال دارد بر غم ما می افزود میکشیدیم *

۳۲۹ بهترین وجه جهت اظهار فوائد دیدن دوستی تفکر و ملاحظه گرهایی بسیار است که آدم فی نفسه نمی تواند بعمل بیاورد پس معلوم میشود که حکمایی قدیم در تشبیه اینکه دوست نفس ثنوی است از ابراز کمایی حقیقت مشابه کردند زیرا که دوست از خود شخص بغایت زیاد کار میکند - اجل جهت انسان مقرر است و مردم هزار مرتبه در تمنای حصول بعضی چیزها که دل بر آن نهاده باشند میبیزند چنانچه تزویج طفل و اتمام کارها و امثال آن - لیکن اگر کسی را دوست صادق باشد میتواند آسوده شود که تدارک این چیزها بعد از فوت خودش دیده خواهد شد چنانچه گویا انسان در استیفای خواهشهایی خود عمر دوباره پالته - مردم جسم دارند اما نمیتوانند آنرا از جایی که هست بجای نقل کنند لیکن هر جا دوستی باشد گویا جمیع امور زندگی بار و ثواب از یعنی دوست تقویض میشود زیرا که میتواند بمعرفت دوست باجرائی آن پردازد - چه بسا افعال و اقوال است که آدم خود نمیتواند با حیا و ادب بگوید و بکند مثل اینکه مشکل است که انسان اظهار هنر خود را بزبان خود کند تا بتعریف و تحسین کردن چه رسد - و گاه گاه نیز تحمل استدعا و سوال و بسیاری از اینگونه چیزها نمیشود اما

هر یک از آنها که اگر خون شخص بکند مایه خجالت میشود و از طرف درست مناسب مینماید - از طرف دیگر بسیار حالات مخصوصه است که مرد نمیتواند لوازم آنرا رد کند چنانچه نمیتواند پسر را جز در حکم پدر و زنی را جز بطور شوهر و دشمن را جز در صورت عدو مخاطب بسازد اما درست بر حسب مقتضیات وقت نه موافق حال مخاطب حرف میزنند - بالجمله تعداد این چیزها آنها ندارند ولی بتکم قاعده میگویم که اگر کسی چنانکه باید نتواند اداره امور خود کند و دوست هم ندارد باید دست از زندگی بشوید *

۳۳۰ قیصر غالباً در حقیقت گرد مطلب دوباره برقرار داشتن دولت جمهوری بر نیامد اما احتمال کلی دارد که در آن باب از دوستان مشورت جست و از ایشان خواست تا صوابدین خود را بالصراحه بازرانند چنانچه دیون نام یکی از مؤرخان آن آرا را با تمصیل کلی و دلائل معقوله بیان کرده است - اما اگر قیصر در حقیقت مائل بدین تدبیر بود از تجربه و تفکّر بوی معلوم میشد که اسبابی که فقط بامداد آن دولت آزاد را بنا و مهین بتوان نمود موجود نبود و لهذا میتوان گفت که بواسطه اقصاء و انصاف وی در استعمال اقتداري که از وسائط بغایت نا معقول بدست آورده بود

بهترین نوآندگی که در آن وقت مناسب حال ملک بود
 برطن خود بخشید - بالجمله بعد از اتمام سلسله جنگهای
 طویل خونخوار رمیت بالطبع طالب آرام و باندان حکومتی
 با ثبات و اقتصاد که بدون اقدام در ظلم ایشانرا حمایت کند
 راغب بودند و اگر طائفه جمهوری بر حسب عقل سلیم تبعیت
 میکردند یقین میداشتند که مرگ جولوس بعرض اینکه مایه
 اصلاح حال دولت جمهوری شود سبب انتلاهی آن بمصائب
 و متاعب بی انتها گشت چنانچه سه ظام بعرض یکی منبعث
 شدند و آخرین و بهترین احرار روم قدیم بجهت آزادی بعثت
 کوشیده بشاک رفتند - بالجمله احیای مطلبی که پروتوس
 و قاسیوس آنرا از پیش نبردند کار مردم متوسط الحال نبود
 ولی فی السبقه چنین مینمود که چراغ آزادی در معرکه فیلیپی
 بکلی خاموش شد و در وقتیکه قیصر و انتونوس در المگری
 یا شریک یا مخالف یکدیگر بودند طائفه جمهوری بدون
 معارن و مساعد ماندند - علی ای حال عمر دراز قیصر و آرامی
 که تقریباً تا پنجاه سال و بدون خلل در ایام پادشاهی وی
 جاری بود تبدیلات چندیرا که وی احداث کرد بایکدیگر
 مناسب و بصفت قدمت و ثبات موصوف ساخت -
 خواش استغفا از اعبائی حکومت که در اوقات متوالیه بر خود

می بست اقتدار او را بیشتر در زین تحمیلی که اهل مشورتخانه و رعیت بروی نهاده بودند جلوه میداد تا در زین اختیاری که از دست ایشان غصب کرده بود - بالجمله اگر در وسعت ذهن و علو همت با عم بزرگ خود مقابل نبود اما در ممانعت عقل و تدبیر پخته از وی و از دیگران پایی کم نداشت و با حذاقت معقول حکومت خود را با امزجه مردم تناسب داده با همان هنر آرای ایشانرا با حکومت خود ملائم ساخت *

۳۳۱ روز تدفین شخصی بود که لقب حامی را بر خود گذارده بود - اگرچه محبت بلو نداشتم و کذالک مائل به پیروگیاها و تکلیفات اوقات مرسومه نبودم اما بواسطه ابرام درستان مجبور شدم که همراه ایشان رفته تماشائی آن ساز و نواز بشوم - میگویند که مردم بقدری چشم داشت آن داشتند که بعضی از کسانی که بغایت مائل تماشائی اینگونه وقائع هستند بیست مشاهده تبمل وقت از اقصای شمالیه و جنوبیه ملک آمدند - دیدم که بذل زیاده بر آنچه لازم حال مرده مثل او که بشیونش نمی ازین و هم مناسب با مقتضیات مرگ نبود صرف شده بود - خلقی انبوه از خدم و حشم سیاه پوش و در آن زمره دو سلطان که بار سال

ایلیچین اظهار ماتم خون از قوت آن برادر عزیز نموده بودند
حضور داشتند - جنازه بطرز ملوکانه و تاج پادشاهی بالای سر
بود و قطع نظر از سایر رسوماتی که غالباً در تجهیز و تکفین
سلاطین معمول است و بناءً علیه ترک آن این دفعه مناسب
نبود خون جمعیت مردم مثل همیشه یکی از اسباب کلیه
تجمل وقت بودند - بالجملة همه کار بطوری انجام یافت که
تجمل من کما بیش مثل حالت زندگی شخصی بود که
در حق او این اکرام و اعزاز میرفت چرا که شور و غوغا
و خرج و تجمل و لشر بیجا در آن بنظر می آمد مختصراً
تماشائی بزرگ و با اینهمه مایه کرافیت بود - آخر الامر چون
رسوم تدفین طول کشید و مثل ایام مختصره سلطنت وی
مایه ملال شد خسته شده بادلای که تقریباً از نوحه گران
زیاده اندوهگین بود بطریق خود برگشتم *

۳۳۲ اما اگر فلاسفه استوئیک طبیعت انسانی را سرفرازی
زیاده از آنچه باین می بخشیدند تابعین اینقرورس بتفصیح
مفرط آن میپرداختند و چون آن طائفه مدعی کمال اقصی
الغایه طبیعت بودند این فرقه در تنزل آن بدرجه حیوانات
میکوشیدند و عیش و عشرت را خیر اصلی و مرگ را الفاجی
و جود بنی آدم بشمرده معادیت خود را منحصر در تمتع بدون

خوف زوال از اسباب لهو و لعب میدانستند و همچنین از صلاحیت نفس بجز در اینکه مدّ عشرت و مایه حفظ صحت بدن و استمالت دوستان بود حساب بر نمی گرفتند - پس کار عاقل نزد ایشان محض تدارک آسودگی خود بود و انساب این که دست از کارهای ملکیه برداشته کناره بجوین و ایام را در زیر سایه درختان در میان باغهای خوش آیند با آرامی خالی از شور و شرّ بسر ببرند - این بود تدبیریکه اتیکوس آنرا در پی شد - هر استعدادی که متضمن فائده سائر مردم است از قابلیت تمام و علم و حسن فهم و صداقت و مکرمت و سخاوت در جبلّت او بود و کذا لک بهمان حبّ وطن و بهمان آرای در باب اداره امور ملک که کیکرو داشت موصوف بود و اگرچه خود عزم اقدام در کارها اتلاً بحدّی که مایه خطر جان یا برهم زن آرام بشود نداشت اما متصل کیکرو را بکار تحریص و ترغیب میکرد - با وجود اینکه با کیکرو تعلق تامّ و اورا بیش از سائر مردم عزیز میداشت اما در همان وقت با طائفه مخالف ساخته با کلودیوس و انتونیوس که دشمنان صلبی کیکرو بودند عقد دوستی بست بدین خیال که هرچه بادا باد بمطمح نظر یعنی رفاه و آرامی خود فائز بشود - پس بدین طور دومرئ نیک محضر بواسطه خطایی رأی در فهمیدن صلاحیت

نفس که از اصول جدا گانه حکمت خود شان استنباط نموده بودند در احوالات متضاده غالباً نالیده بملک خود نه بخشیدند چنانچه یکی همیشه مشغول بکار بود و خود را در معرض خطرها بدون امید کار نیکو کردن می انداخت و دیگری بدون مبادرت بکار نیکو بکلی ترک عمل می نمود *

۳۳۳ سلاطین شام که از اهالی مقدونیه بودند یکی از نفیسترین معابد اصنام عالم را در پنج میلی شهر النطاکیه به ابلو که یکی از اصنام قدیم بود وقف نموده و هیکلی ملوکانه تحت عبادت صنم مزبور که آنرا منشاء نور و سرچشمه صوم و ضیا میدانستند التراختن و از طلا آلات و جواهرات و صنایع مهره یونان آنرا زینت بخشودند - منقول است که تمثال صنم مزبور بقدری بزرگ بود که با وجود فست فصای هیکل تقریباً همه آنرا فرو گرفته - صورت او تمایلی داشت و در دست او کاسه زرین که گویا از آن شراب بر زمین میریخت مثل کسی که از مادر محترم درخواست کند که دقیمی زن حسین و عقیف را به آغوش او در آرد - زیرا که جای مزبور بواسطه افسانه و حکایتها مشهور شده و شعری شامی در مصامین خود این داستان عشق آمیز را از سواحل رود پینیوس تا کناره رود اورا فیس نقل کرده بودند - در انطاکیه که از مضافات پادشاهی

تقام بود رسوم قدیمه یونان را می کردند - سیل اخبار غیب
گویان پیغمبر نما بنوعی که صدق و شهرت آن با اخبار دلفی
برابری میکرد در منبع دلفی مانند چشمه کستلیا جریان داشت -
در چمنهای اطراف میدان اسپ درانی ترتیب داده و استیلا
آنها مخصوصاً از اهل یلبس خریده بودند و خرج بازیهای
اولپک که عبارت از آن درانیدن اسپ و کشتی و شمشیر
بازی و اینگونه چیزهاست از اهالی شهر گرفته میشد و سالیانه
ماليه مؤازری سی هزار لبره انگریز وقف ملاهی عموم شده -
چون هیكل مزبور علی الاتصال مرجع و مزار زوآر و تماشاخانه
شد علی التدریج قریه ملوکانه و معمور دلفی که اگرچه اسم
ولایت بر آن نبود لیکن در آرایش و زینت با ولایات
مساوات داشت در حوالی معبد بنا شد - بتخانه و قریه مزبور
در میان درختان متراکمه دهمست و سرو که محوطه آن ده
میل بود واقع بودند و در گرمترین ایام تابستان در سایه
آنها که آفتاب در آن نفوذ نمیکرد هوایی خنک می وزید -
هزارنهر آب زلال از هر کوه جسته سبزه را قرو تازه و هوا را
معتدل میداشت - آوازه های موزون و روائع عطر آلود
باستادن حواس پرداختی و آن درختستان مامون بصحت بدن
و تفریح خاطر و عیش و عشق وقف بود - سپاهیان و فلاسفه

در این بهشت از مبی که در آن عیش و عشرت لباس شریعت پوشیده بود و اساس اخلاقی مردانه را متدرجاً بر می انداخت بفتوای عقل گذر نمی کردند *

۳۳۴ در وقتیکه اهالی فرانس داخل ایتالیا شدند مقاومتی که بتواند سد راه و عائق ایشان بشود ندیدند - تبیین مقال اینکه چون حکومت‌های ایتالیا از مدتی متناهی از تاخت و تاز دشمن خارج ایمن بوده بنیاد تدبیری مخصوص بخود در امور سلم و حرب گذاشته بودند چنانچه بجهت تحقیق مصالح و تعدیل میزان اقتدار ممالک مختلفه که ایتالیا منقسم بدان شده بود متصل با یکدیگر بهراسلات و معاهدات مشغول شده این امر را با دقت و تدابیر خاصه مقرون بحیله جاری میداشتند - هر وقت که بنایی جنگی میکردند در حقیقت صورت تقلیدی بجا آورده بدون اینکه خونی ریخته یا گردی انگشته شود فتوحات انجام می یافت - بالجمله در بدو ظهور خطری که حالاً متوجه ایشان بود رو بحیل‌هایی که انداخته بودند آورده بجهت رفع آن غائله هر حد اقلی که در قوه ایشان بود بکار بردند - اما چون آن مؤثر نشد جوق‌هایی سپاهیان ناز پرورد و به اجرت طلبیده شده که بغیر از ایشان لشکر دیگر در ملک نبود و ایشان هم محض لائق تجمل بودند

از حرب حقیقی مستعثر شده از اقدام به آن پهلوتی می کردند -
 تهر و شجاعت فرنگان در نظر ایشان ممتنع الدفع می نمود
 چنانچه اهالی شهرهایی پیزه و فلورنس و روم در وقت
 رسیدن عساکر فرانسه بظاهر شهر دروازه را باز کردند و اگر
 اعتماد بر قول رؤت بشود یکی از سلاطین ناپلس بقدری
 از این قاخت و تاز مهیب هیبت زده شد که از راهمه مرد
 و دیگری از همان جبن و ترس از سلطنت استعفا کرد -
 پادشاه سیوم تا رسیدن دشمن در حدود ملک از ممالک خود
 فرار کرد - چارلس بعد از آنکه از پای کوه الپ بدان جانب
 کوچ کرد بهمان سرعت و قلت مقاومت که گویا در ممالک خود
 حرکت میکرد تخت ناپلس را بدون منازعت متصرف شد
 و جمیع حکومتی ایتالیا را یا مرعوب یا زیر دست ساخت *
 ۳۳۵ مالک عالم روم قدیم که هوای افراختن یادگار ابدی را
 در تذکار آثار جمیل سلطنت خود داشت توانست جمیع
 مکنت و زحمت و هرچه هنوز از حذاقت کوررها زیر دستان
 مطیع باقی بود بیست اجراي این مطلب عالی بکاربرد -
 اگر ملاحظه این بشود که مبلغ دو کرو و نیم لیره استرلنگ
 تقریباً محض بیست دیوارها و دهلیزها و قنوت معین شده
 تا بعدی مخصوص مصروفاتی را که بیست بنای - قصه طنیّه

با کرم شاهانه مبذول شد تخمین میتوان کرد - اشجاری که بر
 ساحل بحر اسود سایه میگسترند و معادن مشهور مرمر سفید
 در جزیره کوچک پروکوتیس سرمایه اسباب بی زوال بود
 و آن هم از راه دریا نزدیکی و بدین اشکال بیندربیزانیتوم نقل
 میشد - خلقی انبوه از عمله و ارباب صنعت با زحمت
 هلی الدوام در اتمام کار شتاب میکردند اما طول نکشید که
 قسطنطین با صبرگشته دریانت که در این ایام تنزل منافع
 و هنر و کذالك عدد معماران بالنسبه بداییر بزرگ او بغایت
 غبرگانی بود - ماهر ترین ارباب منافع ایام پادشاهی قسطنطین
 ابنیه شهر نورا ساختند اما تدارک زینت آن از مستعجلات
 مشهور ترین اسنادان مصر بر کلیز و اسکندر دیده شد - فی الحقیقه
 احیای هنر ذاتی فیدیاس و لیسپس از حیث قوه سلطان روم
 بیرون بود اما ثمرات صنعت ایشان که هرگز از صحیفه دهر
 محو نخواهد شد و آنرا بجهت آیندگان باقی گذاشته بودند
 بدون حافظ و حامی عرضه خود فروشی و طمع پادشاه مستقل
 شده و بنابر احکام وی شهرهای یونان و آسیا از خوبترین
 اسباب زیبایی عاری گشت - آثار ظفر در حروب مشهور
 و اسباب عبادت ملل و کلمتوین تمایل اصنام گردان و حکما
 و شعرای ایام قدیم. بزمین تجمل قسطنطنیه بکار رفت چنانچه

مؤرخ کدرینوس با قدری تعصب و غیرت میگوید که ظاهراً چیزی باقی نبود مگر اینکه جان مشاعیری که نقش ابدان ایشان در این تمثال خوب کشیده شده بود موجود بشود *

۳۳۶ شخصی که بالطبع با قابلیت بسیار آراسته در دنیا پیدا شده است میتواند منشاء خبر یا شر بسیار بشود - پس چه قدر لازمه همت والدین و استادان است که در اوائل طفولیت خیالات انصاف و غیرت را در خاطر پال جوانان جایی دهند چنانچه فوائد محتمله ذهن خوب بطرف بد نگراند و در پی مطالب دنیه و نالائق صرف نشود - کار شریعت و حکمت نه اینقدر مطفی نائز و شهوات است که اداره و دلالت آنها بمطالب گزیده نفس - و چون مطالب مزبوره ملا آموخته باشد که چگونه کشتی در بحر زندگی بقامده باید راند در آن صورت هرچه شرع کشیده رویم ضرر ندارد و اگر طوفان ادبار برخیزد چنانچه نتوانیم بساحل مقصود برسیم در چنین وقایع اقلّ تسلی بزرگی است که براهیم نه بیراه *

۳۳۷ در حینیکه فیسکو بندر را که در آنجا همه کارها بروفق مدعا از پیش رفته بود بجهت ملاقات با دوستان مظفر ترک میکرد مدائی غریب از جهاز امیرالبحر بگوش وی رسیده بخيال اینکه شاید غلامان زنجیرهای خود را

گسته دست بر رنقایی وی میزند بدان جانب شتافت -
 اتفاقاً تخته که مابین چهار ساحل کشیده بودند در وقت
 عبور وی واژگون شد و او بواسطه شتاب زیاد بدریا افتاد
 و بسبب وزن اسلحه که بر خود داشت در آب فرو رفته
 غرق شد و بدین طور در غنایمیکه اسباب بچنگ آوردن
 هر چه وجه همت جاه طلب از بود در دست داشت
 هلاک شد - اول کسی که از این حادثه لاعلاج آگاهی یافت
 ویرینه بود و او نتایجی را که بر آن مترتب خواهد شد
 در یافته باهتمام تمام صورت حال را از هر کس بغیر از بعضی
 سرگروهان همکنان وی پنهان داشت *

۳۳۸ تمبریوس از این پیش از حد اعتدال تجاوز ننموده
 بود - در مخارج خود اداره و در تفویض مناصب انصاف
 و در سزای ظلم و دیدن دیگران سخت گیری تمام مینمود
 و کذاک در برهیز و کف نفس مایه عبرت مقربان - عباس
 خود بود - لیکن حالاً که هشت سال از سلطنت وی گذشته
 بود نتایج خوفناک سوء ظن طبیعت او بر حسب قول مؤرخان
 بظهور می آمد - بالجمله چون محسوس می که سلطان را مرموب
 بسازد در میان نبود بوده از کار خود بکلی برگرفت و طبیعت
 جبلتی خود را بیش از پیش جلوه دادن آغاز نهاد و دیگر

ملاحظه آن بهترین قوانین حکمت عملی را که حقیقت آن بمنزله امثال سائره است یعنی الصدق راس الحیل نمود - اما برخلاف در نزد او انصاف و وسعت فکر و تدبیر سنجیده به ربه بازی و مکر و حیل مناسب با اقتضای وقت مبدل شد - عمل جمیع تدابیر ملکیه را بهر نوع که خواست قرار میداد و بهر قسم میخواست بتزویلات وثیقه که مخترع خاطر فاسد خودش بود صفات اخلاقیه را رنگ آمیزی میکرد - روز بروز بنقص اقتدار اهل مشورت خانه زیاده میپرداخت و خون ایشان بواسطه اطاعت متملقانه تحیل او را آسان میکردند چنانچه ذنالت طبع ایشان را خوار شمرده از ثمرات آن بهره میبرد - بالجمله در آن وقت قانونی در میان بود بدین معنی که هر کس کوششی منافی احترام عموم بکند خائن دولت دانسته شود - قیبر یوس تویل و اجرایی قاعده مزبور را بر خود گرفت نه فقط در مقدماتی که در حقیقت مناقض امن و امان دولت بود بلکه در هر واقعه که ممکن بود مفید استیغای کینه و بدگمانی او بشود آنرا بعمل میآورد - لهذا رسم آزادی از مجالس جشن و سرور داشته و مابین اقربای نزدیک سوءظن پیدا شد - ترش رویی و عدم صدق نبوت سلطان بجمیع طبقات

مردم سرایت کردن چنانچه دوسنی جانب و مرتب حیات بود
و قریباً لهال مانده خطایی نمایان حلوه صدان و حتی حدود
صلاحیت نفس مثل سگانه بی آرام سمود که نقط سعادت
معقود را بخاطر مردم می آورد *

۲۲۹ تئوس بعد از آنکه داخل حوانهای شهر شده و در
صابت مسمع التجر روح تعجب کرده گفت که بی الحقیقه
توان لشکر مهم اما ممشاء فتح خدا است - سپاهیان خود را
که از کثرت قتل و سبک دما حسه شده بودند حکم فرمود
که بحر در صورتی که کمی در مقام مقاومت بر آید دست
از حوریری بایند باز داشت و امرا و سرداران را که در زیر
رسم مصیبت بودند حسرت و حو کرده و حوادنی که بحس
طسعت و اعدال اتمام اصاری دارند بجهت اینکه ریمت
ظفر از نشوند نگذارند و کسانی را که عمر شان بیشتر باشد
بمصر بفرستند تا بطور نعل در معادن رحمت بکشند

حلقی انوره از ایشان در سرایی قع و پیمانه صاع در میل
تغیر و تماشای احصای یانمند و هر کس که مدت عمرش
به شصده سال برسد بود بطور علام و زده نعرش رفت -
در عمل یهودیل در افواه امانه است که در این محاصره بود
و همت هزار نفر امر و یک صد و یک هزار نفر مقول شدند -

بغیر از سه برج که بطور یادگار فتح گذاشته شد و قدیمی
 از باره بسمت مغربی که سپاهیان بحفاظت و ترنیتوس و نفوس
 بحکومت آن مامور شدند اثری از شهر باقی نماند و دیگر
 هر جایی را بر انداخته زمین را به شیار کشیدن منجس ساختند *
 ۳۴۰ بنیاد بزرگی دولت روم قدیم باعداد مقارنه بنت
 نیک و صلاحیت و سعاد که نادراً اتفاق می افتد و تقریباً
 قابل اعتقاد نیست نهاده شد - ایامی دراز اوائل دولت مزبور
 در مقابله شدید با قبائل ایتالیا که همسایه و دشمنان ترقی
 شهر روم بودند بسر رفت - و در اواسط حل که ملت را نامی
 و دولت را قوامی حاصل آمده بود متحمل مشاق و طوفان
 حروب شده رایت ظفر اثر را از بحار و جبال عبور داده
 از جمیع آفاق عالم گلهایی فتح و فیروزی چید - بالاخره
 چون ایام زندگی دولت مزبور بسرحد پیری رسید و محض
 بواطف رعب نام گاهی فتح بدست می آمد در طلب فوائد
 آرام و آسودگی شد و آن شهر محترم که بر رقاب معتبرین
 ملل پا گذارده و بنیان قوانین و قواعد بحیث حفظ علی الدوام
 عدالت و آزادی نهاده بود مثل پدر عاقل و متعقل بتفویض
 اداره مملکت و وسیع خود بفرزندان عزیز یعنی قیامه اکتفا
 کرد - ملحمی کلی و پایدار چنانچه زرقی در ایام نوما جاری

بود ارشور و شغب آیام دولت جمهوری مترتب گشت
و هنوز مردم دولت روم را مانند سلطان عالم پرستش میکردند
و ملل مقهور هنوز نام مردم روم و بزرگی امنای آندولت را
محترم میدانستند *

۳۶۱. هیچکس پیش از مرد کافل در معرض تخطئه نیست
لیکن هیچکس هم نیست که اثر این صفت در او کمتر باشد -
شارب. الخمر تا چندی خرم و خوشحال میشود و مرد جاه
طلب از مصائب و خطاهای حریف حظی می یابد اما گرفتاران
کسالت نه بشاشت دارند و نه شامت و نه نقط مردمی که
چشم شان را خواب خرگوشی بسته است بلکه کسانی که بمشغل
لا طافه می پردازند کوتاهی مهر را فراموش میکنند - و بطوریکه
بعضی مردم فرصت را در کسالت ضایع میکنند بخيال اینکه
وقت تدارک مافات باقی است بهمان طور بعضی دیگر
بفکر این می افتند که ساعتی از عمر ایشان هر قدر دراز باشد
بی شغلی مناسب نماند و مکرر اتفاق می افتد که دست اجل
گریبان هم کافل و هم مشغل را حلی السویه بغنه میگیرد
چنانچه مابین مرگ ایشان و مردن دود مرغ که یکی بر شاخ
درخت و دیگری در طبران کشته شود هیچ فرقی نیست -
آرام و سکونت نفس گاهی از کسالت حامل نمیشود ندای

عقل و فهم طبیعی در سُبستان مرد کافل هر قدر درش بعته باشد نفوذ میکنند و اگرچه کفایت آن نکنند که سبب بر خاستن او از بستر استراحت بشود اقلّ خواب او را مانع خواهد آمد - اگر اوقات را صرف کارهایی عطیه که لازمه خلقت و وجود او است نکنند اسباب دیگر هست که متعرّض آن شده او را بحال خود نخواهد گذارد چنانچه حسرت و ملال بر او غلبه کرده او را از تمتّع چیزهاییکه استمتاع از آن مطمح نظر او است ممنوع خواهد داشت *

۳۴۱ از مطالعه تاریخ دولت روم قدیم معلوم میشود که اهالی این ملت بزرگ بتدریج ترقی کرده بالاخره بحکومتی مطلق بدون حریف و منازع رسیدند و جمیع اخلاق حمیده که مایه بخش قوّت و منجر بفتوحات است علی التدریج در ایشان مجتمع و باعث استقرار مملکتی عظیم شد - اما از آن بیحد صورت حال بر وجه دیگر گشت چنانچه وضع دولتی را که جمیع فساد و معائبی که ممدّ تشیط مردم و گرفتاری ایشان در بند شهوات و سبب انحلال عقود موانست و مدنیت میشود بدان راه یافته بود در مدّ نظر باید داشت - چنین مینماید که در این زمان دولت روم در نصف النهار اعتلا بود - چنانچه شاید فتوحات ایشان زیاده و وسعت ممالک

بیشتر از سابق گشت اما توسعهٔ بلاد مایهٔ انتشار نام بود نه ازدیاد
 افتدار - تا مدتی متمادی حتی بعد از انبعاث معائب
 فوائد صلاحیت سابق ایشان اثری داشت اما فتوحاتی که
 بعد از آن ایشانرا دست داد بیشتر مایهٔ وسعت سطح تا موجب
 تاسیس مبانی و مورث صورت ظاهری بیش از اقدار حقیقی
 ایشان گشت - ازین بعد روز بروز از عادات ساده و بی تکلف
 سلف و پرهیز و سختی زندگی قدیم قنزل میکردند و فتوحات
 و غنائم نفیس که در آسیا بدست آمدن سبب پیدا شدن
 ذوق در اسراف و تجملات ملوکانه و باعث حرص و انحراف
 از جادهٔ مستقیم طلب نام و ناموس شد چنانچه میتوان گفت
 که تاریخ ایشان مثل تاریخ ملّتی دیگر مینماید *

۳۴۲ شهر کرتهج جدید را برکنارهٔ خلیجی که تقریباً در
 وسط ساحل اسپانیا بسمت جنوب و مغرب واقع است
 و قریب بیست ستادیا طول و در محلّ التقا با دریا ده
 ستادیا عرض دارد بغا نهاده اند - خلیج مزبور بکلی صورت
 بندر دارد از آن رو که در دهانهٔ آن جزیره که مابین هر دو
 طرف آن و ساحل دریا مضیق بنحایت تنگ است سدّی
 بمقابل امواج بسته شده چنانچه در جمیع ازمینه خلیج هاکن
 و آرام است مگر اینکه گاه گاه امواج آن بواسطهٔ عواصف جنوبی

و مغربی که از راه مدخلین مزبوره می‌رود در تلاطم می‌آید -
 بادهای دیگر بواسطه زمین بلند که حائل مابین و بر اطراف
 خلیج محیط است اثر نمیکند - بطرف دیگر خلیج بعد از مدخل
 کوهی است بشکل جزیره و در آنجا بنیاد شهر را نهاده اند بوضع
 که دریا اطراف مشرقیه و جنوبیه آنرا احاطه میکند و از جهت
 غربیه آن ملتصق بدریاچه است که طول آن بجانب شمالی
 بقدری است که قطعه از زمین که مابین آن و دریا واقع
 است و شهر را نه بر متصل میسازد بیش از دو ستادیا
 عرض ندارد - وسط شهر زمینی هموار دارد و بطرف جنوبی
 راهی بدون نشیب و فراز از دریا بشهر می‌رود - کوه‌ها
 که از آن جمله دو کوه بغایت بلند صعب‌الارتقا و سه دیگر
 با وجود اینکه چندان ارتفاع ندارند الا اینکه پر از مغاک
 و معون بر آن مشکل است اطراف دیگر شهر را احاطه میکند *
 ۳۴۳ در این اثنا روز بلند شده اما شدت طوفان بهیچ
 وجه نشکسته و چنین مینموند که جمیع مواد اقلاف و تخریب
 چنانچه عادت دریایی جوشان است مستعد و موجود بود -
 و کذا لك دیده شد همه هفائین که جمیع پهاشیان فقط اسباب
 صیانت جان خود و مایه تدارک ازوقه را بسته بی‌سلامت
 آن میدانستند از امن‌گرگاه جدا شده بعضی از آنها بر یکدیگر

خورد و یا بر سنگها ریزه ریزه شد و بسیاری نیز بطرف ساحل
 رانده و چندی در امواج فرورفت - در عرض کمتر از یک
 ساعت پانزده سفینه حربی و یکصد و چهل چهار که از
 برای حمل و نقل اسباب مقرر شده بود با هشت هزار نفر
 تلف شدند - بیچارگانی که از تلاطم دریا نجات یافتند به مجرد
 رسیدن بکناره از دست اعراب مقتول شدند - سلطان بمشاهده
 این واقعه دهها متحیر و زبانش از اظهار غصه که داشت قاصر
 ماند زیرا که بسبب آن دفعه جمیع آمل و امانی او برهم
 خورده و اسباب و آلات نامعدود که هم بجهت اندازی
 دشمن و هم بواسطه تداوک آذوقه و ملوقه لشکر خویش
 مهیا ساخته بود غرق شد - بالاخره باد قدری نشست چنانچه
 امید نجات اینقدر جهازات بود تا کفایت آن بکنند که لشکر
 از گرسنگی نمیرند و اسباب رسانیدن ایشان بفرنگستان موجود
 بشود - بالجمله اینهمه صرف امید بود نه یقین - پرده ظلمت
 شام دریا را پوشید و چون محال بود که سرداران جهازهائے
 که از طوفان نجات یافته بودند پیغام نزد رفقای خویش که
 پیاده شدند بفرستند شب را با دغدغه و تشویش کثی
 سر بردند *

۳۴۴ خانها مشغول بنساء و اطفال در شرف مردن و کوچها

از پیران که نفس آخر میکشیدند پر بود - نعشها را دفن نمیکردند زیرا که اقربای ضعیف یا قوت برآمدن از این عهده بر ماتم نداشتند یا بواسطه بی ثباتی حیات خود از اجرای لوازم کرم و اصطناع بی پروا مانند - بعضی مردم در حین تدفین دوستان مردند و بعضی در قبرستان خزیده و بر تخته استراحت کرده حیات را وداع گفتند - آثار غم و گریه موجود نبود مردم قوت ناله نداشتند اما با چشم خشک و آب زهر خنک می نشستند و کسانی که بیش از سائرین سدید الخلقه بودند بچشم حسرت نگاه به مردگان میکردند و یکی از مؤرخان میگوید که بسیاری از ایشان چشم بر بیت المقدس بسته جان بسوق سپردند - در جمیع شهر سکوت کلي و انبوه ماتم بود مگر از طرف دزدان که خانها را بجهت نهب اسباب میت بزور درآمده و با بازی بی حیائی اعضایی آنها را عریان می ساختند حتی اینکه آزمایش حدّ شمشیر بزدن بر نعشها میکردند - سپاهیان از تعقّن میت اندیشه کرده اولاً فرمودند که تدارک خرج دفن آن از خزانه ملکی دیده بشود اما بعدها که تعداد آن زیاد شد از بالایی باره در درّهای پائین بذر می انداختند *

آن از جانب خود اقتداري بنیاید زیاده از آنچه در سایر بلاد
فرنگستان رسم است همیشه داشته و دارند - و نه فقط وضع
شرائع و انتخاب اعلیٰ مجلس ملت که در این اواخر احداث
شده است بلکه جمیع امور عرقله اصناف غالباً در دست
ایشان بوده است - چنین مینماید که مقصود از قوانین و قواعد
نروایی غالباً این است که حکام معین بشرع و عرف بمحافظت
و نگاهبانی بیشتر میپردازند. تا باری امور - تقسیم ضیاع و
املاک مابین ورثه و محائضت ملک اطفالی که بسرحد بلوغ
نرسیده اند و تعدیل منازعات از روی اقرار و اصلاح حال
طرفین و تدارک مدد معاش فقرا و اصلاح راهها و پلها و قوانین
درباب صید ماهیان و مصروفات در باب خرج و نقل قیدیان
زیرا که زندان بجز در شهرهایی معتبره نیست و حضور داشتن
در دیوانهای پرگنه ها در حکم حکومت و تعیین ثمن اسباب
اینهمه از جمله اموری است که در تحت مباشرت حکام
شرع و عرف با هالی ملک تغویض میشود - عزل کسی
از اجزای امور و اعمال مزبوره که بر فتوایی نقصان حرمت
او مترتب میشود سزائی بقدری سخت دانسته میشود که امثال
این موجود است که مجرمان بعد از انقضای مدت
غلامی که جزء ایام سزای ایشان است باز تکاب جرمی

جزئی از رویا عمد زنجیر و عبودیت را اختیار میکنند و آن
جال را برزندگی در میان دوستان قدیم با رسوائی و فضیحتی
که لازم فتوای مزبور است ترجیح میدهند *

۳۴۶ تیتوس انتونینوس پیوس را از روی انصاف نومای
ثانی نامیده اند - هر دو نفر بهمان حب دین و انصاف و صلح
ممتاز و مستثنی بودند اما وضع تیتوس بجهت زیاده برزاین
خصال حمیده خیلی بهتر بود زیرا که نوما فقط توانست اهالی
دهات اطراف چند را از نهب و غارت محصولات یکدیگر منع
بکند اما تیتوس باشاعت فوائد نظم و رذاه و آرام در بیشتر آفاق
عالم پرداخت - در ایام سلطنت او رفیعی که داخل دفتر تاریخ
بشود کم روی نمود و این هم از غریبترین فوائد است زیرا
که تاریخ ملل غالباً جز فهرست جرائم و دیوانگیا و بلیات
بنی آدم بیش نیست - بالجمله تیتوس در معاشرت دوستانه
نه فقط آدم دین دار بلکه خوش طبع بود - در استمتاع اسباب
مکنت و ثروت اعتدال معقول بکار میبرد و کرم نفس وی
از طبیعت خوش و سکون ظاهر بود - از طرف دیگر
صلاحیت نفس مارکوس اوریلیوس انتونینوس زیاده بر ریاضت
و درشتی مقرور و ثمره بزمحت بدست آورد؛ مجالست بسیار
با ادبا و وعظ و نصائح عذیده و اندوختن علم در نیمه شبها بود -

دردرازده سالگي بتعليمات سخت ستوقيه که سلسله از فلاسفه
 کلبه هستند تمسک جست و از آن آموخت چه طور بايد
 بدن را منقاد نفس و شهوات را مطيع عقل بکنند و همچنين
 صلاحيت نفس را خبر محض و شر را بلاي مطلق بداند
 و سوانح خارجه را بي معني پندارد - کتاب فکرهاي او که
 درميان غوغايي اردو تصنيف کرده تا حال درميان است و او
 حتي بطوري که شايد آشکارتر بود از آنچه ما شن سلطان
 و حباي حکيم مناسبت داشت سر بتعليم فلسفه فرو آورد -
 با اينهمه وضع زندگاني او تصويب و تصريح تعليمات زينورا
 بخوبترين وجه نمود - بر خود سخت ميگرفت اما بالنسبه
 بمعالب ديگران اظهار رحم و در حق جميع بني آدم انصاف
 و مکرمت مينمود - اگرچه حرب را مایه آفت و فصيحيت
 طبيعت انسان ميدانست و بر آن اکراه تمام ميکرد اما چون
 لزوم دفاعي مقرر بانصاف او را با اقدام در جنگ مجبور
 کرده خود را بي تحاشي عرصه شهادت و مشاق هشت جنگ
 در فصل سرما در ساحل رود منجمد دانبوب ساخت تا آخر
 شدت هواي آنجا بنياد بنیه معلول او را بر انداخت *

۳۴۷ از اين چه زياده مایه تعجب تواند شد که مردمي
 بانسب پست و بي مکنت و ثروت و بدون اينکه با جلائل

قوای نفسانیّه و جسمانیّه که آن مکرّر و این گاه گاه سبب
 ترقّی مردم بهدارج عالیّه شده است اّتّصاف داشته باشد
 جرأت بارتکاب امری غیر متصوّر که عبارت از آن تخریب
 یکی از قدیمترین و مستقرّترین سلطنتهای عالم بود نموده آنرا
 بنیکی بسرانجام رساند - و هم قدرت یا جسارت کشتن سلطان و
 مخدوم خود شفاهاً و با رسوائی داشته آن خانواده کثیر را با
 منسوبین و متعلّقان مقتدر از ملک آواره بسازد - و اینهمه کار بنام
 اهل مشورت خانه بعمل آورده و خود را در خدمت ایشان
 فراموده ایشانرا نیز بر حسب خواهش خود پایمال و در وقتیکه
 دیگر او را در کار نبودند با اهانت مرخص بسازد - و بعلاوه
 آنچه از اقتدار ایشان باقی بود بطور مجهول و بدیع صورت
 جدید داده آنرا نیز در بدو امر معدوم نموده خود را بدرجه
 بلندتر از هر کس که اسم سلطان در انگلندی داشته است -
 برساند و جمیع دشمنانرا بضرب دست و پس همه دوستان را
 بمکر و حيله مقهور بسازد - و تا چندین در خدمت هر فرقه از
 فرق ملک با صبر و تحمل بوده آخر الامر بر جمیع دست
 بیابان - و کذلک اقصای ملل سه گانه انگلندی را تاخت و تاز
 کرده ممالک خصب جنوبیّه و زمین بایر شمالی را بهمان
 آسانی متصرف شود - و محلّ رعب و تواضع جمیع پادشاهان

عالم گشته در زمره خداوندان رومی زمین دانسته شود - و همچنین
 با صغر قلم فرمان با انعقاد مجالس عالبه داده و بیک نفس
 بتفرقه آن اشارت نماید و مرجان و مال اهلای سه ملک مانند
 اینکه میراث حقیر پدر خود را میخورد مالک شده در بذل و
 انفاق آن بلازم نعمت و سخاوت کما ینبغی پردازد - و آخر الامر
 چون ذکر عزت و شان او انتها ندارد اینهمه را با قراری با علق
 و انسال بگذارد و هم با آرام خانگی و فتوحات خارجه بهیرون
 و مابین نعشهای سلاطین با کوبه و دبدبه زیاده از معمول
 سلطنت مدفون شود - و نامی از خود باقی گذارد که شهرت
 آن هرگز محو نخواهد شد از صحیفه دهر جز بانقلاب دنیائے که
 فعلاً کفایت ثنایی او نمیکند و اگر رشته کوتاه عمر او بعد
 تدابیر عالیه او امتداد می یافت شاید از برای فتوحات او
 کم بود *

۳۴۸ از نوشتجات قیصر و کتب بعضی از مؤرخان دیگر
 رومی چنین مفهوم میشود که پیله و رانی که در فرنگستان
 و دیگر اقطار وحشی که تازه مغتوح یا متصل بممالک مستخر
 اهالی روم بود گردش میکردند اول کسانی بودند که وضع
 زندگی اهالی روم و میل بتقلید عادات و تمتع از لذات
 و تجملات ایشانرا با اهالی بلاد مذکوره آموختند - بعلاوه در

اثبات استحقاق این طبقه مردم باید گفت که نه فقط باعداد
 فروخت اجناس بلکه آلتی کُلی اند بواسطه آداب شخصی
 در تهذیب اخلاق کسانی که در میان ایشان مرادیت مینماید -
 معاملات ایشان نیز سبب حدّث ذهن و ظرافت طبع
 و حدائق رأی ایشان میشود و چون مکرر احتیاج بدان
 دارند که خود را و اجناس را در انظار جلوه دهند بتواضع
 و مدارای تمام و حسن صحبت در جاب قلوب عادی
 میگردند - و بعلاوه چون در اثنای سیر فرصت ملاحظه رسوم
 که در قبائل و شهر های مختلفه رواج دارد بدست ایشان
 می آید در تتبع بر احوال مردم معارف کُلی پیدا میکنند -
 و در ایام سیاحت در بلادی که در آن جمعیت فراوان
 نیست بتخیالات و افکار بلند ملنفت میشوند - لهذا با اینهمه
 لیاقتها تعجب نیست اگر در بلاد در دست مقننان قوانین
 ادب و تهذیب اخلاق شوند و در ملائم و مؤدب ساختن
 رعایای بی تربیت دست کُلی داشته باشند *

۳۴۹ در این اثنا عثمانیان که همراه لشکر فرانسه بفاصله جزیری
 حرکت میکردند و بواسطه اینکه بلندپایه های چند حائل بود
 از نظر ایشان پنهان مانده بودند از جاسوسان خبر یافته اند
 که در جزء لشکر عیسوی بقدری از یکدیگر جدا شده اند

که نمی توانستند یکدیگر را مدد دهند - باستماع این سخن عثمانیان با سرعت هرچه تمامتر قلعه کوه را که حکم رفته بود طلایه لشکر فرانسه اردو در آنجا برپا کنند متصرف شدند - پس مغوفت خود را آراسته سائده لشکر ایشان را بدون اینکه رحمت رسانند راه دادند تا وقتی که افواجی که در پیش بود قریب بسر کوه رسیده و افواج دیگر در دام راههایی تنگ و مضائق کدر کوه با بسته شدند - و چون بدین طور ثنایی محترم را بر سر ایشان آورده اولاً با تبر و پس با شمشیرهایی آخته بغتة حمله کرده بتکلی ایشانرا بدهم زدند زیرا که چون لرنگان توقع نمودار شدن دشمن نداشتند و افواجی را که بالای سر خود دیدند مقدمه لشکر خود پنداشته با غفلت و بی نظم حرکت میکردند و بعضی از ایشان نیز اسلحه خود را در عرابهایی اجمال و اثقال انداخته بودند تا اینکه از حمل آن آسوده باشند - بالجملة همه چیز از قبیل درّهای مضیق که بواسطه تنگی آن نتوانستند مغوفت بیارایند و صعود بر کمر کوه صعب الارتما چنانچه کلار از هوارا زره پوش ایشان ساخته نشد و وضع اجمال و اثقال که در میان ایشان نهاده شده مانع آن بود که کسانی که در عقب بودند بتوانند پیش رفتگان را مدد بدهند و کذاک قلت مدد ایشان بالنسبه بدشمن

بجهت اعانت عثمانیان و ابطال جوانمردی فرنگیان دست
 بهم داد - چنانچه از زیاده برسی هزار قشون بیش از هفت
 هزار نفر نجات یافتند و باقی همه مقتول یا اسیر شدند *
 ۳۵۰ در فرض اینکه جزیره حاصل خیزی بی جمعیت بالنسبه
 بمملکی که در آن صنایع و اسباب تجارت بنقد رواج و استقرار
 داشته باشد بطوری واقع شده که راه مرادیت مابین باز باشد
 و جمعیتی از ملک مزبور بجهت اینکه جزیره را متصرف شده
 در آنجا در تحت حمایت و حکومت وطن خود اقامت نمایند
 فرستاده شوند واردان بالطبع در فلاحیت زمین غیر مزروع
 زحمت خواهند کشید و محصولات آنرا در تحصیل اسباب
 تجارت از وطن خود خرج خواهد کرد - تا ما دامی که اهالی
 جزیره قلیل و قیمت اراضی ارزان و زمین تازه و خصیب باشد
 کاشتن غله و نسل گرفتن حیوانات و بقیمت آنها پارچه پشمینه
 و کتان و غیره خریدن آسانتر و زیاده مقرون به منفعت مینمایند
 از اینکه بجهت خود بیایند یا نسج بکنند - اینگونه مرادیت
 مایه ازدیاد مدد معاش و کار و شغل اهالی ملک میشود
 و مدد بوجود دو چیز عظیم که سهولت تحصیل اسباب معاش
 و بر آن جمعیت مردم منوط و مربوط است و آن عبارت است
 در تحصیل و جمع اسباب مدنیّت و تقسیم آن مهمل. امکان

بدین واسطه و موافق حکمت عملی - بالجمله اگر اهالی
ملک سامان و امباب تجارت را بجهت دیگران مهیا بسازند
و ایشان نیز بنوبت بجهت فائده اهالی ملک بزرگامت افطار
جدیده بردارند چیزی که بیش از آن مده باز دیار جمعیت
شود متصور نتواند شد *

۳۵۱ تحقیق مقدار تاثیر آب و هوایی المانیای قدیم در
طبائع و ابدان اهالی ملک اشکال دارد و به آسانی قابل اغراق
تواند شد - بسیاری از مورخان شدت سرمای بلاد شمالیه را
مایه ازدیاد عمر و قوت مولده و زیاده ولود بودن زن ها
و تولد بنی آدم بیش از آنچه در بلاد گرم سیر میشود دانسته
اند - اما اقرب بصواب این است که هوایی خنک المانیای
در ترکیب اعضای بزرگ و قوای اهالی ملک که قانتهایی
ایشان غالباً از اهالی ممالک جنوبیه بلندتر بود اثر داشت
و ایشانرا قوت تحمل مشاقّ شدید بیشتر قاصبر در زحمات
متصله داده جلالت و شجاعت جبلی را که بر قوت عصب
و حدّت طبع مترتب میشود بخشید - بالجمله مردم شدید الخلقه
اقصایی شمالیه از شدت سرمائی که لازمه جنگ در فصل
زمستان است و مایه اطفایی نثار شجاعت عساکر رومیّه بود
غالباً متأثر نشدند اما همچنین تحمل گرمایی تابستان نکرده

و بنیة ایشان بواسطه حرارت آفتاب ایتالیا تحلیل یافته و سستی و ناتوانی برایشان غلبه کرده تلف شدند *

۳۵۲ سرطامس کونتری آلمی بود موصوف به تمکین و هیبت و عقل تمام و نه فقط ربطی کامل بفنون و معضلات و اسرار قوانین ملکی اقلّاً مثل هرکس که تا آن وقت بر آن منصب مامور شده بود داشت بلکه با امعان نظر از جمیع تدابیر و اداره امور ملک و ملت که بواسطه عدم خداحت مردم چند بانیت پاک و لیکن با حرکات خالی از مصلحت زیاده درهم و برهم شده بود استحضار کلی داشت - با دقت تمام تتبع بر طبیعت و امثال و اطوار مخصوصه اهالی ملک کرده بود و میدید که همت بلند و خواش تفحص در امور و صبر و برد باری ایشان روز بروز ازدیاد میپذیرفت و بناءً ملیه از جمیع مستعد ثاتی که بتخیال او نتایج بد بر آن مترتب میشد انکراه نمود - اما با اینهمه بسیاری از مردم که بکنه این مسئله نرسیده بودند او را بقدر کفایت سخت رو و ثابت قدم در مقاومت با اینگونه بدعتها نمیدانستند - زیرا که اگرچه بر حسب منصب بصدر جمیع مجالس عامه می نشست و در استنتاج امور بغایت تیز فهم بود اما به قدرت دانسته شد که او از مهام ملکیه صحبت ندارد زیرا که نمیدانست که کارها

غالباً قبل از بحث و فحص در نظر مردم فیصله میشود - و کذا لک
هرگز در باب امور خارجه که آنرا با حدّات و قوّت فهمی که
داشت میتوانست به آسانی استنباط بکند سخن نمیگفت -
و فی الحقیقه از هیچ چیز بجز آنچه بالمصراحه و بلا واسطه نسبت
بامور عدالت ملک داشت بدون تکلف حرف نمیزد و در آن هم
مهما ممکن رجوع به آرائی قضات مینمود - اگرچه نه فقط ممکن
و هیئت متین بلکه عبوس و گرفته رویی در طبیعت وی جبلی
بود الا اینکه اعتدال مزاج و تواضع و محبت وی در حق
جمیع ناس بقدری بزرگ و بی تکلف بود که سببی از احباب
کلبه این شد که مردم از هر طبقه با وی تعلق داشتند چنانچه او را
مهدّب و مؤدّب و هم با سانگی جبلی موصوف میدانستند *

۳۵۳ احباب اقدام مردم در تحصیل علم مختلف امت
و در اینکار یا از رغبت طبعی و خواهش تفحص در آن اقدام
مینمایند یا بجهت اینکه خاطر را بانواع لذّات علم خوش
بدارند یا بجهت شهرت و خون آرائی یا بواسطه اینکه در ظرائف
و مجادله مبیقت بگبرند - اما غالباً محض بجهت منفعت و خود
نمائی و تادراً از روی صدق تا اینکه عطیه خدا داد عقل را
بجهت فائده و استعمال بنی آدم بهترین وجه صرف بکنند -
چنانچه از تحصیل علم گویا بستری را بجهت آرام خاطر

بقرار جویا یا سطحه بجهت خرامش فقول با خفت و تلون
یا برجی منبع بجهت استیفاي تکبر قریحه مغرور یا قلعہ
و زمین سرکوب بجهت جدال یا دکانی بجهت نفع و بیع
میخواهند نه انباری مملو از نفایس بجهت حمد و ثنای خالق
عالم و اصلاح حال بنی آدم *

۳۵۴ مذکور شد که کارهای طبیعت بیش از غرائب صنائع
مقرون بیزرگی و عظمت است - لهذا چون چیزی که بتقلید
طبیعت ساخته شد دیده میشود عیشی زیاده و ارتیاحی کاهلتر
از آنچه از مشاهدۀ دقائق مصنوعه حاصل میشود دست میدهند -
و از این جهت است که باغهای انگلند بالنسبه بباغهای
فرانس و ایتالیا چندان مایه لذت بصر نیست زیرا که در
ممالک مزبوره قطعۀ وسیع از زمین در زیر نباتات خود رو
و تربیت شده و بتجوی با یکدیگر امتزاج یافته است و بدین
طور سطح زمین در هر جا صورت جنگلی اما با تصنع دارد
که از تربیت با دقت و نظافت که در باغهای ما یافت میشود
بسیار خوش آیند تر مینماید - لیکن اگر در بسیاری از اقطار ملک
اینقدر زمین و در آن اینهمه جمعیت که فوائد زراعت آن
بسیار است وقف این کارها شده بآلر بماند چنانچه در آن
نه تخم پاشیدن و نه جانور بچرانند شاید نقصان در فوائد ملت

و کذا لک ضرر در معاملات شخصیّه بر آن مترتب بشود - اما چه ضرر دارد اگر از نشاندن درختهایی بسیار که هم مایه منفعت و هم باعث تلذذ بصر صاحب ملک میشود جمیع زمین را مثل باغ بسازند - باتلاقی در زیر پید و کوهی که درخت بلوط در دامنه آن سایه میگستراند نه فقط زیاده سرسبز و خرم مینماید بلکه منفعتی بیش از آنچه در حالتی که عاری از اشجار و بدون آرایش میباشد بدست می آید و همچنین مزارع غلات خوش وضعی دارد و اگر شخصی در زینت و آرایش خیابانهای که مابین آن میرون اهتمام برزد گویا دیبایی طبیعی مزارع را زیبایش صنعت بخشیده و در پرچین اطراف درختها و گلخانه را که قالی پرورش در آنجا باشد بنشاند میتواند حوزه املاک خود را بوضع خوش آیند و لائق تماشا آرایش دهد *

۳۵۵ شخصی که بدین جرائم متهم شده سزای آن بود که در حصر چنین مجلس عالی بیاید از آن رو که از حکومت مالک و جمیع و معموره را در دست داشته و قواعد و قوانین وضع نموده و عقود معاهدات بسته و لشکرها بجوانب و اقطار فرستاده و بتخلع و اجلاس سلاطین پرداخته بود و در اجرای این همه مناصب عالیّه وضعی که بر خور گرفته بود بطوری بود

که همه از وی بیم و اغلب مردم در حق وی محبت داشتند. و حتی زبان مدارت نیز انکار صفاتی که لازمه بزرگی است در وی نمیکرد مگر اینکه صالح العمل نبود - بالجمله چون مرد بزرگ نه مانند آدم بد نفس مینمود - تن و توشی باریک داشت اما اینهم بواسطه حرکات وی که مقرر بسلوک با احترام با قضاات و دلیل بر علت وی بر تمالک و تماسک و تمکین و وقار بود مکانتی دیگر یافت - از نامه او آثار عقل و کیاست و در چین ابوی وی علامات فکر نه ترش رویی هویدا بود - از ترکیب دهانش عزمی ثابت تفرس میشد و کذالك چهره زرد و لاغر اما آرام داشت و میتوان گفت که حروف مثلی که زیر تصویر وی که حالا در مشورخانه کلکته است نوشته اند و آن این است ثبات نفس در مشکلات از بشره او ظاهر و نمایان بود - این بود وضع و ترکیب آن حاکم بزرگ در حضور قضاات *

۳۵۶ دانا ترین و بزرگترین متقدمین و متأخرین اقرار بلذت و محظوظ بودن از لطائف و محسنات علم هست نموده اند و تماشایی غرائب سموات همیشه یکی از حقوق مخصوصه طبیعت انسانی دانسته شده است زیرا که در این علم عجائب قدرت خداوند عالم و حکمت بالغه او در ایجاد و ابداع

مخلوقات در تحت ملاحظه می آید و بعلاوه در علوم که بطور
 انوار طبیعت استنباط میشود علمی نیست که مانند علم هشت
 خیالات صحیح در باب خدایی تعالی و سبحانه در خاطرها
 بیان یا دلائل قویتر در باب ذات و صفات او اقامه کند - در
 زبور داون آمده است که سوات نقل عظمت و شان خدا را
 میکند و فلك البروج دلایلی بر قدرتهایی از است روز
 با روز گفتگو میکند و شب با شب علم و دانش مینمایند
 و در هیچ زبان نیست که قایم آنها فهمیده نمیشود - پس
 علم هشت نه نقطه منشاء خیالات عالیه در باب خداوند
 و منافع او است بلکه مایه ترقی عقل و آرزوی قدرت و وحدت
 ذهن انسانی میشود از این رو که بامداد علم عزیز تفحص اصل
 و سرچشمه تقویم اجرام سماوی و طلب آثار خالق عالم در
 انتظاری انتهایی مملکت او و بغور رسیدن اسباب فہائی که
 بواسطه آن اداره و نظم عالم می نمایند آموخته میشود - و اگر
 علم هشت فائده بیش از این بخشیده باشد که مایه رفیع
 و مملوس و اندیشه باطله شده طبیعت انسانی را بغایت درکار
 است - انسان بالطبع جبین و از خطرهای که پیش از وقت
 نمیتواند دریانت کند اندیشه فاسد و قبل از اینکه با کارهایی
 طبیعت انس گرفته باشد در ثبات آن دارای شک و بسیاری

از کارهایی آنرا با دغدغه و تشویش ملاحظه مینمایند - اگرچه نظم و ترتیب بزرگ و تیرۀ آن آخر الامر مایه قوت قلب و اعتمادی می شود اما با اینهمه حوادث عجیبه و غریبه چند است که مانند مصثنی از قاعده کلی است و سبب دہشت و هراس میگردند *

۳۵۷ الورکرمول مردی بود که حتی دشمنان او در حین ملامت از تحسین وی چاره نداشتند زیرا که بدون کمال شجاعت و فراست و کارپردازی تمام که بدان اتصاف داشت نصف ضرری که مصدر آن شد از دست وی ساخته نمیشد - بعلاوه شخصی مثل او که خود را از گوشۀ خمول با پستی نژاد اگرچه از خانواده محترم بود بدون اینکه فوائد مکنت و مواصیلت و دوستی بزرگان عائد حال او شود بدرجۀ عالی رسانید و طباع و مصالح مختلف و مناقض مردم را مرکب و گویا خمیر کرده بطوری که نه فقط بفیروزی انجام مقاصد خود بلکه باتلاف و خرابی ایشان مؤدّی شد تا رفته رفته بقدری اقتدار پیدا کرد که توانست کسانی را که بامداد ایشان ترقّی یافته بود بمجّد اینکه خواستند بنیان خود ساخته را برانند از پای درآرد باید اطلاع و تتبع تمام بر اغراض و طباع مردم داشته و با جذات کلی ایشانرا آلت خود ساخته باشد - بالجملة

آنچه در حقّ منّا گفته شد متباینات تمام مذامب حال او
 مینماید بدین معنی که بارتکاب گزافانی که شخص نیک
 جرات بدان نمیکرد پرداخت و اموری را که نقط مرد بزرگ
 و شجاع بنیکی بسر انجام میفرماید صورت داد - شک نیست
 در اینکه هرگز شخصی در ارتکاب و انجام امور برغم نواهی شرع
 و امانت اینقدر شرارت بروز نداد - اما محض بواسطه شرارتی مثل
 قبح و بی و بدین امداد همت عالی و حذاقت و احتیاط و ثبات
 و قوت قلب تمام این گونه گزافی مطیع صورت نمی بست -
 دفعه اول که در مجلس ملت بنشست ظاهراً هیچ حسن
 اندام و لطافت کلام و هنرهای که غالباً مایه جلب ثلوب
 میشود نداشت - اما چون بمنصب و اقتدار ترقی کرد چنین
 مینمود که امتعدان و محبت زیاده پیدا کرد چنانچه گویا قوای
 نفسانی چند را تا وقتی که حاجت استعمال آن برسد پنهان
 داشته بود و چون باید وضع امارت و بزرگی را بر خود بگیرد
 لوازم آنرا با تمکین و وقار تمام با وجود اینکه عادت آن
 نداشت بجا آورد *

۳۵۸ مقصود ما تحصیل علم امت نه امور مبتذل رز و مره
 بلکه مطالب عالیّه و مسائل غامضه و مغلقه که عادتاً در تحت
 ملاحظه و دریافت نمی آید و اعتقاد در مسائلی که تحقیق

آن حدیث ذهن ما را هرچند تیز باشد آزمایش میکنند و تمهید کلی اصول و اخذ لوازم آن با دقت تمام و استخراج نتائج از روی قاعده و حفظ آنچه با فکر و زحمت خوانده باشد بوجه خوبی - و اگر علم کافی در امر معدودی چند با ربطی بقاعده بانوعی از انواع علوم اشکل داشته باشد چه قدر زحمت میخواهد تا شخصی در علوم بسیار کامل شود یا از آن بحر محبط علم عبور بکنند که باید شخص فاضل از هیچ جزء اجزای آن بیخبر نباشد زیرا که ارتباط امور و سلسله خیالات بقدری بیکدیگر بسته است که تحصیل یکی از علوم سبب انکشاف دیگری میشود چنانچه غالباً کسی چیزی را نمیفهمد بدون آنکه از چند چیز دیگر نیز واقف بشود و شخصی که از امور مختلفه کمابیش مطلع نیست چندان علم ندارد و اگر در مطالب کلیه صرف اوقات نکرده است او را عالم نتوان تصور نمیتوان خواند - علم در مسائل مذکوره جبلّی نیست و همچون نهال خود بخود در قلوب ما نمیرود بسته بانغاقات و عنایت فوری نیست الا نادراً بطور معجزه و بمحض ملاحظه نیست نمی آید و هیچ قدمت فروخته نمیشود مگر بزحمت چنانچه قدمای حکما گفته اند که آسمان همه چیز را برنج و مشقت میفرشد و بدون زحمت ادراک عالی و قابلیت شایان

کسی را عالم نمیکند مثل اینکه اگر در زمینی که بغایت قابل
زراعت باشد درخت خوب نکارد و زراعت نکنند حاصلی
مطلوب نخواهند داد *

۳۵۹ اگر قوت مسخره بطوری استعمال بشود که مایه اجتناب
دیگران از عیب گردد شاید اصلاح حل دنیا را بکار آید - اما
بعضی این الزامی که معلوم میشود مقصود آن است که
بواسطه هجو کردن هر چه در ممر انسانی لائق احترام و اعتنا
و قابل ثنا و تحسین آید مایه اهلل مردم از طریق مستقیم
ملاحضت و حسن عقل است - و اینهم قابل ذکر که در اوائل
ایام دنیا که طباع عالیه و غرائب آیات الهیه بوجود می آمد
مردم بواسطه سادگی مردانه مشهور و با تکلفاتی که در صحبت های
این ایام رواج کثیری دارند بیگانه بودند - اینهم بغایت غریب
است که با وجود اینکه هنر ما در علوم شعر و نقش و سوره
تاریخ و هندسه و جمیع صنایع و فنون جلیله که بودند و قناد
بیشتر تا بر تجربه متعرج است بالنسبه بمقدمین قاصر است
اما در مسخرگی و معصکه و جمیع ترهات لطائف و ظرائف و در
برایشان داریم چنانچه در متلخرون لطائف و ظرائف و در
مقدمین حماقت عقل زیاده یافت میشود *

۳۶۰ از این بیعه حامی انگلند آرام بر خود روا نداشت

و فهمید که بزرگی و اقتداری که با اینهمه اثم و جسارت بدان
 مهیده بود مستلزم خاطر جمعی که فقط بر صلاحیت و اقتصان
 مترتب میشود نیست - و چون مردم متعصب و خود غرض
 تهدید قتل او متصل میکردند بیم مرگ که در میدان جنگ
 هیچ باک از آن نداشته و دلبری اقصی الغایته نموده بود در
 خاطر پریشان وی خلجان تمام کرد و در اوقات شغل و
 ایام فراغت موجود بود چنانچه هر فعل او مشعر بر دهشت
 و هراس او شد - صورت بیگانهان مایه تردن دل او شده. و با
 نگاهی بدقت و پراندیشه چهره هر کس را که با او هر روز
 موانست نداشت مشاهده میکرد - بدین اینکه قراولان کثیر
 دور وی دوره میزدند از جایی حرکت نمیکرد و زره زین
 لباس میپوشید و با آلات حربیه که همیشه همراه داشت تدارک
 صیانت خود میدید - از هیچ جا براه راست یا از همان راه که
 رفته بود بر نمیگشت و بهر مغر با سرعت و تعجیل تمام
 میپرداخت - غالباً بیش از سه شب در یک اوطاق بسر
 نمیکرد و گاهی بیش از وقت خبر نداد که کدام شبستان
 اختیار کرده در اوطاقی که در عقب آن در نبود و سپاهیان
 بجهت حفاظت آن گماشته نشده داخل نشد - صحبت
 مردم مایه دهشت او شد زیرا که بفکر دشمنان خود که هم

بسیار و هم با شدت و هم غیر معلوم بودند می‌آنگاه و کذاک
تنهایی موجب حیرت ارگشت از آن رو که حمایتی که
مبایت او را بقدری که در کار بود در آن صورت یافت نشد *

۳۶۱ نخل من یکی از غرائب چیزها و مایه تعجب فوق
العاده این است که کاریگر گویا کوشش میکند تا آفتاب را بزودی
هرچه تمامتر بسطح غروب رساند و خود زود تر آرام بگیرد
و مرد دریایی تا اینکه بکناره برسد با زور هرچه تمامتر پلزد
میکشد و مسافر تا وقتی که سفر را طی نکرده است آرام و خوشدل
نمیشود - برخلاف ما که کم‌زحمت علی‌الدوام بسته و عریضه
تلاطم امواج متواتر بلا و خسته رنج راهی خشک و پر مشاق
غایت زحمت را بدون غم و غمّه در پیش نظر نداریم و بند در را
بجز بگریه نمی‌بینیم و متوجه منزل و آرام گاه خود نمی
شوئیم و دغدغه نمیشویم - کارهایی این‌ها می‌توان گفت
مانند پالان خرد جال است که از هر طرف اصلاح میشود
از طرف دیگر ناسد یا بحری در معرض تنیدی هر باد یا سفری
طویل که در آن شدائد گرما و سرما و قطع کوهایی بلند
و قللهایی معب‌الارتقا و بیابانهایی پر از قطاع الطریق است
و این‌ها را در اصلاح این پالان و کشیدن این پلزد و گذشتن
از این راه پر خطر بسر می‌بریم - اما چون اجل بجهت اتمام

رحمات ما حاضر است و تا ما را بساحل رساند دست می‌بازد
و میخواهد ما را بعد از این همه مشاق و متاعب فارغ ساخته
بمرجع و مسکن حقیقی راهنمایی بکند بعوض اینکه از اتمام
کار مسرور و مبتهج یا از نمودار شدن ساحل خاطر جمع یا از
توجه بمنزل سعادت خوشحال شویم طالب آنیم که اگر
ممکن باشد درباره بکار پردازیم شواغ بکشیم و با خوشی تمام
اقدام در سفر نمایم - از معالجه بیش از بیماری و از جراح
بیش از درد میترسیم و تلخی دوا که بزودی رفع میشود بیش
از ماندگی و ناتوانی دائم و خوف مرگ که ختم نکبات ما
است بیش از رعن و هوان متصل زندگی محسوس میشود -
چنانچه از آنچه بدان باید امید داشته باشیم اندیشه داریم
و چیز را که باید بترسیم در پی می‌شویم *

۳۹۴ مابین طبیعت اهالی روم قدیم و کسانی که باید با ایشان
مقاومت نمایند در جمیع جهات فرق کلی بود : مردم
مجهول الحال که از اقصای شمالیه آمده و نام وحشیان بوا ایشان
اطلاق یافته بود متصل دم از مبارکت میزدند و با هم تنی
مردانه که هنوز نقصان نه پذیرفته بود کوهها و بیشه‌های خود را
رها کرده بطلب هوای معتدلتر و زمینی خصیتر میپرداختند -
حق خود را در شمشیر دانسته آنرا مانند اینکه بالطبع حق

ایشان بود بدریغ بکار بردند - صحیح است که بهذب اخلاق اتصاف نداشتند اما در صلاحیت نفس و شجاعت و جوانمردی و کسانیکه ملک ایشانرا تاخت و تاز کردند گوئی سبقت ربودند - عادات ایشان ساده و سخت بود چنانچه در لغت ایشان لفظ تجمل را جای نبود - با پرهیزی اقصی الغایه باندک چیز قناعت میکردند و چون عادت بر سختی و پایداری نموده بودند چنین مینمود که ابدان ایشان عرصه بیماری و درد نبود - عیش خود را در خطر دالسه مرگه را با سرور و ابتهاج تلاقی میکردند - با وجود آزادی و خود سری با امرا و سرکردگان تعلق نداشتند زیرا که ایشانرا باختیار نه مجبورا متابعت مینمودند و هر کس که بشجاعت امتیاز داشت بر سرداری مامور میشد - بالجمله صلاحیت ایشان بعدادات مرقومه فوق مقصور نبود اما پرهیز از وناکاری و فسق و فجور و بهمانداری و سخاوت و تنفر از دروغ و خیانت هم از همکنان مستثنی و ممتاز بودند - قواعد بسیار در اداره امور ملکیه داشتند و نقطه چیزی که بجهت تعلیم ایشان در قوانین حقیقه مدنیست در کار بود تربیت مقرون بدراست بود *

۳۶۳ باید مردم باینکه سیرت و شان ایشان در میان دشمنان و چه وجه است بخوبی ملتفت بشوند زیرا که در میان ما

مگر همچون دلهای ما بتلق ما میپردازند و معائب ما را
 نمیفهمند یا از ما پنهان میدارند یا باستدالات خود بطوری
 از آن اغماض میکنند که حقیرتر مینمایند از آنکه بر آن توجه
 کنیم - بر خلاف دشمن که باستقامتی زیاد بی بهر عیب
 و نقص طبیعت ما میبرد و اگرچه زلات ما بواسطه کینه و بغض
 او زیاده از آنچه هست بنماید اما مدّعی او غالباً بکلی
 بی پایه نیست - درست در صلاحیت نفس دوست اما دشمن
 در جرائم او اغراق میگویند و از اوزم همت مرد عاقل این
 است که بهر دو طرف انتقادات با قاعده نماید بقدری که نه
 امر اول مایه ترقی و در امر ثانی موجب تخفیف بشود *

۳۶۴ در اواخر ایام اسقف یوجینوس چهارم دو نفر از
 خدام او یعنی پوجیوس عالم و یکی از دوستان وی بالایی
 کوه کپتلین رفته و در میان خرابیهایی ستونها و هباکل استراحت
 کرده از آن محل بلند دمار و بوارکلی و مختلف اطراف
 ملاحظه می نمودند - مقام و مقصود ایشان فرصتی کلي بدست
 داد بجهت تفکر در انقلابات روزگار که هم بر انسان و هم
 غرائب صنائع او ابقا نمیکند و ممالک و شهرها را علی السو
 معدوم میسازد و متفق شدند که هبوط و زوال دولت روم قد
 نظر باعتلا و ارتقاي سابق آن زیاده سرمشق و لائق ما

بود - حالت اصلی دولت رزم در ایامی که یواندر آن مرد
 اجنبی را که از شهر تروی آمده بود رعایت حقوق مهمانداری
 نمود در مضامین شعریه ورجل نگاشته آمده است و در آن
 مهن کوه تاری جنگلی خود روی و بی آبادی بود - در
 ایام شاعر مذکور هیکلی با سقف زرین بر قلعه آن افراخته بودند
 حالاً معبد برانداخته شده و طلای آن بغارت رفته - دوران
 تخت گردش خود را تمام کرده و آن زمین مقدس دوباره
 با خار و خس آلوده شده است *

۳۶۵ در اندای این تشویش عام شب که غالباً عساکر خسته
 و هیبت زده را نصرت میدهد سبب جدائی طرفین شد -
 پس سلطان حکم داد تا توپخانه را که همه نزدیکتر بدشمن
 بود عقب کشیدند و با قلیلی هیزم و بوتهائی که در اطراف
 پیدا شد آتش گونه افروخته خود با تمام لشکر شب در صحرا
 بسر برد اما بدون اینکه در باب خدعهای فردا تصمیم مزیمت
 داده باشد زیرا که بسیار مردم خبر فرار دشمن می آوردند -
 اما بعد از طلوع صبح معلوم شد که خبر ایشان برخلاف
 واقع بوده و دشمن در همانجا که بود ایستاده بود - سپه سالار
 خصم از روی عقل عساکر خود را نه گذارد که تمام شب
 حرکتی نکنند و بفرست دریافته بود که اگر اندک دمی

از آنجا بر دارندن مدد ایشان کم میشود و بسیاری از ایشان نیز
 فرار خواهند کرد - لهذا حکم رانده قاهر قسم آذوقه را که
 در اطراف ملک فراوان حاصل میشد بجهت شام سپاهیان
 آوردند و خون درمیان ایشان خوابید - بعلاوه در آن شب
 نه فقط از فراغ آوردن سواره و پیاده پس از پراگندگی بلکه
 قوت وی از دیار کلّی پذیرفت از ورود در هزار پیاده تازه
 که از خوبترین سپاهیان لشکر محسوب بودند و نیز پانصد سواره
 که هر دو فوج بغاصه یک روزه در عقب بجهت محافظت
 قورخانه و حصّه بیشتر از توپخانه گماشته شده بودند بدون خیال
 اینکه معرکه اتفاق بیفتد که مقتضی حضور ایشان شود - لهذا
 مخصوص که بر این مدد بر محلّ مترتب شد این بود که مایه
 تقویت قلوب سپاهیان دیگر شد چنانچه از جا نه جنبیدند و الا
 ثبات قدم ایشان متصور نبود *

۳۴۶ محقق است که اگر بقون و علوم ادبیه بجدّ التفات
 بنمائیم حدّث طبیعت تسکین و قادیب میباید و حرکات بلند
 ضمیر که در آن عزّت و صلاحیت حقیقی نفس منحصر است
 زیاده قوت میگیرد - بغایت نادر اتفاق می افتد که صاحب
 علم و سلیقه هر قدر بعضی حرکات که لازمه ضعف بشریت
 است در وی بروز بکند اقلاً درست قول و بیغرض نباشد

از این رو که بواسطه میل که به علوم نظریه دارد بحکم لزوم آثار
 شهوات مقرون بشود غرضی و طلب جاه در خاطر وی فرو
 می نشیند - و همچنین از این جهت آگاهی زیاد از آداب
 و فرائض زندگی حاصل میشود و قوت تمیزی صابین درجات
 طباع و آداب مختلفه نه فقط بواسطه خیالات او کم نمیشود
 بلکه حدت زیاد پیدا میکند - علاوه بر این تعبرات فاعلموسه
 در سیرت و طبیعت انسانی احتمال کلی دارد که تبدیلات
 دیگر نیز بامداد زحمت و کوشش روی دهد زیرا که از نتایج غریبه
 تربیت میسوانیم یقین حاصل بکنیم که قریبه انسانی همه مقرون
 بلجاج و استبداد نیست اما برخلاف آن قلیل تغیر فراوان از
 ترکیب اصلی است چنانچه اگر شخصی طبیعت مردی را که
 آثار وی لائق اقتدا باشد مر مشق کار خود ساخته و از امباب
 تجارزات خود از حد تقلید او بخوبی آگاه و متصل مواظب
 حرکات خود شده و با کوشش پیوسته ترک و نائل کرده منوجه
 اخلاق حمیده بشود شک نیست در اینکه بعد از چندی طبیعت
 وی خوبتر دیگر پیدا خواهد کرد - بالجمله یکی از اسباب
 قویّه دیگر تصفیه ضمیر و در آن مرکز ساحتی مبها و نبات
 حسنه عادت است - چنانچه شخصی که پرهیز معناد باشد
 از شور و شغب و بی حسابیها نفرت دارد و اگر بکار و شغل

پیردازد هستی و کاهلی عذاب الیم بار مینماید و اگر تواضع و محبت در حق دیگران مرعی دارن بزودی از هرگونه ظلم و تکبر متنفر میشود - بالاخره اگر کسی یقین کلي بداند که صلاحیت نفس قابل اختیار است و تا چندمی در کف نفس خود استمرار داشته باشد نباید از اصلاح حال او مایوس بشویم *

۳۶۷ بهجرد اینکه این خبر در افواه افتاد سپاهیان مایوس شده بغوغا و فرباک تهدید آمیز پرداختند و کار گذاران کورتیز با ایشان صحبت داشته مشغول ایقان نالند غضب ایشان شدند - آتش فتنه بالا گرفت چنانچه در همه اردر شعله شورش نزدیک بود زبانه زند - جمیع سپاهیان با رغبت هرچه تمامتر درخواست نمودند که با سالار خود صحبت بدارند - طولی نکشید که کورتیز ظاهر شد پس سرداران و سپاهیان متفق القول ابراز تعجب و یاس خود را از احکامی که بایشان رسیده بود نموده گفتند که ترس و هراس در بدن و خطر سزاوار همت اهل کاستیل نبود و فرار قبل از ظهور دشمن مقررین بعار و ننگ بود - و گفتند که عزم ایشان این است که امری را که تا حال بخوبی از پیش برده و واضح بود که ممدّ بازو یاک شوکت و عظمت و فلان ملک ایشان بود ترک نکرده و سرداری وی مستظهر

و در هر خطر با وی شریک شده در طلب ممالک معبوره
و خزائنی که ایشانرا ترغیب آن داده بودند اقدام نمایند - اما
گفتند که اگر وی رکعت بر نهضت اختیار کرده و از روی
بی‌همتای قطع امید شای شهرت و دولت نموده کار را بحریفی
حاصل و گذارد پس بجای از که غیرت اقدام در آن ندارد
سردار دیگر را بجهت رهنمایی طریق نام و ناموس انتخاب
خواهند کرد *

۳۶۸ آقایان من اگر در این وقت بقسمی از مضامین آرایش
معنی بیانیه بپردازم آنرا مایه تنگ خود خواهم شمرم -
اینگونه باز بچها باحوال کسانی که وکیل ایشان هستم و بانهائیکه
در اثبات آن میکوشم و بمیل خودم در چنین وقت عظیم
موافقت ندارند - آقایان من میدانیم طرز مضامین مزبوره مکرر
بچه نوع است - ما همه میدانیم که غرض از آن تحصیل میلان
خاطر اهالی محکمه و مائل ساختن ایشان بیشتر بمذعی یا بمذمی
علیه است تا بامر منازع فی و کذا لک بجهت اغوای قضات
بتکدیر موافقت حسن نیت و راغبی کردن ایشان است به تهلون
در اجرای لوازم عهده خود - بعلاوه بتحقیق پیوسته است
که در امور معظمه خصوصاً در این قسم مقدمات مضامین مزبوره
در کار است بجهت فرزستم زمینگان جرأتم وی و بجهت اصلاح

حال مابین مدعی و دوستان مقتدر مجرمی که خود را
 بحماییت ایشان کشیده باشد - چنانچه متخاصمین با خوشی
 و لطف تمام مانند اینکه فیصله مناقشه زبانی یا اصلاح
 کدورتی که بر سر سفره واقع شده باشد کرده از هم جدا شوند
 در وقتیکه مالی بالتام گرفتار هن و هوان با گریه وزاری صدا
 باوج سپهر رسانیده با یاس و هراس لعنت به آسمان میکنند »
 ۳۶۹ محاصران تا هژده روز باستعداد انواع آلات حربیه که
 در زمان قدیم اختراع یافته بود اشتغال داشتند - هبزم بجهت
 انباشتن خندق و نردبانها بجهت صعود بر سر دیوارها مهیا
 کردند - چهار منجنیق از تختهای درختان عظیم ساخته
 و بارسن معلق و سر آنرا آهن نصب کرده و هریک را بامداد
 زحمت پنجاه نفر در حرکت آوردند و این برجهای بلند
 چوبی بامداد چرخها و میلها از جای خود جنبید و سطح
 وسیع موازی فصیل گشت - صبح روز نوزدهم دشمن از دروازه
 پرینستین تا قلعه و تکن از هر جانب حمله برده و هفت فوج
 ایشان با آلات حربیه بیورش شهر قدم بیش نهادند - اهالی
 روم قدیم بر سر فیصل جمع شده سخن سپه سالار را که باستمالت
 قلوب ایشان میپرداخت با دغدغه و تشویش تمام شنیدند -
 هنوز دشمن بر سر خندق نرسیده بود که سپه سالار خود قبر

آل را انداخت و قوت و هنر وی بقدری بود که یکی از
 سرداران لشکر دشمن را که از دیگران پیش آمده بود بدان قبر
 برجای دوخته و اهالی روم در همه باره بانگ فتح و آفرین
 برزدند - پس تبر دیگر انداخته مثل آل بهدف رسید
 و مردم دفعه دیگر صدای تحسین بلند کردند - پس حکم داد
 تا قبر اندازان گورها را نشانه کردند و آنها را بلا تا خبر زخم
 گری زده از پای در آوردن و منجنیقهای که میکشیدند بی آنکه
 مهمی از آن ساخته شود برجا ماند چنانچه در مرض یک
 دقیقه جمیع زحمات و مقاصد سلطان گوتنه برهم خورد *

۳۷۰ آرای متعلقان سلطان بکلی بطور دیگر بود بدین معنی
 که تا هژده سال در شدت و رفاه با او ایستادگی کرده و چون
 رفیق مصیبت او بودند لابد باید در سعادت نیز با وی
 شریک بشوند - و همچنین گفتند که مناسب نبود که ایشان
 و بد خواهانی که با سلطان بالاستیقاق خود جنگیده و در
 بازگشت او بر تخت مخالفت نموده بودند تا وقتیکه یقین
 شد که بجهت استخلاص ملک از تعدی سپاهیان چاره دیگر
 نبود بیک چشم دیده شوند - بر فرض تسلیم اینکه امثال
 این مردم بواسطه خدمات جدین سزوار عفو پادشاهی شدند
 لیکن بلا شک آثار ایشان بدرجه افعال کسانی نمی رسد که

نه فقط احتیاج برحم سلطان داشتند بلکه بهتر آنی از عمر
 حقوق شکر گذاری بر نمۀ او داشتند^۱ علاوه بر این پرسیدند
 که آیا باید اینگونه مردم مکنث و ثروتی را که بواسطه خرابی
 حامیان تخت و تاج اندوخته نردست بدارند و بس نبود
 اینکه بر جان و مال موروث او که صد دفعه بر وفق قانون
 عدالت بدیوان حلال و مباح شده بود ایمن بوده مانند سایر
 مردم از فوائد حکومت با مروت که از مدتها جنگ آن
 بر خاسته بودند بهره ور باشند - لازم نبود که پاداش خدمت
 ایشان مایه زیان مردمی بشود که فقط گناه ایشان اظهار
 رسد اقت در ایفای شروط متابعت سلطان بود و آنچه فائده
 داشت برای سلطان که شکار از دهن دوستان صمیمی گرفته
 و شکم دشمنان قدیم را پر سازد - و چه اعتماد بود بر مردمی
 که بمخالفت و محاربت سلطان بر خاصه و او را محبوس
 ساخته و چنین مینمود که محض احتراز از پادشاه کشی را دایل
 بکامل بر دولت خواهی خود میدانستند - صحیح است که در
 این اواخر در جلوس سلطان معارفت نموده اما همچنین مستحق
 است که قبل از آن هم در خرابی او کوشیده بودند و هنوز
 هم اظهار عقائدی مینمودند که شاید مایه ترغیب ایشان
 بتجدید این امر بشود *

۳۷۱ هر يك از دو طائفه بجهت تأييد تدابير مخصوصه خود دلائل معقوله داشتند - اجمالاً استدلالات اشخاصي كه پيش از سؤر متعلقان سلطان موصوف بعقل و پيش بيني بودند اين بود كه شك نيست كه خلافتهاي عظيمه وجود داشته اما تدارك آن ديده شده است و محقق هم هست كه ملاحظه حقوق معتنا به مردم نشده اما حالاً بحفظ و اثبات آن بمحكمتر وجهي پرداخته اند - مجلس ملكي بزم رسوم و بتخلف اهل وضع قواعد ملكيه تا يازده سال منعقد نشد اما حالاً قرار بر آن شده است كه مجلس مزبور هر سه ساله جمع بشود - نائب سلطنت خواست كه حكومت لشكري علي الاستقلال برپا كند اما بسزاي خيانت خود رسيده است - و كذا لك قسمي بزرگ كه رسومات مذهب ملا باحداث قواعد فرقه ديگر ملوث كرد و با كمانيكه از قبول مسائل از امتناع نمودند با ظلمي كه خاصه اهالي آن فرقه است پيش آمد حالاً اسير شده تا اينكه اكها و اقرا ن برسيدگي امروزي پردازند - قاضي القضاات تدويري را امضا داشت كه بر حسب آن ملك هر كس عرضه صبط از طرف سلطان بود اما مغضوب النظر و از پاي در آمد و مجبور به پناه بردن بملك خارج شده است - ظلمه بسزاي جرائم و مظلومان

بحقّ تلافی مصائب خود رسیده اند - در این صورت اختیار نمودن همان طریقه که در اوایل اجتماع مجلس بعد از انتضای مدّت متعلّی و استحضار از این همه فساد که بامور ملکّه راه یافته بود اجرائی آن مقرون بانصاف لزوم وقت بود بغایت دور از عقل خواهد شد - حالاً باید بر حذر باشیم که ظفر بر حکومت مستقلّ منجر بعدم انتظام نشود - در توجّه ما نبود که قواعد ناشنجا را که در این اواخر مایه خرابی ملک بود بدون وقوع چند صدمه که سبب تزلزل بنیان صوابت ملکّه شده است از میان برداریم - اما حالاً که اساس قواعد مزبوره از هم ریخته است بتعمیر و اصلاح عمارتی که قبل از این انهدام آن بر زمین ما بود باید پرداخت - و در آینده مصلحت ما در این خواهد شد که از هرگونه مستحذات ابا نموده جمیع حقوق مخصوصه سلطان را که بجهت فائده ملک باموقوف شده است از تسلّط اغیار محفوظ بداریم *

۳۷۲ رودخانه رو بقون که از شهر اریمیم تقریباً ده میل و از شهر روانه بیست میل مسافت دارد سرحدّ مابین اتالیا و فرنگستان بود - و این رود کوچک از اجتماع سه سیلاب است که از کوهستان بر میخیزد و مثل اغلب رودخانهائی که در سمت مشرقی کوههای اینین واقع است در فصل تابستان:

خشک میشود - شاید در ماه نوامبر و فصل زمستان شدت
سبیل سدّی مناسب با وضع معتدله رودخانه شود اما از
مدّتی متدّی سرحدّ شمالی ایتالیا مضمون از تاخت و تاز
بوده و بلی که چندان بزرگی نداشت بر آن بسته شده بود -
بالجمله چنین مینماید که قصر بندر بست آخر را در خفیه
کرده و مطالب خود را تا حين اجرائی آن پنهان داشته بود -
صبح روز پانزدهم افواج چند بطرف رودخانه پیش فرستاد
و خون در راونده مانده و در یکی از جشنهای عام حاضر بوده
و مردم را بزرگوار گرفته ایشانرا با تَلّطف و تواضع که مدّتی
روی بود مهمانداری کرد - شام وقت غروب آفتاب بیهانه اذن
رخصت مختصر گرفته در گالسه که از قاطرها رانده و از
صاحب آسیائی که در آن نزدیکی بود بکرایه گرفته شد
سوار شده با قلیلی خدمت بجهت اینکه بر سر وقت سپاهیان
در محلّ معهود برسند شناسانند - اما بسبب اهتمام اینکه او
خطر ملاقات با کسی و در افواه افتادن حرکت او نجات یابد
قرک شاعرا کرده در میان راههای کوچک آنجا راه گم کرد و
مشامل همراهان علی التّوالی خاموش شده او در تاریکی
کلی ماند - آخر الامر از گالسه پیاده شده و برهنه‌ئی یکی از
دهاقین بمنزل مقصود رسید *

۳۷۳ از طرف دیگر سلطان چارلس از فتحي که با آسانی و بدون خونريزي او را دست داده بود راضي شده و با حزم و احتياط چنانکه در ملك دشمن لازم است با قائي نهضت کرده از کماهی فيروزي خود آگاهي نداشت - اما بالاخره ممالك براسال قاصدي او را بر نيکي انجام سعي مردانه که در استخلاص و آزادي خود نموده بودند مطلع گردانيدند و در همان وقت نيز وکلا از جانب اهل شهر بجهت تفويض مفاتيح و درخواست حمايت و صيانت از جور و تعدي سپاهيان رسيدند - در وقتیکه سلطان مشغول بفکر مصالح لازم بود سپاهيان بخيال اينکه مبادا صيد و غنيمي که متوقع آن بودند از دست شان رفته بشود بغنه بدرن حکم بشهر حمله برده بنايي قتل و غارت بدرن ملاحظه بس و جنس گذاشتند - پس کار از کار گذشته ديگر ممکن نبود که ظلم و حرص و فسق و فجور ايشانرا منع يکنند - هر جور و ستمي که سپاهيان در حين شدت يورش مرتکب آن ميشوند و هر ظلمي که از ايشان صادر ميشود در وقتیکه عداوت و بغضي که نتيجه اختلاف عادات و مذهب است و مايه ازدياد شدت سببي ميشود در آنجا روي نمود - مي هزار متجاوز از سکنه بيگناه شهر در آنروز ماتم انگيزه هلاک و ده هزار نفر بطور غلام و برده برده شدند - ملي حسن عرضه

فقرت زه نایاب که اینهمه مصائب را بر سر ایشان آورده بود و محل
رحم کمالیکه بواسطه ترک مبالغات مصدر اینهمه بلبات شدند
گشتم بز نخت خون آلود بر آمد - سلطان از آن قصیده هائله
که گویا زلک بر زری آئینه فتح او بود بغایت متأثر شد و در
خلال این روع وحشت نك فقط چیزی که مانده تسلی خاطر
او شد این بود که ده هزار نفر از اسرای عیسوی که از آنجمله
اشخاص محترم و معتابه چند بودند در وقت دخول شهر
بورا ملاقات و زانو زده با دعا و شکرانه او را تاجی خود میخواندند *

۳۷۴ امثال این اوضاع مایه پریشانی و هجر طباع معینه میشود
اما عرق غیرت مردم با زانانت و متانت رأی را بهیچان
ضمی آرد - بنابر آن ولیم چون دام تزییر و خیانت در اطراف
وئی گسترده شد بقسمی که هر جوانی دیگر در آن گرفتار میشد
دانست چه طور باید با ثبات و احتیاط در کارها اقدام نماید
پس آنچه ممتها قبل از آنکه بسرحد بلوغ رسید میتوانست
کنه اسرار کند و بجوابهای با ایجاز و حذر تعصبات
مردم را رد نموده و قتل و تمکین و هیبت بر خود بسته
شعوات و اغراض خود را پنهان دارد - با اینحال در اطراف
معقوله محبت و علوم ادبیه چندان ترقی نکرد از آن رو که
در آن عصر امرای هلند از حسن آدابی که غایت کمال آن

مابین بزرگان فرانسه برزورداشت و بکمتر درجه مایه زینت و زیبایش دربار انگریز بود بنحیر بودند و آداب و لبوم بکلی بر این منوال بود - چنانچه خود اهالی هلند او را علای از تهذیب اخلاق میدانستند و اجانب او را بتشر روی و بی مرتبی نسبت میدادند و چنین مینمایند که در معاشرت و مرادوت روزمره از آدابی که بر قیمت عطا میفزاید و از تلخی انکار میگذرد یا غافل بود *

۳۷۵ در آئینای این وقائع محال بود شخصی که نحواست با روزگار یار بشود در اداره امور ملکیه دستی بدان یا بدرجه برسد و فقط مردمی که دست از کار برداشته کناره گرفته بودند میتوانند بیکطرفین تا مدتی تعلق بدانند - در اینگونه ایام هر کس که بر تحصیل عظمت و شان در رتق و فتق امور مملکت تصمیم عزیمت بدهد باین ترک ثبات عمل نموده بعوض اینکه در اینهمه تغیرات بی انتها ثبات برزور متصل مراقب علامات انقلابات آینده شده در عین وقت طرف زبون را رها کند - و اگرچه در وقت اقتدار طائفه از طوائف با اعمال ایشان همداستان شده باشد باین در بدو ظهور اختلال از کارهای ایشان کناره جسته در تفضیح و تفسیح رفتاری قدیم کوشیده با دوستان دیگر مجددا در طریق دولت و اقتدار

اقدام نباید - بالجمله شخصی مثل او بواسطه وضعی که دارد هنرها و کذاک چند معائب مخصوصه بالطبع بروز میکند چنانچه سرعت فهم و تدابیر حاضره مستعدّه بهم میرساند و با آسانی هرچه تاملتر آرای خود را با خیالات طائفه که از روی اتفاق بدان تعلق دارند تناسب میدهند - فراستی در تتبع بر صورت حال بکار میبرد و بقدری که بنظر عوام مثل معجزه می آید و مثل کباست شحنة کار دیده در پی بدن داند که اثر جرمی یا مانند حدائق میدان قائل وحشی در تشخیص دیدن جای پای جانورها مینمایند - اما صداقت و یک رویی و سلوک اخلاق متعلقه بسدای و راسی در زیری که بدن طور تربیت یافته باشد کم پیدا میشود چنانچه اعتقاد در عقائد مردم و شوق در انجام مطالب طائفه مخصوص ندارند - و چون بسیاری از رسوم قدیم را مندرس شده و از میان رفته و کذاک بسیاری از قواعد جدید را که فائده کثی در آن متوقع بود در هم خورده دیده است محض منتجع به بطلان و مایوسی میشود و اعتنا بقدمت رسم نمیکند و از ترقی و اصلاح نومید میگردند - بر کارهایی که آنانیکه لحفظ موجوده میپردازند و بر اعمال مردمی که رغبت اصلاح حال دارند علی السویه می خندند و از جمله رسوم و قواعد ملث چیزی نیست که از تخریب یا حفظ آن مضائقه یا

شرم ندارد - وفاداری و تعلق بدوستان بخيال اینگونه مردم
 میض بلادت و خبط دماغ مینماید و علم سیاست نه عملی
 میداند که مقصود آن سعادت و رفاه بقی نوع انسان است
 بلکه نوعی از قمار بازی میپندارد که در آن بخت و حذاقت
 دخیل است - چنانچه اگر شخصی بطور بیباکانه نرد بیازد شاید
 دولت یا درجه یا تاج بیابد اما اگر کج بیازد شاید از مال و جان
 محروم بشود - ظالم جاه که در امزجه شریفه و اوقات مناسبه
 گویا قریب بحصول حمیده است چون از هر خیالهایی بلند
 و مقصیبات فوائد انام خالی باشد حرص مقررن بشود رضی
 و مانند بخل دانی گردد *

۳۷۶ پس سلطان برخاست و چون بسبب ضعفی که داشت
 نمیتوانست بایستد بر شانه شاعرانده آنج تکیه داده متوجه حضار
 شد و از کافندی که در دست داشت جمیع امور معظمه را که
 او بدو جلوس تا حال در آن اقدام نموده و بانجام رسانیده بود
 با هیبت و تمکین بدرون خود نمائی تقریر کرد - و گفت که از
 هفده سالگی با فکر و التفات تمام همت بر اندازم مهمان ملک
 گماشته و هیچ جزئی از اوقات خود را بفرغات نگذرانده و
 بسیار کم بعیش و عشرت پرداخته و مکرر در ممالک دیگر که
 شرح آن طول دارد یا بصلح یا بجهنگ سفر کرده بازده دفعه

در سفر دریا نموده بود - و گفت مادامی که صحت مزاج برقرار
 بود چنانچه مستوست کما یسعی او میداد خود بر آید و قوت
 دهنه در تعابت امر حزیل حکومت ایمه بلاد وسعه میکرد
 هرگز از رحمت شاه حالی نکرده و ارماندگی ملالت مخاطر
 گاهی راه ندانده بود - اما حالاً که احوال در هم حورده و بهمه بواسطه
 شدت بیماری لاعلاج تحلیل یافته این همه ضعف که روزی
 در اردیاب است علامت آن سن که باید از سلطنت استعفا
 نماید زیرا که اینقدر مهل پادشاهی ندان که بشواید صل
 حکومت را در دست بی قوت خود ندارد در وقتیکه دیگر
 قابل حمایت رمایا نیست و نمیبوند منتص سعادتی شود
 که میخواست از آن بهره نبرد - پس گفت که نعوس سلطان
 مثل خود که از بیماریها تنگ آمده و عالماً هم مرده است
 پادشاهی را که در عمقواں شهاب و معدن عادت حکمرانی
 و عقل و حدائق پیری مصماً با قوت حوایی مداشت
 بایشان مدهد - و بعد از آن در حواس کرد که اگر در مدت
 متمادی سلطنت خطائی بزرگ در رفق و رفیق امور مملکت
 از وی صادر شده یا بواسطه لزوم اینهمه کارهای معظمه و کثرت
 التفاتی که باید بدان نماید در مصلحت شخصی از رمایا
 بی پیرائی داشته یا در حق کسی زیان آورده بود رقم معمر

بر زلّات و بی بکشی - و گفت که حقوق وفاداری و دولت خواهی
ایشان همیشه بر ذمّه او ثابت است و خدمات ایشانرا بهترین
تسلّیها و خوبترین پاداشهایی زحمات خون دانسته در ایام عزّت
و کناره جوی آنرا بخاطر خواهد آورد و در حین مرگ از خدا
خواهد خواست که کارهایی ایشان همیشه بخیر شود *

۳۷۷ جمیع چیزهایی که در اطراف ما است اگر باستعمال
آلات طبیعی و اغتنام فرصتهائی که بدست می آید چنانکه باین
پیردازیم موجب حفظ صحت یا راحت یا لذّت ما میشوند -
خزائن معدنیات و فلزات از امعائی مخفی خاک میسر میشوند
حتّی سنگهای عام و بی قیمت که زیر پای ما است به همین
واسطه که قدم بر آن می نهیم بی فائده نیست و هم بجهت
بسیار چیزهایی سودمند استعمال میشوند - بساط زمین که مثل
سفره بخوبی آراسته شده در زیر اقسام میوجات و نباتات
و غلات خوش مزه و لطیف که بجهت پرورش آنها و استیفای
لذّت و استمالت قلوب و معالجه امراض ما است چه طور
خوب مینماید - چه قدر گلهای رعنای خوشبو است که بجهت
استراحت شامه و لذّت بصر ما مریدین و کذالک قوّت سامعه نیز
از آواز طيور که در هر بیشه و جنگل با تقریر ساده بی تکلف
مارا خوشحال دارند متلذّن میشود - مقصود از ذکر بیشه

و حنگل این است که آراسته است با درختهای بلند و خوش
آیند که هم خوش منظر است و هم سایه میگیرند و آدم را
از شدت حرارت و تاب آفتاب محفوظ می‌دارد و هنرم بجبهت آتش
و تخته ها بجبهت سرمای خانه و چهار واسباب ضروری دیگر
تبر از آن حاصل میشود - حتی از کوههایی بی علف بهر شای
آب می‌ریزند که هم بجبهت سدّ رملی ما لازم تمام و هم بجبهت
آبایی رملی قابل زراعت فائده کثیری و هم در حمل و نقل
اسباب و احساس و حفظ مراد است مابین ما اثر بزرگ دارد *

۳۷۸ در طبیعت و دهر بسیاری از صعائلی که لازم و
سلطان نامدار است مجهول و هم بواسطه قریب نیست نسبت
و کمال فوق العاده رسیده بود - در دور دور قوت آفر
نا حاصلت عقل و زراعت طبع خود را از پدر و مادر محروم شده
و رئیس قومی بزرگ اما مقهور و مغلوب دیدن - عوام الناس
هم از صد سال تعلق تمام بحاندان او داشته بودند هر وقت
که او را میدیدند چنان فراموش کردند بطوری که در آن مجال
شک و شبهه نبود که او را سردار خود میدانستند - و زوای
قابل و کار دیند ملک که دشمنان صلبی حاندان او بودند
هر روز بجبهت اظهار بندگی و تعلقات دروغ آمر و ملاحظه
علامات ترقی عقل و دین در حضور می‌آمدند و نادقت تمام

مواظب احوال امارات میل او بطلب بزرگی شده هیچ سختی را که بدون تأمل یا بی ملاحظه از وی صادر شدی در خاطر ثبت میکردند - در نزد او ناصحی معتمد علیه قیود و هنوز پانزده سالگی نرسیده بود که امنای دولت حسن برده جمیع خدم و نوکران را که بوی بستگی یا نزد او اعتبار داشتند از خانه او بیرون کردند و او در این باب ممانعت مینمود با اهتمامی که زیاده از اقتضای سن او بود ولی مفید نیفتاد - اینگونه اوضاع مایه قلق و اضطراب ضعفا اما مورث مزین استبداد مردم قوی الطبع میشود *

۳۸۹. هر دو طرف شب را بطوری که علامت نتیجه نبرته روز دیگر بود بسر بردند - فرنگان بدعا و نماز و تهیه و تدارک اسباب حرب بدین دغدغه و اضطراب اشتغال داشتند برخلاف انگریزان که با عیش و عشرت و اعتماد بیهوده و بیجا چنانچه جمیع استعدادات لازمه را مهمل گذاشتند شب را بروز آوردند - علی الصبح هر دو عسکر ملاقی شده از یک ساعت بعد از طلوع آفتاب تا یک ساعت قبل از غروب بالسوی سرگرم حرب بودند - آخر الامر فرنگان چنین فرا نمودند که پای ثبات ایشان از جایی شده درهم و برهم شدند و این خود خدعه بود که آنها بقاعده آموخته بودند - انگریزان مست باد فتح از

نظم و ترقیبی که سلامت ایشان مشتمل بر آن بود افتادند و چون سلطان فرنگان صورت حال را بر این منوال دید سپاهیان خود را سلامت داد تا مثل اول صفوف خود را آراسته بر سر انگریزان متفرق و پراکنده مریزند - در این حبس و بصر سلطان انگریز آنچه لازمه همت او بیست فراهم آوردن افواج و تجدید معرکه ممکن بود بجای آورد - اما در وقتیکه بهر طرف میشتافت و آب بر روی کار سپاه خود می آورد تیري بسرش آمده در مغزش جای گرفت و بطوری که مناسب با حال سلطان بهادر و جوانمرد است بخاک افتاد - انگریزان ملی الفور قرار کرده شکست فاحش یافتند و خلقي انبوه از ایشان مقتول شدند - بیم و تشویشی که بر این شکست و مرگ سلطان متروک شد بیش از نتیجه جنگ در قلوب مردم اثر داشت و احتمال دارد که اگر سلطان فرنگان بلا تأمل بجانب لندن در حرکت می آمد مقاومت و مقاتلت دیگر صورت نمی پذیرفت - اما انسب دانست اینکه ساحل دریا را در تصرف آورده راه بیست ورود افواج مددی بازدارد و در وقتیکه فیروزی قرین حال او بود بیشتر تا در اوائل امر بر دولت و اقبال خود بی اعتماد بود *

امرا و بزرگان اما مایه مزید وقع او در انظار عوام الناس شد چنانچه در هر واقعه دهشت ناک جان و مال خود را فقط در تبت حمایت او معصون و فقط او را لائق اداره امور جنگهای معب و خطرناک میدانستند - وفي الحقیقه ایشانرا دو دفعه از شدیدترین جنگهای که دشمن خارج گاهی تهدید آن نموده بود رهانید - در میدان جنگ حزم و احتیاط تمام می‌ورزید و در وقتیکه منتظر آن بود که فرصتی بجهت حرکت بشویی دست دهد چنین ظاهر میکرد که بنیاد تدابیر خود را بر اقوال فال گیران و منجمان می‌نهد - و تا وقتیکه بامداد شگون و فالهای دروغ آمیز و آثار غیبی سپاهیان را مطمئن فتح نساختی در جنگ مبادرت ننمودی - چنانچه دشمنان از وی میترسیدند و او را بیش از عامه بشر میدانستند و اعلامی و موالی را اعتماد این بود که تائید و راهنمایی آسمانی منشاء افعال او است - بالجمله هر استعدادی که داشت در فنون حرب بود و از هر جنس علوم ادبیه خالی و شغلاً فقیر جمیع معارف اکتسابیه میکرد - از غرائب اتفاقات شهر اربنیم مولد دو شخص بود که یکی از ایشان از جمیع کسانیکه بر آداب و علوم بلاغت و فصاحت و رمی پشت پا میزدند بمزید شهرت ممتاز بود و دیگری در اصلاح و تکمیل علوم مزبوره نام خود را

که بلند آوازه بر سر زمین آن ساخت - علی ایّ حاله ماریوس
 در مجلس ملّا واقعی نداشت و فقط مایه حفظ اقتدار او
 در شهر تحریک سلسله حسد طبعی مابین اهالی مجلس و رعایا
 بود از این رو که بواسطه اظهار عدالت با یک طائفه میتوانست
 خود را سرکرد طائفه دیگر بمواز و چون اثری از حبّ
 وطن و حفاظت در اداره امور ملکیه در طبیعت وی نبود
 محبتی را که متعلّقان بوی داشتند نه در نژاد ملت بلکه
 بجهت مصلحت و ازدیاد نام و ناموس خود بکار میبرد - القمه
 طبعی و هنرهای که داشت مهمام ملک را در بیرون بغایت
 در کار اما در خانه مرث فتنه و مخاطره بود - با امرا و بزرگان
 ملک مدارتی شدید داشت و با اینهمه مستعدّ آن بود که
 همان دولت جمهوری که آنرا مستخلص ساخته بود بجهت
 امتیافی حرص نام و انتقام خود تخریب کند *

۲۸۱ عدد طریق تقریباً مساوی بود اما در وضع دولشکر
 که اهالی آن هم زبان باشند هرگز چنین تفاوت نبوده است -
 متعلّقان پادشاه مست بلاد فتوحات جدید و عزّت و محبت را
 با جنگ یکی دانسته بر کلاه خودها پوزنه و زلفها از زیر
 خودها نماییان بازیب و زینت تمام چنانچه روز معرکه مانند
 صبح عبد یا شب نشاط بود بیرون آمده و بواسطه آوازه‌ای

مهاجّۀ شیپور گویا خون در ابدان شان برقص آمده اسپان را
 گوش قلم و دم علم کرده می تاختند - برخلاف دشمن که
 با صفوف عدیده و متراکمه آراستۀ جدال و قتال بودند مغرهای
 فولاد و کلاههای بلند را تا ابرو کشیده از بشرۀ ایشان اثر عزمی
 ثابت هویدا و آتش غضب اندرونی که بواسطۀ دامن زدن
 و مطّ علمای ملت شعله ور شده و از خواندان مزامیر تهدید آمیز
 زبور زبانه کشیده از ابروهای درهم و لبهای برهم ایشان روشن
 بود - اسلحه و یراق طرفین بوضع شجاعت ایشان مناسب بود
 چنانچه شمشیرها و نیزها و طپانچههای طائفۀ سلطان سبک و لامع
 و بجهت حملۀ سریع و استعمال چابک در کار بود - اما شمشیرهای
 سنگین و نیزهای بلند و تفنگهای وزن دار دشمن هم بجهت
 دفع حملۀ شدید و اتمام کار پراگندگان لائق بود *

۳۸۲ اشخاصی که بیش از سائر متعلّقان بعقل و اقتصاد
 موصوف بودند اگرچه مثل دیگران عقیده خود را آشکار
 نمیساختند اما از اراده جلوس کرمول اندیشه نموده یقین کردند
 که فقط چیزی که متمم خرابی سلطان مستحقّ بشود و درخت
 اعمال استقرار آیند؛ دودمان او را از بیخ برکنند اجرایی همان
 مطلب تواند شد - و همچنین فهمیدند که مردم ترک امید اصلاح
 حال ملک نموده همتی که هنوز در خاطر ایشان باقی بود

محض بواسطه نفرتي بود که از اختلال و اغتشاش اوضاع حکومت، حال مبدداشتند - بعلاوه بسياري از اشخاص که در مبادي نزاع جانب سلطان را گرفته بودند وفات يافته و کمي از اهالي ملک سلطان را بواسطه امتداد آيلم مهاجرت از ميشناختند - بالجملة اسباب نرازان خوف موجود بود که مبادا حصه بزرگ از محبتي که مردم در لباس دولت خواهي سلطان بر خون مي بستند بيشتر بواسطه حفظ تخت و تاج برز ميگرد تا بجهت تعلق بصاحب آن - و اگر کرمول بر تخت برآيد و کار حکومت در جدول اصلي جاري بشود اگرچه شايد کمانيكه مقل بدولت جمهوري بودند از سروي پياشند اما تعلق مردمی که پادشاهي را بر دولت جمهوري ترجيح ميدادند بکلي جابر اين کسر و غالباً مايه رضامندي و انقياد کلي صاحبان ملک ميشد - و بواسطه همان تغير حال در باب امرا و بزرگان که حالا جميع ايشان از اشتراک در اداره امور و از حقوق و مخصوصات شرايت نسب خود محروم مانده و لهذا دشمني شديد با امناي دولت حال مي ورزیدند حق بحقد از ميرسيد و ايشان با خوشي هر چه تمامتر بهر ملطاني هر قدر غاصب باشد بستگي پيدا ميکردند و از قراري که معلوم شد بر حسب يکي از ضوابط ملاطين سابقه رقم منو بر اين گونه اقتياد کشيده ميشد -

در آن وقت نیز بسیاری از بزرگان میل باستخلاص خون و ترک
جانب سلطان اظهار مینه‌وندند لهذا کسانی که از روی عقل
و پیش بینی این همه مطالب را بخاطر می‌آوردند در موقوف
داشتن اراده مزبور و منع ابراز چنین خواهش از طرف اهالی
مجلس حتی الامکان کوشش بکار میبردند *

۳۸۳ اگرچه خفت و طیش از طبیعت من استبعاد دارد
اما ملالت و کلالت بر خاطر من هرگز استیلا نمی‌یابد و لهذا
از امور مقرون بهیبت و غم انگیز چنانچه از اوضاع پرشادی
و طرب طبیعت لذت می‌برم و بدین واسطه اسبابی را که
دیگران با بیم و اندیشه تمام ملتفت بدان میشوند من اسباب
اصلاح خون مبسارم - چون قبور بزرگان را مشاهده میکنم
فائده حسد در سیئه من بکلی انطفا میپذیرد و چون حزینتی را
که بر تخته گور خوب صورتان نگاشته است میخوانم خواهش‌هایی
بیجا فرو می‌نشیند - علامات غم و غمّه والدین بر سنگ
قبر پسران مورت دل‌سوزی و رقت من میشود اما چون مرده
خون والدین بنظر می‌آید غم خوردن بجهت کسانی که قدری
قبل از ما رفته‌اند و باید بزودی در عقب ایشان برویم بیهوده
و بلا فائده مینماید - مشاهده قبور سلاطین نزدیک بمرده
که ایشانرا خلع کردند و تأمل حال فصیح و ظرافت که حالا

پهلوي حریفان خون خواریده اند و تصور بر احوال فقها و علمایی که در ایام حیات بواسطه مجادلات و مناظرات تفرقه در عالم می انداختند این همه سبب آن میشد که با غم و غمّه تمام مسابقات و مخالعات و مباحثات مختصر مردم را در پیش خیال می آرد - و چون تواریخ مختلفه را که بعضی از آنها شش صد سال قبل از این و بعضی دیگر فقط دیررز بر قبور منقّش شد میخوانم برزخشر که در آن جمیع مردم معاصراند و در همان وقت همه باید حاضر بشوند التّفات میکنم *

۳۸۴ فقرای روم بواسطه انفلی مکرر و معین شراب و روغن و فله و نان و پول و آذوقه از لزوم زحمت بجهت تحصیل مدد معاش خود تقریباً فارغ بودند - بانی شهر قسطنطنیه تا بعدی مخصوص شوکت و احتشام قیامه را سر مشق کار خون ساخته اما هر چند سزاوارتی موجب تحسین اهالی ملک بود متأخرین بر آن ملامت کرده اند - زیرا که ملت مقنّنان قوانین و فائحات مثل اهالی روم میتوانند حق انعامی محصولات افریقیه را که در اثبات آن خون خود ریخته بودند نمایند و آگستوس نیز بجهت قوام اقتدار خود با حداقت تمام تدبیری کرد که بر حسب آن اهالی روم تمتّع از اینهمه خصب و فراوانی یافته در همان وقت غافل از آزادی بخود شده مطیع

و منقاد وی شدند - اما در حق قسطنطین ملاحظات نرائد
ملکيه و شخصيه اقتضای آن نمیکرد که اسراف او را عذر بتوان
گفت زیرا که غلات را که بجهت صرفه اهالی پای تخت
چندین هر ساله بطور خراج از مصر مطالبه مینمود از فلاحين
آن برگرفته حامل خبز گرفته صرف مدد معاش عوام بکاره
و بی حیا میکرد *

۳۸۵ در ثبت تواریخ دولت انگلند عائقی بزرگ بواسطه
حدوث امری که آن هم یکی از اسباب مزید اقتدار ملک
شده روی نموده است - و آن این است که جمیع تغییراتی که
از شش صد سال پیش تا حال در تدابیر ملک مذکور اتفاق
افتاده است اگرچه عظمت تمام دارد اما اثر بسط و ترقی
علي التدریج نه نتیجه انهدام اساس حکومت و بناء آن از سر نو
شده است - وضع حکومت بالنسبه به آنچه پانصد سال قبل رواج
داشت حکم درخت بالنسبه به نهال و بالغ در مقابله طفل
دارد - صحیح است که تبدیلات بزرگ روی داده است
اما عصری نبود که در آن اغلب قواعد ملکيه مشتمل بر قوانین
سابقه نبود - در اینگونه تدابیر ملکيه لابد باید انحراف از قوانین
مهدده بسیار روی دهد لیکن در عوض آفاتی که نتیجه این
انحرافات است منافع بسیار در دست داریم - در ممالک دیگر

قوانین حکومت موقوف است و باینکه دیگر زیاده مربوط اما
ملکی نیست مثل دولت انگلند که در آن انقلاب قرین
حفظ رسوم قدیم و ترقی بادوام و قوت حدوث جدید با
احترامی که لازمه قدمت دیر باز است مناسب باشد *

۳۸۹ سلطان مثل اغلب اگر نه مثل جمیع مردم طبیعی
داشت مرکب از اخلاق مختلفه اما خصال حمیده او بیش
از معائب او بود - فی الحقیقه اسم معائب نباید اطلاق بشود
زیرا که غالباً هیچیک از زلات و بی سزاواران اسم نبود - او را
بیشتر مردمی خوب باید خواند تا آدمی بزرگ و چنین
مینماید که بیشتر قابل اداره امور حکومتی منظم و قائم بود
تا قبول تحکیمات اعالی مجلس عالی یارت دملوی بی جای
ایشان - بعد از آن و حسن حیل که در امر اول بکار بود و
بجای دولت و قوت طبیعی که انجام امر ثانی مقتضی آن بود
موصوف نبود - اگر سلطنتی مستقل بوی تعلق میداشت
ایام آن بواسطه مررت و حصانت عقل و بداهت و سعادت
میگذشت و نام نیک بعد از خون میگذشت و اگر در عهد
او حدود اقتدار پادشاهی بالمصراحه مقرر و معین میشد صلاحیت
نفس وی او را از تجاوز از آن مانع می آمد - اما از انفعالات همیشه
نجات او بایامی افتاد که آثار ظلم و استبداد ملاطین سلف

باقی بود و رعایا بغایت مائل با آزادی و خود سربو بودند -
 در این صورت اگر چنانچه اتفاق افتاد پیش بینی وی در
 امور مملکت کفایت استیلاص او از این و منع خطرناک نکرد
 او را معذور باید داشت - زیرا که اگرچه بعد از وقوع حادثه
 فلان اصلاح خطائی که در آن رفته باشد غالباً اشکال ندارد اما
 در این امر نمیتوانیم تحقیق بکنیم چه قسم تدبیر در وضعی
 که او داشت متضمن حفظ اقتدار پادشاهی و صلح و آرامی ملک
 میشد - چون عزم عدوت شدید و ممتنع التسلیم متعصمان
 بود اندک سهوی از طرف وی منیر بدترین نتایج شد و
 طبیعت انسانی عرق در قابل و مسعود باشد متحمل این تقاضای
 سخت نمیتواند شد - سلطان ترکیب و چهره خوش آیند
 اما غمگین داشت صورت وی با اعتدال و خوبی و آب و رنگ
 و اندام وی قوی و مستحکم و انضای وی مناسب با یکدیگر
 بود و چون صیانه قد بود میتوانست تحمل مشاق و عنای
 شاقه نماید - در سواری و ورزشهای دیگر بی عدیل بود
 و جمیع اخلاق ظاهریه و بیساری از خصل باطنیه که لازمه
 طبیعت سلطان مذهب و عوذب است اتماف داشت *

۳۸۷ و انصح است که هم بهت فراهم آوردن اسباب روز مرا
 زندگانی و هم بهت اتمیل چستی و چالاکی نماید جای

تعویق نشود درایمکه کدام دست باید نگار نریم و کدام پا
 باید نریم نگذاریم و فی الحقیقه اینگونه تعویق نیست - پس
 پرسیده میشود که این چسبی طبعی است یا مکسب -
 در جواب این باید ملاحظه شود که تعارضی امت ماس
 طرف راست و طرف چپ در جمع احزای احصایی بدن - و آن
 به نقطه در قوت اعصاب بلکه در مواعید حیات و صحت نموده
 از این قویتر است و در حسب اداره وارد ریاضت از حیاط
 و کفش دور مساوی هر وقت بخواهیم نفس نکشم که آلات
 حرکت در پهلوی راست بدن قوت زیاد دارد - شین گفته
 نشود که نسبت آن این است که دست راست بیشتر استعمال
 میشود اما هملی حاصلت در همه نر پیدا میشود چنانچه در پهلوی
 احزای چپ بدن را بیشتر تا احزای راست مگرد و همیشه
 به تحریر رسیده است که وقتیکه در مشكلات حرکات چون
 پای راست را استعمال میکنم آنگاه ورزش روز مره ایشان
 ضعف طبعی تمام پای چپ در ور میکنم زیرا که در تعلم
 آن رحمت مصعب میکنند تا اینکه در روز حاره گری حرکات
 با موروں روی بدن - چنانچه اگر در این ورزش اهمالی درون
 بالطبع میل استعمال پای راست دارند بطوری که حالی از
 لطافت دادن - علاوه اگر عقب کمی راه نریم و در آن دیده میشوند

که در حرکت بدن او فرقی ظاهر نشود و اگر پای چپ او را
نگاه بکنیم معلوم میشود که آنرا مثل پای راست بشویند نمیگذارند
و غالباً شصت آن همانقدر کم نیست و چنین مینمایند که زیاد
بر زمین فشار میکند - بالجمله بشیال من اسباب آن داریم
که اعتقاد بکنیم که جایی اختیار شخصی نیست در اینکه همه
چیز در کارهای روزمره سهولت زیاد بدست راست می آید
بلکه این مسئله نسبت به یکی از مخصوصات طبیعی دارند -
و علی الجملة ترجیح دست راست بر دست چپ نه بر حسب
عادت بلکه طبیعی و مقصود از آن ظاهر است - بعلاوه همان
خاصیت بر ترکیب شرابین بازو منفرع نیست بلکه در پای
راست نیز ملاحظه میشوند *

۳۸۸ بالطبع قوای باطنیه وی قوی بون و وحدت ادراک
اتصاف داشت لیکن کسی از حرکات ضمیر او اطلاع حاصل
نمیکرد - در شادی و اندوه و محبت و عداوت بشود او بنوعی
یکسان و آرام بود که مردم او را از سخت دینترین بنی نوع
انسان میدانستند - در اخبار خوب که بوی میرسید آثار فرح
و اگر شکستی میخورد غلامت طرح از چهره وی بهیچ وجه
معلوم نمیشد - در تحسین و تقبیح و پاداش و عقوبت مردم
بر یک و تیره با هیبت و آرامی بودی - کم اتفاق می افتاد

که غضب بر وی استیلا یابد لیکن چون درخشم رفتی چنان
متغیر شدی که با وی نزدیک شدن خالی از مخاطره نبود
و اما در این اتفاقات نادره چون غیظش فرونشستی و بحال
خود باز آمدی با کسائیکه بعنف سخن می گفته یا حرکتی کرده
بود چندان ملاطفت نمودی که ایشانرا خواستش آن شدی
که در باره درخشم رود - و چون محبت و رزیدی محبتش
هم بدان هیچ کمال علو داشت که در وقت رؤیت محبوبش
چند نفی که حاضر بودند حالتی از وی مشاهده کردند
که مضطرب شدند که مبادا مقلش زائل شود یا از هلاک
روح کند - با چند نفی از احباب خالص الوداد که بصداقت
و کتمان سر ایشان اعتمادی مطلق داشت برخلاف صورتی
بود که بهر دم نموده بود زیرا که مردم چنین میدانستند
که او از حالاتی که لازمه لذت معاشرت انسانی است
محروم است - و او برعکس با احباب خود مهربان و بتواضع
و کشاده رو بلکه بصحبت و مزاح مائل بود چنانچه چند ساعت
بر سفره تشستی و حظ کمال از مصاحبت و مجاورت حاضر
مجلس بر گرفتند *

۳۸۹ پس و هن و هوایی که امثال آنرا چشم ندیده و هیچ
بخاطر انسان خطور نکرده و زبان از بیان آن چه آنچه باید و نامر

است اتفاق افتاد - جمیع مصائب و فکرات حرب که قبل از آن دافعه یا شنیده شده گویا بالنسبه بدین خرابی رحم و مروت بود - هر خانه و هر مزرعه و هر هیكل از لهیب آتش عالم سوخت و بعضی از سکنه بیچاره در حین فرار از دهات و قریای سوزان بقتل رسیدند - و بعضی دیگر بدون ملاحظه جنس و سن و اعتبار جاه و منصب چنانچه پدر از پسر و زن از شوهر جدا شده در میان گرد بادی از سوار و نیزه داران در زیر سم اسبها پایمال و در بند اسار گرفتار بملکی غریب در تصرف دشمنان برده شدند - کسانی که از این طوفان نجات یافتند پناه بحصنهایی حصین بردند اما استیلاص از بلیات تیغ و آتش و ترک وطن سبب آن شد که از گرسنگی در دام هلاک افتادند - تا چند ماه بیچارگان مزبور که مرگ و حیات ایشان بسته بسخت گیری و مروت دیگران بود و در ایام فراوانی و عیش و عشرت تمام با سختی زیاده از شدید ترین قواعد روزه گیری ما میگذراندند با خاموشی و صبر و بردباری تمام و بدون فتنه و شورش و غالباً بی اظهار شکایت روز بروز در کوچهای مدراس و بر سر خاکریز بتشور صدها میمردند چنانچه گویا در نقطه وسط انبار هندوستان از گرسنگی هلاک شدند *

۳۹۰ حال آن داشتیم که از شرح بعضی اراحوالات فقط
و علانی که بر سر این بچراغ آمد حملات دد و انصاف
دلتسه دایشان در سیمای شما حالی گرسام - از این رو که از
حسب دلآنی که راه اسل را مردن گرسنگی بش از همه در
طسعت اثر دارد چه بچه وقتکه آن مردن حقی معرورترین
مردم در عیر خون اقرار میکند اما بعد از تأمل چس معلوم
مشون که شرح آنرا بطوری که دین و شادی مستونم نکم -
تعلیل آن بقدری مایه نعت و صیرت و مورث تفصیح
مستعمل و کسانکه متحمل آن شدند و موجب تقس طسعت
انسی است که بهر این است که این قصه شمع را برد
سکوت پوشم و شما آنرا بوجدان بشریانه تعریف بفرمید *

۳۹۱ موضع لائق تحقیق و مسئله اینگونه مقدمه بود و آن
عزیزی بزرگ بود که پادشاه تونس بنا کرده و در آن سی سطلی
با تهمت خلق در تحت حلوس کرده بودند و در آن سراجی با
انصاف دافون و ازای ساحت سوس دیده شده و سطلی چارلس
اطهار آن ثبات و حواله دینی که دم او را از مدات و عاز قدری
مستخلص ساخته است با اهل دارالعداله عالی مقاله در آن
نموده بود - سرداران لشکر و از دلب قام و شوکت و دین
حاضر بودند و در اوطقهای طولانی بلاحه گروشی از

تماشائیان بنوعی که نادراً سبب بیم یا موجب غیرت
خطیب شده است جمع شدند - از اطراف و اقطار مملکتی
بزرگ و آزاد و معمور زنان با لطافت و حسن و ارباب ظرافت
و فضل و علما و ماعران هر عالم و صنعت جمع شدند - و در
آنجا ایلیچین سلاطین و دول جمهوریه تنظیمه بتماشان که در
هیچ ملک دیگر از ممالک آفاق دیده نتوان شد با تعجب
نگاه میکردند - و در آنجا سیدرنس مقلد مهشور در مغنون شهاب
شاهانه از مجلسی که بالاتر از جمیع تقلیدات تعزیت داری بود
با تغیر حالت نگاه میکرد - و همچنین مؤرخ تاریخ دولت روم
بفکر آیامی میفتاد که یکروز از جانب ملک سسلای ویرس را
تقریب میکرد و تاسیتوس نزد اهالی مجلسی که هنوز شهادت
آزادی داشت بر ظالم افریقیه تشنیع و توبیخ مینمود *

۳۹۲ لارد باتون یسویی تمام نوشته است که انتقام نوعی
از عدالت ناهنجار است و حقیقت هم دارد و عدالت بدون
چنین اصل وحشی در دنیا نمیتواند بود - اما چون بواسطه
دست با حفاظت اخلاق و قوانین حکیمانه ساختی دیگر
لیکن از همان قسم بدان شجر پیوند شود ناسارگاری طبیعت
تغیر مییابد و قابل تربیت میشود - و چون طبیعت وحشی
آن تبدیل یافت مثلر گلها و میوههایی است که هم در نظر

حلق و هم در حضرت حداد که در آن طرف سر نماند میکند
 خوش آید است - پس ثمره این اصل بی ترست انقلامی
 است در تحت اداره بدو اینک انطا پذیر شود چنانچه نه کسانیکه
 صاحب و مستحق آن اند بلکه جمع می آدم در آن شراکت
 و دلسوری دارند - این است انقلامی که مشاء حرکات ما است
 و اگر حملات نهوده و کانه و رولنه و السانه مانده مردم اثره
 آنرا در سیمهایی ما که باید از عهد خدمت ملت بر آیتم
 انطا نماید مایه اسوس و تاسف کئی حواعت شدن *

۳۹۳ بواسطه این قمار مضاعف جمع مالیات و من را در
 اوقات مجله این ملتها یعنی مرآان انگریز می بلعند
 و در کرواتیک که ملکی بوسعت انگلند است یک درع
 و من نانی بست که در آن روز و زال نموده اند در انهایی
 این اعمال چه ظلمها که در آن ملک شد - مثلاً یکی از انگریزان
 سود حور که ملک در حق او قعس شده است حای گهاشته
 توان میگردد - گهاشته بیچاره بجهت ادای شروط معامله پش
 توان مشاند و نوکران وی فریاد بجهت مواجب مردن
 و سپاهیان در بواسطه فقدان مشاعره شورش بر می انگردن - ره
 انگریز استردان میشود و دوباره احاره دار بر حای خود مقرر
 میشود و در بدست انگریز مدعی و گهاشته بر طرف میشود -

و چون هر صاحب دولت و منصب خیلی قبل از آنکه کار بدینجا بکشد از میان برداشته شده است بزرگوار بیچاره که آخر باقی مانده و در آنجا همیشه زیست میکند بعد از آنکه ظلم از دست اجاره دار بر وی رفته باشد دوباره در معرض تعدی طلبکارانگیز می افتد - چنانچه تا مدامی که اسباب شلّاق و اخذ یک دانه غلّه فراهم می آید ظلم متوالی با حرمی که بواسطه ایّام مختصر اقتدار شدّتی زیاد پیدا میکند اسباب او را می ستانند - خیال نکنید که در این باب اغراق میگویم بلکه برخلاف آن سخن من از حقیقت امر بغایت دور است - از آن رو که هر روز مردم نجیب را که حالت ایشان مثل اوساط الناس محترم انگلند است بسته تازیانه میزنند تا اینکه جواب ادعاهای مختلفه و عذیده را که همه از یک اصل صادر میشوند از ایشان بگیرند *

۳۹۴ ملک کرذاتک بواسطه انهار و آب جاری طراوت پذیر میشود و بزان هم فقط در یک موسم می آید اما زراعت برنج اقتضای آن میکند که آب همیشه موجود و استعمال آن در اختیار زراع باشد - و آب گویا خزانه ملّتی ملک کرذاتک است چنانچه اگر معامله در آن بنسبه نرود کارهایی ملک بدون امکان تدارک خراب میشود - و از این جهت است

که در ایام معموری همدوستان تالانها و استرحها در امکان
محصومه در طول و عرض ملک ساخته شده است و در پی که عدد
آنها تقریباً باره بسواں کوب و این تالانها پیشتر از پشهایی حال
وسگ و ریر آب آن از حشت پخته و شده آن با حد اقل
کامل و رحمت و از این ساخته شده و خرج تعمیر و اصلاح
آن در سال است - احتمال دارد که عدد حوضهایی در برگ
و متوسط در اطراف کربانک و منحور از ده هزار کمتر نباشد
قطع نظر از حوضهایی که بیست کارهایی خانگی و در حوضات
طهارت همون ساخته اند - اما شما بدینگونه کارها اقدام
نمکنید و این قسم شوکت و احتشام مزاج و ریر شما سار
کار نیست بلکه یا کارهایی سلاطین حقیقی است که پدر
رعیت بوده اند و آیندگان را در مثل فرزندان خود
دسته بطور رعیت این عملات را برای ایشان بنا کرده
اند - این است مقرراتی که بواسطه حواش حاد ساخته
شده است اما حواشی بود مشمل در مکرمت شامل و بی
انتهایی سلاطین که محض پادشاهی و اشاعت رعیت
در ایام مختصر عمر انسانی اکثراً نکرده خواستند بر رعیت تمام
و حدت دهن سسطی سروز از حد طسعت در دائره
کرم خود بدهند و محافظت و حمایت و پرورش بی نوع

آدم شهرت علی الدوام بجهت خود تحصیل بکنند *

۳۹۵ مکرر اتفاق می افتد که خوف مرگ سبب هلاک مردم میشود چنانچه بفکر جان خود افتاده بوسائلی متمسک میشوند که بلا ریب و ریا کارایشانرا میسازد - یکی از مؤرخان چون ملاحظه کرد که عدد کشتگان در وقت هزیمت بر مدد کسانی که در معرکه بخت می افتند بغایت زیاده است این نکته را در میان آورده است - و آنرا نیز بر گروهی انبوه حکم میتوان کرد که امراض ایشان محض خیالی است و بنده ایشان بواسطه عادت بر درآ خوردن تحلیل می یابد چنانچه خود آرزوی نجات سبب هلاکت ایشان میشود - بالجمله جمیع اوقات را مصروف حفظ صحت ساختن و بدان مطلقاً پرداختن و بهیچ علمی که تعلق پیرشیز و مدت دوا ندارند اشغال نداشتن مقصودی بقدری خفیس و دنی و نا سزاوار طبیعت انسانی است که مردی بلند همت مرگ را بر آن ترجیح میدهد - بعلاوه اندیشه و فکری بیجا در باب حیات جمع عیشهای آنرا منقض میسازد و جهان بر آدم تنگ میشود زیرا که محال است از چیزی

ه هر لحظه بیم نقدان آن داریم استمتاع بیابیم *

۳۹۶ لیکن اگر با فکر و تأمل چشم بطرف آسمان بیندازیم

علامات کمال و جلال مالا کلام بهتر و جہی و طاہر تر
 نقشی نظرمی آید - نسوی کہ چشمہای ما از اشعہ صلی
 چراہی ملالی فلک حرہ مشود ہماں نوع عظم
 بی نہایت رحس حرامش و ذبح مصم و در بی حلل
 و نائر ذندہ بخش آن مایہ نعت خاطرہای ما و وراث
 افعال نظردان مشود - و اگر شخصی ملاحظہ آن نکند کہ
 این احرام کہ شش از آنچه بحال حظور میکند محسم
 است بچہ نظم و ترتب مخصوص و علی الذرام نہ اتمام
 حرکت سریع حود مہرنداردن و چہ مایہ حوشی و آرامی
 و فائدہ اربور تاش آنها بخت اسان حاصل مشود و چہ طور
 نائرات ملائم آن محتر بحفظ جمع اسباب کرا ارض مشود
 چماچہ گویا در رحم این زن فرتوت ارض نطفہ حیات درآت
 ممکنات انداختہ آنها را انواع مخلعہ و درحات متعارفہ
 بوجود می آرد و کدالک اگر او فکر بلزوم و ذندہ
 تحویلات وصول ارضہ نکند لاند شدہ نعت حواہد کرد
 و ساء علمہ و قدرت کاملہ معمم متان کہ درآزل و غلہ آنها را
 ندین طور ثابت و برحای حود تا حال داشته است
 معترف گشہ سدگی اقرار حواہد کرد - حقیقت اینکہ
 جمع احرام فلکہ نظری مرتب شدہ کہ تا قرون عدیدہ

که از امتداد آن خبر نداریم بر همان وضع بهمان شکل بوده چنانچه در عظم و صورت و وضع و بعد مسافت از یکدیگر هیچ تغییری که قابل دیدن بشود ندیده‌اند اما گویا در تذبذب خود ثابت و در حرکات متزلزل خود راسخ مانده و بهیچ تبدیلی در دورهای خود مائل نبوده چنانچه در هر سال ریز و در هر ساعت دقیقه همان مقدار است اینهمه دلیل بر وجود یگانه که مصدر حرکات آن و حامل ثقلین است *

۳۹۷ چون عقد مراد است و معاشرت مابین مردم بسته میشوند حکومت که بجهت حفظ و اراد؛ اسباب مدنیت ضرور است بحکم لزوم بر آن مترتب میشود - و بجز اینکه شخصی بطور حاکم معین شود که احکام او را در فیصله امور جمیع ناس بطور لزوم اطاعت کنند مردم بحالت طبعی خود مینمانند بدون اینکه کسی در ریزی زمین باشد که تعیین حقوق متنوعه و تدارک خدمات مختلفه ایشان تواند کرد - شاید پرسیده بشود که چون جمیع اجزای ملت با یکدیگر مسارات دارند عنان حکومترا بدست که باید سپرد - جواب کلی این مسئله اشکال ندارد اما نصف بلیاتی که غالباً بر تعصب فطالت آمیز خدمت ملت مترتب میشود نتیجتاً

تذاسب دادن آن بموارد مخصوصه است - غالباً جمیع بنی
نوع متفق الکلمه افراز میکنند که اداره امور مملکت باید
بشخصی مقرر شود که بحتمالی که غایت کمال آن
از صفات خدای تعالی است اتماف داشته باشد - و عبارت
از این خصال لازمه عقل و نیکی ذات و اقتدار است
یعنی عقل بیجهت و قوف از مصلحت حقیقی بنی نوع
و نیکی بیجهت اهتمام در طلب این مصلحت و اقتدار
بیجهت بعمل آوردن حکمت و نیت خوب - بنیاد حقیقی
حکومت در این سه صفت مذکور است و وجود آنرا
از لوازم و تدبیر ملکداری که بخوبی اندیشیده شده است
محسوب باید کرد *

۳۹۸ سوای اصول ترکیب و فعلی که از ما صادر میشود
ملاحظه اسباب خارجه و سلسله طبیعی تبدیلات موجودات
مایه مزید احتمال روز قیامت است - در عرض هر دست
و چهار ساعت که در آن تعبیری معادل قیامتی اتفاق می افتد
این قدر بما می آموزد - روز شب منتهی و در ظلمت
و سکوت مدفون و پنهان میشود و صبح دیگر تاز طلوع کرده
حیات تازه میگردد و لحظه تاریکی را کشاده از مرگ شب
استخلاص می یابد و اینهمه قیامتی یومیه است - بطوری که

روز جامه کبود شب میپوشد بهمان طور صیف بشتا مبدل
 میشود - میگویند که شیره درخت بریشه فرو میبرد و زیر
 سطح زمین پنهان میماند و زمین در زیر برف یا یخ
 بر آن بسته قبرستان عام میشود اما چون فصلی بهار می آید
 جمیع چیزها از این خواب بیدار میشوند و نباتات و گلها
 سر از قبر بر آورده رونق تازه و نشوء و نمای دیگر پیدا
 میکنند و این قیامت سالیانه است - غله را که مایه مدد معاش
 ما است و از فقدان آن از گرسنگی می میریم با وجود
 این بر زمین پاشیده در آن پنهان میکنند تا اینکه پوسیده بشود
 و بعد از آن قوت نامیه و مولده را دوباره پیدا بنکند - ابدان
 ما از این تجربه علی الدوام پرورش می یابند و ایام این حیات را
 بامداد تجدیدات علی التوالی همه اشیا بسر میبریم - پس تعبیر
 هر چیز از پوسیدن و حفظ آن از فنا و تجدید آن از مردن است
 و چه طور خیال میتوان کرد که انسان که سر آمد اینهمه چیزها
 است که محض بجهت او می میرند و دوباره موجود می آیند
 در بدن مرگ بطوری که هرگز زنده نشود مقید خواهد ماند
 و چه طور بخاطر خطور میکند اینکه خدای تعالی و سبحانه همه
 چیز را بانسان مسترد بسازد و او را بحال اصلی خود باز نرساند •

۳۹۹ بالاخره نومیموس جمیع زلالت خود را در وقتی که تدارک

و قلائی آن در قوه او نبود فهمید و در آئینای قرار با رسوایی
از معرکه فارسایه مجبور شد باینکه اقرار نکند که او به اصل
خود زیاده از آنچه باین مستظهر شده و یکروز صورت حال
بیهتر وجهی دانسته و زیاده از او بکنه امور رسیده بود -
مزیت پناه بمصر بردن متمم حادثه غم انگیز این مرد بزرگ
شد بدین معنی که در وقتیکه پدر سلطان مصر در روم
بود پومپوس او را پناه داده و دوباره بر سر ملک آورده
و همین مدت ساخته بود و سلطان چهارات کثیر بامداد وی
فرستاده - اما در این انقلاب روزگار چه توقع بود از شکرگذاری
امنایی دولت که دست خوش خواجه سرایان و یونانیان
رشوت خوار بودند و تدابیر خود را با حرمت سلطان مربوط
ندانسته محض باستقرار اعتبار خود که احتمال داشت بواسطه
دخول پومپوس نابود شود میپرداختند - چه خوب بود اگر
در ایام یساری او که جمیع اهالی ایتالیا بدعا و نذر صحت
او را از خدا میخواستند میبرد - و اگر در میدان فارسایه در
حین محافظت آزادی ملک از اتفاقات حربیه بخاک میرفت
مرگ او اگرچه مقرر بود به بدبختی اما با احترام اتفاق
می افتاد - بعوض این و گویا بجهت اینکه نمونه بی ثباتی
بزرگی انسانی بشود مجلس غلامان بهرگ شخصی مثل او

که چند روز قبل از آن فرمانروایی بر سلاطین و قنصلها و بزرگان روم مینمود فتوحی دادند و از دست یکی از فراریان دنی بقتل رسید و نعش برهنه و بی سر او بر ساحل دریای مصر انداخته شد - چنانچه بنا بر قول ویایوس با اینکه تلم کره ارض کفایت فتوحات او باشکال میکرد جانیه بجهت قبر او در آن یافته نشد - یکی از غلامان عتیق او آتش به تشنه‌ای ماشو کهنه زده نعش او را سوخت - خاکستر او جمع و بر دم برده شد و زن او آنرا در قبرستانی که در خانه او داشت در خفیّه نهاد - بالجمله اهالی مصر تمثالی بتذکار او افراخته آنرا با صور برنجین مزین کردند و چون تمثال مذکور بمروزر دهور فرسوده وزیر ربک و خص و خاشاک پنهان شد سلطان هادریان آنرا یافته بحال اصلی خود باز آورد *

۴۰۰ جوائی که هلمستنگس را بدان نسبت میدیم از قبیل خطاها و عیوب و زلات لازمه طبیعت ناقص بشری نیست که بجهت آنها - چون معلوم و محسوس همه است هذری بتوان گفت - و او را بهیچ گناه که بر اغراض و شهوات قبیحه مترتب و بهیچ تقصیر که اصل آن در حرص و آز و تکبر و جبر و خیانت نباشد و مختصر بهیچ چیز که

مشعر برانعدام کلی قوانین انسانی نباشد متهم نمیسازیم
 و اگر نتوانیم دلیل اقامه بکنیم بر اینکه جرائم او از قبیل آن
 معذب فاضح است که طبیعت انسان از آن نفرت دارد
 و جمیع قوانین الهیه و قواعد انسانیّه مانع آن است پس باید
 سخن ما در این باب ردّ بشود - هر حدزیکه در باب
 خطای رأی و عدم استحضار وی از حقیقت امور گفته بشود
 قبول میکنیم و بکیفیت اینگونه چیزها نمیرسیم و او را بهیچ
 جرم که از روی عمد بارتکاب آن نپرداخت و بهیچ فعل
 که در آن قائل بکار نبود و هم برخلاف نصیحت دیگران
 و برغم احکام صریحه صاحبان واجب الاطاعه و بعد از تحذیر
 و توبیخ از وی سر نزده منسوب نمیسازیم - جرائم او بواسطه
 اینکه او از روی استبداد مرتکب آن شده شدنی دیگر پیدا
 کرد زیرا که نه فقط بر خلاف رسم و عادت بلکه مناقض
 قوانین ابدیه انصاف که قاعده و حق مبراث ما است بود *
 ۴۰۱ اخلاق و خصال جوانانی که بهندوستان روانه میکنیم
 از اطوار طفلانی که در مکتب خانه قادیب یا داخل لشکر
 میشوند یا در خان تاجر و حجه وکیل زحمت میکشند تفاوت
 بسیار ندارد - اما چون جوانان انگریز در هندوستان مست باد
 اقتدار و اختیار میشوند قبل از آنکه قوت تحمّل آن داشته

باشند و کذاک خیلی بیش از تمهید تواند انسانیت بکمال ثروت و دولت میرسد چه طبیعت و چه عقل ایشان عاجز میماند از تدارک بی حسابیهائی که مترتب میشود بر اقتداری که بایشان مفوض شده است - غنیمت و غنائم ایشان یعنی پول را بانگنند نقل کرده آنجا می نهند و در هر سال پس از اتمام ایام باران شکایتها و نالشهایی اهل هند بهوا و دریاهای سپرده میشود و باطراف دریایی بعید که حس سامعه ندارد میروند - و چون کسانی که بزرگان و نجیبانی همه ملک هند را خراب کرده اند در انگلند میرسند مردم ایشانرا با کمال لطافت و مهمانی گرمی می دارند و در صحبتهایی از همه نیکوتر داخل میکنند - چنانچه در خانوادهای شما عقد مناکحت می بندند و در مجلس مشورت شما داخل میشوند و پول داده ملک شما را از بار قرض رها میکنند - و بواسطه مکنت زیاده بر قیمت زمین هایی شما میفزایند و همچنین اقربایی شما را که ترفیه حال ایشان بشما بگران مینماید مینوازند - و فی الحقیقه میتوان گفت که در همه ملک خانواده نیست که فائده خود را در این کارها نداند چنانچه هرگونه کوشش در اصلاح حال ایالت شرقی ما مایه تعرض و تنفر ایشان می نماید - و از این قسم کوشش بکسانیکه نمیتوانند پادشاه اصطناع و سزای زیان بکنند ضرر میرساند

و اگر کار را از پیش ببرید اشخاصی را مستلخص میبازید که
حتی شکرگزار می نمیتوانند کرد *

۴۰۲ پس سلطان بمشاهده میدان جنگ رفت و هرگز
جای با این وضع دهشت انگیز دیده نشده بود - آسمان برابر
و باران سرد و باد شدید و خندهای سوخته و میدان بکلی
برکنده و در زیر ریزه های شکسته هرچیز و خرابیها پوشیده
و در اطراف افق اشجار متراکمه خامه بمالک شمالیه مثل
ماتم زدگان سیاه پوش بر پا و میباشیان در هر جا در میان کشتگان
پویا و زخمیهای بغایت وحشت ناک و لشکرگاه با سکوت
همه چیز بجهت افزایش هولناکی این حال موجود بود -
هیچ آواز ظفر و حکایتیهای لطیفه استماع نیفتاد اما هر جا سکوتی
کلی و ماتم آثار - سرداران و چند نفر از میباشیان که باشکل
تمام کفایت صیانت اعلام میکردند در اطراف آن جمع
شدند - لباس ایشان بسبب شدت معرکه دریده و خون
آلود بود لیکن با وجود اینهمه جامهای کهنه و وهن و هوان
اظهار وضع مردانه نمودند - حتی اینکه در وقت پیدا شدن
کوکبه سلطان او را با آوازهائی که غالباً قرین ظفر است
تهنیت گفتند اما چنین مینمود نه علی الاتقائ و نه یا دل
خوشی زیرا که در این لشکر که اهالی آن علی السویه قابل

تمیز و تعصب مردانه بودند هر شخص میتوانست تخمین
 وضع جمیع را بکند - سپاهیان از تعداد زیاد کشتگان و مجروحان
 و نیز از قلت امرای دشمن متعجب شدند - عدد جمیع
 گرفتاران بهشت صد نفر فرسید و سپاهیان مقدار فتح خود را
 بر حسب این عدد تخمین کردند زیرا که عدد کشتگان بیشتر
 دلیل بر شجاعت مقتوحان بود تا بر فیرزهی فاتحان - بالجمله
 اگر چنانچه اتفاق افتاد بقیة السیف لشکر دشمن با نظم و ترتیب
 و غالباً بغیر سر خوردن حتی با ثبات وضع مردانه و مستعد
 تجدید جنگ پس نشسته بود محض غلبه در میدان جنگ
 چه فائده داشت - در ملکی با این وسعت بزرگ عرصه زمین
 برای ایشان کفایت معارک متواتر و علی الدوام میکرد *

۴۰۳ چیزی که از تهیه و تدارک اول سراق البحر که خود را
 اخوان سواحل می نامیدند علی الظاهر کمتر مایه بیم بشود نبود -
 چند نفر از دزدان مذکور بر حسب عادت صیادان بهائم
 وحشی جوجه جوجه در ماشوهای کوچک که گنجایش بیست
 یا سی نفر می داشت سفر دریا مینمودند و عرضه اختلافات
 اهویه روزها در حرارت شدید آفتاب و شبها در میان انحراف
 نمناک بسر میبردند - ضرری که بر این طرز زندگی مرتب
 شد بواسطه نا برعزیزی و فسق و فجور ایشان از دیار پذیرفت

و چون مثل قبائل وحشی از ایام تنگی بی پروا بودند
و با احتیاط و مأل اندیشی تدارک قحط نمیدیدند مکرراً اتفاق
می افتاد که بشدائد تشنگی و گرسنگی مبتلا میشدند - اما
همان ذلت و معویت مایه تحریک هرق همت ایشان شد
چنانچه از هیچ خطر باک نداشتند و بمشاهده کشتی دشمن
حالت ایشان قریب بجنون میگشت - عادت ایشان حمله
علی الفور بود و غالباً در وضع آن تامل نمیکردند و نوع کوچکی
ماشوها و حذاتی که در راندن آن بکار میبردند سبب حمایت
و سلامت ایشان بود *

۴۰۴ قتل عام تا تمام این شب وحشت ناک جاری بود
و قاتلان بنوبت از عهده کار قصابی و میر غضب بر می آمدند
و در همان وقت شراب خورده جملهای خون آلوده را بر میزها
میگذاشتند - بالجمله در میان اینهمه خونریزی ابقا بر بعضی
مردم کرده اظهار خوشی هرچه تمامتر در نخشش حیات ایشان
میبردند - چنانچه جوانی را بانچهایی مسرت آمیزها کرده
میر غضب را از زمین برداشته در بغل خون آلوده خود
بجهت اظهار رضامندی گرفته میگردانیدند - پس نوبت به
مردمی رسیده حکم دادند تا او را بزدان دیگر ببرند و این
معادل اشاره بهرگ بود - دختر وی چون از اندرون زندان

صورت حال را بر این منوال دیدن در میان نیزها و شمشیرها
 برآمده و پدر را در آغوش گرفته و دست در گردن او حمایل
 کرده بگریه و زاری پیش قاتلان داد فریاد میکرد بقدری
 که دست از کار باز داشتند - پس گویا بجهت اینکه صحبت
 دختر را که لابد در خاطرهای ایشان اثر کرده بود آزمایش
 نمایند او را گفتند پس خون اعدای دولت جمهوری را باین
 بخور و جامی بر از خون بوی دادند - دختر آنرا آشامید
 و پدر خود را نجات داد *

۴۰۵ در آن شب باران نبارید اما هوا از ابر و انحراف رودها
 پر بود و بر خلاف عادت از فصل قلع و سنگرهای محاصرين
 صدائی بگوش نرسید مگر اینکه همهء آهسته از سنگرها شنیده
 میشد و بر فصل نیز روشنائی چراغها جا بجا نمودار شد
 و کشکچیان گاه گاه آواز بلند کرده خبر آرامی میرسانیدند -
 اهل فرانس اعتماد بر هنر مهیب سپاه سالار خود نموده
 نهضت دشمن را که در دفعه قبل از این شکست داده و هنوز
 امیدوار آن بودند که بار دیگر نیز از پایه قلعه با صدمه و لطمه
 رد بسازند از مقامهای بان خون نگاه میکردند - و انگریزان
 با صفوف جمع شده ایستاده همان رغبتی که دشمن در باریدن
 آتش فنا مینمودند در مقابل آن ظاهر ساختند و هر دو طرف

در قوت و نظم و ترتیب و شدت سبعتی که در خاطرهای
 بی باک ایشان خلجان میکرد مسارات داشتند - قدارک صدمات
 پیش لازم بود و در هر دولشکر هنر و حذافت سپاه سالار
 مانع عجز و انکسار در وقت امتحان بود چنانچه تصرف قلعه
 از لوازم همت شخصی هر لشکری دانسته شد - علاوه بر این
 میل و رغبت انگریزان بنام و ناموس لشکری با کینه قدیم
 که با مردم شهر داشتند امتزاج کتبی یافت و خونریزی فراوان
 و مشاق و متاعبی که در این اواخر کشیده بودند مایه آن
 گشت که شدت و سبعت اقصى الغایه در هیئتهای بسیاری
 جایگیر شد زیرا که اینگونه چیزها هورت تنفر مردم عالی
 همت از قتل و ظلم است اما موجب تسلیت قلوب
 عوام میشوند *

۴۴۴ میخواستیم اینکه این منزل را که قبل از این قصر
 ملوکانه بود و حال نصف آن خراب شده است بکرایه بگیریم -
 خانه مزبور بر سطحهایی که با باغ از ته تالاب افراخته اند
 در بای کمر کوهی مقوس و در سایه اشجار متراکمه شاه بلوط
 واقع است - غریبترین و خوشنما ترین اوضاعی که چشم انسان
 ندیده است از میان ستونها بنظر می آید - از یکطرف کوه
 و بلا نامله بالای سر انبوه انبوه سروهای بغایت بلند که گویا

سر آنها به آسمان نفوذ میکند نمودار - و از بالا نیز چنانچه گویا
از میان ابرها آبهایی با غزرات بسیار که بسبب کوهستان
بر درخت بهزار جدول منشعب شده بدریاچه میریزد -
از طرف دیگر صفحه نیلگون دریاچه و کوه از شراها و منارهایی
بلند منقط مینماید - اوطاقهایی خانه بغایت وسیع اما
به اسباب و قدیم است - سطحها که بالایی دریاچه است
و از آنجا زیر سایه درختهایی غار بقدری بزرگ که مستحق
اسم غار پیتیان است میتوان رفت بغایت دلکش است - تا دو
روز در کوه و مکت کردیم و حالاً به ملان برگشته منتظر اتمام
بندوبست در باب کرایه خانه ایم - کومو فقط درشش فرسخی
ملان است و کوههایی آن از کلیسائی که در آنجا است
دیده میشود - کلیسای مزبور یکی از غرائب صنائع است
و از مرمر سفید مبنی و از آن خیلی منارهایی بلند و با دقت
تمام تراشیده و آراسته شده است - دسته دسته شهبوق درخشانده
که هر آن بطارم لاجورد میرسد یا در محلی خلوص آسمان صاف
اتالیا یا در شعاع نور قمر در زمانیکه ستارها در فواصل آن صور
خوشه خوشه در قلعاع مینمایند از آنچه بخیال من در قوه هنر
معمار است تأثیر در خاطر میکند *

از آنجا اندک مدائی بگوش فرسید بایشان چنین مینمود که چشم سپاهیان در اردوی عبویان بسته خواب غفلت بوده اما هنوز بدامنۀ زمین موقوف نرسیده بودند که از استماع نعره های بلند اهالی اسپانیا و بغتۀ نمودار شدن سواران لشکر ایشان که از سنگر و سقناتها بیرون آمده و بیابان کوه رفته بر سر ایشان میریختند متحیر شدند - اهالی اسپانیا که آلات و یراق خود را حرکت میدادند بخیل پریشان قلقلان مانند دیو و جن در میان هوا شتابان مینمودند - عدد ایشان نیز بواسطه نیمه تاریکی هوا زیاده از آنچه بود و قدّ اسپ و سوار بغایت بزرگ و زیاده از هیكل جسمانی بنظر ایشان می آمد - وحشیان هیبت زده غالباً با حمله دشمن ایمتادگی نکرده و با حرکت مزبوحی تیر انداخته بدون زیاده مقاومت بسرعت و بدون نظم و رویت بجانب میدان فرار کردند *

۴۰۸ در مرگ وینزی مانند حیات او آثار جبن و شجاعت بطور غریب امتزاج یافت - بدین معنی که در وقتیکه جمعی بی سر و پا بشور و غوغا اطراف قلعه را فرو گرفته و ارباب قلم و قوآن لشکر از روی خیانت از سر او پاشیدند رایت آزادی را با دلیری تمام افراخته و بر بالا خفته آمده و خود را با زدهام نشان داده با فصاحت تمام بجلب شهوات مختلفۀ اهالی

روم پرداخت و خواست ایشانرا حالي بکند که در اين امر
 ترقی يا خرابي او و دولت جمهوري روم بيکديگر بسته و مربوط
 است - کلام او را با لعنت و سنگ انداختن مقطوع ساختند
 و بعد از آنکه تبري بحر او خورده ياس و مجز کلي بخاطر او
 راه يافته با گريه و زاري بجاذب اوطاقهاي درون شتافت و
 از آنجا بامداد لحاف بجاي رسن که پيش در پنجهاي زندان
 آويخته شد پائين آمد - نو ميد و مايوس از امداد شده تا
 شام محصور ماند درهاي قلعه را با تير و آتش گرفتند و او را
 در هنگامی که لباس خشن پوشيده خواست بدر بزند، شناخته
 بسطح قصر که محل فتواها و گویا نطق هلاک او بود کشيدند
 و تا یکساعت تمام ببحرف و حرکت و نيم مرده و تقريباً
 برهنه ميان عوام ايستاد - تعجب و خواهش نفحص حال
 بر شدت عداوت ايشان غالب آمده هنوز خيالات احترام
 و رقت در حق وي در دلهاي مردم خلجان ميکرد چنانچه
 اگر يکي از فجار جري بسينه او خنجر نميزد شايد نجات
 مي يافت - بالجملة از زخم اول بيهوش افتاد و اعدائي او بانقمام
 بيهوده او را هزار زخم زده نعش او را بسمکها و يهوديان و آتش
 سپردند - مقابلۀ آثار جميله اين مرد غريب با معائب اوکار
 آيندگان است اما بعد از مدتي متمادي که در مرض آن

ملاحظات الحلال و انتقاد بنده گانه در امور ملک رومی نمود نام
و یغزی را بالقلب ناجی ملک و آخر روسیانی که بحسب وطن
اتصاف داشتند مکرر مشرف کرده اند *

۴۰۹ بعلاوه شخصی که بواسطه شهرت فوق العاده و تعمی
در میان مردم پیدا میکند در معرض نظر خلقي می افتد که
با دقت تمام بدریالت کماهی احوال او پرداخته بغور وضع
طبیعت او می رسند و اگر بتوانند آنرا محلّ بد قرار دهند
خوشنود میشوند - بسیار مردم هستند که در تکذیب اخباری
که در باب نیکنامی صاحب نامی درالواه می افتد و در افشا
و اشاعت معایب او معظوظ میشوند و آنچه در این امر بین
طبیعتی دریافته باشند با غرور و خاطر جمعی باطنی شروع
ناده خود را بحسن فهم و درایت نسبت میدهند در اینکه
بیش از دیگران تفحص نموده و آنچه از نظر سایر مردم مخفی
مانده دریافته و عیب در آنچه اغلب مردم مستحسن دانستند
پیدا اند - بعضی دیگر نیز زلات مرد بزرگ را اگر در طباع خود
شان امثال آن پیدا نشود با خوشی و خود پسندی هر چه
تمامتر در افواه می اندازند زیرا که در حین عرض اطوار ناستودا
او در باطن طالب ثنای خود اند از این رو که از اینگونه نقص
برمی آید و عجب نفس از اینکه در بعضی جهات بر مردم

بلند آوازه و عالی همت سبقت دارند بر دل‌هایی ایشان استیلا می‌یابد - از طرف دیگر مکرر اتفاق می‌افتد که کمائیکه در اظهار تصور مرد بلند همت اهتمام زیاد دارند در معرض همان ملامت اند و باعث آن یا امید این است که مردم از مشاهده احوال صاحب مزبور چشم از نقایص و اعمال و احوال ایشان ببوشند یا توقع اینکه بواسطه مشابهتی که به طبیعت او دارند اگرچه فقط در اطوار نا شایسته او باشد تحسین گونه بجهت خون حاصل بکنند *

۴۱۰ در ممالکی که نظم و نسق امور آن بر بهترین وجوه باشد مکرر اتفاق می‌افتد که نا رضائی عظیم در میان مردم روی می‌دهد و مرتب میشود بواسطه اسبابی که عقل انسانی نمیتواند آنها را پیش از وقت دریافت نماید و منع وقوع آن نیز در قوه بنی نوع انسان نیست - اسباب مزبوره در اوقات غیر مقرر و غالباً بدون انتضای مدتی متعاضی عقب یکدیگر حادث میشوند و چون اداره امور هر مملکتی از ممالک عالم در دست انسان است دور نیست اگر غلط‌هایی عظیم روی دهد که مایه اشتداد نائز و رنجش مردم بشود - تردّد و عدم فیصله امور از طرف کمائیکه در اوقات پر خطر همان حکومت در دست ایشان باشد یا تهاون بلاد است آموزد در

اجرای لوازم عهده یا سعی و اهتمام بی مبالغ و خالی از فکر مائب ایشان اینهمه مایه ازدیاد مصائب ملکیه تواند شد - در آن صورت تخم نارضامندی که بنقد کاشته شده است سبز شده بشدتّی هرچه تمامتر برگ و بار میدهد و دلهایی مردم ریش و آزرده میشود چنانچه از جمیع امنا و طوائف دولت نفور و از اختلافات و اتفاقات ایشان علی السویه بیزار شده به تنگ می آیند و سخمهائی را که مردم با اهتمام هرچه تمامتر دل نشین ایشان میکنند با سهولت تمام قبول کرده یقین کَلّی حاصل میکنند که هرگونه اختلاف آرا در امور ملکت داری محض بواسطه فتنه انگیزی است و جمیع امرای دولت را دنی الطبع و موصوف بتملق بندگانه میدانند - پس ضجرت ایشان از امنای دولت بمنعت از وضع حکومت می انجامد زیرا که آنرا مایه ده زنازل حقیقی و خیالی مردمی که بمنظم مهمام میپردازند می پندارند - پس بغض و کینه را حسن درایت و فراست محمل قرار داده طول نمیکشد که ترک امین اداره امور مملکت با صدق و راستی نموده خیال میکنند که اصلاح حال گویا نه در تغیر در کارکن بلکه در تبدیل در اوضاع و آلات کلخانه متفرّع میشود *

در باطن مردم را بر تهتك و عدم صبر و قلت امعان نظر
 ملاصت میکنند بلکه نمونه از آن گاهلتر از تاریخ ملل و قوانین
 و قواعد آن بدست می آید - مکرر اتفاق می افتد که زوال
 و انقلابات متلف لاحق کمال ترقی میشود و اصابه عین الکمال
 در وقتی است که ملت در نصف النهار رفعت و اعتلا است -
 و نه فقط بالنسبه باشخاص بلکه در باب دول اصل خطر در
 امنیت ظاهری است و استحضار از اقتدار خود و خواش
 اجرای آن سبب خرابی میشود - بالجمله در این مقام
 انقلابات بغتة و فاحشه را که ثمره خیلای بیجا و طلب عظمت
 بی انتها است در تحت ملاحظه نداریم لیکن متوجه آن قلعه
 کلی بشویم که در امور دنیا چنانچه در قوای جسمانی انسانی
 رواج دارد و بنابر آن عجز و فساد و ضعف و انحطاط که لازمه
 عین کمال است بنوعی جلوه میکند که چشم مردم از آن
 خیره میشود و بکسانیکه ظاهر امر را می بینند باعث احترام
 و اعتمادی زیاده از آنچه در ایام صبی و ریعان اوان شباب
 و تازاین قوتی که هنوز تکمیل نیافته میشوند - در ابتدای خروج
 ایرانیان از ملک تنگ خود بجهت تاخت و تاز ممالک
 آسیا قدرت ایشان بیشتر تا در اوقات دیگر حقیقه مایه بیم
 بود لیکن در وقتیکه پادشاه ایران القای شروط معاهده انزالکدام

به یونانیان نمود شوکت و دبدبه او بیش از هر چه تا حال
در تاریخ ایشان بود مینمود با این همه در همان وقت بنیاد تاج
و تختی که او با این همه عظمت و شان بر آن تمکن داشت
بنقد متزلزل شده چنانچه اندک حرکتی کفایت بر انداختن
آن میکرد و فی الحقیقه چندی نگذشت که همان اتفاق افتاد *
۴۱۲ تقریباً در همان وقتی که ایرانیان اقتدار کلی داشتند
ملک سپارتا نیز علی الظاهر در وسط السماء امتلا بود - خصم
قدیم آن از نظر الفتنة و در حریفان مقتدر ترین بمتعلقان
هودمندان مبدل و معاهدان مخالف مقهور و متنبه شده بودند
و محال مینمود که حتی دانا ترین مردم از داخل یا خارج
علامات خطر را در امور هیامنه در یابند - یکی از مؤرخان
آن عصر چنین مینویسد که بنیاد عظمت مملکت مزبور
علی الظاهر از همه جهات واضح و متین بود - با این همه بعد از
چند سال زنهای سپارتا در آتشهایی را که لشکر دشمن
در آئینهای تاخت و تار در اطراف و حوالی مستقر حکومت
انروخته بودند دیدند و سفرای سپارتا امتداعی رحمت از
اهالی آتینس نموده استغاثه نمودند که همت بلند اهالی سپارتا
که در روز فتح شهر آتینس را از دمار و بوار و انهدام مصون
داشته بودند بنوبت سبب رعایت همان مروت در حق

ایشان باید دانسته شود که زیر حکم خصم ذلیل بودند - مؤرخ مذکور این انقلاب را یکی از سزاهای آسمانی بر کفر و خیانت میداند - اما اگر بغور اسباب چنین تغیر برسیم معلوم میشود که از ملک هپارتا که ام‌البلاک یونان بود تقریباً یک‌هزار نفر از رمایا و چهار صد نفر از بزرگان ملک در معرکه لیونتره بخاک افتاده بودند *

۴۱۳ شهر انجویز واقع است در سرزمینی حاصل خیز و خوش آیند و بنیاد آن در محلّ تلاقی رود خانهای تاگوس و زرامه که سابقاً جزیره بود نهاده شده است - زینت شهر بیشتر بواسطه باغهای بود که بطور فرانسه ترتیب داده شده اما بجهت رقت هوای اسپانیا نمایشی دیگر یافته - خیابانهای باغها بغایت طولانی و عریض و زیر سایه اشجار تارون ساخته شده - و چون خاک بغایت مازگار بود نشو و نمای فراوان وقد و قامت بلند و شاخهای پهن سایه گستر درختها گویا پاداش زحماتی میکرد که در آبهای آن هر روز از رود تاگوس میکشیدند - بعلاوه آب رود خانه مذکور سرمایه حوضهای فراوان بود که هریک از آن در وسط میدانی مربع یا مستدیر یا مسدّس یا مثمن واقع بود و در ایام صلح و آرامی مردم بیکاره یا خیالی در هر ساعت از ساعات روز بر صفتی های مرمر نشسته

مشغول بلذت بردن از سایه و قماش و آواز آنها بنظر می آمدند -
 آب از تماایل متنوعه خواه مناسب خواه ناملائم که از آن
 جمله تماایل بهائم و پتیاره ها و ماهیان و اسبهای دریا
 و بنان و دیوها میجست و کج و راست قطع یکدیگر کرده
 هوای اطراف را خنک میکرد چنانچه گرمای نصف النهار
 نصارت و طراوت می بخشید - در بعضی جاها آب از راه مهر
 لولها سرد و دختها رسانیده آنها را نیز بجهت اظهار مهارت خود
 معول داشته بودند و در جائی آلات موسیقی را چنان تعبیه
 کرده که بحرکت آب در نوا می آمدند *

۴۱۴ سرجان مورد از ارایل ایام طعولیت مائل بقنون سپاه گوی
 و راغب بتحصیل عزت و افتخار بود و چون خود را لائق
 سرداری عساکر انگریز میدانست در این فرصت سرداری
 افواجی را که مقرّر شد با سیلتا فرستاده بشوند غنیمت کثی
 شمرد - بالجمله آمال فتح و ظفر که او را در هیجان آورده بود
 بمرور دهور برهم خورد اما غیرتی که بر تحمل مشاق با صبر
 و ثبات مترتب میشود هنوز باقی بود و بادل قوی عرضه
 داشت بخت ناسامد را قبول کرد - و چون استظهار به هنر
 و ادراک خود داشته بفالشها و شکایتهای بیجا و جهالت آمیز
 امتنان کرده و تدابیر صائبه خود را در امور لشکری سدّی نمود

مقابل مقام بیهوده که ایلچی بر خلاف ادب خواست او را
 باختیار آن مجبور بسازد و مراجعت طولانی و پر از مخاطره را
 با نکا و فراست و رزانت طبع بانجام رسانند - بهیچ اهانت و
 تحقیر از جان نرفت و بهیچ دروغ فریفته نشد و هیچ نصیحت مایه
 انصراف عزیزمت او نگشت - هر قدر بخت روی از روی گردانید
 ثبات خاطر او نقصان نپذیرفت و چون اجل گریبان او را
 گرفت و جان از قفس تن از هم ریخته خواست بجهنم همت
 بلند او بهیچ وجه پست نشد - بعد از آنکه آنچه لازمه راستی
 و درستی در حق دیگران بود بجای آورد و ملاحظه مقتضیات
 حقوق خود نمود نه ضربت زخم کاری و نه امتداد وجع
 و دردی که قبل از مرگ بار رسیده میتوانست جوانمردی
 و قوت قلب او را کم کند یا مایه تنزل اعتبار و حرمت وی
 بشود دراینکه مستحضر از استحقاق خود شده در حالت نزع
 ادعا بر شکرانه ملّتی که در حق آن این قدر خدمتها کرده
 بود نمود و میتوان گفت که اگر شهرت و نام و ناموس مایه
 امتیاز اینگونه مردم بشود مرگ او را با سائرین یکسان نمیکند *

۴۱۵ مرد عاقل حتمی الامکان آرام و فراغت خود را بسته
 باهوایی مردم دیگر نمیگذارد اما نیت ضمیر پاک خود
 و حسن ظنّ دوستان که بلند همتان آنرا بمشابه نیت پاک

ثانی مشمارند فقط دیوانی است که غالباً ار فتوای آن برای
 دارد . علی ای حال هر کس که بر منصبی خطر مقرر شده
 است بدون اعتدای معقول بحسن ظن کسانی که او را بر آن
 عمل بر داشته اند نمیتواند از عهده آن کما یسعیر بر آید - و بواسطه
 مخصوصات حال تقویت امان دولت بحمت سپاه سالار
 لازم تمام داشته و اودش از همه حق امداد کلی ایشان
 داشت زیرا که محض مناعت دستور العمل باصرار ایشان اقدام
 در این سفر و نا احوال مقامات و مکانات ثابت تمام در آن
 پایداری نموده بود - حالاً صورت حال بر این ممال بود که
 با حکومت بالاشتراك که سبب احلال در تدار و تمقیص
 فتوحات وی شده بر کوهی خشک و عرصه سورت هوا اردو
 بر پا کرده بود و در اطراف وی سپاهیان بانوان و در شرف
 مردس یا مرده و کمابیه همور در حای حون مانده و حبت
 رائد الوصف کشیده بدون اینکه پناهگاهی درست از اختلاف
 هوا با لباس و غذائی نقاده داشته باشند مریضند - دشمنی
 که در این اواخر در حمگی حو حوار که مایه دشت بدلان
 از عواقب سالخ آس شده ناوی پیچیده رده بودند با جمعیت
 ریا او را از هر طرف احاطه کردند و متصل با فوج وی
 ادبست مرسایند و هر لحظه تهدید قاحت و قار بر توانی

لشکر او که روز بروز ۵۵۰ آن کم میشد می نمودند - در آن هنگام
 پر اضطراب بسیار اوقات اتفاق افتاد که سرداران با یم تمام
 از خبری که در باب تلخت و قار اهل روس بر اردویی
 ما بانواه افتاده بود بمنزل سپاه سالار میشتافتند اما محض
 از وقار و سخنهایی خوش او اطمینان یافته بر میگشتند - حتی
 در معتبرین مشاقتی زبان جوانمردی میراند و وضع سپاهیانه
 میداشت و کسانی را که با او صحبت داشتند در تحت رسوخ
 طبیعت مردانه خود آورد *

۴۱۶ بنا بر رای حکمایی قدیم دولتی بزرگ که معاملات
 تجارت آن وسیع بود و ثروت نزن سکنة آن بغایت عزیز بود
 همیشه در خطر آن افتاده که غیرت و جلالت اعلایی آن زوال
 بیابد - اما در این باب وضع دولت کار تجر مثل دولت انگریز
 در هندوستان بود - بدین معنی که تجار اولاً بواسطه لزوم وقت
 سپاهی شدند و بعد از تحصیل اقتدار محض مقتضیات حکومتی
 بزرگ سبب درام جلالت ایشان گشت و آنچه بنقد در
 تحت تصرف دولت بود مایه ده قدرت و رغبت اکتساب
 زیاده از آن شد - بعلاوه یکی از مطالب اشمه در فهمیدن وضع
 مدنیّت در ایام قدیمه این است که کار سپاه گری نه شغلی
 مخصوص بود بلکه با امور زندگانی روزمره همه کس اعتزاج

کثرت داشت - و لهذا کسانی که اداره امور مملکت میکردند همچنین
 بجهت کشیدن لشکر مستعد و مهیا بودند و شهرت در فنون
 حرب بالطبع مطلوب بسیاری از مردم با جلالت بود چنانچه
 این ایام در فرنگستان این گونه مردم امید شهرت جز در
 مشورتخانه یا مجلس مالی ندارند - و چون خائون هابی بزرگ
 کلر تاج مناصب جلیله را فقط بجهت اقربای خود نگاه میداشتند
 میتوانستند یقین بکنند که جمیع ایشان بطوری از اطوار فرصتی
 بجهت تحصیل نام و ننگ بدست خواهند آورد چنانچه
 اگر پدر در خدمت ملک کشته میشد غالب اوقات پسرش
 بجای او مقرر گشته و نیکنامی متعلق با تمام کار او به بیگانه
 محول نمیشد *

۴۱۷ چند قسم از اهانت و تحقیر است که تحمل آن از
 دست ظلمه مایه تحقیر انسان در نظر خود می آید و مجبور
 بدان میشوند که بواسطه ارتکاب بانتقام کامل و فاحش دوباره
 وقار خود را ثابت بکنند - از این نوع تحقیر است شد الدی
 که مردم فرانس بر سر اهالی اسپانیا وارد آورده اند اگر چنانچه
 بتوان گفت که اعمال مقرون بقصاص بیرحمانه گاهی قابل
 اغماض و اعتذار باشد در امثال این موارد و بعد از صد و اینهمه
 اسباب عداوت از دشمنی که قواعد الهیه و قوانین انسانی او را

از ملوک در جاهه خونریزی و طلب جاه مانع نمی آید تواند
 بود - بنابراین من تصدیق اهالی اسپانیا بر این نهج است
 و بدینطور بمحافظت ملک خود و انتقام از کسانی که بر آن تاخت
 و تاز کرده اند میپردازند - و بسزای کسانی که خانهای ایشانرا
 غارت کرده و والدین را بقتل رسانیده و در هتک ناموس زنان
 و دختران کوشیده اند بر میخیزند و که با جرأت آنست که
 بگویند که اینگونه انتقام هم در نظر خدا و خلق مباح
 و واجب نباشد و آنهایی آن بکنند که شخصی که اظهار تعدی
 در حق بی گناهان بدون مسافه و مددگار نماید باید مصون
 از قصاص و ایمن از مقلومت مظلومان بماند یا بتواند که هر
 وقت مصلحت بداند تاخت و تازی کرده و بهر جور و ستمی
 بخواهد ارتکاب نماید - و که مدعی آن باشد که در عوض اینهمه
 تعدی باید با افواج نظام در معرکه مقرر با دشمن تلافی کند
 یا اینکه بگویند که فقط لشکر منظم باید بمحافظت دین و مساکین
 غربا پردازد و رعایای آرام ملک باید متحمل هرگونه جور
 و تعدی شده و مهمی نساخته از جایی نه جنبید *

۴۱۸ همان ملکه پسندیده است که جمیع کارهای مارا در
 انگلند از پیش میبرد و مورث قوت لشکر و استعداد دریائی
 ما و مایه آن نظام و ترتیب بالطوع والرغبة که بدون آن لشکر

جمعی بی سرو پا خواهند بود و جهازات بهیچ نمی‌آزد - محبت
 مردم بحکومت است و تعلقی که بواسطه ادراک بر مشارکت
 و مصافحت کلی خود در نام و ناموس ملک بدان دارند -
 مکرر اتفاق می‌افتد که در اداره تدابیر سیاسی همت بلند اصل
 تدابیر است و ذلالت طبع از طرف وزرا با شان و شوکت
 مملکتی بزرگ مناسب نیست - بالجمله اگر از حقیقت وضع
 امور آگاهی یافته آرزو و رغبت در آمدن از مهد لوازم آن
 کما ینبغي و بطور مناسب با ثنونات خود در خاطر هلی
 ما خلجان بکنند پس باید قبل از شروع در امور امریکا بر حسب
 احکام قدیم مذهب همت را بلند ساخته مسئله از خدا بخوایم
 و همچنین علو طبع را به اندیشه و مباحثه بر رحمت واسعه
 و عنایت الهی چنانکه از ما خواسته شده است اعتماد کنیم -
 بواسطه همین اعتماد در علو همت در اتمام کارهای بزرگ
 خود پدران ما بیابانی وحشی را مملکتی عظیم ساختند
 و بزرگترین فتوحاتی که جز آن قابل انتخار نمیشود ایشانرا
 دست داد نه بواسطه خراب کردن بلکه بسبب کوشش و جد
 و جهد در حفظ صحت و ازدیاد عدد و استقرار آرامی و رفاه
 بنی نوع انسان *

حرکات هر شخص بپریم بخیال من احتمال کلی دارد که غرض
 جاه در ضمائر جمیع بنی نوع بشر جای گیر است و بر حسب
 اختلاف طبیعت افعال هر آدمی کما بیش از آن صادر میشود -
 صحیح است که بعضی اوقات مردمی بنظر می آیند که بر
 رفق میل طبیعی و بدون امداد تعلیمات فلسفه هوایی ارتقا
 بدرجات اقتدار و اعتلا نداشته ولی بروجون خدم و حشم
 و متعلقان عیدیه و سائر تجملات و لوازم بزرگی نه نهاده
 و به آنچه بجهت مدد معاش کفایت میکنند اکتفا نموده اوقات
 فراغت خود را بجهت تحصیل دولت و مکننت مگذرانند -
 اما با اینهمه اسباب آن نداریم که یقین بکنیم که اینگونه مردم
 بکلی از طلب جاه بری اند شاید سیل آرزوهای ایشان در
 جدول دیگر جاری بشود چنانچه بمطالب دیگر اشتغال دارند
 و در اینصورت نیز همان حرص بجاه مصدر حرکات و خوااهش
 امتیاز از سائرین مایه تحریص ایشان بجهت و جهد میتواند شد -
 اگرچه بنظر جوانمردان بلند همت محض آگلی از آثار
 جمیله خود پاداش و انعامی گاهی بنماید شک نیست در
 اینکه آرزوی شهرت بجهت تحریص زیاد با کسب فضیلت
 در اخلاق حمیده در طبیعت انسان مرکوز است اما خوااهش
 مزبور مثل سائر خواهشهای انسان مکرر در مطالب دنی

و نالائق استیفا می یابند - چنانچه از وضع همان قانون جبلّی که عبارت از آن طلب شهرت و نام و ناموس است بسیاری از فضائل و یرائیل عمر انسانی را استنباط میتوان کرد - زیرا که بنابر اختلافات تربیت و زحمت در تحصیل علم و صحبت نامحجّ قاعده مذکور مناسب با پاکی یا لساد طبیعت خواهد شد - و لهذا بنابر متانت و سخاوت عقل آثار همت بلند یا علامات مکر و فریب مقرون بخود غرضی بظهور می آید و بر حسب اینکه مردم قانون مؤبور را درزینت باطن یا در آرایش ظاهر متابعت مینمایند یا بنهایت مستحقّ ثناء و آفرین یا بغایت سزایار مضحکه میشوند - از این مقدمات معلوم میشود که حرص جاه مقصور بشوق و شغلی واحد نیست امّا بطوری که اخلاط بر حسب اختلافات طباع در ابدان مردم تاثیرات متفاوته میکند بهمان طور در خاطر های ما هوایی ارتقا بدرجات عالیّه گاه در پی این و گاه در طلب آن بهمجان می آید *

۴۲۰ زبان مثل هر چیز دیگر بعد از ترقّی تنزل میکند و زبان انگریز از این قاعده مستثنی نیست - از لهجه معدود اسلاف وحشی ما بکلی بیخبر هستیم امّا نمونه زبان مادر و قبیله بنایمی استعمال آن در امور ملک و ملت گذاشتند

موجود و چنانچه متوقع بود ساده و خالی از صنعت و بدون
 نظم و ربط فقرات و مقرون بایجاز است - چنین مینماید که
 محرران بجز اینکه نوشتجات ایشان فهمیده بشود چیز دیگر
 نمیخواستند و غالب اوقات هوای جلب قلوب نداشتند و نظم
 ایشان اکثر مثل تاریخ و یادگار ملاحظه میشد و لهذا بجز
 در بحر و قافیه اثری تفاوت نداشت - میتوان گفت که زبان
 ما با اختلافات چند بر حسب مطلب و قابلیت محرران
 جداگانه تا عهد گویر نامی که شاعر چاسر او را استاد خود می نامد
 در اینحال ماند و چنین مینماید که اگرچه شهرت شاگرد نظم
 او را در محاق نسیان انداخت از روی انصاف مستحق احترامی
 است که تا حال مردم از وی مضایقه کرده اند و آن این است
 که اهالی ملک خون را راه نمود باینکه هنوز چیز دیگر مطلوب
 بود و شعر انگریز توانست بدرجه نظم ترقی کند - از زمان دو
 شاعر مذکور باز محرران انگریز همت بر تحصیل هیاق لطافت
 گماشته و بواسطه ترقی علی الاتصال زبان خود را متناسبی
 که قابل آن است و بفروری که تا حال هنر انسانی اقتضای
 آن کرده است رسانیده اند - با اینهمه در جمیع اوقات با همان
 اهتمام و فیروزی چنین ترقی نکرده اند - اجمال طریق ترقی را
 مسدود و تکلف و تصلف آنرا از جاده مستقیم انحراف داده

است و رفتن بدون اینکه تغییری بشود گذشته یا تغییری بدون
 ترقی اتفاق افتاده است - بالجملة هر اعتنائی که در قوه انسانی
 باشد به سلامت عبارت میکنند چنانچه حالاً هر کس میخواهد
 در تصحیح عبارت در سائرین سبقت بگیرد یا در طراز انشاء بر
 دیگران پیشی و پیشی می جویند و خطر این است که میان
 دقت ایشان به تصلف انجامد *

۴۲۱ در پس نشستن از موسکو بونا پارت فقط تدارک صیانت
 خون دیده گرسنگان و مجروحان را بدون حمایت و گذار کردن -
 چهل هزار نفر که بواسطه تاخت و تارهایی بعیده و پر خطر
 گاه گاه آذوقه بجهت لشکریان می آوردند از عقب رنسان ایشان
 اطلاع نداشتند - از این عدد منقسی باقی نماند و مرگ
 ایشان نیز واسطه هلاکت مدنی بغایت بزرگتر از همراهان
 قدیم ایشان گشت - تا چهل میل راه در میان برف کشادند
 و لکرماندند خیالی مینمود که در خواب دیده میشوند باین
 معنی که نه صدایی سم اسپ و نه صدایی گالسه و نه آواز
 انسان بگوش میرسید - تا تمام راه افواج متواتر با صغوف کشیده
 و از هم ریخته در میان دو صف سپاهیان حرکت میکردند -
 بعضی از سپاهیان مذکور بر پا ایستاده و بعضی تکیه کرده
 و بعضی اسلحه را پهلوی خود نهاده و بعضی دیگر آنها را

در بر گرفته و جمیع مرده بودند - چند نفر در همان وضع خوابیده اما اغلب ایشان بجهت وسعت زیاده مابین بدین طور نهاده شده بودند و از هر فوج و هر دسته اشخاص چند علی‌الاختیار در میان ایشان جایی گرفتند - اقوام وحشی که در اکثر اوقات قیه کشیده اقدام در جنگ میکنند این دفعه بدین حال نه پرداختند - نه فقط بدن را بلکه صورت را پوستهایی جانوران پوشیده بودند و شدت سرما بطوری بود که باکراه از میان غنیمتهایی صید ایشان نعرهائی را که علامات اول و طبعی انتقام ایشان بود میکشیدند - تیرهایی ایشان با وجود اینکه از چوب نرم مثل غوش و کاج و امثال اینها بود ثابت ماند اما شمشیرهایی دشمن مثل یخ خورده میشد - سپاهیان بواسطه فاقه ضعیف و از ماندگی خسته و بسبب برودتی که بر ایشان غلبه میکرد مست خواب گشته چون قزاقان تعاقب کرده بر سر ایشان ریختند حتی در حینیکه همراهان ایشان با بختی بیدار بجانب وطن حرکت کرده از نظر نه رفته بودند بخواب اجل فرورفتند - اهل فرانسه که بالطبع خرم و بشاش اند و میدان حرب تفرج گاه ایشان بوده حالا بقدری گرفتار بهت و خمود شدند که حتی در اثنای گفتن سخنهایی محبت آمیز که باید یکی از دوستان بکسانیکه بیش از همه عزیز

داشتند اعلام بکنند بواسطه نعل اس قطع سخن کرده رسول را وداع میگفتند - فی الحقیقه در اینگونه مضائق شرجه خلاف طبیعت است از حیث اعتبار بیرون نیست و منقول است که بعضی چشم بسته تفنگها را در وقتیکه هنوز میتوانند بکار ببرند میفنگند و این نه بسبب بیم و امید لیکن بعضی از ایشان بواسطه غضب در حق سپاه سالار که هر وقت که پس می نشست انانی کل لشکر بر آن متروک میشد و بعضی دیگر فتوحات نمایان بر ملل جنگجو را بشاطر آورده چون امکان شکست دادن و بر آمدن با این دشمن وحشی و حقیر نمی یافتند این کار میکردند *

۴۲۲ بر فرض اینکه دریا خشک بشود و ما از بالای ابری بلند کاسه خالی آنرا مشاهده بکنیم وضع آن چه طور غریب و وحشت ناک خواهد نمود و چنانچه گویا چاه ویل یا بئر هاریه است که عرض و همقش پدید نیست عمیق بی نهایت وسیع در نهایت درهم و برهم بترکیب و مبهم و صعب انگیز و هیبت آمیز - و اگر چنین حال اتفاق بیفتد چه طور مایه تحریص عقل ما خواهد شد به تفتیش اسباب وجود چنین صورت و دریافت انواع قوت و آلات که بجهت کندن زمین بدین طور غریب دست بهم داد - که آیا دریا را با بیلها حفر کرده و خاک آنرا

با ناز و سبد بیرون برده یا نه بر فرض تسلیم این تقدیر خاک
 بیرون برده کجا ریختند و لمعلی از احشای خاک انگبخته کجا
 آویختند و چه طور سنگها را شکستند - اگر لشکر سالم و تور از ازل
 آفرینش عالم تا حال بکار اشتغال میداشتند خندق بدین
 بزرگی را نمیریدند - و نه فقط بزرگی قعر دریا بلکه ترکیب
 بی قاعده و اجزای برهم خورده وزیر و بلا شده آن که سبب
 آن فهمیده نمیشود مورث تعجب میشود - گویا هیولایی ازلی
 در این جا موجود است و ممکن نیست که کسی بتواند بقوه
 تقریر تصویر این صورت کند - غارها و کوههایی معب الارتما
 و آبشارها و مغاک زیر مغاک و کوه بالایی کوه و کوههایی از هم
 ریخته و پاره پاره جزیرها که گویا قطعات زمین از بیخ برکنده شده
 و در آنجا نقل شده است *

۴۲۳ بخمال من خود روز طولی و زینتی زیاد در دهات
 دارم و در آنجا بیشتر تا در چایی دیگر خوشی از آن حاصل
 میشود - در جنگلی سالها با آرام و رفاه میگذرد و امروز فردا را
 بدون تکلیف موجود می آید بقدری که آدم از هر ساعت
 نوعی از سیری و لذت پیدا میکند و گویا خود زمین را که
 آکل هر چیز دیگر است فرو میبرد و صرف میکند - اگرچه
 کسانی که با اداره و نظم و ترتیب مملکات خود در دهات اشتغال

دارند و محض بسبب این شغل بهره ورانده از خوشی و ملاحی
هزار مرتبه به از آنچه ممکن است اعلی شهر بدانند - اما فی الحقیقه
مررت حال چتین است که بگورز که آنرا با آسودگی در کج
بیشه بسر میبریم بیش از اقامت تمام سال در شهر دلکش
و دائم می نماید - لهذا از روی انصاف و حق حال کسانی را که
آفتاب نزد ایشان توقف زیاد کرده روز را مکث زیاد می بخشد
اسعد باید دانست - زارع بمجرد طلوع صبح که در همان دم
بر جمیع مزارع انتشار یافته ظلمتی را که مانع زحمات کشاورز
می آید میبازد بیدار و مستعد کار است - و اگر بسبب کار و شغل
از مزرعه دیر مراجعت بکنند لشکر شب این قدر بعثت بر او
ناخست و قار نمیکنند که با دلالت ستاره شام راه منزل نتواند
برد - برخلاف این در شهرها و بلاد معموره روز و آفتاب
و ستاره و فصل بخوبی شناخته نمیشود اما در جنگل این همه چیز
عیان بنظر می آید و منشاء اهتمام زیاده در قریه فعلی میشود
تا اینکه زراع بر حسب اوقات مقرر زحمت کشیده اجرت
مناسب آنرا بگیرند *

۴۲۴ تأمل سلطان چارلس در تدبیر مانند سرعتی که در
اجرای آن بکار برده می مایه تعجب بود و کیاست جامع او
در جست و جوی و سائل انجام مطالب خود از حذانت

وی در انتخاب تدابیری که باید آنرا در پی شود کمتر نبود -
 اگرچه بالطبع بقدری از شوق در سپاهگری بری بود که حتی
 در ایامی که بیش از سایر ایام حیات در شور و شغب بود
 از خانه خود نه جنیید لیکن چون آخر الامر بنفسه بقیادت
 لشکر پرداخت طبیعت وی بقدری حاضر و آماده هر شغل
 مهم بود که علم در فنون محاربه و لیانت امارت لشکر
 بطوری برورداد که شهرت و فیروزی وی از آثار کاملترین سپه
 سالاران عصر هیچ پای کم نداشت - بعلاوه سلطان بدان علم
 که سلاطین را بغایت درکار و عبارت است از مردم شناسی
 و تناسب دادن طباع ایشان بمناصبی که بر آن مملور شوند
 باقصی الغایه ربط داشت - و از وقت انتقال وزیر چپورس تا
 اختتام سلطنت هیچ سپه سالار یا وزیر یا ایلچی یا حاکم برگنده
 را بر شغل نگذاشت که بر حسب استعداد و قابلیت مستحق
 اعتماد او نبود - اگرچه آن تواضع و محبت دل چسپ که
 مایه جلب قلوب مقربان سلطان فرانسه بود نداشت با خصالی
 که مورث وفاداری و تعلق مردمی است بیگانه نبود - چنانچه
 بر سپه سالاران خود اعتماد کلی داشت و بانعام و افصال
 پاداش خدمات ایشان میکرد و بر شهرت و بلند آوازی ایشان
 حسد نموده از اقتدار ایشان اظهار اندیشه ننمود - تقریباً جمیع

سرهنگان وی با کسانیکه در علم سپاه کشی با راج اعتبار و
 شهر رسیده اند مسارات داشتند و توضیح است که ظفرهائی
 که بر حریران یافت بواسطه قابلیت زیاد سالارانی بود که
 بمقابلت ایشان میفرستاد - بقدری که اگر هنر شناختن اینگونه مردم
 و آلات دست خود ساختن ایشان هم در شدت و هم در
 رخابرانی ساطع نه بود بر استحقاق وی در اداره امور سیاسی
 شاید مایه نقص استعداد وی میشد

۴۲۵ شاید استنباط هیولایی اولی عالمی که قابل عمل است باشد
 بقدری اشکال ندارد که در بانی نظر مینماید - ملاحظه اصول
 اشیا و مشاهده اینکه به چه درجات و تغیرات علی التوالی بدظم
 و نسبی میرسند که بعد از آنکه کمال یافته باشد بنظر ما می آید
 مایه مسرت مخصوص میشوند - یقین کلی دارم که اگر بخواهیم
 اوضاع حکمت بالغه خداوند را در صنایع و اداره امور طبیعت
 تشخیص بدهیم باید نه فقط بحال اشیا بلکه بوضع ترکیب آن
 متوجه بشویم - درختی در ایام بهار و تابستان که پر از برگهایی
 سبز یا از گلهای و ازهار آرایش یافته یا بغراوانی میوه دار باشد
 نمایش خوب دارد و مایه نشاط خاطر میشوند - اما فکر اینکه
 این درخت با اینهمه اسبابش از تخمی کوچک است و قوت
 طبیعت آنرا در ایام نوخیزی و نشو و نما ترکیب و پرورش داده

و اجزایی تازه اضافه کرده رفته رفته بدین بزرگی و کمالی که دارند رسانیدن بنیال من مایه خوشی از نوع دیگر است که زیاده مقرون بعقل و مخصوص و فی الحقیقه ملاحظه حکمت خداوند در صنایع طبیعت است - اگر بدین طور کره ارض و این عالم سفلی را بومعی که حالا دارد یعنی مکمل و منقسم شده بمادیات مختلفه المایه که هریک از آنها بر حسب جنس خود کمال و مایه تعجب است در تحت ملاحظه بیاریم شک نیست که این همه مورث خوشی و ارتباح خاطر هرچه تمامتر میشوند - اما جمله اشیا را در ازل نشوء و نما دیدن و از هم جدا ساختن قالب طبیعت و استخراج اصول آنرا نمودن و پس دریافت کردن که حکمت بالغه خداوند چه طور این همه چیز را اختلاط بیرون آورده قرین نظم ساخت و از احوال بسیط بدین حالت خوش آیند و مرکب که در نظر ما است رسانید همچو میدانم که این هر دو دیگر است که در دل آدم زیاده خلجان میکند و هم مایه تسلی و خاطر جمعی زیاد میشوند *

۴۲۶ بقدری که در قوه ضعیف انسانی باشد از یاد آوری واردات گذشته احوال خود و معاصران و اسلاف لذت میبریم و مقصود طوائفی که بهره از صنایع و علوم نبرده بودند از افراختن سنگهای بزرگ بدین ترکیب و هیئت و انشاء اشعار بی لطافت

همان اراده بود - ملزوم نیست که بگویم چگونه در مالی تربیت
 شده این خواهش با اسباب استیعای آن از یاد میباید و بدین
 اختصار میکنیم که بقدری که حرص در استیغای خواهش خود
 داریم بهمان قدر ولوع در استکمال خواهش دیگران در
 این باب علی السوّه در طبیعت ما مرکوز شده است - طفل
 با خوشی هرچه تمامتر حکایات دایه را میشنود پس درس
 خوانده با رغبت بی نهایت افسانههای جن و دیو فرا میگیرد
 و در وقتیکه سنی زیاده داشته باشد بتواریخ ملل یا حکایاتی
 که تاریخ میهندارد ملتفت میشود و حتی در ایام پیری نقطه
 چیزی که بر خواهش استحصار از وفای امار مردم دیگر غالب
 میباشد آرزوی بدل و ادوات حال خود است - پس تاریخ ملل
 همیشه خواه راست خواه دروغ بغراض ما وجوع کثی دارد
 و مایه افسوس است که حتی صمیمترین تواریخ راه بقول ما
 بندرت میباید - اما در اینباب باید خود را ملامت کنیم زیرا که
 طبیعت از لوازم عهد خود کما ینبغی برآمده ابواب این
 علم را بر روی هر کس که بتواند کتاب بخواند و در مصامین
 آن فکر بنماید کشاده است و تحمیلی که بالطبع از همه دل
 چستر است براشمنائی عقل از همه با فائده تر تواند شد - چنانچه
 اگر بنیاد کار ما بر عقل باشد معلوم خواهد شد که مقصود از

درس خواندن نه تفرّج خاطر در ایام فراغت و نه استیغای
عیب و خود نمائی است - و همچنین مانند نحویان و حاشیه
نویسان بتحصیل علم جهت آسانی و سود دیگران مانند فلاسفه
و امرای ملکیّه قناعت نخواهیم کرد و کذا لک شهرت مختصر
تفرّد و توغّل در ملوم را در ازای صرف ایام زندگی در کنج کاری
افسانه‌های ازمنه سابقه بر خود نخواهیم بست - زیرا که اینگونه
کارها انحراف از طریقه مستقیم تحصیل علم و ترک مقصود
اصلی علم تاریخ است - فی الحقیقه توجه بعلمی که نتیجه
آن بوجهی از وجوه بهتر شدن ما هم در اخلاق خود و هم در
سلوک با دیگران منجر نشود نوعی از بطلالت است اما خوش
آیند و مقرون بکیاست - و علمی که باین واسطه تحصیل میشود
بعینه مثل جهالتی است که مایه ملامت نباشد *

۴۲۷ اگر شخصی بتواند و نمعی بر خود بگیرد این از همه
بهتر است که باطن او مانند ظاهر وی بشود - اشکال دارد که
کسی نامدّتی صورت ظاهری بر عمل خود به نهد زیرا که
اگر صدق و راستی اصل کار او نباشد طبیعت همیشه میل
معادنت بسال اول خود نموده دیر یا زود پرده از اسرار بر گرفته
حقیقت حال خود را ظاهر خواهد ساخت - لهذا اگر مصلحت
کسی در ابراز دیانت و امانت باشد باید او فی الحقیقه متدبّن

وامین بشود پس دیانت او بطوری که جمیع مردم بر آن
 تحسین نمایند بظهور خواهند رسید - بالجمله صدق و راستی
 علی الخصوص در امور دنیا بالنسبه بدقائق و موهبات مکر
 و تزویر فائده کلی دارد و در اجرای مطالب دنیوی بیش
 از همه چیز آسان و آشکارا و مقرون بحفاظت و امنیت است -
 در راه صدق زحمت و صعوبت و تشویش و اضطراب و خوف
 و خطر کمتریافت میشود چنانچه بسلوک در آن طریقۀ بخط
 مستقیم بمقصود میرسیم و کذالک درام و پایداری صداقت
 از سایر اخلاق زیاده است - مکر و فریب و گریزی روز بروز
 ضعیفتر و مستعملان آنرا کمتر در کار میشوند بخلاف صدق که
 بالنسبه باستعمال آن قوت میگیرند و چندان که مردی در
 رعایت آن مداومت نماید فائده زیاده عائد حال او میشود -
 از این رو که مایه تأکید بنیاد شهرت او میشود و اشخاص
 دیگر را که با ایشان سروکار دارند بر آن بار میدهند که اعتماد
 کلی بر او بکنند و این یکی از فوائد و منافع مالاکلام در امور
 روزمره است *

۴۲۸ تخیل من اصل جمیع مصائب این ملک را بیک
 چیز حمل میتوان کرد و آن این است که حال جمیع بلاد
 متعلقه بدولت ما بوجه کلی و شامل و بفکر مربوط و مناسب

در پیش نظر نداشته حقیقت اوضاع و احوال آنرا چنانکه باید در تحت ملاحظه بیاوردیم - بالجمله دولت ما با وجود اینهمه ممالکی که از دست رفته است هنوز وسیع و متنوع است - با وجود تخفیف اقتدار اهل مشورت خانه که از خوبترین زینتها و حقوق ائمه عاری شده اند هنوز این قدر اختیار باقی مانده است که اگر بخواهیم میتوانیم بر عالمیان ظاهر بسازیم که مستحق اداره امور مملکتی که وسعت آن از آنچه در تصرف ما تا حال بوده است کم نیست و کذا لک برانند استمرار حقوقی که اهل مشورت خانه در نصف النهار اقتدار عادتاً مدعی آن بودند هستیم - اما اگر بدرجه بلند آنچه لازمه عمل ما است نرسیم و در دائره عقل و تدبیر بسطی مناسب با وسعت بغیت ندهیم یقین باید کرد که هرچه در اطراف ما است علی التدریج نقصان خواهد پذیرفت تا اینکه بالاخره امور ما مانند عقول ما محدود و مختصر خواهد گشت *

۴۲۹ مؤرخ تاریخ ملل فقط حقیقت و راستی را مانند بت پرستش کرده باید از هر چیز دیگر بی پرزا بشود و این قانون را وضع باید کرد که از عصر خود صرف نظر نموده به آیندگان ملتفت بشود که مبدا محض مملق دانسته شود - و مملق عیبی بکلی منافض صدق تاریخ چنانچه پهلوانی

لعل بهدانه بزللف بچسپاند ناشایسته است - بعلاوه باید
 مؤرخ بك ندارد و از رشوت خوری بری بشود و از ابراز
 بی تحاشی مطلب خون اندیشه ننماید بلکه صدق را صدق
 و دروغ را دروغ بنماید - در نوشتجات او جای محبت و عدوان
 و تشویر و رحم نشود اما در حق همه مردم انصاف بکند و بهیچ
 کس زیاده یا کم از آنچه مستحق آن است حمل ننماید
 و باید خود را مانند بیگانه و بدون شهر و مسکن و در تحت
 هیچ حکومت و مالک نفس خود و بی پروا از آنچه پسند
 خاطر مردم بیاید و فی الجمله معض راوی و قانع جلوه بدهد -
 در بند و امر قدم با تیزی زیاده بردارد اما باید رفتار او ثابت
 و بر یک منوال بشود - مطلب را با نظم و ایجاز ترتیب دهد
 و عبارتش سهل المأخذ و با ادب - زیرا که مقصود اصلی مطلب
 صدق گفتار و آزادی و شرف عبارت در کمال معنی و سلاست
 است و همچنین تصریح معنی را بالفاظ متروک و مبذّل
 نکنند چنانچه هم عوام آنرا بفهمند و هم علما بر او ثنا بگویند *

۴۳۰ اعتقاد بر جبن شخصی که تحت خود را در مخاطرات
 حربیه آزمایش میکند و احترام سپاهیان و عنایت اینهمه
 سلاطین جنگ جو حاصل کرده بود بطوری که از نظر ایشان
 نیفتاد از خیال ما استبعاد دارند - اما ساعات و قیامات حذاقت

آن دارند که پی بطرف ضعیف شخصی برده تبر بر آن می اندازند
 بدین معنی که اگرچه شجاعت دیوکلئیان بالنسبه بمقتضیات
 وقت و لوازم عهده او کمتر از آنچه باید هرگز بروز نکرد اما
 چنین مینماید که همت بلند و تهور مردی بهادر که طالب
 نام و ناموس و مخاطره باشد و سر بمکر و تزییر فرو نیاورده
 بی قشاشی دار طلب گشته اقران خود را بمتابعت بخواند
 در طبیعت وی مرکوز نه - قابلیت وی چندان باهر نبود اما
 کفایت کار میکرد لیکن رزانت عقل او که بواسطه تجربه و اطلاع
 بر امزجه مردم ترقی کرد و حذات و سعی و اهتمام در
 اداره امور و سخاوت با اداره و کفایت و سخت گیری با مروت
 بخوبی امتزاج یافته و غایت حيله بازی در لباس طرز بی ساخته
 سپاهی و ثبات در پی مطالب خود و طبع ملأئم در تغییر
 وسائط انجام مقاصد و بیش از همه کمال هنر در ترجیح دادن
 مصالح خود بر استیغالی شهوات و اغراض دیگران داشت
 و کذاک حرص جاه و طلب نام خود را در لباس انصاف و فناء
 ملکی جلوه داده صورت ظاهری بر اعمال خود مینمود -
 دیوکلئیان را مثل آغوستوس بلژی مملکتی جدید باید خواند
 زیرا که مانند آغوستوس که قیصر او را بفرزندی برداشته بود
 بشهرت در امور مملکدارای بیش از فنون حربیه مشهور و ممتاز بود

و هیچ یک از این دو سلطان مآدامی که ممکن بود کربند بپر
گذرد دست بشمشیر نمیدهند *

۴۴۱ در باب اسباب دولت و مکنات که اهالی بلاد
متعلقه بواسطه سید ماهی از دریا فراهم آورده اند اهالی هلند
با همه مداومت و ممارست و فرانسه با همه چستی و چالاکی
و انگریزان با همه حذاقت و مکنات و جلالت متبن مثل
اهالی ممالک جدید در حقیقت هنوز بالنسبه بسائر ملل
بواسطه حدیث جدید آن حکم طفولیت دارند و قوام مردی
نیافته اند این شغل بغایت خطرناک را بجهت تحصیل مدد
معاش بحد افراط نرسانیده اند - و چون این چیزها را در تحت
ملاحظه می آید و فکر آن میکنم که غالباً حقوق تربیت
و پرورش بر ذمه اهالی بلاد متعلقه نداریم و خیر مایه
این حالت خوش قیود و نواهی حکومتی که اعیان آن
همیشه بر حذر و متشکی باشند نشده است بلکه از روی عقل
و صلاح بحال ایشان پروا نداشته طباع بلند همت اهالی
این بلاد را بحال خود در تحصیل کمال گذاشته ایم ملاحظه
نتایج آن و مقدار فوائدی که بواسطه آن عاید حال ما شده
است سبب آن میشوند که نخوت اقتدار فرو می نشیند و
جمع فخر من از فراست و حسن تدابیر انسانی باطل و نابود

میشود چنانچه سختی من بنرمی مبدل میشود و قدری
بآزادی میبخشم *

۴۳۲ چون ملل با تربیت فتح کردند یا ممالک دیگر را
با ملک خود منضم ساختند میتوانند جنگ را با ننگ و ناموس
بآخر برسانند - برخلاف اقوام وحشی که بجز باستیصال طائفه
که مغضوب ایشان است اکتفا نمی کنند - مقصود ایشان
در جنگ نه فتح بلکه قلع و قمع دشمنان است و اگر اقدام
در حرب نکنند تصمیم عزیمت میدهند که روی دشمن را
با چشم مدارانه بینند اما منافست را با خصومت ابدی
جاری بدارند - اول و غالباً فقط قانونی که آدم وحشی
در سینه‌های اطفال وضع میکند خواهش انتقام است و این
قاعده بهرور دهور در خاطر وی قوت زیاد میگیرد و چون
بکمتر چیزی از اشیاء توجه میکنند این صفت بسدی قوت
مییابد که غالباً بهر مردمی که شهوات ایشان از کثرت کار و اختلاف
اشغال انحطاط یافته است معلوم نیست - اما خواهش انتقام
که بر قلوب مردم بی تربیت استیلا مییابد بیشتر بشدت سبعی
تا بخشم انسانی مشابهت دارد چنانچه حتی از روی غضب
بدون ملاحظه بر می‌خیزد و اگر اتفاقاً از سنگ ضرری بایشان برسد
آنها بر حسب غلبه شدت گرفته میخواهند از آن انتقام بگیرند

و همچنین اگر در معرکه زخم تیر بخورند آنرا از زخم بکنند و
 میشکنند و بدنشان خائیده در زمین میزنند *

۴۳۳ قبول این مسئله میکنم که بنابر تجاربی که تواریخ
 دول فرا گرفته شده دول جمهوریّه ایام قدیم از بسیار جهات
 عیب ناک و عریض ملامت بودند چنانچه از عدم ثبات
 و انصاف و بسیار مفاسد دیگر که در میان آن رواج داشت
 چشم نمیتوان پوشید - اما با اینهمه اگر بحال دول جمهوریّه قدیم
 یونان ملتفت شده و ملاحظه منزلت رفیع آنها در حرب و علم
 نموده فکر آن بکنیم که بواسطه همان دول قوای انسانی بچه
 قدر ارتفاع یافت انکار نمیتوانیم کرد که هر قدر دول مزبوره از
 حیثیت بی انصافی و پاداش خدمات مردم بزرگ بعقوق
 و کفران نعمت خالی از عیب نبود اما اقلّاً مصدر و منشاء
 قدرت ملک شد و در اوقات اضطراب و مخاطره اظهار قدرت
 خود را بطور غریب مینمودند - و اگرچه از ملاحظه اوضاع دول
 جمهوریّه قدیم مجبور بدان میشویم که بظلم و تعدی آنها
 بالنسبه ببلاد متعلقه بخود و اعمال شنیعه و مقررن بکفران نعمت
 و بیداد در حق اهالی شهرهای خود اعتراف بکنیم اما از
 طرف دیگر جلالت و ثبات و همت بلند و جدّ و جهد آنها
 در هر امر مهم که بفکر آن باین افتاد اقتضای تحسین و تعجب

ما میکند و باید اقرار بکنیم که وضع دولت جمهوری مایه
 بخش قدرت است که در هیچ وضع دیگر حکومت یافت
 نمیشود و سبب آن این است که هر شخص امتزاج کلی در
 امور ملکیه دارد و جمیع قوای نفسانی و جسمانی او در حرکت
 می آید و هر کس احساس میکند که بجهت خود نه از برای
 دیگران جنگ میکند و مراعات مطلب و صیانت امر و شان
 و مصلحت خود را مینماید - لهذا هرگونه اعتراضی که از
 دول جمهوریّه در باب سّدت اعتراضی که بر وجود آن
 مترتب میشود و قلت دوام و معائب نفرت آمیز گفته
 بشود جمیع مردم متفق القول اعتراف بمزید قوّت و اقتدار
 این وضع حکومت مینمایند *

۱۴۳۴ ترقّی اهالی روم قدیم در کار دریا و تفحص مجهولات
 حتّی بالنّسبه بمساعی اهالی یونان کم و مختصر بود - خاصیت
 طبیعت رومیان و تربیت لشکری و وضع قوانین ایشان دست
 بهم داده موجب این شد که از تجارت و امور بحریّه استخفا
 نداشتند و از سببی نه ایشانرا بهوای اقتدار در دریا ترغیب
 داد لزوم مخالفت با حریف مقتدر بود نه خواهش از دیار
 موادّ تجارت - و اگرچه طول نکشید که برایشان واضح گشت
 که بجهت تحصیل قوّت مطلق که مطمح نظر ایشان بود

باید دریا را مالک شوند اما هنوز خدمت چهار را در خدمت
 فرودتر از کار سپاهی شمرده آنرا بجهت کسلی مقرر نموده
 که بر حسب پستی درخت لائق دخول در حرکت سپاهان
 شوند بالجملة در تاریخ دولت امپراتوری واقع که علامت
 توحه ایشل بحر دریا باشد بحر در اوقاتی که مبدع و غفر
 بود در جهت ملاحظه نمی آید و چون در عمل با شیامت
 و نظم و ترتیب جمع دول بترتیب را که در ممالک رمان معروف
 بوده مقرر ساخته بودند بحالات اهالی ملل مسخره در مروج
 داشت بازار تجارت اقتدا نکردند و بر آن ملت حکم
 حو و ملح شور اشغال ناموزع و شرعی مایه تنزل و پستی
 هر شخص از احرار ملک دهنه شد *

۴۳۵ احوال اسل در این کره ارض که مسکن و مغلوب دست
 وی است در سار جهات بغایت عرب است - ندین معنی
 که از قراری که معلوم میشوند اگر صرف ملاحظه ترکب آدم
 شود دالسه سائر سکمه عالم دلیل و هم در تدارک حوائج
 طبعی و تهیه اسباب صانت خود از دشمنان نامعدون که
 در اطراف وی اند بچاره است - و حیوانی مثل ارنست
 که این صلع آبام را در حالت محرکلی بسربردن یا در وقت
 پیری ندین صفا و انحراف طویل شوی کند - هیچ حیوان

دیگر از آن پوشاک لازم که بدون آن برداشت اختلافات
 اهویّه بلاد معتدله و شدائد سرما نمیشود بالطبع عاری نشده
 و غالباً بهیچک از آنها این قدر مضایقه در اعطای آلات حمله
 و دفاع نرفته است - و چون انسان علی السویه نه قوت فرار و نه
 اسلحه بهیچت دفع تعدّی دشمنان ضارّه دارد و اختلافات هوا
 نیز در بدن او تأثیر کلّی میکند و کذاک قابل صرف عذائیه
 که حتّی در بلاد معتدله تا دو ثلث سال خود بخود اما بدون
 مزه میروید نیست اگر او را محض بطبیعت خود رها کنند
 بیش از همه حیوانات دیگر ایّام را در ذلت و رهن و هوان بسر
 میبرد - چنانچه در کمال اضطراب از بیم و دهشت و بسبب
 قحط و گرسنگی به تنگ آمده و بوسائل دنیّه بهیچت اخفا از
 دشمنان و بحیل جبن آمیز بهیچت صید جانورهای شریفتر از
 خود متمسک شده باین زندگی را صرف خدعها و حیهه بازیهای
 دائمه بنماید و غارها و شکافهای کوه و درختهای مجوّف را مسکن
 ساخته و کرم و حشرات کوچک و آنچه از مخصوصات معدود
 و خام زمین میتواند هضم بکند غذایی خود نماید و گاه گاه آنرا
 از فریسه که سباع قویتر ترک کرده اند یا بهیچت شکاری قریه تر
 سر قناعت بدان فرو نیارنده متنوّع سازد *

که تمیز و بیش بینی و کمال حذافت در انجام مطالب و حسن تدبیر در بنیاد مقاصد خود از سایر معاصرین امتیاز داشت - مردی پر حرف نبود و لذا در افتتاح کلام یا اقدام در کاری که در میان بود از طرف او اتفاق افتاد - اما سخن او وزن کلتی داشت و بعد از سوال و جواب بسیار و ملاحظه اینکه اهل مشورت خانه بچه طرف میل دارند شروع در مباحثه کرده صورت حال را اجمالاً و مریحاً و با دقت بطوری فرا مینمود که آنرا غالباً با انجام مطلوب میرسانید - و چون این امر امکان نداشت بقدری حذاق بود که میتوانست مباحثه را به تعویق بیندازد و بدین طور مانع فیصله آنچه در آینده نه بر وفق مراد پیش آید می آمد *

۴۳۷ جان را بالتسبه به بدن با استادی ماهر که نمیتواند در پیش خود بدن آلات لازمه چند که باید خوب ساخته و مهیا و آماده بشود کار بکنند قیاس میتوان نمود - خوبترین مطربان پرده از ساز خارج آهنگ نمیتواند بنوازند - لهذا باید در حفظ اجزای بدن احتیاط تمام برزیم زیرا که اگر قالب نا درست شود جان که محرک اعضایی آن است بالطبع افعال شایسته را بطور نمیرساند - و از این جهت است که مردی که بواسطه کثرت معامی بنیان سلامت خود را خراب میکنند بعضی اوقات اتفاق می افتد که یا بهت خواب آلود یا پریشانی

قریب بجنون عارض حال او میشود - و از جانهای ایشان بعد از آنکه یکی از اجزای بدن نقصان پذیرفته یا عیب در آن پیدا شده است هیچ امر شایسته ظهور نمیکند و گویا چون منزل آن جائی مکره و مستحب بر تعفن است از ماندن در آنجا ابا میکنند *

۴۳۸ در این وقت مدّت توقف پزارو و رفقای او در جزیره که بیش از سایر جایهای آن قطعه زمین امریکا که بهرایی بد و غیر سالم مشهور بود تا پنج ماه رسیده بود و از روز اول این مدّت تا آخر آن بتوقع امداد از طرف اهالی ملک خود که در پنا بودند منصل بدان جانب نگاه میکردند اما آخر الامر از برهم خوردگی اّمال خود خسته شده و بواسطه تحمّل مشاقّی که بشمال ایشان انتها نداشت دل از دست داده یاس بخاطر ایشان راه یافت و خواستند کلکی تعبیه کرده خود را بامواج دریا بسپارند زیرا که به ازین بود که در این جای مکره بمانند - اما چون جهاز از پنا رسید نشاط و شادی بقدری برایشان غلبه کرد که جمیع متاع سابق را بر طاق نسیان نهادند - این امر مایه احیای امید های ایشان شد و باندک تغیر حالی که در میان مردمی که بواسطه وضع زندگی خون علی الخصوص عرضه انقلابات روزگار اند استبعاد ندارند اعتماد و خاطر جمعی کلّی جای یاس را گرفت و پزارو نه فقط رفقای خود را بلکه اهل

چهاراتی را که او پیا آمده بودند ناسانی در آن دار داشت که
 با همت تازه دوباره در اجرای تدابیر سابق وی شریک شوند *
 ۴۳۹ در عصی او بشها کار و شغلی متصل بدین حل
 ریاده دست می آید تا در حرف دیگر چنانچه در اغلب
 کارهای مردم می تواند خاطر جمع شود در اینکه هر روز از آن
 سال تا آخر آن اگر تواند در سر کار بماند شغل بهت او
 محدود خواهد شد - بخلاف حال آنکه کار او در شدت سرما
 که پنج اطراف رس را فرو گرفته باشد و در ایام دوز و سرمای
 هوا سخته نمیشود و در اوقات دیگر در بسته است با احتیاجی
 که مردم گاه گاه بدان ندارند - لهذا مسلم میشود که او دیگر
 مباد و از این جهت باین مواعید او نه فقط کفایت مدد
 معاش او در ایام بکاری نکند بلکه نوعی ارتداد در حالات
 مقرون تشویش و اضطراب که لازمه چس و وضع بی ثبات
 است بشود - بهمان واسطه است که اگرچه مواعید اغلب
 اهل کار خانه عواری یومیه مردم را است اجرت آن یک و نیم
 برابر یا مضاعف آن میشود *

(۱) ۴۳۹ شاید دانسته شود که حرکات وی در اوقات مزبوره
 بکلی حالی ارتداد را است بود اما وضع گمراه و تقصیر هرگز
 مقرون عقل و شعور نبوده است و چس معیارین که سبب

اخلاص و فساد قوای نفسانی میشود چنانچه آدم نمیتواند
 بریت فکر بطور کامل پردازد اما مضطرب و مشوش میاند -
 گناه کار بجهت اینکه گناه خود را پنهان بداند بقدری به بهانه‌های
 بی‌هوش و حرکات مذبوحه میپردازد که چنانچه نزد جمیع قضات
 معروف است این صورت سبب افشاء نصف جرائم مرتکبه
 مردم میشود - لیکن اگر استدلال نکنیم که چون اسباب مذکوره
 معقول و مقرون بعقل نباشد محال است که منشاء حرکات
 شخص مزبور شده باشد مانند این است که قیاس کنیم که
 اشار همیشه حاذق و قابل اند و این برخلاف واقع است -
 اما از ملاحظه صورت حال مطالبی را که در خاطر مشوش و یقین
 گناه کاری مثل او که مستعد استعمال اسباب بی‌بایه مکر و فریب
 و خیانت بود رهوخ داشته و او را بر آن بازدارد که پره
 از کار بطوری که اتفاق افتاده است برگزین میتوانم استنباط کنم -
 و اقرار بر آن میکنم که مطالب مزبوره مقرون بفهم و ادراک
 نبوده و کفایت کار هم نکرد اما خداوند نمیکند که تقصیر مند
 بتواند قوای نفسانی خود را بفراغت و بدون خلل و زلل
 بکاربرد *

۴۴۰ . بدین طور در آئینی که صاحبان املاک و زارعان زمین
 در معرض هرگونه تعدی و اجحاف بودند نظم و ترتیب و حسن

حکومت و کذاک آزادی و مینات شخصی در شهرها استقرار یافت - اما در این حالت بیچارگی که زراع داشتند مردم بالطبع بها بالکفایت معاش خود قناعت میکنند که مبادا تحصیل ما فوق ضروریات زندگی ایشانرا عرصه پیداد ظلمه بسازد - برخلاف این چون مردم میتوانند با اطمینان خاطر بهره از ثمرات زحمات خود ببرند بالطبع همت بر اصلاح حال خود و بدست آوردن نه همان ضروریات بلکه اسباب زینت و تحمل زندگی میگذارند - از این مقدمات معلوم میشود که آن قسم اداره و زحمت که مقصود آن تحصیل چیزی زیاده از سد رمق است در شهرها سمت استقرار گرفت خیلی قبل از آنکه عادت آن در میان زراع و دهاقین شروع یافت - بالجمله اگر خیلی سرمایه در نزد یکی از بزرگران فقیر که در قید بندگی صاحب زمین باشد جمع بشود بالطبع آنرا از نظر آقای خود که میتواند اگر بیاورد ضبط آن بکند با دقت تمام پنهان میسازد و اول فرصت را غنیمت شمرده بجانب شهر میگریزد - در آن ایام قوانین و قواعد مالی بقدری بحال اهالی شهر مناسب و بنوعی منافی با اقتدار بیحد امرا بر دهاقین بود که اگر غلامی میتوانستی تا یک سال در گوشه افتد بماندی آزان مطلق شدی - لهذا هر بضاعتی که مردم زحمت کش

می اندوختند بشهر برده در آنجا جمع میکردند بعلت اینکه
شهر فقط مامنی بود که صاحب ملک میتوانست در آنجا
برمال خود این بشود *

۱۶۴۱ آدم مزبور همتی بغایت بلندتر از وضع خود داشت
و با وجود اینکه سزای هرکس که سلطان را پناه دهد مرگ
و انعامی بزرگ بجهت هرکس که او را بدشمنان بسیار مقرر
بود اظهار وفا داری ثابت و پایدار نموده از عهده آن برآمد -
چهار برادر خود را که بهمان بلندی همت موصوف بودند
با خود شریک ساخت و این پنج نفر سلطان را لباس مثل
خود پوشانیده و بجانب درختستانی که در آن نزدیکی بود
کشیده و تیشه بدست او داده چنان فرا نمودند که مشغول
به بردن هیزم اند - پادشاه تا چند شب بر بستری از گاه آرام
میکرد و غذای ناهمواری که در خانه میسر شد صرف مینمود
و بجهت بهتر پنهان شدن بالایی درخت بلوط رفته در میان
شاخها و برگهای آن تا بیست و چهار ساعت ماند و دید
که سپاهیان بسیار از پای درخت میگذشتند و جمیع ایشان
اشتغال بجست و جوی میداشتند و هم شنید که بعضی
اظهار خواهش تمام در اسرویی مینمودند - درخت مزبور
بعد ها به درخت شاه بلوط مسمی شد و سالهایی دراز مردم

اطراف آنرا با اعتنا و احترام تمام ملاحظه میکردند *

۴۴۲ اشکال دارند که وضعی فهمیده بشود که از سوار شدن بر جهاز این سپاهیان سالخورده و بیمچاره زیاده مقرر و بغم و قابل دلسوزی باشد - خود سپاهیان از خدمتی که در آن اقدام نموده بغایت قاراضی بودند و بر مصائبی که بعدها در معرض آن افتادند اطلاع کلی داشتند چنانچه آثار تشویش و دغدغه منضمّاً با غضبی زیاده از چهره ایشان هویدا بود زیرا که فهمیدند که از کنج آرام و آسودگی خود برغم انتقام شتافته در خدمتی پر زحمت که نه قوای نفسانیّه و نه جسمانیّه ایشان کفایت اجرایی آن میکرد و بجائے میرفتند که بدینگونه اینکه روی دشمن را ببینند یا دستی در فروری انجام جنگ بدانند و احتمال میرفت که از بیماریهای صعب و طولانی بی‌فائده بمریزند و این هم بعد از آنکه ایام عفو و قوت جوانی در خدمت ملک صرف شده بود - در باب این واقعه دلگیر لاین شده باید ذکر بکنم که قاجار غایت مایه بدبختی بود هم بجهت این سپاهیان سالخورده و علیل و هم بالنسبه بانجام نیک جنگی که مشغول آن شدند که از دوهزار نفر فقط کسانی که بیش از همه در ضعف و خرافت پیری بودند بجهت این امر پر زحمت و خطر منتخب شدند *

۴۴۳ بر حسب خیال من نفس انسانی بدون تربیت مثل
مرمر معدنی است که تا وقتی که سنگ تراش با صنعت
و مهارت رنگهایی آنرا ظاهر نواز چنانچه روی آن و هر داغ
ورگی که مایه زینت است بخوبی معلوم شود محسنات
ذاتی آن پوشیده میماند - بهمان طور تربیت اگر در خاطر
صاحب عالی همت تأثیر بکند جمیع ملکات سنیّه و خصل
حمیده را که بدین چنین امداد نمیتواند از پرده برآید بروز
میدهد - چنانچه مکرر اتفاق می افتد که آثار فلسفه و رشد
و شهادت و عقل و نیکی و علوهت در سینه یکی از اوساط
الناس جایگزین است و اگر او تربیت مییافت خصال مزبوره
از پرده اختفا برآمده بروز میکرد - اغراض مردم مختلفه العمل
است و ظهور آن نیز بر حسب قوت یا کثرت رسوخ عقل
در خاطرهای ایشان و لهذا بانواع مختلف بروز میکنند و بنابر
این تولّد در یکی از اقطار عالم که منبع و منشأ عقل و دانش
باشد یکی از فیضهای ما لا کلام است اگرچه با اینهمه اعتراف
باید کرد که حتی در اینگونه ممالک بسیار مردم عی و آعی
هستند که از سکنه بلاد بی تربیت برتر نیستند و اما کسانی که
از فوائد تربیت کامل بهره ور اند بر حسب مراتب درجات
کمال بزرگ دیگر سبقت دارند *

۴۴۴ در بعضی مردم آنرا آزادی بزرگ بنظر می آید و در
بسیار مردم بلکه در اغلب ناس بندگی و انقیاد مقرون بنفرت
و مایه تنزل طبیعت انسانی یافت میشود - اما آزادی بدون
عقل و صلاحیت نفس چیست - بزرگترین بلبانی است که بتواند
روی بدن را که بجز هرزگی و فساد و دیوانگی که خالی از
قربت و بدون قیود باشد معنی ندارد - اشخاصی که از آزادی
حقیقی آگاهی دارند نمیتوانند متحمل آن بشوند که مردم نالائق
اب بحرف بلند و مقرون بغرور کشنده نام آزادی را تفصیح
بکنند - با اینهمه خیالات بلند و مقرون بعلو همت در باب
آزادی را بهیچوجه محقر نمیدانم زیرا که مایه تقویت قلوب
و وسعت خاطر و تحریر و پیاداری در مصائب میشود و همچنین
از مکر و حیلی که بجهت مردمداری و جلب قلبی در کار
است مضایقه ندارم زیرا که در انجام امور مهمه این امر با فائده
و مایه رضای مردم و در اجرای آن باعث تقویت است و گاه
گاه گویا چین از ابروی آزادی بر میدارند - و باید هر شخصی که
در امور ملکی مشغول باشد به تحصیل آداب پردازد و تواضع را
منظم بحکمت بسازد - اما در امری مثل آنچه در ملک فرانسه
حالا روی داده است امثال این صنوع و حیل باعرض غالباً فائده
نمی بخشند - بنیاد نهاندن حکومت مقتضی احتیاط بلیغ نیست -

باید جائے را بجهت مستقر حکومت اختیار کرد و مردم را اطاعت آموخت و بس - اما بنیاد نهادن حکومتی آزاد که در آن جمیع مواد متضاد آزادی و انقیاد یکدیگر ربطی مناسب بدان کلیدی است که فکر بسیار و تأمل فراوان و ذکا و قوت طبع و عادت به نسق و نظم چنانچه همه بمرکز خود قرار بگیرد میخواهد *

۴۴۵ فقط تدارک بلباتی که بر تحصیل آزادی مترتب میشود منحصر در خود آزادی است - اول دفعه که محبوس از زندان بیرون بیاید نمیتواند تحمل روشنی روز بکند و تمیز مابین ألوان متفاوت و شناخت صور مردم در قوه او نیست اما علاج آن نه در دوباره حبس کردن بلکه در مالوف ساختن او را بشعاع آفتاب است - و همچنین شاید در اول وعده چشمهایی اعلالی مللی که گویا در تاریکی زندان انقیاد مانده از نور منیر حقیقت و آزادی خبره و عقل ایشان تیره بشود، لیکن اگر متصل نگاه بدان نور بکنند بعد از چندی تحمل آن اشکال نخواهد داشت - در عرض چند سال مردم عادت با استدلال و مباحثه معقول کرده شدت آرای مختلفه تسکین مییابند و تصادم تعلیمات مایه اصلاح یکدیگر میشود و اجزای متفرقه حقیقت خالی از انتشار شده بتناسب میگرایند - آخر الامر از این همه اختلاط

و انتشار قواعد و نظم و نسق و عدالت و انصاف استقرار مییابد
 بسیاری از کار دانیان در امور ملکبّه این عصر قاعده ایست که مردم
 نباید بهر از آزادی بیرونه مگر در صورتی که براننده آن
 باشند بطور قضیه فی حدّه ذاته مبین وضع کرده اند اما چنین
 ادعا مثل آن حکایت قدیم است در باب سفیمبی که عزم
 کرد که تا وقتی که در شناوری کامل نشود در آب نرزد و اگر
 باید مردم تا وقتی که در حالت بندگی و انقیاد نیک دانا
 نگردند منتظر آزادی نشوند باید تا به این انتظار بکشند *

۴۴۶ قدیمی قبل از غروب آفتاب بر سر پشته کوچک
 رسیده بالای یکی از درختهای بلند رفتم و از شاخه‌ای که بالاتر
 از همه بود بطرف ببالن بی آب و علف نگاه کردم اما
 بدون اینکه اثری از مسکن انسانی بنظر بیاید - هر جا بوته‌ها
 و رمل بدون تغیر و بریک و تیره و اطراف افق مثل دریا
 هموار و بدون اینکه چیزی حائل بشود نمودار بود - چون از
 درخت باین آمدم دیدم که اسب من گیمه خشک و بوته‌ها را
 با حرص تمام میخورد و چون بقدری ضعف غلبه داشت
 که نمیتوانستم راه بزم و اسب نیز بعبث غایت در ماندگی
 قابل سواری نبود خیال کردم که اگر اسرار را کشاده او را رها
 کنم مرّت باشد زیرا که شاید بعد از این این کار در قوه من

نماید - در این اثنا دلم بغتۀ بوشم خورد و درازان سر غالب آمد
 چنانچه بخت افتاده خیال کردم که وقت مرگ رسید -
 پس بفکر افتادم که بعد از چند حرکت مذبح جمیع
 امید های آنکه روزی فائده بر وجود من بجهت دیگران
 مترتب شود بآخر میرسند و باید عمر مختصر من بدین طور
 باختمام پیوند - دفعۀ آخر نگاه بر اطراف کردم و در ضمن تفکر
 در باب تغیر دشت ناک که بر سر من می آمد چنین
 مینمود که عالم با همه ناز و نعمت آن از یاد من محو
 شده است *

۴۴۷ کمی از سلاطین عالم بیش از این پادشاه بزرگ
 بختیار یا بواسطه استعداد و رزانت طبع که از ایشان ظهور کرده
 زیاده مستحق عظمت و دولت بوده اند - همتی بلند و متهور
 اما در تحت راهنمایی حزم داشت اگرچه بیرون از حد
 اعتدال طالب جاه و غالباً از امر ونهی انصاف بی پروا بود
 اما همیشه تن بمقتضیات تدبیر صائب درمیداد - با وجود اینکه
 تولد وی بایامی افتاد که دلهای مردم صعب الاداره از انقیاد
 بیگانه بود اما میتوانست ایشانرا آلت کار خود بسازد و قدری
 بغلبۀ جلالت طبع و قدری بحسن تدبیر و تزویر حکومتی
 مطلق را برقرار بدارد - اگرچه از ستمت بری نبود اما در

باب ترحم قسارت قلب تمام داشت و چنین مینمود که
هم در سختی و هم در سخا خود نما و طالب شهرت دادن
انعال خود بود *

۴۴۸ فابیوس راه بکلی مصطفی یافت زیرا که رومیان که
محافظت آنرا میکردند چون دیدند که مشاعلی مدیده در کوهانی
که بالای سر ایشان بود افروخته شده و از جانی بجائی در حرکت
بود شک نکردند از این که لشکر هانیبل مایوس شده از آمدن
اینکه راه را بغلبه متصرف شوند میخواستند و طع کوه نموده
نجات بیابند لهذا مقام خون را خالی کرده سویی کوه شتافتند
تا اینکه راه لشکر را ببرند یا در حین عقب رفتن ایشانرا از دست
روانند - در این اثنا فابیوس از این وضع غریب متحیر شده
و متوحش از اینکه هانیبل او را مثل فلامینیوس بدام قلف
دعوت میکرد تا طلوع صبح از اردو نه جنبید - بمحور بر آمدن
صبح دید که افواجی که بجهت حفاظت درّه گماشته بود
با پیادگان هانیبل در کوههایی بالاگرم جدال و قتال بودند -
اما فی الفور معلوم شد که پیاده اسپانیا بجهت مدد دشمن
بالای کوه برآمده و رومیان با صدمه و پراگندگی بسیار بجانب
صحرا رانده شدند *

۴۴۹ مصیوب در یست نیزه دار اسپانیا در جناح استعمال

بجانب محلّ حمله دشمن شتافته و در عین وقت وارد شده افواج خون را از انهدام کلی نجات داد و خون پیشاپیش لشکر بنفسه و در یک دست شمشیر و در دست دیگر سپر سپاهیان را متوجّه دشمن ساخت - خبر ورود او که بزودی هرچه تمامتر در اطراف بند منتشر شده سبب احیای قوّت سپاهیان که دل از دست داده بودند گشته درباره سرگرم قتال و جدال شدند - وضع میدان جنگ مایه ازدیاد شدت و خونخواری رزم شد بدین معنی که پنجهزار نفر بالای بند که در بسیاری جاها بیش از نه قدم عرض نداشت دست در کمر زدند - عساکر طرفین در این تنگنای جمع شد و امر محاصره شهر بکلی بسته باین بود که کدام یک از آنها غلبه بکنند زیرا که اهالی شهر پشت و پناه آخر خود را عرضه خطر دیده و اهالی اسپانیا نیز مال کلر خود را مربوط بتصرف آنجا دانسته هر دو طایفه با شجاعتی که زاده یاس محض است با یکدیگر زد و خورد مینمودند *

۱۴۵۰ محاصره بواسطه اتفاق چند چیز غریب خصوصیت پیدا کرد و از آن جمله احیای رسم قدیم روانه کردن کبوتران نامه بر بود - محصوران تا چندین قبل از آنکه اطراف شهر فرو گرفته شوند کبوتر بجهازات و نزدیکترین قصبهائی که در تحت

تصرف دوستان ایشان بود فرستاده بودند و دوستان بر حسب مقتضای وقت کاغذ ها را زیر پر و بال کبوتر ها بسته و کبوتران بیدار صاحبان قدیم و بچه های خون بجانب شهر در پرواز آمده مراجعت میکردند - اهالی شهر بواسطه ورود این مسرمان هواپیما قاسه ماه دیگر ثابت قدم مانده شهر را تسلیم نکردند تا آخر یکی از کبوتران از پرواز خسته شده در خیمه فروان آمده از تیر یکی از سپاهیان دشمن که از این راز اطلاع نداشت کشته و راز بدین طور افشا شد - بعد از آن حادثه هر کبوتر که خواست بالایی اردو پرواز بکند با وجود اینکه از آن جنس نبود سپاهیان در کشتن آن مسابقت میبجستند - ثابت قدم و جوانمردی اهالی شهر قابل تحسین هر چه تمامتر بود زیرا که با وجود اینکه سه لشکر بزرگ ایشان تلف شده و غالباً پناه و مامن در شهر باقی نبود از معاهده و تسلیم سر باز زدند - و آخر الامر اگر چه از قحط و غلا به تنگ آمده بودند دل خون را نباخته خواستند از شهر بیرون بسته حمله کنند و مرگ با نام و ناموس را بر اینکه خون را بهرام دشمن سپرده مثل حیوانات مذبح بشوند ترجیح دادند *

۴۵۱ یکی از اسباب نارضایتی ایشان آفتی جدید بود که بغنة در پرگنهای ملک روی دان بدین معنی که روز قبل از

عید دریا بغایت بپوش آمده و در بعضی جاها طغیان کرده
 و در جا هایی دیگر اساس بندها را برکنده اغلب فرضه زیر
 آب ماند و شدت طغیان بطوری بود که امثال آن تا آن
 وقت دیده نشده و عمق آن بالنسبه بآنچه شصت سال قبل
 از این مایه خرابی هفتک و در قریه شده یک وجب زیاده
 بود - در این حادثه نه فقط مال بیقیاس بهدر رفت بلکه مردم
 نا محصور هلاک شدند و محض در میسوطه بلوک فریباند
 هزار نفر غرق شدند - و هم در وقت طغیان و هم در فرو نشستن
 دریا که در هر دو وقت علی السویه مایه ضرر بود سیل
 ایشانرا بدن چنانچه نعشهای ایشان و حیوانات و اسبب خانه
 و تختهای چهارات بالای آب در مزارع و کشتزارها بنظر
 می آمد - بر از بجز تمیز نیافت و بر حسب احوال مردم روی
 زمین نمونه طوفان نوح گشت - از اخباری که در دست
 دارم معلوم میشود که بسیار مردم که چون مرگ را متوجه
 خود می دیدند بالای کوه ها و درختها رفته بودند بامداد
 ما شوها که کلانتران بسپهت فراهم آوردن بقایای طغیانیان
 روانه میکردند جان خود را بسلامت بردند - از جمله چیزهایی
 که بر سر پشته یافتند گهواره بود که با کودک آب بدانجا برده
 بود و طفل پهلوی گربه در کمال آرامی در خواب و بی خبر

از خرابی آب بود *

۴۵۲ شما از معائب عدیده خود شکایت بهترین سفارشها است باینکه بالنسبه بشما محبت و اعتبار نمایم و طالب دوستی شما بشوم - و اگر حالاً میتوانستم کار خود را در دنیا از سر بگیرم رفیقی مثل شما را که حرص حقیقی بدانستن حقیقت دارید و بدین ریب و ریا در طلب آن بامن شریک باشید که هم میتوانستم از شما بی غایه بشنوم و هم بشما بی دغدغه بگویم سعادت کبریا میدانستم - ای دوست مهربان یقین میتوان کرد که دوست داشتن حقیقت فی حدّ ذاته یکی از معظّمات اسباب سعادت انسانی در این عالم کون و فساد و مزوره جمیع دیگر مکارم اخلاق - و اگر خیال من برخلاف واقع نباشد زیاده بر آنچه شما دارید در هیچ کس دیگر نیافته ام - پس دیگر باقی چیست تا شما مثل بهترین مردم و دوستی که هر کس بدوستی او فخر کند بشوید *

۴۵۳ پیری و امتداد ایّام زندگی این مرد بزرگ و منصب رفیع که علی الاستحقاق داشت و فصاحت ممتاز و جلال خصال و خدمات جزیه او ووقعی بزرگ که در خواطر مردم بود و بیش از همه عزّ او که مانند مرگ مایه احترام و قدسیت مردی بزرگ میشود مانع است از اینکه ظلم ملامت

بر افعال او جاری شود از تملق وی اندیشه دارم اما بلاشک
 بلامت او مائل نیستم و تحقیر او از روی بغض و کینه کار
 کسانی است که او را با تملق فریفتند - بالجمله اگرچه جسارت
 تو بیخ و تفسیر نمیکنم لیکن شاید در افسوس کردن ما ذوق
 باشم - در آن وقت بمن چنین مینمود که قواعد کلیه وی
 ثبات ملک داری زیاده از آنچه لازمه همت مرد عاقل
 است در خاطر وی رسوخ داشت - این سخن را چنانچه
 لازمه مؤرخ است بی تکلف و بامید اینکه مایه رنجش خاطر
 کسی نباشد میرانم - بعضی از قواعد مزبوره که غالباً از سوء ظن
 او در حق بنی نوع صادر شد و بلاشک زیاده از آنچه
 باید حکم بر عموم داشت او را بر آن وا داشت که باجاری
 تدابیری برداشت که نیکنامی او بغایت منافی و از آن
 جهت از جمله جهات دیگر مایه خرابی ملک بود و
 چنین میندازم که علاج آنها ابداً صورت پذیر نشواید *

۴۵۴ در مائه دوم بعد از میلاد حضرت عیسی علیه السلام
 مملکت روم شامل نیکوترین اراضی عالم و مهدترین بنی
 آدم بود - قدم شهرت و جلالت با تربیت حافظان حدود آن
 ممالک وسیعه علی التدریج قوانین و اخلاق با رسوخی ملانم
 اما مستحکم مایه رابطه اجتماع اضلاع شده بود - سکنه آرام

جوي آن بلاد از فوائد دولت و تنعم بهره ور و از اهمال حقيقي آن بنبخر بودند حكومتي مقرون با آزادي و با احترام مناسب بر پا بود - علي الظاهر اهل مشورت خانه روم اقتدار مطلق ميداشتند و امور ملكداري را به قیامه تفويض مي نمودند - تا مدت مساعد پيش از هشتاد سال نروا و تربيت و هديرين و دو انتوين با لياقت و حسن اخلاق اداره امور مملكت مي نمودند - مقصود راقم اين حروف در دو فصل متوالي تعريف رفاه و معمر ي رياست ايشان است و بعدها از وقت انتقال ماركوس انتوينوس به شرح نتائج اتمه زوال و انقراض دولت مزبور خواهد پرداخت و آن انقلابي بود كه هرگز از خاطر محو نخواهد شد و هنوز اثر آن به ملل اُلقا سرايت ميكند - اغلب فتوحات رومي در اَلم دولت جمهوري حاصل شد و قیامه غالباً بحفظ ممالكی كه بواسطه تدابير اهل شورا و حدت مسابقت قنامل و همت مردانه رعایا مفتوح شد اكتفا كردند - از ابتدا تا هفت صد سال سلسله فتوحات متوالي بود اما ترك داعيه عالي عالم گيري و اجرائي اقتصاد در مصالح ملك نصيب اغستوس گشت و چون او هم بالطبع و هم بسبب وضع احوال خود مائل به صلح بود نه آسائي فهميد كه بجهت

دولت روم در اتفاقات حربیه بیشتر جایی خوف تا محل امل بود و در اجرایی جنگهای بعیده هر روز امر مشکلتر و نتیجه آن مشکوکر و تصرف ملک زیاده مقرون به خطر و خالی از فائده می گشت - چنین خیالات باصلاح بواسطه تجربه اغستوس زیاده وزن داشت و مایه یقین کلی او بر آن شد که با مصالح مشتمل بر احتیاط و جلالت می توانست هر مملّاتی که سلامت و شوکت دولت روم مقتضی آن باشد حتی از قویترین اقوام بی تربیت حاصل بکند - بنابر این بعضی اینکه خود را و سپاهیان را هدف تیر اهل پارتیا بسازد در استرداد اعلام و اسرائل که در وقت شکست قراسوس گرفته شدند از راه معاهده بقاعده بمراد فائز شد *

۵۵۴ از جمله انواع مختلفه سیاست مدن که در عالم رواج یافته است چنین می نمایم که سلطنت موروثی پیش از همه و بقاعده عرضه مصیحه است - آیا چه طور بدون تبسم غضب آمیز تقریر کنیم آنکه در وقت فوت پدر مملکات اهالی ملک مثل گلّه گو بتصرف پسر می افتد که نام او هنوز در میان مردم بلند آوازه نشده و خود او از وجود خود بیخبر است و اینکه بهادران ابطال و دانا ترین وزرا ترک حقوق صحیح ائتمار خود کرده و زانو زده و استدلال بر

وفاداری پدیدار نموده توجه بهمن شاه میجویند - استبعاد ندارد
اگرچنین مطالب آشکارا بقلم رنگین بشجو و طعنه نگاشته شود
اما بعد از تأمل بدین قانون درگویی که مایه حفظ قاعده
وراثت بدین ملاحظه اغراض مردم میشود اعتنا نمیخواهیم
کرد و برضای تمام تن در خواهیم داد بهر چاره که بسبب
آن قدرت خطرناک اختیار آقا که غالباً محض خیال است
از دست عوام گرفته شود - در مایه مزایا و کمزای جویا
میتوانیم بدین اشکال صور موشوم ایالت را نقش بندیم که
بنابر آن تاج و تخت با رضامندی کل و بی طرفداری جمیع
مردم در شخصی که بیش از همه برآزند آن باشد مسلم بشود -
اما تجربه بنیک این خیالات موشوم را برمیاندازد و منجر
به آن است که در اجتماعات بزرگ انتخاب سلطان هرگز
کل مائترین مردم یا جزء بزرگ اهالی ملک نمیتواند شد -
فقط طائفه که قوت رابطه اجتماع ایشان کفایت موافقت در آرا
و قدرت تحصیل آن در سائر اهالی ملک میکند لشکریان اند -
اما چون ایشان بالطبع عادی هم بنکبر و هم بتصرع اند
بهیچوجه سزای کار صیانت امور شریعه و حتی کارهای عرفیه
ملک نیستند چنانچه احترام بر جلالت و جواهری میکند
و به بذل و سخاوت تحصیل مرامی ایشان صورت میبندد

اما اول این دو صفت مکرر در سینه صاحب سببیت کلی
مرکوز است و ثانی جز با خسارت دولت به عمل نمی آید
و حریفی جاه طلب و بیباک میتواند هر دورا آلت خلاف
صاحب ثبوت کند *

۴۵۶ اما اینهمه دلائل با دقت اندیشیده در باب قدمت
اصل اهالی المان ببطلان می انجامد بواسطه امری واحد
که برهان بر آن بطوری قطع است که جای شک در آن
نیست و مسئله را بوجهی قطع میکند که مجال رد آن صورت
نمی بندد و آن این است که در ایام تاستوس اهل المان
ربطی به نوشتن و خواندن نداشتند و این بیش از همه علامت
تفاوت است مابین مردم تربیت شده و طائفه وحشی که
قوت عقل و شعور و تأمل ندارند - بدون چنین اعداد
مکتب حافظه انسانی خیالاتی را که در حفاظت آن سپرده
شده است بزودی یا گم یا خراب میکند و کرائم قوای
فلسانی چون از نمونه و اسباب عبرت خالی میمانند بتدریج
از قوت خود بیخبر میگردند - عقل و درایت به ضعف
و نعاس هبوط میکند و خیالات مبهوت و بی ترتیب میشوند -
تا اینکه بکلی بغور این مسئله صحیح و مهم برسیم باید کوشش
کنیم تا در این ایام ترقی در ادبیات فرق بی نهایت مابین

فأصل و بزرگان را تصور نمائیم - عالم با خواندن و تفکر بر تجربه
خود می افزاید که گویا در قرون دیر باز و انتظار بعیده ایام
بسر برده بر خلاف کشاورز جاهل که او در یک جایی رخت
اقامت انداخته و فقط تا چند سال مختصر زندگی کرده غالباً
اندکی بیش از رفیق زحمت خود یعنی کار قوای نفسانی را
بکار می برد - همان قرق ملین و شاید هم بیشتر تا در میان
افراد است و با صدق تمام میتوانیم گفت که بدین نوعی
از نوشتن نتوانسته اند تاریخ معتبری از خود بدارند یا در
علوم نظریه چنانکه باید ترقی کرده یا از نور صنایع مفیده
نفسیه معاش بهره وافی برده باشند *

۴۵۷ مردم بالنسبه به طبیعت سلطانی که مستقر حکومت را
بجای دیگر نقل کرد و در سیاست امور شرعی و عرفیه
ملک چندین تغیرات احداث نمود بغایت مختلف الآرا
بوده اند - عیسویان با اصرار شکر آمیز همه صفات غازی و حتی
ولی را برهانند دین خود نسبت داده و از طرف دیگر طائفه
مغلوبان قسطنطین را با مکروهترین ظلمه که معائب و ضعف
عقل ایشان مایه تنگ نحت و تاج شده مقابله نموده اند
و تا بعدی مخصوص همان اخلاف آرا در امقاب راج یافته
چنانچه حتی در این ایام اخلاق قسطنطین یا سزار هجریا

لائق مدح دانسته میشوند - شاید اگر از روی انصاف بجمع معائنی که اصدقای دستان او مقرّ بدان اند و خصال حمیده که دشمنان شدید العداوة او اعتراف بدان مینمایند پردازیم میتوان امید داشت که نقش طبیعت آن مرد غریب را بطوری به بندیم که بدون عیب و شرم ثبت دفتر معتبر تواریخ ملل بشود - اما بزودی معلوم میشود که اگر درآمزش چندین رنگهای مختلفه و با هم موافق ساختن اینهمه صفات ناملائم سعی برون صورت دیو بیشتر تا انسان پیدا خواهد شد مگر اینکه ایام سلطنت قسطنطین را با دقت تمام از یکدیگر فرق کرده هر یک را علیحده در تحت نظر بیاوریم *

۴۵۸ ظاهر قسطنطین مانند بلطن او به نفائس عطایای طبیعت آراسته بود - قد و قلمتی کشیده و چهره ملوکانه و حرکات و سکنت لطیف داشت - در هر مشق و ورزش مردانه اظهار قوت و چابکی خود را مینمود و از اوایل ایام جوانی تا اواخر پیری عادت اخلاق عصمت و پرهیز را معمول داشته بفظ صحت مزاج میپرداخت - از محادثت و موانست لذت بسیار می برد و اگرچه گاه گاه زیاده از آنچه رفعت منزلت او مقتضی آن بود میل به مطایبه و هزل مینمود اما تواضع و لطافت آداب او مایه جلب قلب هر کس که در

صحبت او بود میشد و با وجود اینکه مردم بر صدق درستی او موهظن کرده اند اما در بعضی اوقات چنین معلوم شد که محبت صلیبی و پایداری از طبیعت او امتیاع نداشت - اگرچه تربیتی در علوم نشده بود اما با وجود این میتوانست چنانکه باید قدر علم و حکمت را بداند و صنائع و علوم بواسطه کرم و استمالت از قدری رواج و شروع یافت - در اداره امور زحمت بقباس بکار می برد و قوای نفسانیه را در خواندن و نوشتن و تفکر و بار دهن با بلچیان و رسیدن بغریاد رعایا غالباً مشغول میداشت *

۴۵۹ حتی کسانی که بر مناسبت تدابیر او اعتراض میکردند لابد شده اعتراف مینمودند باینکه در بنای مشکلاتین مطالب همت عالی و در اجرای آن نیز تحمل میداشت بدین آنکه عقائد مخصوصه تربیت یا غوغای عوام مانع قصد او بشود - در جنگ عساکر را با حصن فن سپاهگری کشیده و تهور ذاتی و القای مردانگی در قلب سپاهیان میکرد چنانچه فتوحات نمایانی که بر اعدای خلیجه و داخله دولت جمهوری یافت بیشتر بقبلیت تا بنیک بخت او حمل باید کرد - نام و شهرت را پنداش و شاید سبب زحمات خود میداشت اگر بر مخاطره رنج او و طبیعت حریفان و آگاهی اواز تفوق

استعداد خود و امید اینکه اگر کار او از پیش برون بتواند دوباره مملکت بر هم خورده را نظم و آرامی بدهد ملاحظه شود آن داعیه بی حد ریاست را که چنین مینماید از وقت خروج وی بر معارج تخت در شهر یورک همه همت را بر آن مقصور داشته بود شاید بتوان عذر گفت - بالجمله در نزاعهای خانگی که ما بین او و ماکسنتوس و لیسنبوس واقع شد رعایا را که معائب آشکار این چهاره را با عدل و کار دانی که از کلیه امور ایالت او ظاهر بود موازنه می نمودند رو بنمود کرد *

۴۶۰ اهالی یونان بعد از آنکه ملک ایشان بدرجه یکی از اضلاع روم هبوط کرده بود فتوحات دولت روم را نه باستحقاق بنیک بختی آن حمل میکردند و با تملق حسن آمیز می گفتند که آن عنقایی بی ثبات یعنی روزگار بوقلمون که در اشاعت و استرداد عطایای خود این همه قلت تمیز بکار می برد از پرواز در گذشته و از آسمان فرود آمده کنار رود تیبر را مستقر علی الدوام سریر خود ساخته است - اما یکی از اهالی یونان موصوف بفرست وافر که تواریخ نامدار ایام خود را بسکمت و عقل تصنیف کرده است اهالی ملک خود را از اینگونه اسباب متوهمه و باطله تسلی محروم ساخته ایشانرا بر حقیقت قوت بنیان عظمت دولت روم مطلع گردانید - حسن وفای

اهالی روم بالنسبه بیکدیگر و بدولت خود بواسطه عادات
 تربیت و عقاید دینی مؤکد شد - ناموس و صلاحیت نفس
 اهل قوانین دولت جمهوری بود و مردم جاه طلب اهتمام
 می‌ورزیدند تا برآزند؛ شراکت در رسومات معتنابه که لاحقاً
 فتح بود بشوند و هر وقتیکه جوانان تماثل آبا و اجداد خود را
 در خانه می‌دیدند نگره مسابقت در سینه‌های ایشان التهاب
 می‌یافت - منازعات مقررین باقتصاد مابین اقامی و ادانی
 سبب تفرعات کثی در سیاست امور ملک شده و آزادی
 مجالس عامه و فراست و اقتدار اهل گنوش خانه و اختیار
 پادشاهانه قضات و کلانتران در اجرای امور در دولت مؤبور
 امتزاج یافت *

۱۴۶۱ در وقتیکه تنصل علم دولت را بر انراخت هر یکی
 از اهالی شهر هوگند یک کرده ملتزم آن شد که خود را
 وقف کار ملت کرده بادی خدمت ده ساله در کار لشکری
 از عهد این فرض مقدس بر آید - این قاعده معقول مایه
 آن شد که نسلهایی تازه از احرار و سپاهیان علمی التوالی جزء
 لشکر شدند و اهالی جنگجو ممالک معموره اتالیا که بعد از
 مقاومت مردانه بجلادت اهالی روم اقرار نموده با ایشان معاهده
 بسته بودند بر عدل لشکر می‌انزودند - مصنف دانا که سپه‌ی

جدید را باعمال خیر ترغیب مینمود و شاهد برای العین
 بحریب گارتج بون ترتیب عساکر و وضع دخول سپاهیان
 و اسلحه و مشق و تربیت و حرکات اردوها و آن صف عسکری را
 که در قوت و سرعت بر لشکر فیلقوس و اسکندر سبقت
 میگرفت علی التّصیل تعریف کرده است - از این قوانین
 سلم و حرب مصنف مزبور همت و فیروزی قومی را که از خوف
 بیخبر آرام بر خود روا نداشتند استخراج کرده است - اهالی
 روم بداعیه و حرص فتوحات را که شاید بواسطه اتفاق سائر
 ملل بر موقع به بطلان میکشید صورت دادند و احتیاط و ثبات
 ایشان در تدبیرات ملکیه نقض علی الدّوام انصاف و راستی را
 بر قرار می داشت - عساکر دولت جمهوری گاه گاه در معرکه
 شکست اما در نتایج کلیّه حرب همیشه ظفر یانته بی در پی
 تا برودهای فرات و دانونب و رین و دریای محیط بر آمدند -
 تمایل زر و نقره و ارزیز که عبارت از آن ملل و سلاطین
 مختلفه بود هر یک بنوبت در زیر پای آهنین دولت
 روم شکسته شد *

۴۶۲ بعد از آنکه راقم این حروف تاریخ سلسله بی قواء
 قیصره امپراطوریه و جرمانیا تا متجاوز از شش صد سال رسانید
 است حالا در عهد هراکلیوس متوجّه و قلع میشود که د

حدود شرقیّه مملکت یونانی روی داد - در وقتیکه ملک
 بسبب جنگ ایرانی نصف کُلی پذیرفته و ملت نیز بجهت
 مذاکشات طائفه نسطوریّه و کسانیکه ادعای آن میکردند که
 عسکری جوهر بسط داشت در حالت اختلال و اغتشاش
 افتاده بود اعراب گویا در یک دست شمشیر و در
 دست دیگر قرآن گرفته بنیاد تخت خود را بر خرابی
 مذهب عیسوی و انصراف دولت روم قدیم نهادند - ذهن
 و تکان پیغمبر عرب و عادات ملت روی و خاصیت دین
 ارمایه انحطاط و تنزل ممالک شرقیه گشت و با چشم استقضا
 یکی از اعظم تغیراتی را که بواسطه آن اثری جدید و
 طلی الدّولم در ملل آفاق پیدا شده است ملاحظه می نمائیم -
 جزیره عربستان که مابین ایران و شام و مصر و بلاد
 حبشیه واقع است میتوان گفت شکلی قریب مثلث با
 وسعتی تمام لیکن بدون نظام دارن - اگر خطی از نقطه شمالی
 بیلیم یا رود فرات کشیده شود در باب المندب و ملک
 یمن بمسافت یکهزار و پانصد مایل منتهی میشود - عرض
 متوسط آن از مشرق تا مغرب از بصره تا سویس یعنی از
 خلیج فارس تا دریای قلزم نصف طول مذکور است - جوانب
 این مثلث بتدریج وسعت می یابد و قاعده جنوبی آن

بمسافت يك هزار ميل مقابل دريايي هند واقع است -
 فصحت تمام ملك چهار برابر ممالك فرانسه يا جرمانيا است
 اما اغلب آنرا سنگ لاج يا ريك گفته اند و حقيقت
 چنين است *

۴۶۳ حتيّ برايي و قفار تركستان از دست طبيعت بزينت
 اشجار بلند و نباتات فراوان آراسته است و مسافر بمجرّد ديدن
 حضرت و نصرت اطراف خود را نوعي محروم از انس و
 تسليّ نمي شمارد - اما در باديّه بيّ آب و علف عربستان كه
 جبال خشك و قلل آن مثل تيغه تيغ است از سطحه
 بيّ انتهائي رمل صعود ميكنند و رزي زمين بدزن سايه عرضه
 شعاع تابنده آفتاب منطقه متحرّقه است - علاوه بعوض نسيم
 جان بخش از بان سموم خصوصاً در رقيقه از جانب جنوب
 و مشرق مي رزد بخاري غير سالم حتيّ آنكه خوف جان در
 آن است باطراف سرايت ميكنند - پشتهاي رمل را كه
 بنوبت مجتمع و منتشر ميشود شبیه بامواج دريا داده اند و
 اتفاق افتاده است كه كاروانها و عساكر بالتمام زير آن مدفون
 و منهدم گشته - تحصيل فوائد عامه آب ميّل رغبت و نزاع
 است و نقصان هيزم بجائے ميرسيد كه لجهت حفظ و انتشار آتش
 قدري علم ميخواهد - عربستان رود هاي قابل عبور و مرور

سفائن که مایه خصب و فراوانی و حاصل زمین را باطراف
بیرند ندارد و زمین خشکیده آن سیلابهاییکه از کوهها می آید
جذب میکند - نباتات معدود قوی مثل تمر و مغیلان که
بیخ آن در شلف کوه فرو می روند از شبنم پرورش می یابند -
قدردی قلیل آب باران در غدیرها و آبگیرها جمع میشود - چاهها
و چشمها گویا خزائن مخفیة صحرا است و زواری عطشان مکه
بعد از طی چند منزل حلاّ از خوردن آبی که بر کبریت
یا نمک میگذرد متنفر میشوند *

۴۹۴ غالباً همین است تعریف حقیقی آب و هوای
عربستان - می توان گفت که کشیدن زحمات بر قیمت
عیشهایی مخصوص و جزئی می افزاید و بنابر این اشجار
سایه دار و چراگاه سبز و نهر آب زلال کفایت است که جمعی
از اعراب مقیم در نزعت گاهی که در آنجا آذوقه و علوفه
بجهت خود و گله های ایشان میسر میشود و هم مهدّ بزحمت
ایشان در پرورش رز و خرما است سکونت بدانند - قفار مرتفعه
که بساحل دریایی هند اتصال دارد به فراوانی آب و اشجار
امتیاز می یابد - هوای آنجا هم زیاده معتدل و میوهایی
شمرین و حیوانات و نسل انسانی زیاده میشود - خصب زمین
دشمنین را بزحمت تحریر می نماید و ثمره بخوبی می نشود

و نفائس قهوه و لبان مایه اجتماع سوداگران ربع مسکون در
 قرون مختلفه شده است - اگر با سائر زمین عربستان مقابله
 کنیم این گوشه زمین را فی الحقیقه خوش میتوان گفت
 و بواسطه همین مقابله مضامین مبالغه آمیز مصنفان در
 تعریف آن گفته و بجهت بعد مصانیت تصدیق شده است -
 بر آن بهشت ارضی نفائس فوائد و عجائب صنایع طبیعت
 ریخته شد و مردم بركات متضاده تجمل و عصمت را باغالی.
 این ملک نسبت داده اند - زمین مملو از زر و جواهر بود
 و از بر و برز و زائج عطریه می وزید - اهالی یونان و روم
 عربستان را بسه قسمت کرده و هر قسمت را نامی نهاده بودند
 باین معنی که قحطی را ارض الرمل و قحطی را ارض الصحرا
 و قسم دیگر را ارض السعاده می نامیدند - اعراب خود
 از این تقسیم اطلاعی ندارند و مایه تعجب است که در ملکی
 که مکنه و زبان آن هرگز تغییری نیافته است نشانی از جغرافیه
 قدیم در آن نیست - پرگنهایی بحریه بحرین و عمان
 میانی ملک ایران است و ملک یمن بسرحه یا اتلا بجایی
 ارض السعاده است - اراضی وسط نجد نام دار و خطه حجاز در
 طول کذا در یابی قلم بواسطه مولد شدن نبی امتیاز یافته است *

۴۶۵ آبادی هر ملک منوط بر مقدار اسباب معاش است

و جای تعجب نیست اگر رعایای زحمت کش یک خطّه زر
 خیزی و قابل زراعتی از سکنه این مملکت وسیع جمعیتی
 زیاده داشته باشند - در سواحل دریای هند و خلیج فارس
 و حتی دریای قزّم ماسی خواران هنوز در طلب غذای
 کمباب خود می پویندند - در این حالت ذلت و صعوبت که
 لائق اسم تمدّن نیست انسان کالانعام بدون صنایع و قوای
 و تقریباً عاری از عقل و زبان غالباً از حیوانات فرق ندارد -
 حتی اینکه احتمال دارد که قرون عدیده در کسوت نسیان
 پنهان بشوند و هنوز حوائج و اشغالی که مایه سکونت آن
 وحشیان بیچاره در ساحل تنگ دریا است ایشانرا از تولید
 نوع مانع آید - امّا در اراذل ایّام قدیم اغلب اعراب
 از این حالت وهن و هوان خلاص یافته بودند و چون مدد
 معاش نوم صیادی در بادیه بی آب و علف میسر نمی شد
 طوطی نکشید که بکارهایی بدون خطر و با فراغت شبانی
 اشتغال می یافتند - اقوام بیابان گرد غالباً در همان عادات
 باقی اند و اطوار عشائر بدوی این ایّام بمشرب آبا و اجداد
 ایشان که در عهد موسی یا محمد در امثال این خیم نزول
 میکردند و بهمان اظہار و مراتع گله رومّه می راندند مشابهت
 کثی دارد - بالجمله بسبب ثلبه بر حیوانات بارکش زحمت

انسان کم و مال او زیاد میشود و شبان عربی دوست وفادار و غلام زحمت کش اسب را بکلی منقاد و مطیع خود ساخته است - کسانی که بعلم اجناس حیوانات معرفت دارند بر آن اند که عربستان مولد حقیقی و اصلی اسب است و آب و هوای آن نه بجهت جثّه لیکن بجهت همت و دواپیش از همه سالم است *

۴۶۶ هنرنسل اسپان افریقّه و اسپانیا و انگلند از نسب تازی صدر می یابند - ایلات بدوی با اهتمامی مقرون بتعصب ناموری سبق ایشانرا بخاطر آورده از ذریّه ایشان صحبت میدارند - نریان بقیمت گران به فروش می رود اما قادر اتّفاق می افتد که مادیان را از دست میدهند و تولّد کرّه اصلی سبب تهنّت و بشاشت مابین قبائل دانسته شد - اسپان مذکور را درخیم و مابین اطفال عربی با انس و نوازشی که ایشانرا عادی بملازمت و الفت میکند ریاضت میدهند - اسپان عادت به قدم و چهار نعل رفتن دارند و چون سواران مهمیز و قمچی نمیزنند حواس ایشان سست نمیشود - قوت ایشان بجهت ایام کُر و فرّ مستعدّ است لیکن بمجرّد اینکه سوار دست یا رکاب نهد مثل باد تند میروند و اگر رکاب ایشان در اثنای این تیزروی بیفتد فی الفور تا وقتی که دوباره

سوار شود مکث میکنند - در رمل عربستان و افریقه شتر
عطیه نفیس و خدا داد است - این جانور قوی و صبور میتواند
بدون آب و علف دوسه روزه منزل طی کند و در انبانی
بزرگ که معدی پنجم آن جانور موسوم به داغهای بندگی
است گویا حوض آب میگیرد - ذات اقوی جثه آن
میتواند هزار من بار بکشد و جمازه که جسم سبکتر و چالاکتر
دارد در دریدن از تیزترین اسبان سبق میگیرد *

۴۹۷ حباً و میناً قریب هر عضو شتر بکار میخورد شیرش هم
فراوان و مقوی و گوشت بچه تلزه آن مثل گوشت مچل
است - از تلرزه آن نمکی نفیس بیرون میکشند و سرگین آن
نقصان هبزم را تلفی میکنند - با پشم آن که سالیانه می ریزد
و دوباره بر می آید رختها و اسباب و خیم بدوی را میبافند -
امراب در موسم باران از نباتات کمیاب و غیر کافی بادیه
مدد معاش میگیرند و در ایام حرارت قابستان و تنگی
زمستان مخیم را بکناره دریا یا کوه های یمن یا اطراف رود
فرات نقل میکنند و مکرر اندن توجه بکناره آب نیل و دهات
شام و فلسطین که بجهت سکنه آنجا خالی از خطر نبود بزرگ
گرفته اند - زندگی بدوی پر از مخاطره و صعوبت است و
اگرچه احیاناً می تواند بغارت یا معاوضه ثمره اداره و زحمت را

مستخلص بسازد اما هر شخصي در فرنگستان از تجمل حقيقي
 بيشتر بهره ور است تا بزرگترين امرياي عرب که صاحب
 ده هزار سوار است - با اينهمه ما بين ايلات هياطله و قبائل
 عرب اختلافي کلي ميتوان تعيين کرد بعلى اينکه بسياري از
 اعراب در قصبه ها جمع شده و در تکليف سوداگري و زراعت
 مشغول بودند - هنوز تا بحدّي مخصوص بنسل گرفتن مواشي
 مي پرداختند و با اخوان بدوي معاشرت جاري ميداشتند
 و ايشان نيز از اين مرادوت فائده مند و از تدارک ما بحتاج
 معاش و ووفوي چند از صنايع و فنون طرفي مي بستند -
 قديمترين و آباد ترين چهل و دو شهر که ابوالفدا ذکر آن
 نموده است در يمن واقع بودند - سلاطين حمير بنياد بروج صنعا
 و حوض عجيب مراب نهادند اما شهرت نبوت مدینه و مکه
 که قريب بحر احمر و بغضله دريست و هفتاد ميل از
 يکديگر واقع شده اند انوار جاهليّه آنها را در محاق
 نسيم انداخت *

۴۶۸ اهالي يونان ثاني اين امکنه مقدسه يعني مکه را
 ماکوربه مي ناميدند و حروف آخر اين لفظ اشاره به اعتبار
 و اعتناي آن است اگرچه في الحقيقه حتى در ايام آبادني
 کلي وسعت و آبادي آن از شهر مارسيل زياده نبود - ميتوان

گفت که مطلبی مخفی و شاید مقرون بتعصب با نیاثر بر
آن داشت تا این جای مکرره را اختیار کردند - خلّها را از
خك یا سنگ در محراقی که دو میل طول و یک میل عرض
دارد و سرکوه خشک محیط آن است ساختند - زمین آن
محرا صرف سنگ است و حتی آب چاه مقدّس زمزم تلخ
و شور است - مراتع از شهر دور است و انگور را از ریاض
طائفه که هفتاد میل مسافت دارد می آرند - قبیله قریش
که در مکه امارت کردند در قبائل عرب به شهرت و هیبت
امتیاز داشتند - اگرچه زمین چندان قابل زراعت نبود لیکن
وسع ملکی بجهت معاملات تجارت خوب بود - از راه بندر
بجده که فقط به مسافت چهل میل واقع است بآسانی تمام
مرادیت با حبشه جاری میداشتند و آن ملک مبعوی مأمّن
اول مریدان محمد گشت - محصولات و نفایس افریقیه را
به غره یا قطیف که در بحرین است می بردند - و آن
شهری است که از قرار مذکور از نك بلورین که
فی یومنا هذا بنمک ترکی مشهور است و هزیمتین کلدانین
ساخته اند و از آنجا با درّ از خلیج فارس در کاک بار کرده تا
مصبّ رود فرات روانه میکردند - مکه بسمت یسار از شام و
یسمت یمن از یمن تقریباً یک مسافت یعنی یکماه راه

واقع است و یمن در تبستان و شام در زمستان مرجع کاروان
 آن ملک بود و در وقت سبب نجات سفائن
 هندوستان از مضائق و مشاق عبور و مرور بحر احمر میشد - در
 اسواق صنعا و مراب و بنا در عمان و عدن شترهای قریش
 بار نفیس ادویه معطره میکشیدند و اسباب غله و مصنوعات
 در بازارهای بصره و دمشق خریده میشد - و این معاوضه سودمند
 مایه انتشار دولت و فراوانی در شهر مکه شد و بزرگترین
 اعیان ملک اظهار شوق چه در طلب جنگ و چه در پیشه
 تجارت می نمودند *

۴۶۹ مؤرخان عرب و نیز مکرران سائر بلاد عجم در باب
 اینکه اعراب هرگز تابع حکومت خارج نبوده اند زبان ثنا
 کشاده و در صنائع مباحثه این واقعه غریب را در لباس اخبار الهیه
 و معجزه در باره اولاد و احفان اسمعیل آراسته اند - اما بسبب
 استثنای چند که بطلان و دفع آن ممتنع می نماید دلایل
 مزبوره بی محل و بیفائده میشوند - حبشیان و ایرانیان و سلاطین
 مصر و ترکان علی التواتر یمن را مستخر نموده و امکان مقدس
 مکه و مدینه مکرر رقبه بربقه ظلمه هیاطله داده اند و خون
 صحرائیکه احتمال دارن اسمعیل و اولاد او برغم اخوان خیمه
 زده باشند در حیطه خطه عربستان رومی بوده - لیکن این

مستثنیات در اوقات و امکنة مخصوصة اتفاق افتاده است
 و عموم ملت سر بخط اطاعت بزرگترین سلاطین نهاده اند
 و قوت بازيي سبوسترس و خسرو و پيبي و تربچن هرگز
 کفایت فتح مرستان را نکرده است - شاید که سلطان حال روم نام
 اقتدار بر آن ملک دارد اما با همه سطوت و تکبر مجبور است
 بورخواست معاهده با ملتي که بر انگيختن ایشان خالي
 از خطر نیست و حمله بردن فائده نمی بخشد - در ازمنه
 قدیم خیلی قبل از عهد محمد جلالت بی باکانه ایشان
 چه در مخالفت دشمن و چه در میثات ملک خود اثری
 تمام بقبال اطراف کرده بود - ثبات و جلالت سپاهیان گویا
 خود بخود در میان عادات و زحمات کار شبانی پیدا میشود *
 ۴۷۰. رعایت گوسفندها و شترها حواله بنساء قبیله میدهند
 اما جوانان جنگ جو در تحت علم امیر در مضممار قبر اندازی
 و نیزه و شمشیر بازي متصل بر پشت زین مشغول اند - امتداد
 استقلال ایشان بیش از همه کفالت استقرار ایشان کند و سبب
 تعریض انسال متوالی به اظهار شرافت نسب و حفاظت
 بالتمام میراث خون میشود - نزاعهای خانگی خون را در وقت
 وزر دشمن بتعویق می اندازند چنانچه در جنگ آخر
 با ترکمن هشتاد هزار نفر از انواع متفقۀ ایشان بر زرآر مکه تاخت

آورده آنرا بغارت بردند - در وقت نهفت جنگ امید فتح در پیش و یقین مغرور عقب است - آسپان و شتران ایشان که در عرض هشت یا ده روز طی چهار صد یا پانصد میل میکنند از چشم فاتح پنهان میشوند و بعثت در طلب آب مخفی صحرا میپویند - عساکر منصوره او در تعاقب غنیمی ناپیدا که بر مساعی باطله آن می‌خندد و در قلب بیابانی سوزنده استراحت میکند خسته عطش و گرسنگی و زحمت میشوند - اسلحه و بیابانهایی بدو می‌دهد فقط مایه حفظ آزادی و خود سری ایشان است بلکه سدّی است بجهت بلاد یمن که اهالی آن ملک از مواضع حرب دور و بسبب خصب زمین و اعتدال هوا تن آسان گشته اند - عساکر آغوستوس در بیماری و خستگی بتدریج تلف شدند و فقط ملل بحریّه بتسخیر یمن پرداخته اند - در وقتیکه محمد علم مقدّس خود را بر افتراخت یمن یکی از اعمال و مضافات مملکت ایرانی بود اما هفت شاهزاده از قبیله حمیر در کوهستان املات میکردند و حاکمی که از جانب خسرو بود از عهده حبّ وطن بعید و از هوا خواهی آقایی بدبخت خود بیرون نیامد - مؤرخان عهد جستبدان حال اعراب مستقلّ را که شیرازه اتّفاق ایشان در مناقشه طویل مابین ملل شرقیه بسبب اغراض و میل یکی از جانبین

از هم گسیخته بود تعریف کرده اند : قبيله غسان اجازت خيمه زن در قفار شام يافت و اذن بنياد نهادن شهري بمسالت چهل ميل در جنوب خواجه هاي بابل به شاهزادگان حيره رسيد - خدمت لشكري را با سرعت و جلالت بجا مي آوردند اما دوستي ايشان بواطمه جلب منفعت بود و بر درستي و دشمني ايشان امثلي نبود و تحريك دادن اين وحشيان بپايان گرد آسانتر بود تا ملائم ساختن و در مراديت روز مره حرب زوال ابهت روم و ايران در يافته باستخفاف معاينه ميکردند - اهالي يونان و روم جميع قبائل عرب را سران مي ناميدند و اين اسمي است كه هر عيسوي با رعب و نفرت اطلاق آنرا مي نمود *

۴۷۱ كسانيكه زير بار تطاول خانگي اند بعبث فخر از استقرار ملي ميكنند - عرب شخصاً آزاد است و تا بحددي مخصوص از فوائد تمدن بدون آنكه از عوائد مخصوصه بشود سربني محروم بشود بهره ور است - در هر قبيله مقتضيات منصب يا امتنان يا نيك بختي يك دودمان را سر كرده اكثري خود ساخته و مناصب شيعي و امارت هميشه براهالي اين خاندان مدام اما اعتنائى بنوبت ولايت عهد با سياست نمي كنند ليكن اعزّه اقربا كه در اهلّيت و كبر سن اشتهار

دارند بواسطهٔ نصائح خویش بغیصلهٔ مناقشات که امری آسان
 اما مهم است و بسبب اظهار جلالت بمراداری طائفه منصوب
 شده اند حتی اینکه زنی با فراست و همت برآزند امارت
 اهالی ملک زنوبیا دانسته شده است - از اتفاق علی العجالة
 قبيله چند لشکری پیدا میشود و از اتحادی دائمی ملتی بهم
 میروند و شاید علم امیرالامرا که در پیش لسکر ایشان افراخته
 است در خیال اجانب لائق تعظیم پادشاهی شود - اما اگر
 امرای عرب از حد اقتدار تجاوز نمایند اعراب که بملاطفت
 و گویا سیاست ابوی الفت گرفته اند بزودی اعلام ایشانرا
 رها میکنند - همت اخراج دارند کمی مزاحم آمد و رفت
 ایشان نیست راه بیابان بایشان باز است و رابطهٔ اتفاق قبائل
 و خانوادها اختیاری است - سکنهٔ تن آسان یمین متحمل شوکت
 و دبدبهٔ سلطنت بودند اما اگر چنانچه مذکور شده است پادشاه
 ایشان نیارد بدون خوف جان از قصر بدر بیاید باین اعبایی
 حقیقی ملکداری به اعیان و حکام ملک مفوض شده باشد -
 شهرهای مکه و مدینه در قلب آسیا صورت یا بیشتر حقیقت
 جمهوری دارند *

۴۷۲ جد و اسلاف محمد نسلاً بعد نسل در تواریخ امور
 داخله و خارجه لقب امارت داشته اما مثل پر کلیس در

آتهنس و خاندان مدچی در فلورینس این امرت متفرع
 بر اعتقاد مردم بدرایت و امانت ایشان بود - انتقال احترام
 با تقسیم میراث مقارنت داشت و تخت و تاج از دست امام
 محمد زفته بر شعبه دیگر قبيله قریش مسام گشت - در اوقات
 مهمه مجلس عام میکردند و چون مردم را یا بزجر یا بنصیحت
 مجبور بانقیان باید کرد اطلاق و شهرت علم بیان در قدمای
 اعراب برهانی از همه قاطعتر است بر آزادی ملی - اما
 آزادی ساده ایشان تفاروت کلی داشت با دقائق مصنومه
 جمهوري روم و یونان که در آن هر شخص بالانفراد از حقوق
 جمیع مردم در تدبیر منزل و سیاست مدن بهره خاص داشت -
 در وضع ساده اعراب ملت آزاد است بعزت اینکه هر یک
 از ایشان انقیان بندگانه را بامرا عار می شمارد - دلش بر پادشاهت
 مبر و مردی و پرهیز قوی می گردد و حب استقلال بعادت
 خود داری ترغیب میدهد و بیم عار و فنگ او را از ذنات
 خوف درد و خطر و موت بری می سازد - وقار و هیبت از
 وضع او هویدا - حرف باهستگی و تمکین و ایجاز می زند و نادراً
 خنده می کند و فقط دست بر ریش که علامت معتنايه
 بلوغ است می گذارد و بتصور هیبت خود در پیش اکفا بدون
 سبکساری و پیش بزرگان بدون رعب سخن میراند - آزادی

سازندانی از فتوحات ایشان دوامی زیاده کرد و اوائل خلفا به رعایا اجازت میدادند که بی باک و تکلف حرف بزنند و خون بجهت نصیحت خلق بر منبر وعظ می گفتند و تا وقتی که دارالسلطنه را به رود دجله نقل نکرده بودند خلفای بنی عباس شوکت و دبدبه دربارهای ایران و قسطنطنیه را بر خون نگرفتند *

۴۷۳ در ضمن تتبع در امور ملل و خصال مردم اسباب موافقت و مخالفت ایشان و جهات عقد و حلّ رابطه اجتماع و موادّ تسکین و تغضیب ایشان به آسانی میتوان دریافت - منقطع شدن اعراب از سایر نوع انسان بسبب آن است که غریب و دشمن را به یک چشم می بینند و بواسطه فقر زمین فقر قاعده احداث شده است که تا غایت مستمرّ و جاری مانده - و آن این است که ادعای آن میکنند که در وقت تقسیم ربع مسکون بلاد زرخیز و خصیب بجهت شعب دیگر بنی آدم معین شد و نسل اسمعیل که گویا از بنی نوع بشر خارج شده اند حقّ آن دارند که بعد از یا بزجر آن حصّه میراث خود را که بخلاف انصاف از ایشان سته شده دوباره بچنگ آرند - بنابر قول بلنی علی السویه میل سرقت و تجارت دارند - از کاروانهایی که قطع ببابان

عربستان می کنند یا حق السلامه می گیرند یا مال ایشانرا بغارت می برند و جبران ایشان از ایام قدیم ایوب و سوسو سترس عرصه اخذ و جلب ایشان شدند - اگر بدری مسافری تنها را از دور بیند اسپ بر او می تازد و نعره شیدین میزند که رخت بینداز که عمه تو یعنی زن من ثیاب ندارد - اگر بلا تأمل قبول بکند سرخود بدر می برد لیکن اگر مساهله بوزن دشمن را به غیظ می آرد و باید جان خود را فدای آن خون بسازد که بجهت دفاع خون میخواهد بریزد - يك دزد با چند نفر اسم دزدی دارند اما چون جمعی کثیر علی حد اتفاق بر این کار اقدام کنند حکم جنگ مقرون بعدل و ناموس دارد و ناله طبیعت ملتی که بدین نوع با جمیع ناس می جنگیدند بواسطه فرصت قتل و غارت و انتقام که در ملک ایشان بدست می آمد التهاب زیاد یاست - در تنظیم امور بلاد فرنگستان اختیار صلح و جنگ در این ایام به عددی قبل و جاری داشتن آن بعدی از آن خیلی قلیلتر بحکم سلاطین مقتدر منحصر است - اما هر عرب می توانست بی سزایی نام خود را بخون اهل ملک خویش بلند آوازه بسازد - اتفاق ملت فقط مشتمل بود بر تمایل السنه و رسوم و عادات و در هر قبیله اقتدار مشایخ و بی اثر بود -

از روایات ایام جاهلیت ذکر هزار و هفت صد معرکه میکنند
 عداوت ایشان بواسطه شدت اختلافات خانگی از دید
 می پذیرفت و انشاء نظم و نثر در بیان نزاع های قدیم کفایت
 میکرد که در اخلاف و انمال قبائل مخالفت احداث کند -
 در تدبیر خانگی هر شخص و اقلاً هر خاندان حاکم و منتقم
 در مقدمه خود بود - بملاحظه غیرتی که دارند تحقیر پیش
 از زبان حقیقی مایه مناقشت و مناقضت اعراب میشود
 که مثل زهر قاتل اثر می کند - ناموس زنان و احترام
 نمک خوارگی در ایشان بنوعی است که فقط حرفی خلاف
 قاعده یا حرکتی از روی استخفاف سبب قتل شخصی است
 که بآن اقدام کرده و صبر بر عداوت در اعراب چنان است
 که ماه ها و سالها منتظر فرصت انتقام می مانند *

۴۷۴ دیه یا خون بهای مقتول گرفتن در مللی که تربیت
 یافته اند در هر عصر معمول و متداول بوده اما در عربستان
 حق باقر بای میّت است که آنرا قبول نکنند یا بدست
 خون انتقام بکشند - عداوت مقرون بناموس اعراب ابایی
 از خون قاتل میکند اما بی گناه را بعوض گناه کار کیفر
 کرده جرمه اذیتی که بایشان رسیده است بر یکی از معتبر
 ترین و محترمترین اشخاص قبیله حمل میکنند و اگر او از

دست ایشان بقتل نرسد همچنین ایشان بقبوت خون مرده
 فخاص میشوند و باین سیاق سود و سرمایه قرض خون جمع
 و خرج میشود و اشخاص هر دو قبيله بسوء ظن و کینه زندگي
 میکنند و بعضي اوقات اتّاع مي افتد که تا مدت پنجاه
 سال تفریح این محاسبه نمي شود - بالجمله قواعد همت
 و غیرت که مقتضي آن است که در سن و اسلحه مخالفان
 فرق زیاد نباشد مائۀ تسکین این شدّت سبعي شده است -
 در ایام جاهلیت اعراب تا دو و شاید تا چهار ماه عید سالیانه
 جنگ را حرام میدانستند و در این عرض مدت بادقت
 تمام در معادات خارجه و هم در نزاعهای داخله دست
 بشمیر نمی بردند و این صلح موقت بیشتر دلیلی است
 بر عادت جنگ و هرج و مرج امور ملک *

۴۷۵ بالجمله حرص نهب و انتقام بواسطۀ ترقی علوم و رواج
 تجارت تسکین یافت - ممالکي که اهالی آن در ازمندۀ سابقه
 در تربیت بر سائر ملل مبعثت داشتند بر اطراف این جزیره
 واقع است - تاجر درست بنی آدم است و از آن تخم علم
 و مروت که در شهرها و حتی در منازل بیابان کاشته شد
 بواسطۀ کاروانهای سالیانه بود - ذریۀ اعراب هرچه شود اقلاً زبان
 ایشان و زبانهای عبري و شامي و کلداني همان اصل دارند -

تفاوت کلام هر قبیله علامت استقلال آن شد لیکن جمیع ایشان قطع نظر از زبان خود به محاوره صاف و پاکیزه مکه اقرار کردند - در عربستان چنانچه در یونان تکمیل زبان پیش از تهذیب اخلاق شروع یافت و در وقتیکه ضبط لغات فقط موقوف بسفط مردم عامی و آمی بود بقدری وسعت داشت که هسل هشتاد و مار دوست و شیر پانصد و شمشیر هزار اسم داشت - بر آثار و تمائیل حمیر حروف غریب قدیم نقش است اما حروف کوفی که اصل ابجد حال است در حوالی کناره رود فرات اختراع شد و آن اختراع قازه از شخصی اجنبی که بعد از تولد محمد در مکه توطن کرد در آنجا درس گرفته شد - فصاحت غریزی اعراب بدر از علوم نحو و قافیه و بیان خالی بود اما حدت ذهن و خیال بلند و طبع قوی و نکته سنج داشتن و اشعار خوب ایشان با قوت تمام در خاطر مستمعین اثر میکرد *

۱۶۷۶ قبائل اطراف در حق ذهن و قان و استعداد هر شاعر جدید قبیله متفق الثنا می شدند و جشنی ترتیب داده جمعی از زنان طنبرور زنان مثل ایام زفاف و عروسی پیش پسر ها و شوهر ها از نیک بختی قبیله خود میخواندند باینکه بهادری بجهت اثبات حقوق ایشان بمیدان آمده و

نادی بجهت تخلید شهرت ایشان آراز بلند کرده - قبائل
 بعین یا مخالف در بازاری سالمانه که بواسطه تعصب قدمای
 مسلمانان منسوخ گشت اجتماع میکردند و شک نیست
 که این مجلس جمهوری مؤتبی بهتذیب اخلاق و تشبیه
 مبنای اتفاق ملت میشد - می روزنه فقط در خرید و فروخت
 غلات و شراب بلکه در مباحثات شرعیّه و بیانیه میگذاشت -
 شعرا با مسبقّت دوستانه در طلب نام و شهرت میکوشیدند
 و اشعار شخصی که از سائرین امتیاز داشت در دفاتر امرا
 و اعیان نهاده میشد و معلقات با حروف مذهب را در زمان
 مامی توان خواند - شعرای عرب مؤرخان و مذهببان اخلاق
 عصر بودند و اگرچه با تعصب اهالی ملک خود شرکت
 می ورزیدند هم منشاء و مکمل مکارم اخلاق ایشان بودند -
 امتزاج علی الدوام سخاوت و شجاعت مطلب خاص نظم
 ایشان بود و در شدت هجو قبیلّه محقر باتبع التقریع میگفتند
 مردان ایشانرا رسم دان و دوش و زنان ایشانرا طریقه انکار و محقّت
 معلوم نیست - همان صیانت که ابراهیم میکرد و مایه تحسین
 شاعر یونانی بود هنوز در خیم اعراب جاری است - بدویان
 سنگدل که رب انگن عابران بریه اند بدین تأمل و تفتیش
 حل اجنبی را که جرأت وثوق برویای ایشان کرده داخل

خیام ایشان میشود استقبال میکنند - باری بحسن سلوک و ادب پیش می آیند سراً و ضمراً حصّه مال میزبان بالسویه دارد و بعد از آنکه از رنج سفر آسوده شده او را با شکر و همت و شاید با عطایا مشایعت میکنند - در اشتیاقی حوائج برادر یا دوست با رقت زیاده دست میکشایند اما تا اینکه آثار جمیله مستحسن همه باشد باید که از حد احتیاط و تجربه تجاوز نکنند *

۴۷۷ مباحثه اتفاق افتاده بود که از سکنه مکه کدام در سخاوت از سائرین امتیاز داشت و بجهت تحقیق آن علی التّوالی بسته نفر که زیاده از سائرین مستحقّ چنین امتحانی دانسته شدند رجوع کردند - عبدالله ابن عباس که در شرف سفری بعید و پادش بنقد در رکب بود که در آن وقت آواز سائلی بگوش او رسید بدین معنی که ای ابن عمّ رسول الله من مسافر و فلک زده ام - فی الفور از شتر فروم آمد و آنرا با ستام ملوکانه و کیسه چهار هزار تومان بسائل بخشید و فقط از دادن شمشیر یا بجهت نفاست آن یا بسبب اینکه تسفه یکی از اقربای محترم او بود دریغ داشت - غلام قیس بسائل ثانی انهی کرد که آقای او در خواب است اما فی الفور گفت اینک کیسه هفت هزار دینار طلا که زیاده از آن در خانه نداریم

و گانذی که بخواندن آن شمارا شتر و غلامی خواهند داد -
 قیس بهجرت بیدار شدن کلرگذار و قادار را ثنا گفت
 و اعتاق کرد اما با نرمی ملامت هم نمود بر اینکه از بیدار
 نکردن او چون او را محدود کرده بود - ثالث این جوانمردان
 مسی به عربانه اعمی در وقت نماز به دوش دو غلامی که
 تکیه میکرد گفت هیهات خزانه من خالی است اما ایشانرا
 بدوش و اگر قبول نه کنی من ایشانرا نگاه نخواهم داشت
 این گفت و جوانان را از خون راند و عسازنان از طرف
 دیوار راه خویش گرفت - طبیعت حاتم طی نمونه کامل
 خمال حبیب عربی است - شجاع و صخی و شاعر فصیح
 و دزدی طرار بود در نیافت او چهل شر بریان میکردند
 و اگر بر قبیلۀ قاخته اسیر و غنیمت آورده بود بهجرت درخواست
 نیازمندانۀ دشمن اسرا و غنائم را مسترد میساخت - احرار
 ملک که از غایت خیلا و غرور بقوانین عدلیۀ ملکیۀ قن
 در نمیدادند بالطبع مائل برحم و جوانمردی بودند *

۴۷۸ مذهب اعراب مثل هنود مشتمل بود بر پرستش
 شمس و قمر و ثوابت و این نوع مذهب از قدیم الایام بوده
 و هم صورت ظاهری دارد زیرا که نجوم آسمانی دلائل قوی
 بر وجود صانع است - اعدان و ابعاد آنها در ابصار فلسفۀ

چنانچه در انظار عامه مسافت بی نهایت بحیال در می آرد و نقش
ابدیت بر این اجرام مصمت که چنین می نماید امکان
زوال و انقطاع ندارند منقش است و گردش بقاعده آنها را
بعقل یا بطبع حمل میتوان کرد و تأثیر حقیقی یا خیالی
آن ممد باعقادی باطل بر اینکه دنیا و سکنه آن مقصود
و مخصوص آنها است - در بابل بتحصیل علم نجوم اشتغال
میداشتند اما مدرسه اعراب آسمان صاف و زمین هموار بود -
ستارها در شبهای سفر راه نمایی ایشان بودند و بدوی از
دوی خواش و پرستش از اسما و درجات و منازل روزمره
آنها وقوفی داشت و به تجربه او رسیده بود که برج قمر را
به یست و هشت منزل تقسیم کند و شک باشد از ستارهائیکه
بیاران طبیب الآثار ببابان تقته را تازه میکرد - بالجمله حکومت
اجرام علوی منحصر بود بهر چه در بسط زمین بنظر در می آید
و خیال بر تناسخ ارواح و رجعت ابدان مقتضی حکمت
نظری بود و شتر را بر قبر صاحب او میگذارند تا اینکه
در قیامت بکار او بخورد و همت خواستن از ارواح میت
دلیلی بر آن است که به فهم و قدرت ارواح معتقد بودند *

۴۷۹ راقم این حرف از مذهب کور کورانه وحشیان و بتان
مخصوصه بهر قبیله و نجوم و زمین و هوا و جنس و القاب

و مفات و آنچه مترتب بر آنهاست پروائی و وقفی ندارد -
 هر قبيله و هر خانوار و هر مبارز بالانفراد رسومات مذهب و معبود
 خون را هم ایجان و هم تبدیل کرد اما در هر مصر ملت عرب
 بهذهب و زبان مکه اقرار کرده است - قدمت حقیقی کعبه را
 تا ايام قبل از عهد عيسوي ميتوان رساند و يکي از مؤرخان
 يوناني که نام ديودوروس دارد در ضمن تعريف ساحل دريای قلزم
 مسطور ساخته است که ما بين قبائل ثمود و صابئين معبدی مشهور
 واقع بود که جمیع اعراب آنرا بیش از همه مقدس میدانستند
 و اول کسی که پره ابريشمی یا قماش دیگر که در این روزها
 نسالیه از طرف سلطان روم فرستاده میشود پوشانید یکی از
 سلاطین حبر بود که هفت صد سال قبل از عهد محمد
 پادشاهی داشت - خبیثه یا غاری کفایت معبد مردم وحشی
 میکرد اما بعرض آن عمارتی از جنگ و گل ساخته اند و سلاطین
 شرقیه با اینهمه هنر و اقتداري که داشتند از سادگی شکل
 اصلي تجارز نه نموده اند - ایوانی وسیع محیط فضاي مربع کعبه
 است و آن مسجدی مربع است که بیست و هشت ذراع
 طول و بیست و سه ذراع عرض و بیست و هفت ذراع بلندی
 دارد - دري و دریچه نور آفتاب را راه میدهد و سه ستون
 حمل سقف دوتاه آنرا میکند - میزایی که در این روزها از زر

ساخته اند آب باران را فرو می ریزد و گنبدی بالای
چاه زمزم بنا کرده که آنرا از حادثه نجاست مصون دارد *

بعد از تکمیل کتاب قرار بر آن شد که ترجمه‌های ۴۸۰ تا ۵۰۶
درج نشود لهذا صفحه ۵۹۷ را بعد از صفحه ۵۹۴ باید خواند

۵۰۷ اگرچه درین وقت از قراری که معلوم میشود محلّ
اندیشه نیست که سلطان تیبو تا مدّتی متّصداً بمعاهدات با
یکی از حکومت‌های که در این اواخر عقد معاهده بستند میل
بنماید اما چون بی‌بیت حفظ نیکنامی دولت انگریز در ایفای
عهد و هم بی‌بیت مصالح کلیّه آن ملت لزوم کلی دارد که
اصولی که بنابر آن بر حسب یک مدّ و سی شرط معاهداتی
که در ابتدای جنگ منعقد شد امرای متّفقه میتوانند اقتضای
مظاہرت و معارفت از یکدیگر بکنند در دفع قصد شخصی
مخالف که آنفاً دشمن جمیع بود بطور واضح معلوم شود لهذا
لازم و مصلحت وقت میدانم اینکه شروط معاهده کفالت که
انعقاد آن بر ذمّه ایشان است بهر زودی که ممکن باشد
صریحاً مقرر بشود و بنابر آن می‌خواهم که شما ازل فرصت را
از دست نداده بطور واضح در این باب با وزیر صحبت

بدارید - از همه جهت میل بدان دارم که در هر مسئله که وزیر در پیش نهی بطور کمال درستانه فحص و بحث بکنم اما احتیاط بلیغ باین نمود که بهیچوجه فقره مجهول و متحمل الوجوه داخل عهدنامه جدید نشود و بهیچوجه مطالب از امل مقصود فقره که بر آن مبنی اند تجاوز نکنند *

۵۰۸ بیان مطالب خود را طلی التفصیل نخواهم کرد تا وقتی که خبر در باب خیالات و توقعات نظام الملک از جانب شما نرسد - اما مناسب است که شما از اصول کلیه که بنابر رای من بنیاد شروط عهد نامه بر آن باید گذاشت مطلع بگردید - و آن این است که امرای متفق بر ذمه خود گرفته اند اینکه هر يك از ایشان در حین انتهای جنگ هر ملكی را که در تحت تصرف خود داشته باشد از تاخت و تار تپو مصون بدارند - اما همیشه ملتفت بر آن باید بشویم که شرط مزبور فقط بیجهت دفع دشمن منعقد شد و بجز تپو بدوین اینکه سبب قوی و مقرون بانصاف در دست داشته باشد بر هیچيك از ایشان تاخت بیارند صورت نمیتواند گرفت - لهذا بطور واضح و صریحاً ثبت عهد نامه کفالت باید بشود که بر فرض اینکه منزهتی مابین تپو و یکی از امرای متفق روی نماید امرای دیگر حق توقع آن دارند که گاهی کیفیت و اسباب چنان اختلافات

بایشان انهي بشود تا اينکه رأي زده و مصلحت داده و از روي تدبيري موقت در فيصله منازع فيه بکوشند و همچنين تا وقتي که يقين نکنند که حق بجانب امير مشاراليه است و جميع اسباب اصلاح مابين بعث رفته طرفداري او بضرب دست بر عهده ايشان لازم نخواهد بود *

۵۰۹ اگر از معادلات چاره نشود اوضح است که مصلحت و سلامت امري متفقہ بحفظ آن اتفاق اين قدر بسته و متعلق خواهد بود که اگر در اتمام جنگ بزودي و باناموس سعي خود را محدود نکنند کار از عقل خارج خواهد بود - و لهذا قرار بر آن بايد رفت که هريک از دول متحابه جميع افواج خود را بجهت انجام اين مطلب بکار ببرند و چون مشاق و مخاطره آن دولتي که بر آن تلخت و تاز رفته باشد مطلب اهم و قابل التفات سائر امري متحده است بايد مفهوم و مقرر بشود اينکه اگرچه در استعداد و احتشاد جميع عماکر دول وقت ضائع نبايد کرد اما بايد با هر قشوني که حاضر و مهيائي کار باشد بدون تاخير هراعائتي که ممکن باشد نمايند - چنين است اصول با قاعده عهده نامه کفالت و اگر احبباً حرکتی از تيپو سربزند که بواسطه آن دوباره با وجود معاهده مذکور اقدام در جنگ بر ما لازم آيد تا اينکه احتياج بانعقاد

قرارنامه دیگر نشود ثبت این شرط نیز بی مناسب نیست -
 بدین معنی که بهر زودی که ممکن باشد بعد از تحصیل
 یقین معادات طرح حرکات حربیه بجهت عساکر متفق و رخنه
 بشود و همچنین بنابر شروط و قیود عهد نامه که در افتتاح
 جنگ گذشته قرار بر آن رفته بود اجازت آن نباشد که یکی
 از امرای متفق علی الانفراق از در مصالحه درآید و قطع نظر
 از اعتراضات نا معقول هرگونه سخنی در باب صلح باید بجمع
 ایشان انهی بشود و بقبول ایشان نیز برسد *

۵۱۰ میل نظام الملک بترویج و تکمیل دوستی با دولت
 انگریز که بواسطه وضع اجرایی امور مصالحت در باب تسلیم
 خطه گننور ظاهر گشت تقویت زید گرفت بجهت حرکات
 فاشه تجار و صلاح که بعدها از طرف اجزای سابق دولت انگریز
 سر زد و هم بسبب فتوحات نمایان بجنگ گذشته که از آن
 جهت توأم و اقتدار دولت انگریز در نظار و سائر امرای دکن
 وضعی کلی و زیاده از سابق یافت - علاوه بالنسبه باز دیوان
 اعتدائی که نظام الملک در حق دولت انگریز داشت اعتراض
 وزیر عظیم الامرا از معاهده با مرهتیان و عداوت شخصی او
 با بالاجی پندت بر میل نظام الملک باین معاهده قدیم افزون
 و اگر احياناً وقتی مصلحت اقتضا کند که پیوستگی با دولت ما

رعایت خواش از نموده شود بطوری که قدری موافق تمنای او باشد عقیده من اینست که مواصلتی قریب به آنچه ما بین ما و نوابان اوده و کوفاتک منعقد شده اشکالی نتواند داشت در اینکه او را از خیال مواضعه با دربارهای دیگر باز داریم و بکلی تابع نصائح خویش مازیم *

۵۱۱ خرافات اولیای دولت نظام الملك و طبیعت وزیر اعظم او عظیم الامرا مناقض آن است که او را بهمه جهت دوست ما بر حسب مامول بدانیم و شاید هم دلیل بر آن باشد که نباید با وی اتحاد کامل نمائیم - اما از جهت دیگر اگر وسعت ممالک او و مقادیر مالیاتی که با اداره بقاعده از آنجا حاصل میتوان کرد در تحت نظر بیاید و همچنین بر وضع خوبی اضلاع وی بالنسبه بسهولت دخول در هر سه ملک پیشوا و هندیا و راجه برار که از امیر آخر الذکر فقط اندیشه خلعتی در رفاه امور بنگاله متصور است ملاحظه رود چنین مینماید که مقدمات مذکوره ممد بانعقاد معاهده است بنوعی که بنابر آن بتوانیم در باب افعال مردم و اجرای امور مثلاً در مقدمه کرنول با نرمی و هم ملایمت بدون عجز نصیحتی بدهیم که مقتضی التفات او باشد و بدون آنکه استقلال حکومت او نقصان پذیرد لابد مایه ارتقای جدید آن بشود بوقعی در

انظر و استعلائی که گویا فی حدّ ذاته سزاوار آن است -
 بالجمله اگر چنین معاهده و این نوع مداخله مقبول نظر نیفتد
 و تجاوز از حدود حال آن مناسب نباشد پس بظاهر رأی من
 دوستی و اعتمادی بدولت انگریز که باین خوبی در خاطرهای
 امرای نظام الملک مرکوز شده و هم وثوقی که بجهت منع
 دشمنی مرهتبان متفق در ارضاعت حقوق و جلالت حکومت
 او آخر الامر بر کپنی باین نمود همیشه سدّ و عائق حرکتی
 از طرف او برخلاف مصلحت ما خواهد شد و حتی در
 اقدام کاری که بر آن بطور واضح و صریح اعتراض نموده باشیم
 احتیاط تمام خواهد نمود •

۵۱۲ از جمله خطرهاییکه حکومت نظام الملک مادام حیات
 او از طرف مرهتبان در معرض است بتأثر رأی من سندیا
 بیش از همه محلّ بیم میباشد و چنین مینماید که مال و مکنّت
 ملک و طبیعت وزیر از همه جهت هدف تیر مثل او
 شخصی محبل و فتنه جو و طالب جاه هست - بالاجبی
 بندت قطع نظر از اینکه رهین منّت شخصی از طرف نظام الملک
 است اگر اتعاقاً چنین قاعده سبب تحصیل مرایای اهالی
 هندوستان میتواند شد و همچنین با وی تناسب طبیعت
 دارن مریدی سلیم نفس و صلح جو است و غالباً از جانب

اوجاي اندیشه نیست و بعلاوة بر حسب عقیده من قومي سببي نیست که از طرف سنديا نیز مادامي که ما بين او و وزير دربار پونه اسباب حسد و غيرت موجود باشد بيم بداريم و احتمال هم دارد که اسباب مزبور تا آخر حيات ایشان مرتفع نخواهد شد - اما از طرف ديگر اگر با صدق نيّت و کمال دوستي آشتي ما بين مقرر شود و سنديا فرصت کلي بجهت اجراي مطالب خود بدست بياورد البته چنان واقعه علامت خطر عظيم بالنسبه بحکومت نظام الملک خواهد داشت از اين رو که اسباب رنجش سنديا از عظيم الامرا شديد تر و قويتر از آن است که بالاجي پندت خود را شفيع بيارد يا فرصت شايسته انتقام خلفها از دست دهد - و اگر تشريب و تضعيف عظيم الامرا حتى مستلزم اقلاف اتاي او بشود چنين مينمايد که سنديا و بالاجي پندت هر دو علي السويه عزم امتناع تقرر موالات و مواسات دارند و بر ضدّ دوستي موجوده ما بين ایشان و نظام الملک اند و از طرف ديگر نيز نظام الملک حتى الامکان در ايقاد فائز و سوء ظنّ و اختلاف ما بين امراي مزبوره همان اهتمام دارد *

۵۱۳ در ممالک نظام الملک امور زراعت و کشت کاري روي بنزّل گذارده است - قحط و غلايي گذشته که در تخفيف

آن هیچ سعی و مکرمت از طرف حکومت صادر نشد بجز در حق قریب یکصد و پنجاه نفر از محتاجان که ایشان وظیفه یومیه را از دست وزیر میداشتند سبب تخریب بسیاری از اضلاع که سابقاً معمور بود گشت و ظلم و تطاول از طرف امنای حکومت مایه ویرانی خیلی زیاده از آن شد - با اینهمه اقتدار و قلت تدبیر وزیر بقدری است که کوشش میکند و قدری در حقیقت و کمابیش در صورت مطالب را از پیش میبرد در اینکه بعضی وجوه با قاعده همان مبلغ گران سابق را که بواسطه ملاطفت بی محل او بالنسبه ببعضی از افعال و بسبب شدت خشونت وی در حق دیگران مقدار آن کاسته بود از روی جریمه و ضبط و تحمیل ثقیل از مالیات بگیرد - اما اختلال و تصرف در اموال که امثال این افعال لابد منجر بدان میشوند با قبح لازم آن بعد از چندی نمودار خواهد شد و فی الحقیقه بنقد بواسطه قرار شنکر نایک عامل نیرمل و عظیم الملک عامل اورنگ آباد بروز کرده است - چنانچه معلوم میشوند که شنکر نایک مبلغ نوک روپیه و عظیم الملک بیست یک روپیه بحکومت بده دارند - و همچنین اسد علیخان که خطه آباد کرپه و دیگر پرگنهایی بزرگ را تا دو سال در تحت تصرف داشته است بدون

اینکه پول بقاعده حکومت داده یا از طرف وی تعداد و تفصیل در حال سپاهیان و اسباب حرب که بجهت تربیت و ترتیب آن خرج این مبلغ را بشود جلوه میدهند رفته باشد از وزیر تمکین و نواخت میباید *

۵۱۴ کمال زیرکی وزیر و خوبی نتایج حبل از در حفظ اعتبار خود نزد نظام الملک با وجود خرابی و بی نظمی که در اطراف او است همچون سخافت رأی و خطب دماغ وی در امور دیگر علی السویه مایه تعجب است - بالجمله عظیم الامرا از هر سببی که باشد یا اینکه سودائی پخته که تا حال بانجام نرسیده هنوز در انتظار فرصت است که پرده از اسرار خود بر گرفته بنظام الملک با ملایمت مالایطاق رکن الدوله دستور العمل بدهد و یا بواسطه اینکه خوف آن دارد که اگر بدین طور باجری اقتدار خود پردازد بیلای وزیر مزبور که از دست نظام علیشان بقتل رسیده مبتلا بشود و یا بسبب رعب و هیبت که از طرف بنده بالنسبه باقایی خود بعضی اوقات بظهور میرسد بهر صورت هرگز ترک ادب نظام الملک یا بدرون استرضای او جرأت بعمل نه نموده است و هم در هر عمل خاص و عام بجهت تحصیل مراعاتی او می کوشد - در ایام اقامت من در این دربار فقط یکبار قدری

نقص موالات از طرف نظام الملک در حق او بروز کرد
و آن این بود که در وقت اسفل حریف او شمش الامرا
چون نظام الملک از فوت او بغایت متألم و متأثر گشت
نظم الامرا کوشش کرد در اینکه حکم بر صط تولد و
و مشروبات او ببرد *

۵۱۵ احتمال زیاد دارد که عاقبت کلرکس الدوله که نکلی
دست خوش مرهتیل بود و از قراری که معلوم مشون بعد
از آنکه اقتدار خود را تقدیری در قرار داشته بود که نتوانست
نظام الملک را بقول مشاهره معس نسبت ادای احراجات
مروری چون مصور بکند نسب ترك ادب نقل رسد در
حاضر نظم الامرا حای گراست - دین واسطه اگرچه مزاح
بی دك دارد و احیاناً عمل قمالك و قماسک از دست او
مروند در روایت رأی او در قدرت ملکی یا بر امالت شخصی
وی اعتبار نمی کم - و اگر سب دیگر معشاء افعال او شود
و حال نکند مادامی که اعتبار متعلقات شمش الامرا که
بعضی از امرای مستحق در بار او آن حمله اند انکسار نباشد
باشد نظام الملک چنانکه باید ویرنگس او خواهد شد سایر
رأی من امثال این عوائق اندک سن راه او خواهد شد -
و صد آن این است که اگرچه تقدیری قبل از این بحشی

بیگم با سعی و اصرار تمام نظام الملك را بر آن داشته بود تا منشوری که آنرا بی خبر به عظیم الامرا داده بودند در باب ضبط اموال شمش الامرا و ادای اخراجات کارخانه و افواج او از مبلغی که بجهت مصرف آن از خزانه معین شده استرداد شد اما چون نظام الملك بتفحص درمبالغ حقیقی مالیات مزبوره که بواسطه ملایمت و حسن اداره مالک آن وجوه بر مالیه اصلی خیلی زیاد گشته رضا داد شک نیست که عظیم الامرا حق مداخله را بوضع استعمال خواهد کرد که بر فرض اینکه حالاً هوای اقتدار مطلق خود یا امید اثبات ولایت عهد سکندر جاه بدون منازع و حریف داشته باشد کارخانه بدین قدر مناقض اغراض خود را از پای درخواهد آورد - اگر از طرف دیگر چنین کار نکنند نتیجه علی النقد تفحص مذکور این است که بعوض سی و هشت لک روپیه مبلغ پنجاه و چهار لک روپیه از املاک مسطوره جمع خواهد شد *

۵۱۶ در باب ولایت مزبور امید آن دارم که اگر چنانچه در افواه آمده نظام الملك از بیماری استسقا شفا یافته باشد وقت فیصله آن هنوز دور است اما بملاحظه کبر سن و شوق او در استیغای قوای شهوانی خصوصاً در باب زنان و از قرار این که معلوم میشود بیش از پیش عادی آن شده است مصلحت

و ثبوت میدانم اینکه طور حرکت ما بالنسبه بمدعیانی که بعد از انتقال او سر بر خواهند زد مهیا و مقرر بشود - و بنا بر رای من عدد ایشان به عالی جاه و سکندر جاه و دارا جاه منحصر میتوان شد - مردم خیال میکنند که نظام الملک عالی جاه را بجا نشینی خون مغضوب کرده است اما تا حال عزیمت خود را با فعل رافع یا اقوال مقرر هرگز آشکارا نکرده است - خواتین و وزرای روی که جمیع ایشان خیال میکنند و یا از روی اغراض نفسانی بر خون می بندند اینکه اگر او خاطر متوجه عاقبت بداد یا او را از خطر با خبر بکنند لابد مایه نزول حادثه خواهند شد غالباً از راه تملق و تعصب حقیقت حال را از روی مخفی خواهند داشت تا وقتی که قدرت تمشیت آنچه بعد از انتقال او باین بشود از دست رفته باشد *

۵۱۷ از دو امیر که بجز ایشان شخص دیگر نیست که در منزلت و دعای حقوق و استعداد حریف وزیر دانسته بشود عظیم الملک چنانچه سبق ذکر یافت قرار کرده و امتیاز الدوله برادرزاده نظام الملک مغضوب نظر شده و گمان بر آن می رود که او با تپه بستگی دارد و وزیر بجهت حقیقت مواضع او با سلطان مزبور یا آنرا بهانه کرده بتخریب او پرداخت - حالا بتدریج قدری از اعنای پیش بروی مسلم شده است

ولیکن تا مادامی که اعتنائی بعظیم الامرا بماند احتمال ندادن
 که امتیاز الدوله دوداره باقتدار معدن به ارتقا کند - مبر عالم قطع
 نظر از اینکه از امور حربیه حتی بقدریکه اهالی هندوستان
 دارند بی خبر است و همچنین ضعف طبیعی دارد از
 جهات دیگر قابل حلّ و عقد مشکلات است و از ملاحظه
 استعدان اروپای هم رفته اگر از من پرسند که از جمله امرای
 دربار اسم شخصی را که برانند این عمل باشد بپریم شک
 دارم در اینکه کسی لائق تر از او را بتوانم انتخاب بکنم -
 حسب رأی من اهتمامی که حکومت نظام الملک در باب
 افواج ما دارد و هم واقعی که بواسطه آن در اقطار پیدا کرده
 است زیاده از آن است که ما بالطّوع والرغبه پیس فرستادن
 آن تن در دهیم و همچنین حضور آن چون غالباً اثری خوب
 در حرکات و مطالب تبوی خواهد کرد بجهت مصلحت ما
 بیفائده نیست - قبل از ترک ذکر این امر لازم است که از
 حرکات میسر برترس از وقتیکه سرداری افواج بوی مفوض
 شد خوشنودی تمام ظاهر بسازم و اعتقاد من این است که
 از همه جهت شخصی بدین لیاقت بجهت تصدی این امر
 مهم و مشکل پیدا نمیتواند شد *

در ازل و هله بر حسب آن مداخله در این امور را امضا داشته
بودم بدینوجه تبدیل یافته است که حالا بقدری که از
هر کفندی که تا اکنون بدست من رسیده است معلوم میشود
چنین مینماید که دماوی پیشوا مبنی بر انصاف و وثائق اند
ولهذا نباید آنها را زیاده از حق او پنداشت و بداء طلبه
تغیر رویّت مداخله ما اگر اتفاق آن بیفتد لازم دارد -
مطمئن نظر ما این است که مانع معادات مابین دربارهای
پورنه و حیدرآباد بشویم و یکی را بر خلاف دیگری معارفت
نکنیم - بالجمله خیال نمیکنم که پیشوا قبل از مراسله با
سفیر ما در جنگ نظام الملك اقدام نماید اما بهر حال
بحر سی دہلیو مالیت دستور العمل خواهم داد که بر فرض
اینکه علامات معادات از طرف پیشوا بروز بکند آنچه حق
کوشش باشد در منع عزیمت حرب بجا آورده در اتمام مطلب
منارعه فیہ و اصلاح مابین اندرز دوستانه از طرف دولت انگریز
مبنی بر معاهدت و مصالحتی که مابین آن و هر دو دربار
است عرضه بدهد - چون در این مراسله و هم در نوشتجات
پیش اسوان و شروط مداخله ما بیلن شده و علی الظاهر بکلی
بفهم شما و سفیر ما رسیده است طور عمل کردن بر آن را
بنابر مقتضیات احوال و استحضاری که دارید بر رأی شما

میگذارم و بدین اختصار میکنم که مادامی که اجتناب از مداخله مقرون با احتیاط و مصلحت باشد نمی خواهم در آن کار دست داشته باشم *

۵۱۹ اولاً هر چند غالباً بصدق اقوال دربارهای شرقیه اعتماد نباید داشت اعتراف باید بکنم باینکه نمی دانم چه گونه بانصاف و قاعده در این حال حقیقت اظهار خواهش نظام الملک در اینکه کار بصلح از هم بگذرن محلّ شک بشود - چنانچه عزم خود را در اینکه یکی از اکبرامرا را بجهت سخن دراجرای چنین مصالحه پیونه بفرستد و اختیار در این باب را بوجه کافی بوی سپارد اعلام نموده است - اگر دربار پیونه فقط باین قدر رغبت در اقدام مباحثه بنماید حقیقت مطالب و خواهشهای طرفین بزرگتری بروز خواهد کرد - بالجمله در این میانه بنابر رأی من عیب ندارد که آیا املائی حکومت نظام الملک دعای مرهتیان را علی الصدق و التفصیل بعرض رسانیده اند یا نه - علی ای حال ایفای جمیع دعای حقیقیه پیشوارا بر عهد خود گرفته اند و هنوز اعتقاد من این است و میر عالم نیز در این رأی شریک است که اگر دیگر موانع بزرگتر عائق و سد راه نشوند فیصله جمیع اینگونه دعای که آن همه غالباً بحق شراکت مرهتیان نسبت دارن و مشتمل بر چوتنه و سر

دیسلمی است اشکال زیاده نخواهد داشت - و اگرچه بملاحظه اینکه میر عالم مشرف بسفر پونه است اظهار رای در باب مسائل مخصوصه که بنابر خیال مستر مالیت احتمال دارد دربار بغور آن بردن مقرون بعجله است اما امیدوارم که سخن من در اینکه نمی فهمم چه طور عزل وزیر حال نظام الملک بواسطه اغوای بالاجی بندت بجهت دولت انگریز داده بدهد معذور بیفتد *

۵۲۰ انکار نمیتوان کرد که در طبیعت عظیم الامرا معایب کلی مرکز است اما اگر از جمله امرای دربار شخصی دیگر باشد که لیاقت زیاد بجهت تکفل امور ملک داشته باشد بهیچ وجه یقین نیست که نظام الملک او را بدان امر امتیاز بدهد یا اینکه اگر او را در شغل بگذارند نصب شخصی مثل او بر حسب خواهش مرهتیان بشود - در باب منع مرهتیان از مداخله بهر قسم باشد در انتخاب جای نشین وزیر از این زیاده چه بنویسم که اگر مرهتیان قوت اجبار نظام الملک بعزل عظیم الامرا بدارند بحکم لزوم از آن وقت باز باید نظام الملک از استقلال خود دست بشوین - و با وجود اینکه ایشان بالمشافه در نصب وزیر دیگر دخل و تصرف نکنند اما بر حسب رای من احتمال دارد که چنین وزیر هر که

باشد از واقعه عظیم الامرا عبرت گرفته بکلی با ایشان دست
 یکی شود - در این صورت نه فقط چیزی که بر حسب
 مصالح کمپنی باشد بخاطر من نمی رسد بلکه اندیشه آن
 دارم که اینگونه واقعه بزودی منجر به تحریک میزان امور
 ملک در دکن و همچنین مایه برهم خوردن رابطه ما با
 حکومت نظام الملک بشود - از طرف دیگر بهیچ وجه
 محقق نیست که نظام الملک بدون سعی در حفظ استقلال
 و حق اختیار در امر باین بزرگی وزیر را از دست خواهد
 داد و در ضمن آن بقاعده میل شک است که حکومت
 نظام الملک با تبو سلطان معاهده نموده در تقویت اقتدار خود
 نکوشد - لهذا اگرچه بی تأمل اقرار بدان میکنم که اگر از
 طرف ما اقدام در اموری بجهت دفع چنین کارها ضرور
 نشود بغایت مناسب است اما هر وقتیکه ضرورت مقتضی
 آن باشد شک نیست در اینکه مساعی ما با عظمت مطلب
 مقصود علیه مناسبت خواهد داشت - بالجمله امید آن
 دارم که در اجرای این مطلب مرا بخواهدش تجاوز از
 حد مصلحت بقدریکه بهیچ وجه مایه در انداختن دولت
 انگیز با مرهتیاں شود نسبت ندهند زیرا که هر چند استیصال
 و منقاد شدن حکومت نظام الملک از دست مرهتیاں بخیال

من برخلاف مصالح باشد و بجهت مازیان کلّی دارم
 اما بهیچ وجه بر آن نیستم که این خطر بطوری متوجّه ما
 است که در این وضع امور کلرا بدین وجه صورت بدهیم -
 قبل از اتمام این مطلب باید بجزو ثانی مرسله صاحبی
 که قبل از من مقرر بود و بسفیر دولت انگریز در پونه
 نوشت رجوع بکنیم چونکه صاحب مزبور باشباع و ذکاوت
 تمام همین مطلب را نوشته است *

۵۲۱ هرگونه سخن در باب اصلاح مابین دو دربار که
 حصول آن مطلب مناسبت کلّی دارد باید بکلّی مبنی
 بر اصول کلیه و بملاحظه اقتدار و اسباب و تهیه جداگانه
 هر دو طرف باشد - از قراری که معلوم میشود شک در این
 نیست که مرهتیان در این باب تفوق دارند و نظام الملك
 عاجز از آن است که جنگ مرهتیان را بنیکی بسرانجام
 برساند و اگر این معنی ثابت شود لابد اجتناب از اقدام
 در جنگی که غالباً منجر بمزید انقیاد وی پیشوا شود
 که از آن حالت رقبت بحکم لزوم میخواهد خود را خلاص
 دهد بجهت وی قرین مصلحت خواهد بود - در این
 صورت سفارت مبرعالم هم مناسب و هم مقرون باحتیاط بود
 و بنابر رأی من اختیاری که در آن وقت بوی مفوض شد

کفایت افتتاح مصالحه با وزیر مرهتیان میکرد و همچنین اگر
امباب مخالفت مابین فقط مطالب ملکی بود نه عداوت
شخصی مقبول او می افتاد *

۵۲۲ ضرور نیست که در این ضمن بیان مطالبی بکنم
که غالباً منشاء درخواست امرای دربار پونه بود که میر عالم
سند اختیار مطلق و بدون حاجت رجوع به آقاي خود را
در باب فیصله امور متنازعہ مابین نظام الملک و پیشوا را
ظاهر بسازد و اختصار باین میکنم که ایمانی باقتضای چنین
قسم سند از بالاجی پندت بنابر رأی من حاصلی نمیداشت
و غیر لازم بود و همچنین هیچ فائده بر آن مترتب نمیشد -
میر عالم با حدائق تمام کافه معلم بتقاضای مزبور را پنهان
داشت زیرا که شاید اگر امرای دربار پونه بر مضامین آن
وقوف می یافتند فرصت را غنیمت شمرده افتتاح مصالحه را
بتعویق می انداختند و بر حسب مصالح نظام الملک در
شروع بدان امر اصراری هرچه تماعتر باید نمود - و حالاً
بی مناسبت نیست اگر بگویم که در ضمن گفتگو باید
ملاحظه این قاعده کلی بشود که نظام الملک و وزیر او باید
کمال احتیاط بورزند تا اینکه متعسف در باب آداب و تکلفات
مانع اتمام کار نیایند و در اموری که هیچ عظم کلی ندارد

تردید و اعتراض نمایند - در دستور العمل که بمیر عالم در این وقت داده شد هنوز اقتضای رجوع امور بنظام الملک می شود اما بعد از تغییری دیگر که بکلی مقرون بصواب است و بناء علیه باید مایه رضامندی امای دربار پونه بشود - شما حالا باین مزم اطلاع دارید اما چون امکان دارد که ایشان بر همان خواهش بمانند من رأی خود را بشما میگویم که اگر این باب را یکی از لوازم مقدمات بدانند باید از آن صرف نظر کنند و بواسطه میر عالم چون انمام امر بکلی بعه بنه و تکفل او است بیشتر قبالنسیه بنظام الملک خطر دارد *

۵۲۳ دلائل مرقومه ذیل رأی را که فقرات سابقه منشاء آن است تأیید میکنند - بدین معنی که اختیار در اجرای سخن که بمیر عالم مفوض شد بحکم لزوم نتیجه آن ندارد که او مجبور بترک مصالح حقیقیه نظام الملک بشود یا اینکه به آنچه بیرون از مقتضیات انصاف و تدبیر اصلی باشد تن در دهد - خود نظام الملک اگر مصلحت بداند میتواند حدّ مباشرت را قرار دهد و در هر باب دعایمی را که مبانی اختلاف معلوم بشود و بر حسب رأی او اصرار در آن لازم است مقرر نماید - علاوه بواسطه طول ایام مباحثه فرصت

رجوع امر بنظام الملك احياناً دست خواهند داد و شاید هم بجهت آن مطلب مهلت حاصل بشود - اگر مطالبی غیر متوقع اتفاق بیفتد کار را بر رأی و رویت میر عالم واگذار باید کرد و شاید مصلحت نظام الملك در این اعتماد مبسر باشد تا بصوابدید وزیر - سفیر دولت انگریز در پونه هر چه احتیاط و مناسبت حال اقتضای آن بکند او را بپند خواهند داد و مراسلات شما صاحب مذکور را در تاکید اسباب نصیحت تقویت خواهند کرد - فوائدی که بر این امر مترقب میشوند این است که مایهٔ آزمون صدق دودربار خواهد شد و بعلاوهٔ این هم بالنسبه بنظام الملك اهتمام تمام دارد - مقاصد وزیر مرهتی فی الفور بروز خواهد کرد و بعد از ترک مطلب مزبور از طرف نظام الملك پيشوا نمیتواند بدون نقض قواعد و لوازم انصاف از مباحثه در باب دعای خود با ایلیچی او ابا و اعتراض نماید *

۵۲۴ غالباً اندیشهٔ آن ندارم که نظام الملك از تفویض امر مصالحه بمیر عالم اکراه بسیار نماید چون از وزیر مزبور پوشیده نمیتوان بود که بدین طور با این غرور و عجب از ملالت تن در دادن بمماشائی که دیر یا زود اذعان بدان باید نمود مصون خواهد ماند - بجهت مصالحه نظام الملك

اهتمام تمام دارد که محض مبایعی اجتناب دربار پونه از ابراز
 دعوی بالتمبه باو معلوم بکند - اگر چنانچه گمان میبرم
 امباب اگره ایشان مبني بر قلت اعتماد بعظیم الامرا و
 دشمنی او باشد خیالاتی که سابق ذکر یافت از ملاحظه این
 امر زیاده مؤکد میشود - و اگر از طرف دیگر اسباب آن مشتمل
 بر معادات سابق و تنفر از مداخله ما بشود تدارک آنرا اگر
 طور دیگر استخلاص از این مصیق بروز نکند بآسانی میتوان
 دید - اما اگر احیاناً مصدر اگره مزبور متفرع باشد بر مطالبی
 که بسببقت آن نمی توان رسید چنانچه مثلاً منزل عظیم الامرا
 از اداره امور نظام الملك و مجبور گشتن نظام الملك در جرگه
 ثواب دربار پونه چنانچه سابق اتعاق افتاد یا قصد آن بشود
 که اهرست بدست آورده در افتتاح جنگی که بنقد خاطر
 بر آن مصمم دارند مسابقت بنمایند باین نظام الملك بخوبی
 متنبه شده بغور نتایج اذعان بچنین دعاری با اینهمه اسباب
 و قدرت مقابله که دارن برسد *

۵۲۵ بنابر این مقدمات محال است که با نظام الملك
 سخن برانیم زیاده از آنچه کفایت آن بکند که با وقت
 تمام قائل در وضع خطرناک خود نمایم - اگر بعد از اذعان
 بمقتضیات انصاف و ترک آنچه در امور جزویه از روی انصاف

میتواند از قبول آن لحاشی نماید امرای دربار پونه راضی
 نشوند کار با او است تا تأمل و قطع بکند که چه قدر ممکن
 مقاومت با مقتضیات ایشان دارد و جنگ مرهشیان او را در
 منحصه زیاد اندازد یا از آن حالت انقیاد و رقبت که شاید
 مطلوب ایشان باشد مستخلص سازد - بالجمله با هر هی دلبلیو
 مالیت بکلی متفق الرای هستم که بر فرض جنگ مرهشیان
 نظام الملک نمیتواند امید معارفت بدارد و همچنین بمن واضح
 است که اگر راجه هزار در این منازعت دست برد طرف
 مناقض نظام الملک خواهد گرفت و اگر نظام الملک توقع امداد
 از جانب تپو بدارد غالباً این میض خیال خواهد بود -
 اهانت تپو در حق نظام الملک بواسطه ترک اعتنائی که در
 این اواخر بالنسبه بدربار پونه رعایت نمود بوجه کافی عیان
 و صریح است و هم حسب قول کپتان دو تن از صحبت
 امرای تپو واضح بود که در ابرار همان مطالب هیچ تأمل
 نمیکردند و بعلاوه میگفتند که مرگ نظام الملک را علامت
 برهم خوردن مملکت او میدانستند و این سخن را استعمال
 میکردند که اسباب بازی موجود است زود شروع خواهد شد *
 ۵۲۶ مسئله اینکه در نقض معاهده عیدگاه کدام شخص بادی
 بود و اول سبب رنجش و معادات از ناانفرنویس یا از

عظیم الامرا صادر شد سوال آنی است که فقط بجبهت اینک شاید
 محلّ مباحثه بشود اهتمام دارند - و در این صورت اگر نسبت
 مزبور بوجه صریح در ثالث ثابت بشود در جواب شکایتهای
 معقول وی در باب صحبتهای خلاف قاعده و متکبرانۀ عظیم الامرا
 و دوستی او با سندی بجبهت اجرای مطلبی که در بروی
 امرای دربار بوند از آن ابا کردن و همچنین در باب حرکت
 او بجانب شهر بدرجهت تقویت اسباب آن دوستی میتوان آنرا
 بشوئی پیش آورد - لهذا لازم این است که در این بابها
 مبر عالم را بوجه کافی دستور العمل داده بشود اما بهیچوجه
 او را سفلارش نمیکند باینکه در آن بادی بشود یا بجز اینکه
 لابد شده اقدام در مباحثه بکند - لیکن بمصلحت نژدیکتر این
 است که اگر ثالث این امر را در میان بیاورد باین جواب اختصار
 کند که اگرچه یقین دارند بر اینکه اسباب معادات او بکلی
 بعظیم الامرا حمل نباید کرد و میتواند برأت صاحت وزیر
 و امرای دربار را بر حسب دلخواه نژد ثالث ظاهر بسازد اما
 دستور العمل بوی داده اند که ترک مباحثه نموده دوستی
 شخصی عظیم الامرا و مهند و دوام آن را عرضه کند - با اینهمه
 امکان دارد که جز مباحثه در ارباب نقض معاهده اصلی
 عیدگاه چاره نباشد اما مبانی آنرا بر مقتضیات تدابیر ملت

نه بر حسب معادلات شخصی میتوان نهاد *

۵۲۷ شما بکلی متفق الرأی هستیم در اینکه نمی توانید در تقویت مبر عالم با فائده کوشش بکنید مگر اینکه او برآستی و صریحاً با عظیم الامرا مکاتب و مکالمت بنماید و امید آن دارم که هر هی دلبو مالیت لزوم این کار را بنقد بوی حالی کرده باشد - میگویند که بسبب کثرت وکلا که نظام الملک در پونده دارد خللی عظیم در امور می افتد و بناء علیه رأی من این است که تا ما دامی که وضع حرکات مبر عالم بدظام الملک پمندیده آید و اگر صورت یبندد چنانچه در آن باب باید شما و سر سی دلبو مالیت قطع بکنید او را جدول اصلی در گرفت و گوبسازند و اختیار وکلای متوسط را بقدری که بوی لازم نماید برای و زویت او واگذار بکنند - اگر مناقشت حال بمعادلات بینجامد بهتر این است که شما تا وقتی که نظام الملک از ملک خود بیرون نروند در خدمت او بمانید و لیکن در ممالک پیشوا بدین استرضای او همراه نظام الملک داخل نشوید و بر رأی شما میگذارم اینکه بهر جائی که مناسب بدانید عقب بروید - غالباً احتیاج ندارند اینکه بگویم که انواع کمپنی را که مصحوب نظام الملک اند در جنگ یا دفع مرهتیا نایند بکار برد اما قطع نظر از این شرط در دفع

یا منع نزاع خانگی یا حفظ دارالحکومت نظام الملک در ایام
غیاب وی افواج مزبوره او را بکار بیایند *

۵۲۸ خیال میکنم که آرائیکه بیان آن علی التفصیل نوشته ام
در اغلب مطالب و در مکالمات با نظام الملک و وزیر بهت
شما دستور العملی کافی خواهند شد - اما چون بکلی ممنوع
هستیم از آنکه افواج کمپنی را در امداد نظام الملک بکار ببریم
و همچنین اذنام ما در مداخله مشروط بر این است که در
مواقب آن مبتلا نشویم اگر کوشش ما از پیش نرود باید شما
با دقت تمام بآرایی مزبوره متمسک بشوید - و بواسطه همین
جهات مزبوره باید بر آری نظام الملک واگذار شود که اگر بخواهد
از قبول نصایحتی سر باز زند که میخواهم لزوم آنرا بایما و کدایه پیش
از مراسلت و مکاتبت بوی بفهمانم مگر اینکه بنوعی خواهش
کند که غیر از واضح گفتن و جواب صریح دادن چاره نباشد -
بعد از نوشتن این فقرات مراسلات شما مؤرخه سلخ ماه اگست
و مکتوبات سرسی دبلو مالیت مؤرخه ۲۶ آن ماه با نسخه
کافذی که در همان تاریخ بشما نوشت رسید و از مطالب آن
بملالت تمام می فهمم اینکه میر عالم به هیچوجه در این معاملات
متوجه صوب مقصود نشده و اسباب مناقشت مابین دوزیر
بقدری مستحکم که غالباً اصلاح پذیر نیست - از این احوالات

بلا ریب آن نتیجہ گرفته میشود کہ تا ما دامی کہ وزرای مزبورہ
شخصاً متصدی فیصلہ اسباب اختلاف مابین دودربار باشند
کار هرگز بصلح نخواهد انجامید و ہم دلالت قوی دارد بر
وجوب نصیحت من در باب تفویض امر سفارت بمیر عالم
یا اختیار تدبیری دیگر بجهت رفع عوائق انجام مصالحہ کہ
بنظر من ما دامی کہ کار بدین نوع جاری است ممتنع الرفع
خواهد بود - بجهت اجرای این مطلب ملاقات نظام الملک
و پیشوا بدین حضور وزیر بیش از همه بہتر است زیرا کہ
بدان سبب از وساطت ثالث کہ غالباً بر آن فائدہ مترتب
نخواهد شد خلاص خواهیم یافت - با وجود اینکه بر مناسبات
این امر رأی میزنم بہیچوجہ نمیگویم صورت پذیر است لیکن
شبهہ در آن ندارم کہ اگر نظام الملک و پیشوا مابین مراسلت
جاری بدانند مشکلات حال کمتر خواهند شد - اما مسئلہ اینکه
تا چہ حدّ نظام الملک اگر خاطر جمع ہم نشود کہ عمل وی
مقبول خواهد شد میل مبادرت در این امر نماید بوجهی کہ
متضمن انجام مطلب مقصود باشد بر رأی و رویت شما
میدانم کہ مقتضیات وقت را دیدہ اگر مصلحت بدانید
بکشید و الا فلا *

أولاً آنچه مشروط بر اینکه طرف در مخالفت و موافقت
 موافق شوند ماس دولت انگریز و نظام الملک در ماه حوت
 سنه ۱۷۹۰ ع در پانگل و ثانیاً آنچه بر همان شروط در ماه
 حولائی همان سنه در پوند ماس دولت مرور و مرهستان
 منعقد شد - در مقدمه معاهده نا نظام الملک مذکور است
 که سه دولت در آن شرکت اند و غرض در معارضه تبوسلطان
 است بر حسب فقره اول درستی که بواسطه موافق سابقه
 ماس سه دولت مروره بود تا کند و یاد می پذیرد و در فقره
 دوم اعلام ندان میشوند که چون تبو بعض مهون خود را با
 دُول متحانه نموده است همه متفق شده اند تا او را کسر
 کنند و از اسباب برهم ردن آرام و رنای عام محروم سازند -
 فقره سوم و لواحق آن تا فقره دهم باحرای حکم و مطالب
 متعلقه بآن و تقسیم اصلاعی که مفتوح شوند و طور صلح
 کردن دست دارند - فقره دهم معاهده نا نظام الملک مطابق
 سردهم مهند نامه پوند بر این موجب است که اگر تبو
 بعد از الحاق صلح بر یکی از دُول متحانه قیامت و قارندان
 یابد آن ادیتی برساند دُول دیگر در سرای او متفق نشوند
 و وضع و شروط باحرای این مطلب موقوف به آینده بر حسب
 مصلحت دیدن دُول متحانه است - لهذا او این احوال واضح

است که معاهده مزبور میثاقی است مابین سه دولت بجبهت
 ترقی مطالبی مخصوص و معین و در آن نیز بملاحظه آنچه
 در آینده بروز بکند فقره بجبهت محافظت هر سه دولت از
 حملات دشمن عام داخل شده است - حالاً تا اینکه لوازم
 شروط معاهده را با دقت تمام تحقیق بکنم بمکالماتی که قبل
 از انعقاد آن گفته و مباحثاتی که بعد از اختتام جنگ در
 باب فقره مزبور نموده شد رجوع میکنم *

۵۳۰ بعد از تفصیل این مقدمه باید ملاحظه دلائلی شود
 که بر فرض وقوع خیالات مزبوره نظام الملک در استمداد از
 دولت انگریز متمسک به آن میشود - و آن اینست که بنابر
 شروط معاهده اگر تیپو بدون سببی بقاعده بر ممالک نظام الملک
 تاخت و تازیان و او مستحق امداد کمپنی است و اگر یکی
 از دول متحابه مناقض شروط معاهده عمل بکند این مایه
 استخلاص دول دیگر از آنچه بر عهد خون گرفته اند نمیشود -
 و نه فقط حق آن نداریم که از مظاهرات از در معارضه تیپو
 مضایقه بکنیم بلکه بر ذمه ما لازم است که پای قائم داشته
 دولت مرهتی را بایغای عهد و موافق خود مجبور بسازیم -
 و همچنین میگویند که فقره که بر حسب عبارت آن مدد
 لازم می آید معنی عریج و مقرونی دادن و در آن هیچ لفظ

یا شرط که مصدق حق بمجانبت ما باشد نیست و هم در انعقاد معاهد؛ مذکور اعتقاد او بر صدق و حسن و نای ما بود زیرا که نه فقط از خیانت مرهتیان آگاهی خوب داشت بلکه در ضمن گفتگو در باب مقدمات آن سوء ظن خود را بطور واضح ظاهر ساخت - و همچنین در وقت معاهده نمودن وضع ما بطوری بود که قطع نظر از اینکه مرهتیان شریک بشوند یا نه طالب درستی او از مقتضیات تدابیر ما بود - چنانچه محل شک نیست که اگر در انعقاد معاهد؛ مشروط بر اینکه طرفین کلیه در موافقت و مخالفت موافق شوند اصرار میکرد لابد بدان تن در میدادیم - و اگر بواسطه اینکه مرهتیان نقض مهود خود را نموده اند یا از جهات دیگر مقرون بفائده و تدبیر ما هم حق ترک ایفای موافق بناریم آن حسن وفا که مایه تشیید مبانی معاهدات است برداشته میشود زیرا که بجهت امضای نقض موکد ترین پیمانها بهائیه که مثل این ثوبی باشد همیشه بدست خواهد افتاد - بعلاوه میگویند که بحکم لزوم تسبیح یا بموافقت مرهتیان یا بدون آن باید تعدی بکنند و در هر دو صورت مخالفت با وی بر ما لازم است اما علی الخصوص اگر با پیشوا شریک شده بقصد نظام الملک در حرکت بیاید بعلت اینکه چنین اتفاق نقض صریح و مقرون

بتحقیر معاهده از جانب پیشوا و منع آن از لوازم فرائض
ما خواهد بود *

۵۳۱ اعتراض بر دلایل مزبور بر این موجب میتوان کرد
که بکلی واضح است که معاهده مذکور میثاقی است سه گانه
مشمول بر اتحاد و اتفاق سه حکومت در حفظ مصلحت خود
از دشمنی مخصوص که عداوت او بهر سه طرف مساوات دارد
و مبنی بر این اعتقاد که حکومت‌های مزبوره را با مساعی متفق
در حفظ امور متکفله سعی باید نمود و بنابر چنین قاعده هر چه
مقتضی بیان و کشف باشد و هر عملی که بواسطه معاهده
مذکور سر بزنند باید بعد از اخبار و استخبار و موافقت دول
ثلاثه بوقوع پیوندند - و چون معاهده مبتنی بر اتحاد دول
متحابه بود لابد بجهت انعاز مواعیدی که بواسطه آن بر عهد
گرفته شد لازم است که این دوستی دوام داشته باشد و اگر
جنگ مابین دو دولت از دول سه گانه اتفاق بیفتد وضع هر سه
بالنسبه بیکدیگر تغیر کلی میپذیرد - در باب موافقت یکی
از ایشان با تبو در وقت محاربه با دولت دیگر که در معاهده
شراکت دارد اسباب معادات مابین در پیش نظر باید آورد -
بدین معنی که در تعبیر معنی عهد نامه محال است
سختی بورزیم بقدری که در همه صورت یکی از اجزای

منتهی را از انعقاد معاهداتی که صیانت آن او را در کار باشد باز نداریم - و بر فرض اینکه در حرب مابین پیشوا و نظم الملک حق بکلی با پیشوا باشد و از بواسطه تعدی بی سبب مخالف مجبور بجنگ شده است حفظ صیانت خون مایه تصدیق معاهده با تیپو میشود *

۵۳۲ از طرف دیگر اگر تیپو محض بجهت انجام مطالب غرض آمیز خون با یکی از حکام نلته در معامله دیگری از ایشان هم عهد گردد میتوان گفت که چنین امر از طرف والی مزبور بکلی مناقض شروط معاهده میشود و فی الحقیقه نتایجی که از این استدلال گرفته میشود قدری برخلاف مصلحت نظام الملک است زیرا که حرکت اویجناب بدر اگر تعدی در حق مرهتلان خوانده نشود بلا شک بجهت آن است که تا در منازعات مابین سندیا و وزیر خود را داخل کند و همین قدر علامت معادلات - در ازل تدابیری که مؤدی بمشکلات حال نظم الملک شده است نتایج آن به عظیم الامرا صریحاً اعلام شد و نه فقط باو حالی کردند که حسن موافقت با نالاجی پندت بجهت صلاح و عمارت حکومت نظام الملک اهتمام دارن بلکه در همان وقت بوی گفته شد که مناتشه با وزیر پیشوا امور نظام الملک را بکلی برهم

خواهد زد - بالجمله اگر بر فرض اینکه تیپو فرصت مساعدات
 نظام الملک با مرهتیان را غنیمت شمرده بر ممالک وی بدون
 سبب تاخت و تار بکند و ما نظام الملک را مدد بکنیم لابد
 در جنگ با مرهتیان مبتلا خواهیم شد و در شروط معاهده
 ملاحظه اینگونه اتفاق هرگز نشد - و باعتقاد من این امر
 نتیجه است که لازمه اینگونه کمک است زیرا که اگر هم
 تیپو و پیشوا پیش از وقت با یکدیگر مواضعه نکرده و قصد
 تاخت و تار هم نداشته اند حرکات جنگ منجر بدان
 خواهد شد *

۵۳۳ سوای عواقب تاخت و تار مزبور که در معارک عساکر
 متخاصمه بنظر می آمد واقعه دیگر بر آن مترتب شد و آن
 این است که در یکی از دول متجابه مردم چون زبان آزاد
 داشتند و قادر بر آرای اولیای دولت بودند توانستند بسیاری
 از امور حرب را بر عهده خود بگیرند - با وجود اینکه
 تمام فرنگستان ما بین ملک ایشان و محل جنگ حائل
 بود اما بوساطتی که تا حال بتجربه رسیده بود اطلاعی
 محدود اما اشکار در باب جنگ و محاصره و مشاق و متاعب
 اردو و سور وحشت انگیز آخر چادرهای بیمارخانه می یافتند
 و لهذا چون بدین طور توقف ایشان بر این امور روز بروز

زیادگشت و از ضمیر خود آگاهی داشتند که قوت حقیقی ایشان در جنگ هزار مرتبه زیاده از محض عدد لشکر بود اجتماع کرده خود را در میان انداختند و در امور ملکیه اشتراک حاصل کردند - محل جنگ غالباً بواسطه ایشان منتخب و بناخت و قتل بسبب اصرار ایشان پرداخته شد - هر ساعت مواظب ترقی آن و در شدت و رخا مؤید آن شدند و چون بواسطه انقباض دشمن حوب بانجام رسید چمن می نمود که هنوز راغب مقاتله بودند - بالجمله حوادث روزگار دیده بودند - برآ تعداد لشکر نموده بحراً هم ملتفت بدان شدند - بر پیاده شدن و حرکت و جنگ عا کر مطلع گشته و از جرعه جام فتح متمتع شدند - پس وقت آن رسید که مرگ سپاهیان را از سرما و بی آذوقگی در کوهستان خشک متحمل بشوند - در این حالت غم و اضطراب مردم خواستند بر طبیعت سپاه سالار اطلاعی بیابند *

۵۳۴ همه سالار را در وقت جنگ دیده و دلایمی ایشان باو مباحثات کرده بود - اما حالاً او را میدیدند با سپاه قلیل مشتمل بر مردم نزار و ضعیف و قریب بمردن و با این همه دافع حملات دشمن قوی و وضع سالار لشکر کثیری مستعد محاصره بر خود بسته - در آن وقت نه نمیدیدند

چنانکه باید، که تا چهل روز طالع در لشکر بزرگ و شهرت ابدی و قدرت ملل بزرگ بالنسبه بیک دیگر همه بسته بمئات رأی یک شخص بود - مردم از شدت مشاق اهالی ملک خود رنجیده دل و پر غصه و غضب شده باشک و التباس رجوع بسالار می نمودند و چون دیدند که او همیشه ثابت ایستاده آشفته گی خاطر بر خود حرام دارن خواستند تا بکنه آرام او برسند اما این کار در قوه ایشان نه بود - بجز مدافعت دشمن حرکتی از وی صادر نشد و چون افواج بدی رسیدند و توانست درباره عنان قدرت را بدست بگیرد کار او بر قرار سابق می نمود - آخر الامر مرد و از آن وقت باز باید جائی سرد را که بواسطه او گرم شده بود مشاهده بکنند - بالجمله صبر ایشان زیاد شد اما ثبات کم نه گشت و هرچه خیال کردند و فهمیدند و دیدند و شنیدند بلکه هر خدعه که بکار دشمن می بردند پیش روی مردم اظهار ساختند و از آنجا اتفاق افتاد که یکی از معظمت علامات جنگ حرکات مردمی آزاد و منهور در هنگام حرب بود - بالجمله تاخت و تاز قرم بقدری نیروی بازو و قوت پایداری ملکی را که در آن شریک بودند آزمایش کرد که بعد از اختتام محاربت درجات دل بالنسبه بیک دیگر بکلی تغیر کرده و باید

دوبله مرتب بشوند - بعلاوه بواسطه منازعت مزبور در حرب و تدبیر ملکی تجاربی اندوخته شد که در این ایام خبلی فائده دارند - اما جنگ خوفخوار بود و می گویند که در اثنای آن اتلاً یک کرور سپاهیان و اهل حرفت تلف شدند و همچنین حصّه بیکران از اسبابی که مردم با زحمت بجهت مدد معاش اندوخته بودند همین واسطه مصروف شد - علاوه بر همه جنگ مذکور بنیان کن نظام امور سیاسی فرنگستان شد چنانچه اشکال داشت که در آینده دولتی بجز در صرف قوت خون آموں بشود و لهذا بی مناسبت نیست اگر اسباب بلای را که باین حد رسید در پی شده بید ببلوریم *

۱۳۵۰ تا مدت سی و پنج سال صلح مابین دول بزرگ فرنگستان جاری شده و شورشهایی که در سنه ۱۸۴۸ ع برخاست فرو نشانده شده بود و جنگهایی که بر آن مرتب شد سرایت بسیار نکرده زود با ختام پیوست - سلاطین و وزرا اظهار خواست صلح می نمودند اما با وجود آن بجمع آوری سپاه میپرداختند و ممالک روس و المانیا و فرانسه پر بود از مساکر تربیه شده - این یکی از اسباب خطر شده و دیگر این بود که مابین سلطانی که عنان ملکه داری را بدست خود میگیرد

و پادشاهی که بآیدان وززای مشورتخانه کار را صورت میدهد
 فرق است چنانچه احتمال دارد که جنگ بیشتر بر حسب
 رای چنین سلطان تا بعد از اقتداح آرای چند مشیر ممتاز
 بر پا بشود - در این ایام ما محتاج لشکر بزرگ و بیرون از
 اندازه است و چون در این روزها رابطه اجتماع متصل بجهت
 کمال و تنوع اسباب انتظام آن عرصه انحلال می شود
 مردم بمقتضی آوازه ادعای حرب هراس بر خود راه میدهند -
 و همچنین بلیات آن باین قدر شدید و فائدا که می تواند
 دولتی از تدبیر مقرون بتعدی امید آن بدارد بقدری پوشیده
 و دور از حصول و مشکوک است که چون دنیا آرام است و
 میزان اقتدار برجا غالباً بغایت اشکال دارد تا بفهمیم چه طور
 ارتکاب خلافتی که مریعاً منجر باثبات معادلات باشد بر حسب
 مصلحت حقیقی هیچ دولتی از دول شون - لهذا از اینگونه
 خیالات نوعی از ضمانت بجهت حفظ صلح حاصل میشود
 اما چنین ضمانت فقط بر قرض این است که دولتی باخلاص
 مطالب رفاه و آرامی خود را در پی باشد و بناءً علیه در
 ملکی که سر رشته امور درست مملکتی باشد که مصلحت
 او بر خلاف مصلحت ملک است حکم ندارد *

سلطان در تحت غلبه شوق حرب بشوند حتی اینکه وزرائه را که برحم و نرم دلی امتیاز دارند مجبور با طاعت حکم شدین ایشان بسازند درین تاریخ نه فقط در پردۀ اشتباه نمی ماند بلکه بطور واضح دلیل بر آن گفته می شود - اما علی الجملة اغراض و شهرات و نفع نفسی که منجر بجدگ میشود احتمال دارد بیشتر در سیئه یک شخص پیدا می شود تا در جمعی از جمله ملک که ایشانرا اهل وزارت می خوانند - استبعاد دارند که وزرای مجتهد در غضب بقامد ملی شریک بشوند و حتی تدابیر عالیۀ بجهت ترقی ملک را در مرید دارند اما غالباً مغلوب تعصب یا عجب یا خفت یا بیم جان نمی شوند زیرا که اگرچه یکی از امیان دولت چند از این عیوب را داشته باشد اثر آن بواسطه مباحثات جمیع منافع میشود - از طرف دیگر شخصی که مستحق اسم وزیر است نه محض مقرب سلطان است بلکه خون امور ملک را صورت میدهند با وجود اینکه باین امور اشتغال نداشته باشد با مردم معتمد علیهم و قابل که ایشان در هر دولت بزرگ در باب امور ملک منصب علی الدوام دارند حسن معاشرت و مراقبت داشته بدین طور بر تدابیر مهمه سالفۀ دولت وقوف می یابند و بتدریج مصلحت ملک را می فهمند و از آن مطلع می گردند

علاوه بر همه جمعیت وزرا که حقیقتاً اداره امور بر عهد ایشان باشد از اغراض مقررین بترقی خود و قوم و خویشان خود که مسبب انحراف سلطان مستقل از جاد؛ مستقیم ملکه‌داری می شود بری شده از واگذارن ملاح ملک صرف بامید و بیم یک شخص ابا خواهند نمود *

۵۳۷ اگر از طرف دیگر سلطانی بنفسه و بدون امداد وزرائی که بجهت امضای حرکات ایشان باز رجوع بکنند باجرائی امور ملک پردازد اغراضی که بجهت رعایت حال رعایا و مقتضیات منزلت عالی بر او لازم می آیند همیشه در خاطر او رسوخ تمام خواهند داشت - سلطانی مثل او یا بمیراث یا بجلالت خود تحت را بچنگ آورده است - در امر اول اتفاق اینکه او بدون ریب و ریا شایسته اداره کل امور باشد غالباً اگر چه نه بکلی از حد امکان بیرون است و در امر ثانی توقع آن میتوان کرد که سلطانی که راه خود را بیادشاهی باز کرده باشد از خصالی که مردم را لائق تصدی امور ملک می سازند بری نخواهد بود - شاید در بعضی جهات قابلتر از جمعیت وزرا بشود و جرأت و ثبات و قوه کتم سرزید داشته باشد اما اینگونه خلال مؤدبی بچنگ است نه بصلح - و بعلاوه مالک سلطنتی که دیگران ادعای آن می کنند تقریباً همیشه مغلوب

اعراضی است که بغایت برخلاف مصلحت ملک اند - از وی پوشیده نمی ماند که بسار مردم او را محض عاص می پندارند و دشمن خانگی نادقت تمام در انتہای فرصت حلع و خمس و عذاب و قتل او است - صحیح است که عساکر کثیر در تحت سرداری او و گروهی انبوه از امرای و طبقه حواری در خانه سدگی حصرت حاضر اند اما صداند که اگر بر حسب اتفاق در یک ساعت حداقت او از دست برون و بخت هم (وی) گردان نشود یا اسیر یا مقتول خواهد شد - همیشه می پندارند که کمی نقص حال در پی اوست و در پیش رو انواع رنجان تاریک و انواع سیاست شنیع و طولانی را می بیند - لهذا لادن شده جمیع آلات اقتدار ملک را بجهت دفع این مخاطرات بکار خواهند برد و اگر تصور آن شود که اقدام در حمله مایه رهایی و مهلت بجهت او میشود چنانچه در اینگونه اتفاقات مکرر اتفاق می افتد بلا شکی بجهت خواهد پرداخت و اگر چه می دانند که سلوک در این راه با همکار لادن ضروری بجهت فعلیت دارد اما ملاحظه آن سد راه و مانع حرکات او نخواهد شد زیرا که بمقاصی العریق بتشتت بکلی حشس بر حسب ضرورت طبیعت هر چه پیش آید چنگ در خواهد زد - پس ملک او محصور

بیرب می شود اما نه بجهت اینکه مصلحت ملک اقتضای
آن می کند و نه بسبب اینکه سلطان از صلاح حال استحضاری
چنانکه باید ندارد لیکن بواسطه اینکه اهالی ملک خون را
بدست شخصی داده اند که مصلحت او از مصلحت ایشان
متمیز است *

۵۳۸ مراسم ضابطه اعم که مایه صیانت ملی فرنگستان
است بطوری کامل و مرتب نیست که تفهیم آن در استراحت
و تسکین دغدغه خاطر مردمی که می خواهند قواعد حرکت
مریحاً مقرر بشود فائده یمنشود - رسمی است نا پرورده و بی
ترتیب رواج یافته و فقط بواسطه رأی عامه و اعتقاد بر اینکه
چنین رسم با مصلحت هر دولتی که بطاعت آن خوانده شود
موافقت کلی دارد و می توان جاری داشت - اما فی الحقیقه
بسیاری از امن و امانی که مردم خواشمنند بر فرض احداث
دولتی مقرر ما بین ملل در امور حرب و صلح بتوانند امید
آن بدارند بواسطه همان رسم حاصل شده است - شاید اگر
بجهت حفظ سلامت ملل و آرام عالم سیاقی خیالی منظم
بشود حرکتی برخلاف یکی از دول فی الفور منافع همه
دانسته خواهند شد اما دو این حالت امور دنیا چنین رابطه
اتفاق ما بین دول وجود ندارد - صحیح است که قانونی که

ما بین دول متداول است مزاحم حقّ اجرای انصاف نمی شود
و هر دولتی می تواند در باب خلائی که بالنسبه بدولت
دیگر یا کوچک یا بزرگ کرده شده است اظهار نصیحت
بنماید یا اگر بخواهد می تواند بضرب شمشیر در دفع یا تدارک
آن بکوشد - اما در این باب ما بین حدّ فرائض و حقوق
دول فرق بسیار است - در فرنگستان جمیع دول بغیر از پنج
دولت بزرگ از لزوم نگاهداری سلامت عامّه موقوف القلم
اند - حتی اینکه فی الحقیقه اگر بر یکی از پنج دولت مزبور
ادراک خلائی در حقّ دیگران مصمم بشود لازم نیست
که جانب انصاف بگیرد مگر اینکه از صدمه که بدیگر ملک
مبشور استنباط صدمه بالنسبه بخود کند - و بعلاوه توقع آن
نباید داشت که دولتی بجز در صورتی که در حیانت خود
بکوشد بدون اینکه امید سرانجام نیک مقرون بصواب بشود
در جنگ اقدام بکند *

۵۳۹. اما در وقتی که هر سه سبب مزبور فراهم بیاید بدین
معنی که خلائی در حقّ دولتی یا کوچک یا بزرگ کرده
و نتیجه حال یا استقبال آن مقرون بزیان یکی از پنج دولت
بزرگ بشود و آن دولت بزرگ زیان خورده بتواند در جنگ
بامید قوی در باب سرانجام نیک آن اقدام بکند در چنین

صورت سایر دول فرنگستان غالباً چشم آن دارند که دولت
 بزرگ که گویا زخم خورده است هم بواسطه درد آن حرکتی
 بکند و بجهت مصلحت خود چنانچه بسبب فائده عام مستعد
 و مهمایی مبادرت در جنگ بشود یا در انعقاد معاهداتی که
 تقویت انصاف را در کار باشد بکوشد - اگر یکی از دول از
 عهد این فرض بالنسبه بخود و سایر ملل فرنگستان بر نیاید
 شان آن فی الفور در انظار مردم تنزل می کند و از اتفاقات
 سنیه این است که از جمله تجاربی که از تواریخ ممالک اندوخته
 شده این بیش از همه مقرون بصواب است چنانچه سر مشق
 جمیع حکام میشود که بر چنین تنزل طبیعت انسانی مصالهی
 بزرگی مترتب میشود که آثار آنرا در حیز حساب نمیتوان
 آورد و بدین طور حتی بر مردم بغایت کند ذهن عیان
 می توان ساخت - جمیع مردم باصلی ماده رسم مذکورتن در
 نمی دهند اما کسانی را که اعتراض بر آن می کنند پیش
 نشان میتوان داد - و بسیار اند کسانی که نمی توانند بفهمند
 چه طور مردم از روی انصاف در حق کسی که متحمل زیان
 و تحقیر باشد اهانت می توانند بنمایند و همین طبقه حکما
 در اجتهاد فهمیدن قوت و فائده این قانون همین گونه
 اشکال را خواهند یافت *

۵۴۰ فرایمی که بواسطهٔ رسم مزبور بر عهدا یکی از دول
 بزرگ لازم می‌آید حمل ثقیل نیست زیرا که بعد از همه
 بلمداد مطالب تازه و بیم سزاهای زیاد سلطانرا لقط پیداری
 در حفظ مصلحت خود ترغیب می‌کند - رسم مذکور مایه
 تحریک عرق همت و اندازارودن می‌شود که اگر با جبن و بی
 دلی خلایفی را که قدارک آن در حسب مصالح چنانچه بر
 عهد او است مشاعده نماید نه تنها از کفری که در ملک
 بی عزت خود در پی اوست استخلاص نمی‌یابد بلکه او را
 بگداهای بزرگ در حق دول دیگر فرنگسنان نسبت می‌دهند
 و تقریر و ملامت ملل و اهانت و عدم اعتبار آنها حتی اینکه
 شاید بالاخره در وقت اضطرار معاونت وی نکنند سزای
 الحراف او از جادهٔ مستقیم خواهد شد - اما از طرف دیگر
 بنابر رسم مزبور سلطان یقین حاصل می‌کند که اگر در مبادرت
 بتدارک ضرری که متوجهٔ عموم خلایق است و اتفاقاً منافض
 مصلحت مملکت او نیز باشد ثابت بایستد جانب او بواسطه
 اعتراف بقاعدهٔ اینکه اگرچه بی‌جهت ملک خود جنگ می‌کند
 اما هم بی‌جهت هر ملکی که فائدهٔ آن در مغلوبیت مخالف
 است بغایت استعلا و تقویت می‌یابد *

۵۴۱ شک نیست که رسم مذکور چنانچه سایر قوانین و مراسم

انسانیه بجز در صورت امتنا و اذعان بدان فائده حقیقی نمی تواند داشت - اما چون این رسم اقتضای چیزی از طرف دولتی بجز آنچه مقرون بمصلحت آن و فائده عموم ملل بشود نمی کند در فرنگستان بغایت مطاع و همیشه معتابه است - حتی اینکه موافقت با آن بیشتر از آنچه در بادی نظر بجلوه می آید شیوع دارد زیرا که چون مردم بدانند یا از پیش ببینند که دولتی بزرگ عزم پایداری در منع ارتکاب خلافی دارد چنین خیال متصل و باقوت تمام مؤدی بحفظ صلح میشود و بعلاوه چون حالت صلح بالنسبه بحرب شهرت نمی یابد خود سرانجام نیک این قاعده مانع بروز آن میشود - اقرار باین کرد که چون متابعت رسم مزبور چنانکه باید از پیش برون سدی منبع میشود زیرا که چون مصالح ملل با یکدیگر بسیار مختلط و ممزوج اند غالباً اتفاق می افتد که خلافتی که در حق یکی از دول کوچک کرده شده است بطوری از اطوار مایه زیان و فضیحت یکی یا دیگر از دول بزرگ می شود - و اگر در آن دولت بزرگ که اسباب شکایت دارد چنانچه لازمه ناموس آن است نگره غصب التهاب بیاید و مردم دل بر مقاومت و انتقام بنهند غالباً می توانند دول دیگر را در آن منازعت شریک بسازند و نتیجه امر آن است که سلطان مخالف خود را مبتلا بجنگی

می بیند که چون قابل است که روز بروز زیاد شود لابد
بجهت او خطرناک خواهد بود و غالباً خوف چنین عواقب
پیش از همه مایه حفظ صلح میشود *

۵۴۲ هر سلطان که میل بارتکاب خلایق در حق دولت
دیگر دارد حال دل بزرگ را در پیش خیال می آورد
و اگر بفهمد که وضع امور جمیع در دست و در تحت تصرف
حکام قابل و ثابت قدم است که ایشان از فرض اقدام
در جنگ اگر اتفاق آن بیفتد باکی ندارند میدانند که کاری
که در نظر دارد مایه اثرات جنگی خواهد شد که حد و انتهای
آنها نمی تواند از پیش دریابد و لهذا بجز در صورتی که
دیوانه با سفاکی باشد که در حرب صرف عیش خود را
بیند میل دست نگاهداشتن از آن می کند - اما از طرف
دیگر اگر ببیند که یکی از دل بزرگ که باید قبل از
همه در مقدمات او پای بفشارد در حالت ضعف اتفاقی یا در
تحت امارت مردم نالائق و بی قابلیت یا بواسطه غلبه اوها
و خیالات منافض تدابیر معمول ملک در اختلاف و انقلاب
است شاید در چنین وضع امور امید آن ندارد که ملک
مزبور عقل و جرأت ایفاي لوازم خدمت خود ندارد -
این است امیدی و میتوان گفت که درین ایام بغیر از آن

امید دیگر نیست که مایه ترغیب سلطان با هوش میشود
بتحریر موانع شورش در فرنگستان و کار هر وزیریکه بشواید
در حفظ صلح مابین دول فرنگستان با خلاص اهتمام بورزد
ابطال امل مذکور یا بعبارة اخري ابقای بیم از حرب مقرون
بإنصاف و انتقام است *

۵۴۳ بالجمله اگر بخواهیم سلطانی را ترغیب بدهیم باینکه
دست از طلب جاه و حرص مال بازدارد وقت بهدر می رود
زیراکه چنین شهوات درام دارند و همیشه مترصد و مخالف
آن باید بود و فقط چیزی که بخوبی مایه باز کشیدن عنان
سلطانی مثل او است بیم جنگ است - در ایام ترسل
بتأثیرات چنین بیم عیب ندارد اگر فقرات با تواضع چون لازم
استرضای عامه اطلاق بشود اما فی الحقیقه نه فتنه جویان
خود غرض لیکن سلاطینی که ایشان اظهار سخاوت رأی و ضعف
همت می نمایند در احتیاج تعلیمات رأی عامه اند - از اتفاقات
سنیه تهران در لوازم تربیت مذکور نادراً اتفاق می افتد زیرا که
خیالات اشالی ملل در باب تحمل خلائی با فائده عام
موافقت دارند و اگر مردم نتوانند باظهار تنگ لغزش
سلطانی را از ارتکاب آن باز دارند اقلاً احتیاط می ورزند تا
ثمره آن در دهن او تلخ بشود - ملل فرنگستان بر یکی از

دل بزرگ که صیانت حقوق خود تهران ورزیده او کتاب
 خلافتی را در حق دولت دیگر اعضا بدارد سخت میگیرند
 و باشکال از زلات آن عفو میفرمایند - در آینده مسطور خواهند
 شد چه طور دولتی بزرگ بدون اعضا برآی ملل فرنگستان
 و بدون شایبه حق ناخست و تاز ممالک یکی از دل کوچک
 نمود - اما اگر کسی اصل معنی رسم مزبور را بخاطر بیان اسباب
 آن دارد تا بفهمد بچه وجه دل فرنگستان مهابی دفع آن
 تعوی بودند و هم سر رشته اینکه مردم از چه سمت از
 روی استحقاق امید مبادرت در مقاومت داشتند در دست او
 خواهند آمد *

۱۴۱۴ هـ سلطان فکولاس در ملک خون فرمانروائی مطلق داشت
 و شدت حکومت او تمکین نیابت بواسطه مقاومت با فائده
 وزرائیکه جرأت اجناب از اموری که نه بر وفق صوابین ایشان
 بود داشتند - موانعی که گاه گاه در ایام هالفه پابند اقتدار
 سلاطین رومیه بود برداشته و بعوض آن هدیی دیگر بسه
 نه شده بود - بعلاوه نه فقط سلطان روسی مثل حکام جبار شرقیه
 اقتدار نامحدود داشت بلکه هرگونه مایه قدرت که بر حسن
 انتظام و کمال صنائع این ایام مترتب میشود در قبضه او بود
 چنانچه هرچه میخواست بکنند آنرا از پیش می برد - حتی

اینکه بر فرض تنها نشست و خواندن مراسله که مضامین آن او را بغضب میبرد می توانست دست بزنیکه بیست احضار مردم گذارده بدون مشاورت بامتنفسی ناله حرب را در التهاب بیارزد - در او طاقی که آنجا بدارد امور می پرداخت می توانست صدای آلات در بالا خانه بشنود و آواز بی قرار تاز برقی بمسامع او خوش می آمد زیرا که علامت تنفیذ امر او در همان لحظه در اقطار بعیده بود - طبیعتی سخت و بی رحم داشت اما در وقت استحقاق خیالات و زبلی بزرگ و تیره و قلت استعداد او دلیل بر ضعف ادراک او بود - لیکن این معائب درونی در پس پردا اخلاق ظاهر بیرونی وی پوشیده بود و بقدری قابل اجرایی امور و چالاک بود که می توانست حصه فراوان بار حکومت رعایا را بر عهده بگیرد *

۵۴۵ از مدتی متمایز امور دولت انگریز در نظر امرایی مملکت فرنگستان نوعی از معما می نمود اما بعد از ایام تابستان سنه ۱۸۵۳ ع بشیال خون بالاخره بغور این مسئله رسیده و همچنین می پنداشتند که دولت مزبور از درجه خون در میان ملل افاق هبوط می کرده و فی الحقیقه آثاری که بخوبی مایه چنین اعتقاد از طرف مطالعه کنندگانی که بکنه امور نمی رسند موجود بود - اما لشکر فقط یکی جزء از اجزای ملت است

و چون ممکن نیست که مردی که در اجرای غالب تواری
بدنیۀ ضعف و عجز دارن زور بازو و نیروی ساعدی داشته باشد
هنگام احتیاج در دفاع و معلوت خون بکشد بهمان قسم
نیز ممکن نیست که ملّتی که غالب اوقات ایشون در تحصیل
صنایعی که فقط در ایّام رنّاه و آرامی مملکت در کار است
بتوانند در امور حربیۀ ترقّی یا تربیۀ که در وقت ضرورت
بکار آیند حاصل کنند - نیروی بازو نمونه قوت مرد و جوانمردی
سپاهیان بر حسب شجاعت و جنگجویی مردم ملّتی است که
اولاد خود را جزء لشکر میسازند - اما چون مدق این معنی
از انظار اعالی انگلند محو شده بود چنین در ابصار اجانب
می نمود که دولت انگریز رو بتنزّل می گذاشت - بالجمله
علامت بر این حال فی الحقیقه منحصر در تخفیف و تقلیل
اسباب و تهیۀ جنگ نبود زیرا که قطع نظر از آنچه در ازمنه
سابقه اتفاق افتاده از حرکات اهل سوس در فرنگستان و سکنه
بعضی از اضلاع جزیره امریکا بمردم حالی شده است اینکه
امکان دارد که ملّتی که غالباً لشکری علی الدوام ندارد در
ثبات و جنگجویی در میان ملل اتفاق امتیاز یابد - اما حرف
در این بود که در انگلند اغلب مردم بر هر چه بحرب تعلق
داشت اعتراض میکردند *

۵۴۶ در وقتی که یکی از دل بزرگ بسبب صدق و راستی یا بر حسب مقتضیات تدبیر ملکی بر آن داشته میشود که نبروی بازوی خود را در خرابی سلطان ملک ضعیفتر از خود بکار نبرد مکرر اتفاق می افتد که بازاری این اقتصاد مکرر در اظهار عیوب و نصیحت علی الدوام آندولت ذلیل خود را تسلی میدهد - و اگر اتفاقاً در دولت یا زیاده بر آن بدین طور در اشتغال بنصبیت يك دولت مسابقت بجویند احتمال دارد که بجهت تحصیل تقدّم و تفوّق بر حریف مابین مذاصمت بکنند و آن هم با جدّ و جهدی که مردمی که از اینگونه مجادلات استحضار ندارند غالباً نمی توانند آنرا استنباط بکنند - بالجمله چیزی را که مطلوب و منظور نظر ایشان است اکثر رسوخ می نامند و اگرچه اقتداری که بواسطه رسوخ مذکور بر ملل اجانب پیدا می شود شاید محض حقّی است که رعایت آن هیچ فائده اصلی ندارد اما تقریباً همیشه عرق غیرت و جدّ و جهد سلاطین و وزرائیکه گاهی اقدام در طلب رسوخ کرده و حتّی تجّار و مسافرانیکه اتفاقاً در محلّ جنگ حضور داشته و با دقّت و التفات مشاهده حوادث غیرت انگیز حرب را نموده اند غالباً باعث افروختن نائر غیرت ایشان شده است *

۵۴۷ معموی ارونائیعی که در تواریخ ملل نایکدیگر ممانست
 دارند ارکت حکایات ورموره دلاویز تر و اروعظ حطب
 ریاده مایه همت و تمه اند - چمن می نمایند که آثار
 خداوند سبحانه و تعالی بیشتر در امور انسانه نظر می آید
 تا در مستثنیات سائج عالم داری او و دست حاکم که بی اعتدالهایی
 افعال انسانی را از چیده حق معس اند تجاوز داده است
 ارایس در بیشتر حلوه گر مشون و آنچه علو و شهرت انسانی
 می نامند بیشتر مرگ می نمایند از آن دلیلی گاده که
 تقریباً همیشه امل ماداً آن اسب - چنانچه در روشنگر نا تعیب
 و عور این خیالات پر رنگ مرسوم بخاطر چمن بطور می کند
 که اشراف نمی آند با این همه آثار و مساعی حمله بر
 اسباب نارنج در دست تصای ازل دستند - مثلاً شرح حال
 لوئیس ناپولئون نسخته است از دست خداوند نعبه مثل
 تارخ انتاریوس قصر - و اگر حروبی از تصانیف مؤرخ تاستوس
 بخاطر بیاید تشبهات احوالات ایشل فی العور فهمیده می شود -
 داین معنی که هر دو سلطان از گوشه حمل بواسطه واقعی
 که دو شخص دیگر نه خود ایشل در اظار پیدا کرده بودند
 بر تخت برآمدند و اگرچه هر دو از اهل قلم بودند اما عالماً
 نا اهل حل و وسائط بعد از عواصفت طویل بیایمی اعمام

بهادر بسرداری دو ملت بزرگ جنگجو رسیدند - و همچنین
در ایامی که در آن عقائد و اخلاق مردم غالباً بر همان وضع
و همان امیال ضعیف و قوت ملل موجود بود بر مللی که
در امور شرعی و تدابیر مدنی با یکدیگر مناسبت داشتند
هر دو نفر غالباً یک قسم اقتدار پیدا کردند *

۵۴۸ اما چون می بینیم که بدین طور غریب طباع و
حوادث ایام دو نفر که در میان قرون زندگی ایشان هزارها
سال فرق و ما بین اماکن ایشان هزارها میل حائل و همچنین
در آن عرض مدت جمیع تربیتهای متفرع بر مذهب عیسوی
پیدا شده است درباره بوجود می آید خیالات ما در باب
اداره امور عالم چه طور تغیر می پذیرد و افعال کسانی که در
امور دنیوی بیش از سائرین مناجح الساعی بوده اند چه طور
مختصر می نمایند بالنسبه باسرار آن قاعد؛ حدثن که در حفظ
خاص قضا است و ظاهراً بجهت انقلابات بزرگ ملی حدود
مقرر چند معین می نمایند و جمیع افراد بشر را غالباً بدرون
اختیار گرفتار اموری می سازد که اواخر آن با اوائل که
بنی آدم با اشکال و مشقت تمام بطور ناقص صورت داده اند
غالباً هیچ مناسبت ندارد - آگستوس جوان در مبادی احوال
غریب خود بر دولتی جمهوری افتاده بود که در آن سیل طغیان

جدید بنقد منحدر و هر قدر اسباب آن در آن وقت پوشیده بود
 همان قدر بعدها آثار آن بداع خون مرتسم شد - امرا متفق
 شده شخصی را که بجایه و شوکت از سائر مردم امتیاز داشت
 در این حال از بای در آورده بودند و درستان او علی العجالة
 منکسر شده خیانت رواج یافت - لیکن اگر آن ضربت خدائی
 چنانکه آنرا نامیده اند انتقام حقوق بزرگی قدیم اهالی روم را
 کشید اما بهیچوجه باسپردن آن مویدی نشد *

۵۴۹ در این ایام ظلمت که در آن احوالات آتیه پوشیده
 بود هر طائفه در اضطراب افتاد و هراس بخاطر هر سردار قوم
 راه یافت - انتونیوس لباس غلام پوشیده بدین آنکه کمی
 او را تعاقب کند سرخویش گرفت و بر دوش با دوستان
 خود در قاپول تحصن جست و اهالی مجاس و سکنه شهر
 با وجود اینکه در این کارها دست نداشتند جرأت نکردند که
 از خانه بیرون آمده در باب آینده از یکدیگر سخن بپرسند -
 مثل ممت پر زخم قیصر که غلامان در جوف لیل آنرا بر
 ساری شکسته نهاده بخانه برده بودند دولت روم گویا بیچاره
 بجلال افتاده و امور آن در پرده حق و در دست رهنمائی
 لمی العجالة غلامانی بود که از واقعه آقایی خون خوف بیشتر
 خوشحالی می نمودند - بالجمله بعد از وحشت اول چون از

هر دو طرف مملعاتی که خلل حال یا آیند؛ امور غالباً مؤدّی بدان میشود در میان آمدن امور ملک برقرار سابق جاری شد. اما چون اقتدار کلی در دست انتونیوس بود که تنها از دو قنصل باقی مانده و نائب فاجر حاکم مطلق، یعنی قیصر بود ظاهر شد که قصد آن داشت که تخت خالی را بجهت خود نگاهدارد - هنوز آتشی را که بدان پیکر قیصر را سوزاند بخانه قاتلان وی نینداخته بود. اما تیوس را که یکی از اقربای دودمان قیصری و بدل گرمی تمام مؤدّ تدبیر ایشان بود گرفته با بزرگترین تبعه از طایف انداخت *

۵۵۰ آگستوس در آن ایام هجده ساله بود و مزاجی ضعیف داشت و در سبب دیگر بحر ادراطیق در مکتب خانه مشغول تحصیل علم بود چون شنید که عزیزترین دوستان مّم او تدابیر قیصریه را برهم زده و یقین حاصل کرد که شخصی که بواسطه همان مّم مدیر اداره امور دولت جمهوری شده بود اقتدار خود را برخلاف مصلحت او بکار می برد استیعاذ ندارد اگر صحبت غم انگیز قیصر را با بروتوس بخاطر آورده با دلی مشوش سفری را که با خون مصمم داشته بود که بجانب پای تخت بکند پیش بیندازد - دوستان وی بی ثباتی و خفت عوام و حوادث خطرناک ایام پر شور و شر را که رافعه

در نفع ارتوم و خویشتن او نمونه طاهر و کامل آن بود تقویر
 میکردند و در باب حرص با محدود نمودن و اقتدار
 اهل مجلس و رفع در اظار طائفه که هوای دولت جمهوری
 داشتند معاملات می نمودند - و همیشه حاضر باش او کردند
 که سودای وراثتی با این بزرگی فقط نمیتوانی بود تا شش
 ششمر بقصد حل بروی بکشد و هر حائ که نام او عدد
 نموده بود آرام او را مکنر سازد - اما هر چند اینگونه نصیحت
 می التماسه چنانچه علی الظاهر مقرون صلاح بود قلم تقدیر
 بر آن رفته که شخصی که بشتر ارضه در آینده احتیاط و حرم
 امتیاز یافت حالاً در اقدام نگاری که ارضه کارهای مبروی
 اهم بود البتات بدان مصالح نماید *

۵۵۱ اما چون حقوق مرداری طائفه مار یومانه که دولت آن
 موی حالاً رسید و دش از آن دز آروری اسقام حلالهائی که
 بالتسبه نقص کرده شده و در میراث او افتاده بود در خاطری
 و سوخ داشت در تردید مصالح در ستل آن عوم حرم را که مایه
 تحریص نگر و غلبه بر آزادی دیگران می شود نگار برد - معقول
 است که ملار او خوشنود و هم متعجب از تهوری که نظری
 تقریباً مثل حرارت حداد می نمود او را براد خون که در
 ترقی خانواده قناره بود گذاشت و این فقرات قابل تذکره را

گفت که بروای پسر هر کجا بخت بلند ترا ببرد و خدایان
 رهبران تو باشند کاش که بزودی خبر فتح تو بر اعدا برسد -
 اما اگر در آن وقت پوده از وقائع آتیه برگرفته می شد مادر
 آگستوس چه طور از خواندن تعزیت نامه که گویا سخنها می
 مذکوره عنوان آن بود ابا و نفرت می نمود - و چه طور از وی
 پوشیده بود که طولی نخواهد کشید که آخرین خواتین آن
 در زمان بزرگ مثل خون او با غوغا خاطر در باب احوال
 نسل آخر آن ذریه استکشاف اسرار فلک خواهد نمود و چون
 حقیقت دشت انگیز اینکه پسر او سلطان اما بعد از قتل
 مادر می شود بوی اعلام کردند جوابی خواهد داد که گویا اجمال
 تاریخ قیامه است یعنی خون مرا بریزد اما باید سلطنت
 بکند - بلی ای مادر بطوری که پسر تو با خرابی آندولت
 جمهوری که مایه ابتدای شهرت او شده بود بمنزلت عالی
 که او را وقف آن می کنید خواهد رسید بهمان طور نیرو آخر
 انسال تو با قتل مادر خون بر تخت عروج خواهد کرد -
 و همان قتل پدر که علامت بدو ترقی دودمان تو است
 قرین ایام تجمل و در وقت زوال ایشان موجود خواهد شد *

۵۵۲ اگرچه آنهاک در بحبوحه شورش فرق مختلفه مصیبتی

بحسب آگستوس جوان بود اما وضع او بطوری بود که این

حالات از مقتضیات وجود او بوده و فی الحقیقه عزمی که نبود
از نسبت ترک مبالغات بری بود - شرافت نسب و منزلت
و بغیر شخصی که او را بفروندی برداشته بود، بحکم ضرورت
مستدعی بزرگی او شد - و مثل عاملت که شاکبپر بمبار
از امثال این مخصوصات طبیعت را در تعریف احوال او نوشته
است می توانست بگوید که روزگار بر قرار نیست ای جور
فلک که من بجهت اصلاح آن متولد شدم - زیرا که در تقدیر
او و همچنین بر حسب لزوم وقت نبود که در استرمای خویش
بتواند آیام، بسربرد - طائفه قیصریه مانند اینکه ذهن و قوا
عالی بانی محرک ایشان بود کثیر و مقتدر بود و علاوه بر همه
چند می نمودند و از جمیع اقصای مملکت هر سامت با هزارها
زبان آن جوان یتیم را دعوت میکردند باینکه وضع محترم
سرداری ایشانرا بر خود بگیرد - بالجمله حتی در مسله مختصر
صیانت جان هر قدر توقع سلامت در گوشه خمول همان
قدر امید در اقدام مردانه بکار بود و وارث آن حاکم بالاستقلال
فقط در میان متعلقان و نادار اندوه که بوی خدمات را عرضه
می کردند توانست خود را ایمن بداند - وارث نام بلند بود
و عرصه لواحق چنین وراثت خواه کمال شهرت خواه غایت
بلیت باشد و هر چند عمل حکومت بالاستقلال بر خطر

بود اما خالی ماندن از آن منصب بجهت او مقرون بمخاطره
زیاد نبود *

۵۵۳ تکفل این امور که بجهت هرکس کاری عظیم بود
درباره شخصی مثل او با این حوادث سن مخاطره بزرگ
داشت و اگرچه از عهد آن غالباً با استعداد تمام برآمد اما
نباید بمبالغت مؤرخان بقدری گوش بدهیم که اعتقاد کنیم
اینکه همه چیز بسته بآدرک او بود - فی الحقیقه در وقتیکه
مشغول بنحیصیل علم بود عم از باپش بینی و دریانت
شخصی قابل را بجهت نصیحت او معین کرده و قام تقدیر
بر آن رفته بود که دوست مزبور در انقلابات مختلفه روزگار
با وفاداری غریب مددگار او باشد - مارکوس اگر چه که
بعدها بحسن تدبیر ملک و فن سپاه کشی اشتهاریانت مثل
هوراس که یکی دیگر از دوستان آگستوس بود پسر غلامی
اعتاق یافته بود و ترقی او بر مدارج مناصب جلیله در
دولتی که در آن قدمت خاندان احترام کلی داشت علامتی
بود بر اینکه تغیر در رسوم معاشرت زیاده از آنچه در تدابیر
ملکیه که شاید فقط نمونه آن بود پیدا شد - بالجمله او در
عالی ترین معنی لفظ مردی کارکن بود و منضمّاً بقوت
طبع و جلالت جبلتی آن سرعت فهم و عصفان عقل

بدیهه را داشت که بیشتر بخامیت طبیعت شباهت دارد
 تا بدهن و فاد و اگرچه همان جلالت ندارد اما تقریباً همیشه
 زیاده ظافر بنیل مدعا است چنانچه استخوان صدق آمیز
 او بکلی از آن قبیل بود که لجهت تکمیل تدابیر دور اندیشیده
 و کارهایی پر حبله انعموس لازم داشت *

